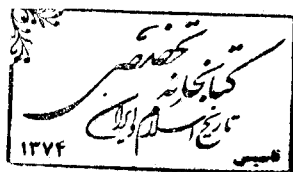


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیعیان افغانستان

حسین عبدلی



تهران، ۱۳۹۱

سرشناسه	: عبدلی، حسین، ۱۳۴۸
عنوان و نام پدیدآور	: شیعیان افغانستان / حسین عبدلی
مشخصات نشر	: تهران: نشر مضراب، ۱۳۹۱
مشخصات ظاهری	: ۴۵۶ص: مصور، نقشه، نمودار، عکس
شابک	: 978-600-92051-4-1
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: Hossein Abdoli, Shiites of Afghanistan
یادداشت	: ص. ع. به انگلیسی: واژه نامه
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۴۱۱]-۴۲۵
موضوع	: شیعه -- افغانستان -- تاریخ
موضوع	: اسلام -- افغانستان -- تاریخ
موضوع	: افغانستان -- تاریخ
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ش ۹ ع ۱۸ BP ۲۳۹
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۵۳۰۹۵۸۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۲۵۹۳۶۸



شیعیان افغانستان

حسین عبدلی

طرح جلد: حمیدرضا رحمانی

حروف نگار و صفحه آرا: پوریا محسنی کیا

چاپ اول: ۱۳۹۱

شمارگان: ۱۱۰۰ جلد

چاپ و صحافی: خجسته

قیمت: ۱۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۰۵۱-۴-۱

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

تلفن: ۰۹۱۲ ۲۵۸ ۲۶ ۴۴ - ۷۷۲۶۸۰۰۶

کد پستی: ۱۶۴۵۷-۹۸۸۱۱

nashremezrab@yahoo.com

تقدیم به پدر و مادر عزیزم،

همسر مهربان

و فرزندان دلبندم عمادالدین و حسامالدین؛

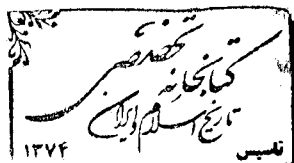
زیرا بدون مساعدت و صبوری ایشان

این پژوهش به انجام نمی‌رسید.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیشگفتار.....	۹
فصل اول: موقعیت جغرافیایی و ترکیب جمعیتی افغانستان.....	۲۹
افغانستان و جغرافیای طبیعی آن.....	۳۱
۱- وجه تسمیه افغانستان.....	۳۱
۲- جغرافیای طبیعی افغانستان.....	۳۸
جغرافیای انسانی و اجتماعی افغانستان.....	۴۳
۱- میزان و توزیع جمعیت.....	۴۳
۲- تقسیمات کشوری و اداری.....	۴۴
۳- زبان.....	۴۴
۴- میزان سواد.....	۴۶
۵- اقوام و قبایل.....	۴۶
۶- ادیان و مذاهب.....	۷۵
۷- پراکندگی قومی شیعیان افغانستان.....	۷۸
۸- جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان.....	۸۵
 فصل دوم: ورود اسلام و ترویج مذهب تشیع تا به قدرت رسیدن خاندان محمدزایی	 ۸۹
افغانستان قبل از ظهور اسلام.....	۹۱
کیفیت ورود اسلام و ترویج مذهب تشیع تا فرمانروایی درانی‌ها.....	۹۵
وضعیت شیعیان افغانستان در دوره سدوزایی‌ها.....	۱۴۲
۱- شیعیان در دوره احمدشاه درانی.....	۱۴۲
۲- مناسبات تیمورشاه با شیعیان.....	۱۴۹
۳- زمامداری زمان شاه.....	۱۵۵
۴- کشتار شیعیان کابل در عهد محمودشاه.....	۱۶۰
۵- سلطنت شاه شجاع.....	۱۶۷
۶- سلطنت دوباره محمود و انقراض خاندان سدوزایی.....	۱۷۰
 فصل سوم: تحولات جامعه شیعی افغانستان از انقراض سدوزایی‌ها تا کودتای سرخ ...	 ۱۷۵
وضعیت شیعیان از به قدرت رسیدن محمدزایی‌ها تا حکومت امیر عبدالرحمن خان.....	۱۷۷
امیر عبدالرحمن خان و قتل عام شیعیان.....	۲۰۷
تحولات جامعه شیعی پس از عبدالرحمن خان تا قدرت‌یابی خاندان آل‌یحیی.....	۲۳۸

۲۵۶	مناسبات خاندان آل یحیی با شیعیان
۲۸۵	فصل چهارم: بررسی وضعیت اجتماعی - فرهنگی شیعیان افغانستان
۲۸۷	سیاست و اجتماع
۲۸۷	۱- هرم قدرت در جوامع روستایی
۲۹۳	۲- جوامع شهری شیعه و سیاست
۲۹۴	مذهب و اجتماع
۲۹۷	۱- شخصیت‌های مذهبی و سلسله مراتب ایشان
۳۱۸	۲- اعتقادات و شعائر مذهبی
۳۳۲	فرهنگ و اجتماع
۳۳۳	۱- زبان
۳۳۷	۲- آداب و رسوم
۳۴۱	۳- لباس و پوشش
۳۴۵	۴- علوم و معارف
۳۴۹	فصل پنجم: اوضاع اقتصادی شیعیان افغانستان
۳۵۱	اقتصاد روستایی
۳۵۲	۱- زراعت
۳۵۵	۲- دامداری
۳۵۶	۳- صنعت و تجارت
۳۶۰	اقتصاد شهری
۳۶۰	۱- مشاغل دیوانی
۳۶۲	۲- صنعتگران و پیشه‌وران
۳۶۳	نتیجه‌گیری
۳۶۹	پی‌نوشت‌ها
۳۸۳	پیوست‌ها
۳۸۵	اصطلاحات افغانی
۳۸۷	نمودارها
۳۹۰	نقشه‌ها
۳۹۵	تصاویر
۴۱۱	منابع و مأخذ
۴۲۷	نمایه



پیشگفتار

حدود دو سده پیش از این، مرزهای جغرافیایی ایران، سرزمین‌هایی را دربرمی‌گرفت که امروزه هر یک از آن‌ها به کشور جدیدی بدل شده‌اند. شهرهای کهن شرق ایران که بر طبق معاهده پاریس از موطن اصلی خود جدا شدند، در سایه تلاش‌های استعماری انگلیس، کشور افغانستان را تشکیل دادند. پیوندهای عمیق و ریشه‌دار میان دو ملت و دو سرزمین ایران و افغانستان - که تا چندی قبل یکی بودند - همواره در مناسبات سیاسی و اقتصادی تأثیر داشته است. خصوصاً قرار گرفتن مهم‌ترین شهر زیارتی ایران در استان خراسان و هم‌جواری این استان با شهرهای افغانستان، پیوند مضاعفی میان شیعیان دو دیار ایجاد کرده است. چرا که مشهدالرضا همان‌قدر برای شیعیان ایران، عزیز و مقدس است که برای هم‌کیشان آن‌ها در افغانستان گرامی و پرارج. توجه به این اشتراکات فرهنگی و پیوندهای قدیمی و نیز نقش تعیین‌کننده آن‌ها در مناسبات جدید، لزوم پرداختن به مسایل اجتماعی افغانستان، به‌ویژه اوضاع جامعه شیعی این کشور را دوچندان می‌کند.

زبان و ادبیات قریب به اتفاق شیعیان افغانستان فارسی است. مذهب و ارزش‌های مذهبی در زندگی فردی و اجتماعی ایشان نفوذ قابل توجهی دارد. شیعیان در تحولات سیاسی - اجتماعی این کشور نقشی اساسی

داشته‌اند و دوشادوش سایر هموطنان خود در شرایط سخت ایستادگی کرده‌اند. با این حال منابع تاریخی اخبار و اطلاعات دقیقی از نقش آن‌ها در این تحولات ارائه نمی‌دهند. افزون‌نمایی نقش پشتون‌های سنی که پس از قتل نادرشاه افشار و قدرت‌یابی احمدخان ابدالی در ۱۱۶۰ ق/۱۷۴۷م بر این مملکت فرمان راندند و کم‌نمایی نقش شیعیان در تحولات افغانستان در عالم آمار و منابع، علل درونی و بیرونی متفاوتی دارد. تحقیق فوق درصدد ارائه این دلایل و تحلیلی پیرامون آن‌ها، همچنین نشان دادن نقش واقعی شیعیان در تحولات افغانستان می‌باشد. به‌علاوه این تحقیق به توصیف و تشریح حیات سیاسی - اجتماعی و فرهنگی شیعیان از قدرت‌یابی احمدخان درانی تا کودتای سرخ (۱۱۲۶-۱۳۵۷ ش/۱۷۴۷-۱۹۷۸م) می‌پردازد.

جهت نیل به اهداف فوق از روش کتابخانه‌ای و اسنادی و توصیفی بهره گرفته شده است. در این روش بیشتر از منابع فارسی، اعم از منابع ایرانی و افغانی، همچنین از ترجمه متون مورخین افغان و محققین اروپایی استفاده گردید. طبعاً بخشی از این منابع شامل خاطرات، سفرنامه‌ها و گزارش مأمورین و سفرایی می‌شود که لااقل مدتی از عمر خود را در افغانستان گذرانده‌اند. به دلیل پاره‌ای از نابسامانی‌هایی که به دنبال تحولات اخیر در افغانستان به‌وجود آمده است امکان استفاده از تحقیقات میدانی و بهره‌گیری از کتابخانه‌های این کشور میسر نشد. امید است با بازگشت آرامش و امنیت کامل به این کشور مصیبت‌زده، امکان چنین تحقیقاتی فراهم شود تا بر غنا و محتوای این اثر افزوده گردد.

بر اساس آنچه گفته شد، فرضیات این پژوهش به این قرارند:

- ۱- بین حاکمیت پشتون‌ها و موقعیت شیعیان رابطه وجود دارد.
- ۲- شیعیان به عنوان اقلیتی خارج از حاکمیت سیاسی بر مناسبات قدرت در جامعه افغانستان تأثیرگذار بوده‌اند.

۳- تحریکات خارجی بر رقابت‌ها و اختلافات شیعیان با جامعه غیرشیعی مؤثر بوده است.

امید است در فرجام این پژوهش، اهداف زیر تا حدودی محقق گردد:

- ۱- بررسی میزان جمعیت و پراکندگی جغرافیایی شیعیان افغانستان.
- ۲- تبیین و تحلیل نقش شیعیان در تحولات سیاسی افغانستان در محدوده زمانی یاد شده.
- ۳- بازنمایی و بررسی نقش شیعیان در جنبش‌های اجتماعی و اصلاحی افغانستان.
- ۴- تبیین دلایل فشار از طرف حُکام بر شیعیان و محدود کردن آنان.

پیشینه موضوع

از آنجا که افغانستان از کشورهای محروم و عقب‌مانده جهان می‌باشد، صنعت چاپ و نشر در آن توسعه چندانی پیدا نکرده است. انتشارات افغانستان اطلاعات تاریخی محدودی در اختیار خواننده قرار می‌دهد. شیعیان افغانستان از این نظر در کم‌ترین حد توجه قرار داشته‌اند و فشار حاکمان پشتون مانع از آن می‌شد تا ایشان به ثبت و نقد وقایع کشور خود پردازند. همچنین تا حال کتب و مقالات اندکی آن هم بیشتر توسط نویسندگان افغانی غیرمتخصص به شرح حال آن‌ها پرداخته است که اکثر این آثار به لحاظ در پیش گرفتن روش غیرعلمی و ارائه اطلاعات غلط و گاه آمیخته به افسانه، قابل اعتنا نمی‌باشند.

در بین آثاری که دسته‌گرفته اخبار و اطلاعاتی از شیعیان افغانستان در اختیار ما می‌گذارند می‌توان به کتب «سراج‌التواریخ» اثر ملافیض محمد کاتب هزاره، «عین‌الوقایع» نوشته محمدیوسف ریاضی هروی

و «افغانان یا گزارش سلطنت کابل» که حاصل دیده‌ها و شنیده‌های مونت استوارت الفنتون، مأمور اعزامی انگلستان به دربار شاه شجاع است اشاره کرد. در میان تحقیقات جدید نیز می‌توان از آثار قابل توجهی مانند «تاریخ ملی هزاره‌ها» از ل. تیمور خانوف، «هزاره‌های افغانستان» اثر سید عسکر موسوی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها و «صحنه‌های خونی از تاریخ تشیع افغانستان» از حسینعلی یزدانی (حاج کاظم) نام برد. نکته قابل توجه این که آثار فوق به طور عمده به بررسی تاریخ شیعیان هزاره آن هم در یک منطقه و یا در یک محدوده زمانی مشخص می‌پردازند و از آن‌ها درباره اخبار سایر اقوام شیعه نمی‌توان اطلاعات مفیدی کسب کرد.

سازماندهی پژوهش

این اثر شامل پنج فصل و یک نتیجه‌گیری است. عناوین و محتوای فصول پنجگانه به طور مختصر عبارتند از:

فصل اول: عنوان این فصل «موقعیت جغرافیایی و ترکیب جمعیتی افغانستان» می‌باشد. فصل به دو بخش و هر بخش به چند زیرمجموعه تقسیم می‌شود. در بخش اول به جغرافیای طبیعی و در بخش دوم به جغرافیای انسانی و اجتماعی افغانستان پرداخته شده است. در بخش اخیر به میزان و توزیع جمعیت، تقسیمات کشوری و اداری، زبان، میزان سواد، اقوام و قبایل و ادیان و مذاهب افغانستان اشاره شده و پراکندگی قومی و جغرافیای انسانی شیعیان نیز در همین بخش مورد بررسی قرار گرفته است.

فصل دوم: نحوه ورود اسلام به نواحی مختلف خراسان و سابقه حضور مذهب شیعه در افغانستان در این فصل گنجانیده شده است. در سومین آخرین بخش از این فصل به قدرت‌یابی احمد خان ابدالی و وضعیت شیعیان افغانستان در دوره فرمانروایی وی و فرزندانش اشاره گردیده است.

فصل سوم: در این فصل تحولات جامعه شیعی افغانستان از انقراض سلسله سدوزایی‌ها (جانشینان احمد خان ابدالی) تا کودتای سرخ و قدرت‌یابی کمونیست‌ها بررسی می‌شود. این دوره با ظلم و ستم و رفتار تبعیض‌آمیز حُکام نسبت به اقلیت شیعه همراه است. شرح قتل‌عام شیعیان هزاره توسط عبدالرحمن خان در این فصل آمده است.

فصل چهارم: در فصل چهارم، وضعیت اجتماعی - فرهنگی شیعیان افغانستان در سه بخش سیاست، مذهب و فرهنگ مورد توجه واقع شد.

فصل پنجم: برای بررسی اوضاع اقتصادی شیعیان افغانستان، اقتصاد آن‌ها در دو بخش روستایی و شهری مورد مطالعه قرار گرفت. اقتصاد روستایی شیعیان شامل زراعت، دامداری، صنعت و تجارت می‌شود. همچنین مشاغل دیوانی و صنعت و پیشه‌وری، پایه‌های اصلی اقتصاد شیعیان شهرنشین را تشکیل می‌دهد.

بررسی منابع

نزدیک‌ترین و اطمینان‌بخش‌ترین راه برای بررسی رویدادهای تاریخی یک دوره، مطالعه نقادانه متون و منابعی است که از آن دوره برجای مانده است اما رهیافت‌هایی که از تحقیقات جدید نیز بدست می‌آید، زوایای تاریک و پنهانی را برای ما روشن و دست‌یافتنی می‌سازد که بر این اساس پژوهش پیش‌رو با بهره‌گیری از منابع تاریخی و تحقیقات جدید فراهم آمده است.

منابع تاریخی

برخی از منابع تاریخی این پژوهش برحسب اهمیت و استفاده آن‌ها در این نوشتار عبارتند از:

عین‌الوقایع: این اثر که بخشی از مجموعه «بحرالنفوذ» یا «کلیات ریاضی» می‌باشد به قلم محمدیوسف ریاضی‌هروی (۱۲۹۰-۱۳۳۰ ق) است.

عین الوقایع بخشی از تاریخ افغانستان را دربرمی گیرد که در آن، حوادث این کشور از سال ۱۲۰۷ ق (مرگ تیمورشاه) تا ۱۳۲۴ ق (دروۀ حبیب الله خان) مورد بررسی قرار گرفته است. ریاضی اثر خود را با ذکر احوال احمدشاه درانی و فرزندش تیمورشاه آغاز می کند، سپس به صورت سالشمار به وقایع و حوادث افغانستان خصوصاً در سال های مورد اشاره نظر می افکند. مؤلف از ابدالی های هرات بوده که به همراه پدرش، محمد اکبر، مدت ها در مشاغل دیوانی از جمله مسئولیت رسیدگی به امور هزاره ها در دربار هرات خدمت کرده است. خانواده وی به سبب حمایت از فرزندان امیر شیرعلی خان و در جریان جنگ های هزاره در سال ۱۳۰۹ ق مورد سوءظن واقع شده، مجبور به ترک وطن می گردند. ریاضی اثر خود را در ایران و خارج از قلمروی استعماری بریتانیا و دولت افغانستان به نگارش درمی آورد بنابراین نوشتار وی علاوه بر در اختیار گذاشتن اطلاعات سودمند درباره هزاره های شیعه، از هرگونه سانسور و در عین حال تملق گویی نویسندگان درباری عاری است. ریاضی بسیاری از حوادث از جمله رویدادهای هرات را به چشم دیده و به ثبت و ضبط آن ها پرداخته است و چنین می نماید که به اسناد و گزارش های وقایع دسترسی داشته است. ثبت و بیان حوادث مربوط به اقوام، قبایل و مذاهب مختلف از جمله اخبار شیعیان افغانستان از ویژگی های اثر وی می باشد.

عین الوقایع که در سال ۱۳۶۹ ش به کوشش محمد آصف فکرت هروی و به همت ایرج افشار به طبع رسیده، مرجعی است که اطلاعات فراوانی مربوط به ایران و به خصوص خراسان در اختیار خوانندگان قرار می دهد. در این پژوهش از بخش های مختلف این کتاب، به ویژه از حوادث تأثیرگذار بر جامعه شیعی در دوران فرمانروایی شاه محمود، دوست محمد خان و امیر عبدالرحمن خان استفاده شده است.

افغانان (جای، فرهنگ، نژاد): نام اصلی کتاب «گزارش سلطنت کابل» است که به قلم مونت استوارت الفنستون سفیر اعزامی بریتانیا به دربار شاه شجاع در سال ۱۲۲۳ ق/ ۱۸۰۸ م می‌باشد. این تألیف که در پنج کتاب تقسیم‌بندی شده، حاصل تحقیقات، دیده‌ها و شنیده‌های الفنستون درباره تاریخ، فرهنگ و نژاد مردم افغانستان می‌باشد اما از آنجا که هدف مؤلف پی بردن به خصوصیات قبایل پشتون بوده، به دیگر اقوام و قبایل اهمیت کمتری داده شده است. با این وجود کتاب مطالب مهمی راجع به اقوام هزاره و فارسی‌زبانان افغانستان و آداب و رسوم آنان دارد. همچنین بعضی از عقاید شیعی و اختلافات مذهبی شیعیان با اکثریت سنی مذهب مورد بررسی قرار گرفته و به زمینه‌های بروز درگیری‌های دیرپا بین پیروان این دو فرقه اشاره شده است.

خواننده کتاب افغانان از مطالعه موضوعاتی که با ایرانیان مرتبط است به وضوح می‌تواند به ایرانی‌ستیزی الفنستون پی ببرد. چنین به نظر می‌رسد که نویسنده آگاهانه و عامدانه در پی افشاندن بذر دشمنی با ایرانی در میان مردمان مناطق همجوار است. علت این نکته معلوم است زیرا در این زمان ایران با فرانسه یعنی رقیب انگلستان روابطی کاملاً دوستانه برقرار کرده و پادشاه قجرها - فتحعلی شاه - شیفته وعده و وعیدهای ناپلئون گردیده است. مسلماً این مسأله منافع بریتانیای کبیر و کمپانی هند شرقی را مورد تهدید جدی قرار می‌دهد. بنابراین در این مورد و سایر موارد از جمله داوری نویسنده راجع به شخصیت‌ها و صفات ایشان و یا ذکر حسن و قبح پاره‌ای از مسایل مربوط به اقوام باید به نیت و مقاصد وی از تألیف کتاب و جغرافیای زمانی و مکانی نوشته‌هایش توجه کافی مبذول داشت.

در اهمیت کتاب نیز می‌توان گفت که با وجود گذشت دو سده از تألیف آن، همچنان در صدر مآخذ و مراجع پژوهش‌های دائرة المعارفی و مردم‌شناسی افغانستان قرار دارد.

تاریخ درانیان: این اثر یکی از مهم‌ترین منابع شناخت تاریخ درانیان محسوب می‌شود. برخی از فهرست‌نویسان نام این کتاب را «تاریخ احمدشاه درانی» ضبط کرده‌اند اما این اثر که احتمالاً از روی متن «واقعات درانی عبدالرحمان» توسط سید حسین شیرازی ترجمه و مطالبی نیز بدان افزوده شده، علاوه بر تاریخ احمدشاه درانی به بیان حوادث و وقایع جانشینان وی نیز پرداخته است. در واقع مطالب کتاب شامل تاریخ احمدشاه درانی تا آخرین فرمانروای طایفه ابدالی یعنی شاه شجاع می‌باشد. بدین منظور مصحح اثر، میرهاشم محدث، نام تاریخ درانیان را بر آن نهاده است.

تاریخ درانیان علاوه بر انعکاس برخی اخبار و اطلاعات سودمند درباره شیعیان، به بیان علل آزادی نسبی پیروان این مذهب در دوره‌هایی از فرمانروایی درانیان و دلایل به کارگیری سپاهیان قزلباش و هزاره شیعه در قشون دولتی توسط حُکام درانی می‌پردازد.

تاریخ وقایع و سوانح افغانستان: این کتاب که حاوی اطلاعات مفیدی درباره افغانستان تحت سلطه سدوزایی‌هاست به قلم شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، پنجاه و چهارمین فرزند فتحعلی‌شاه و رئیس دارالفنون و وزیر عصر ناصری است. کتاب که اول‌بار در سال ۱۲۷۳ ق - یعنی همان سال تألیف - و برای بار دوم در سال ۱۳۶۵ ش و به تصحیح میرهاشم محدث در تهران به چاپ رسیده است علاوه بر مطالب یاد شده، حاوی اخباری پیرامون حکمرانی دوست‌محمدخان، جدایی هرات از ایران و استقلال افغانستان می‌باشد.

در این پژوهش از مطالب مختلف کتاب از جمله واقعه شیعه کشی در هرات در عهد زمان شاه و نزاع بین دو فرقه شیعه و سنی در زمان حکمرانی محمود شاه استفاده شده است.

سراج/التواریخ: سراج التواریخ به قلم علامه فیض محمد کاتب هزاره (۱۲۷۹-۱۳۴۸ق) وقایع نگار شیعه مذهب دربار امیر حبیب الله خان می باشد. وی نام اثر خود را از لقب امیر حبیب الله - سراج الملّه والدین - اخذ کرده است.

تعداد مجلدات کتاب ظاهراً پنج جلد بوده که در حال حاضر دو جلد آخر آن مفقود است. سراج التواریخ که با استناد به عهدنامه ها، فرامین رسمی و اسناد و مدارک موجود در دارالانشاء دربار و آرشیو دولتی به رشته تحریر درآمده، از صحت و اعتبار فراوانی برخوردار است و این امر موجب شده تا دیگر مورخان از مطالب این کتاب به عنوان یک مرجع قابل اعتماد استفاده نمایند.

سراج التواریخ با تعیین حدود افغانستان و وجه تسمیه آن، ذکر بلاد معروف و ولایات مشهور، آب و هوا و نام طوایف افغان و ترکستان آغاز می شود. سپس به شرح سلطنت احمدشاه درانی تا سال های پایانی حکومت امیر عبدالرحمن خان می پردازد.

جلد اول کتاب، وقایع دروّه حکمرانی شاهان سدوزایی و جلد دوم، حوادث دوران زمامداری دودمان محمدزایی را از ابتدا تا سال ۱۲۹۸ ق دربرمی گیرد. جلد سوم که به دو بخش تقسیم می شود بزرگترین و ارزشمندترین بخش کتاب سراج التواریخ است که به شرح وقایع و حوادث خونبار دوران فرمانروایی امیر عبدالرحمن خان اختصاص دارد. مؤلف در پس پرده تعارفات و الفاظ و عبارات تصنعی و گاه تمجید و تکریم از امیر و

درباریان، با مهارتی خاص به افشای جنایات و ظلم و تعدی عمال دولتی نسبت به مردم بی گناه پرداخته، از رشوه خواری و فساد مأمورین، عوامل ایجاد اختلافات قومی و مذهبی و دست‌نشانده‌گی امیر و خاندان حکومت به قدرت‌های بیگانه سخن به میان آورده است.

چنانچه مشهور است مؤلف در جلد چهارم و پنجم کتاب درصدد اثبات وابستگی خاندان سلطنت به انگلیسی‌ها برآمده است. به همین سبب، امان‌الله خان نسبت به جمع‌آوری و سوزاندن همه مجلدات چاپ شده فرمان داد. عده‌ای نیز معتقدند که این مجلدات به دستور بچه سقا و یا محمدنادر خان معدوم گردیده است.

مختصر المنقول در تاریخ هزاره مغول: مؤلف این اثر محمدافضل بن وطن‌داد زابلی مغولی معروف به ارزگانی (۱۲۹۰-۱۳۵۰ ق) است. مقدمه کتاب مشتمل است بر ذکر خداوند و درود و صلوات بر محمد (ص) و آل طاهرینش؛ سپس نویسنده انگیزه خود از نگارش کتاب را چنین بیان می‌کند: «ذره بی مقدار، محب اهل بیت اطهار، محمدافضل بن وطن‌داد زابلی مغولی که در آن اوان که در دارالقرائه نجف اشرف مشغول به مطالعه کتب تواریخ و جغرافیا بودم، بعضی از هموطنان خواهش نمودند که تاریخ و انساب مردمان هزاره زابل را آنچه موافق تواریخ باشد بنویسم. بنابر اجابت حاجت برادران خودم مشغول به تألیف تاریخ و انساب ایشان شدم.»

چنانکه از نام نویسنده و انگیزه وی در باب نگارش کتاب هویدا است، نگارنده از هزاره‌های زابل افغانستان بوده و در پی تبارشناسی این قوم که به زعم خویش از نژاد ترک - مغول می‌باشند برآمده است. بر همین اساس کتاب به دو بخش منقسم است: بخش اول؛ از زمان آدم ثانی یعنی حضرت نوح (ع) و اولادش تا فرمانروایی امیر تیمور گورگانی را دربرمی‌گیرد. این

بخش به هزاره‌ها و انساب آن‌ها می‌پردازد و مؤلف معتقد است که نژاد زرد از نسل یافث پسر نوح^(ع) می‌باشد و هزاره‌ها از نژاد این مردمانند. سپس به شاخه‌ها و تیره‌های این قوم و تقسیمات ایشان و حوادث و اخبار مرتبط با آن‌ها به صورت سالشمار تا حکومت ترکان می‌پردازد. بخش دوم؛ تقسیم‌بندی منطقه هزاره‌جات و نحوه ورود اسلام و گرویدن آن‌ها به آیین تشیع را مورد توجه قرار داده است. مؤلف معتقد است که هزاره‌ها از زمان امام علی^(ع) به مذهب شیعه متمایل شده و هیچگاه از اعتقادات خود دست برنداشته‌اند. بعد از این مطالب به شرح احوال سلاطین غور و ملوک دهلی و بیان وضعیت شیعیان در این ادوار اشاراتی دارد. اما مهم‌ترین فصول این بخش به ذکر وقایع شیعیان در عصر امیر عبدالرحمن خان اختصاص دارد چرا که محمدافضل در این دوره می‌زیسته و به سبب رهبری قیام خونین سه ساله شیعیان منطقه زابل، از نزدیک شاهد نسل‌کشی شیعیان و بدسلوکی خُگام با ایشان بوده است. وی ضمن بیان دلایل سرکوب شیعیان هزاره به تحلیل قیام هزاره‌ها و سپس شکست ایشان می‌پردازد. در این تحقیق بیشتر از فصول پایانی کتاب مختصرالمنقول استفاده شده است.

سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان: این کتاب که با عنوان «تاج التواریخ» معروف است منسوب به امیر عبدالرحمن خان می‌باشد که به دو بخش «سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان» و «تاریخ افغانستان از ۱۷۴۷ الی ۱۹۰۰ م» تقسیم می‌شود. در بخش نخست، امیر عبدالرحمن خان به شرح حال، خاطرات و ذکر حوادث و وقایعی می‌پردازد که قبل و بعد از قدرت‌یابی با آن‌ها مواجه بوده است. به عنوان مثال حجم قابل توجهی از این قسمت به شرح مبارزات و درگیری‌های وی با امیر شیرعلی خان و فرزندان او، همچنین جنگ با شنواری‌ها، ترک‌ها، هزاره‌ها و کافرهای شرق و نحوه

اسلام آوردن ایشان اختصاص دارد. از مطالعه قسمت‌های مربوط به هزاره‌ها به سیاست تفرقه‌افکنی امیر در بین اقوام هزاره، اخذ فتوا از علمای سنی مذهب مبنی بر کافر قلمداد کردن و مباح دانستن خون شیعیان و نحوه بسیج نیروها برای درهم شکستن مقاومت هزاره‌جات پی می‌بریم.

بخش دوم شامل مطالبی درباره تاریخ افغانستان، اقدامات امیر در جهت توسعه صنعت و تجارت، روابط خارجی و چشم‌انداز آینده افغانستان می‌باشد. مورخین افغانستان از جمله فیض محمد کاتب هزاره معتقدند که این بخش به قلم عبدالرحمن خان نمی‌باشد بلکه توسط منشی وی، سلطان محمد، نگارش یافته ولی مطالب به تأیید امیر رسیده است.

بخش اول در ۱۲ فصل و بخش دوم در ۱۰ فصل تنظیم شده است. برگردان آن از زبان انگلیسی به فارسی توسط غلام مرتضی خان قندهاری صورت گرفته که بسیار روان می‌باشد.

از دیگر کتبی که ما را در فهم موقعیت سیاسی - اجتماعی شیعیان افغانستان پس از دوره عبدالرحمن خان یاری می‌رساند می‌توان به کتاب «خاطرات سیاسی و اجتماعی» نوشته عبدالحسین مسعود انصاری اشاره کرد. وی مدتی در آن دیار به عنوان سفیر کبیر ایران مشغول خدمت بوده و در ترسیم جو ضد ایرانی و ضد شیعی افغانستان و تهییج عامه بر ضد ایشان توسط حکومت‌های وقت نقش به‌سزایی داشت.

کتاب «کرسی‌نشینان کابل» به شرح حال دولتمردان افغانستان در دوران امیر امان‌الله خان می‌پردازد. این کتاب که به قلم سیدمهدی فرخ سفیر ایران در افغانستان در زمان امانی نگاشته شده، حاوی مجموعه‌ای از اسامی رجال و طبقات ذی نفوذ افغانستان و عقاید سیاسی و مذهبی، خصوصیات اخلاقی و بیوگرافی آنان می‌باشد. مؤلف در مورد هر یک از رجال به بیان مخالفت یا

موافقت ایشان با جماعت شیعه می‌پردازد که البته نباید قضاوت‌های او را بدون نقد و بررسی، امری قطعی تلقی نمود. از این نویسنده کتاب دیگری تحت عنوان «تاریخ سیاسی افغانستان» با موضوعاتی نظیر موقعیت جغرافیایی افغانستان، سابقه تاریخی آن، نام اقوام و طوایف و معرفی طبقات شهری و روستایی و... به چاپ رسیده است. همچنین در این کتاب، تاریخ افغانستان جدید از به قدرت رسیدن احمدخان ابدالی تا روی کار آمدن محمدظاهر شاه بررسی شده است.

تحقیقات جدید

جنگ با ارتش شوروی سابق و چند دهه درگیری‌های داخلی، افغانستان را به کشوری بلادیده و مصیبت‌زده مبدل ساخته است. اگر این مسأله را در ادامه فقر و عقب‌ماندگی این سرزمین کوهستانی و محاط در خشکی در نظر آوریم، به عمق محرومیت آن پی می‌بریم.

افغان‌ها از زمان قدرت‌یابی نسبت به حضور بیگانگان خصوصاً دول قدرتمند در سرزمین خویش بدین بوده‌اند. بسته بودن درهای کشور بر روی جهان خارج باعث شد تا حُکام مستبد افغان با آسودگی خیال و به دور از هر نوع اعتراض خارجی به سیاست پشتونی کردن افغانستان و تصفیة نژادی ساکنین آن برآیند. ایشان برای از بین بردن آثار جنایات خویش از ثبت و ضبط حوادث و وقایع ممانعت به عمل آورده، به جعل و دگرگون ساختن واقعیات پرداختند.

با ترسیم این فضا می‌توان به دشواری امر تحقیق و پژوهش در تاریخ افغانستان پی برد. حال اگر بر همه این مسائل، فقدان اسناد طبقه‌بندی شده را بیفزاییم، سختی کار صدچندان می‌نماید. صنعت چاپ در افغانستان چندان

پیشرفت نکرده بنابراین از روزنامه‌ها و مجلات متعدد و کتب متنوع خبری نیست. کتابخانه‌ها، مراکز پژوهشی و تحقیقاتی و بایگانی اسناد و مدارک توسعه نیافته و عدم امنیت مانع تحقیقات میدانی است. پس به ناچار برای پی بردن به پیشینه این کشور علاوه بر کنکاش در منابع محدود تاریخی باید به واریسی تحقیقات جدید نیز روی خوش نشان داد. تحقیقات جدید خود بر دو دسته‌اند: نخست، پژوهش‌هایی که توسط محققین افغانستان صورت گرفته و دیگر، منابعی که به وسیله پژوهشگران خارجی و علاقه‌مندان به امور افغانستان فراهم آمده است.

تکیه بر تحقیقات جدید در بررسی موقعیت شیعیان افغانستان خالی از اشکال نیست زیرا اولاً این منابع علاوه بر نداشتن متدولوژی علمی، بیشتر به موضوعات تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی افغانستان پس از برقراری نظام جمهوری پرداخته‌اند. ثانیاً محققان خارجی و نویسندگان سنی مذهب افغان کمتر به مسائل جامعه شیعی توجّه نموده‌اند و پژوهشگران شیعه افغانستان نیز در تحلیل اوضاع از اعمال تعصب خودداری نورزیده، به ارائه اخبار گزینشی دست یازیده‌اند.

شاید در بین تمامی آثار جدیدی که در این پژوهش به منظور بررسی تحولات جامعه شیعی افغانستان مورد استفاده قرار گرفته است، کتاب «هزاره‌های افغانستان» نوشته سید عسکر موسوی از اهمیت بیشتری برخوردار باشد. این اثر با بهره‌گیری از کتب، مقالات، اسناد و مدارک، تحقیقات میدانی و مصاحبه‌های متعدد فراهم شده است. جمع‌آوری و تنظیم مطالب به روش علمی است اما چنانکه از نام و موضوع کتاب برمی‌آید مؤلف به تاریخ، فرهنگ، اقتصاد و زندگی سیاسی هزاره‌های افغانستان توجه نموده و از ارائه اطلاعات درباره سایر اقوام شیعه پرهیز کرده است. همچنین نویسنده

برای اثبات بعضی از فرضیات خود گاه به دستکاری مطالب برگرفته از منابع تاریخی می‌پردازد. مثلاً برای اثبات قدمت گرویدن هزاره‌ها به آیین تشیع از قول نویسنده تاریخ عالم‌آرای عباسی می‌نویسد: «هزاره‌ها قبل از شاه عباس شیعه بودند. دو یا سه هزار سرباز هزاره، تحت فرمان دین محمدخان ازبک در مقابل لشکر شاه عباس جنگیدند.» درحالی که خواننده با رجوع به کتاب عالم‌آرای عباسی متوجه می‌شود که عبارت «هزاره‌ها قبل از زمان شاه عباس شیعه بودند.» در متن اصلی موجود نیست و صورت درست عبارت چنین است که: «دین محمدخان به نوعی دل در سلطنت خراسان بسته که آسان دست از آن برنمی‌دارد و حالا دوازده هزار اوزبک جرار و دوسه هزار از هزارجات قبائل بر سر او جمعند.»

کتاب «هزاره‌های افغانستان» در ۹ فصل تنظیم شده و دارای مقدمه و نتیجه‌گیری است. برگردان این اثر از انگلیسی به فارسی بر عهده اسدالله شفیایی بوده است.

کتاب «جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان» تألیف سید محمدحسین فرهنگ به بررسی وضعیت شیعیان این سرزمین بر اساس چارچوب‌های نظری می‌پردازد. در این اثر ضمن ارائه کلیاتی درباره تاریخ افغانستان و نحوه پیدایش آیین تشیع در آن، به موضوعاتی نظیر جغرافیای انسانی، جمعیت‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان برمی‌خوریم. طوایف مختلف، آداب و رسوم، فرهنگ و رجال شیعه، همچنین سیاست‌های ضدشیعی بعضی از حُکام از موضوعات فرعی کتابند که مورد کنکاش قرار گرفته‌اند.

از نقاط ضعف این اثر می‌توان به عبور سریع نگارنده از برخی مباحث اشاره کرد. مثلاً در مورد رجال شیعه به معرفی فقط چند نفر، آن هم به صورت ناقص بسنده شده است.

کتاب «زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان» اثر عبدالمجید ناصری داوودی، نقش شیعیان را در جنبش‌ها و حرکتهای اصلاحی افغانستان مورد بررسی قرار می‌دهد. در این پژوهش از قسمت‌های مختلف این کتاب از جمله از تحلیل‌های آن، که گاه طولانی و خسته‌کننده می‌باشد، استفاده گردیده است.

کتاب سه جلدی «مشاهیر تشیع در افغانستان» اثر دیگر ناصری داوودی است که مورد استفاده قرار گرفت. نویسنده در پیشگفتار جلد اول به پیشینه مبارزاتی روحانیون شیعه اشاره می‌کند. سپس به یادآوری فشارهای وارده بر علمای افغانستان در دوره عبدالرحمن خان و مبارزات ایشان در برابر ارتش شوروی می‌پردازد. بعد از آن، شرح حال ۶۴ تن از بزرگان و نامداران تشیع افغانستان ذکر شده است.

علل عقب‌ماندگی افغانستان پس از جدایی از ایران، موضوعی است که ناصری داوودی در پیشگفتار جلد دوم مورد بررسی قرار می‌دهد. وی سیاست‌های مداخله‌گرایانه استعمار و سرسپردگی حُکام سدوزایی و محمدزایی به بیگانگان را از مهم‌ترین عوامل عدم پیشرفت افغانستان می‌داند. شرح حال ۸۷ تن از مشاهیر شیعه افغانستان موضوع اصلی این جلد از کتاب است.

نگارنده در پیشگفتار جلد سوم ضمن اشاره به قدر و منزلت دانش و عالم به یادآوری این نکته می‌پردازد که نام بردن عالمان و دانشمندان تحت عنوان یک کشور، به معنای منحصر کردن آنان نیست بلکه «برای نمایاندن سهم مردم و سرزمین افغانستان در زایش، پرورش و خیزش افراد مذکور و ایجاد روح اعتماد به نفس در جوانان افغانستان جنگ‌زده می‌باشد.» سپس ذکری از اکابر و بزرگان افغانستان و سلسله‌های حکومتگر آن تا سربرآوردن

احمدخان ابدالی به میان آمده، آنگاه به سیر انحطاط از این مرحله تا سلطه طالبان اشاره رفته است.

معرفی مشاهیر و شخصیت‌های برجسته شیعه افغانستان کاری ارزنده و درخور ستایش است چرا که قبل از تدوین اثر فوق کسی نسبت به شناساندن ایشان اقدام ننموده است. ناصری داوودی با بررسی زندگی و تتبع در آثار عمده کثیری از رجال شیعه، به نگارش «مشاهیر تشیع در افغانستان» اهتمام ورزیده و با قلم روان و کلام رسای خود توانسته اطلاعات مفیدی در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد اما کار وی خالی از اشکال نیست. به نظر می‌رسد نویسنده برداشت درستی از واژه «مشاهیر» نداشته زیرا درحالی که به شرح حال افرادی پرداخته که شهرت ایشان از حوزه محل سکونتشان به سختی فراتر می‌رود، از معرفی رجالی چون سلطانعلی کشتمند (نخست‌وزیر حکومت نجیب‌الله) اکرم یاری (معروف به ستاره شرق) حجت‌الاسلام محمد محقق و مصطفی کاظمی (وزرای کابینه کرزای) دین‌محمدخان چارکتی و طالب‌خان دره صوفی (از خوانین بزرگ) و شعرابی چون حسین فخری، محمد کاظم کاظمی، حمزه واعظی و ... امتناع ورزیده است. همچنین مجلدات سه‌گانه کتاب از نظر توالی زمانی سیری منطقی ندارند.

کتاب «صحنه‌های خونین از تاریخ تشیع افغانستان» به قلم حسینعلی یزدانی (حاج کاظم) است که به بررسی تحولات جامعه شیعی و مصائب وارده بر ایشان در بین سال‌های ۱۲۵۰ تا ۱۳۲۰ ق می‌پردازد.

این اثر چون سایر آثار منتشر شده درباره شیعیان افغانستان، تنها به بررسی جامعه هزاره می‌پردازد و از توضیح پیرامون قبایل و طوایف، رؤسا و خوانین، پیشه و عادات، لباس و پوشاک و نسب‌نامه سادات ایشان فروگذاری نمی‌نماید. یزدانی ضمن معرفی مبارزان و جهادگران هزاره به

شرح حال ایشان مبادرت ورزیده، قیام و مقاومت مناطق هزاره جات در برابر سپاهیان دولتی را تشریح می کند. در این کتاب متن تعدادی از اعلان های دولتی و تکفیرنامه های برخی از علمای سنی مذهب بر ضد شیعیان به چاپ رسیده است.

حاج کاظم به غیر از این کتاب، تألیفات دیگری نیز دارد که با کمی بررسی می توان به نقاط ضعف کارهایش پی برد. به طور مثال در تنظیم مطالب، بخش ها و فصول مختلف از متدهای علمی کمتر بهره برده و در طرح مباحث از چارچوب های نظری پیروی نمی کند. عرق قبیله ای و تعصب ورزی نقطه ضعف دیگر یزدانی است که در قضاوت های او تأثیر گذار بوده است. مثلاً وی در کتاب مورد بحث عنوان می کند که «در زمان عبدالرحمن و امیر حبیب الله سراج الملّه، قریب ۲۰ سال مولویان، مذهب خویش را بر شیعیان تبلیغ کردند اما از آنجا که زور و قدرت در پشت سرشان بود حتی یک نفر شیعه را نتوانستند به مذهب خویش در آورند». در نقد این مطلب ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که گرچه سیاست دولت در وادار کردن شیعیان به تغییر مذهب خویش عموماً نتیجه بخش نبوده اما به مواردی نیز برمی خوریم که بی پناهان و مستضعفان شیعی در اثر فشارهای وارده تاب و تحمل از کف داده به طریق عامه پیوسته اند.

کتاب «تاریخ ملی هزاره» نوشته ل. تیموخانوف از دیگر منابعی است که در این پژوهش از آن استفاده شده است. این اثر که در ۱۲ فصل تنظیم شده توسط نویسندۀ غیر هزاره در تاجیکستان به طبع آراسته گردیده و عزیز طغیان آن را از روسی به فارسی ترجمه کرده است. عدم وابستگی نویسندۀ به قوم هزاره، نتایج و تحلیل های حاصله را که بر اساس متدهای علمی و اسناد و مدارک متعدد فراهم آمده، اطمینان بخش تر می سازد.

تیمورخانوف در اثر خویش به ذکر پیشینه قوم هزاره، طوایف مختلف آن و تعیین موقعیت جغرافیایی و مساحت هزاره جات می پردازد. مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قوم هزاره نیز مورد بررسی قرار گرفته و در فصول پایانی کتاب، قیام مردم هزاره در مراحل مختلف تاریخی تشریح و عوامل شکست قیام کنندگان بررسی گردیده است.

کتاب «سیری در هزاره جات» پژوهشی جامعه شناسانه پیرامون عقاید مذهبی، مسائل فرهنگی و اجتماعی جامعه هزاره می باشد که توسط علیدادعلی به رشته تحریر درآمده است. این اثر حاوی اطلاعات مهمی درباره پراکندگی قوم هزاره، طوایف مختلف آن، نظام قبیله ای حاکم بر هزاره جات، مراکز فرهنگی، تجزیه و تحلیل زبان هزارگی، اطلاعات، اشعار، ضرب المثل ها، مراسم مذهبی، آداب و رسوم، هنرها و صنایع دستی، لباس و پوشش، خوراک، مسکن، بازی، سرگرمی و ... می باشد. کتاب در پنج بخش تنظیم شده و از منابع مهم شناسایی اقوام هزاره محسوب می شود.

اثر پیش رو در تنظیم، ترتیب و توالی حوادث و رویدادها بر کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» تألیف میر محمد صدیق فرهنگ متکی است. فرهنگ اثر خویش را با بیان پیشینه سرزمینی که بعدها افغانستان نامیده شد آغاز می کند. سپس به روند شکل گیری افغانستان می پردازد و باقی حوادث را تا تشکیل حکومت کمونیستی به صورت سال شمار پی می گیرد. نویسنده تاریخ خود را بر اساس اسناد و مدارک نسبتاً معتبر فراهم آورده و قلم وی در توصیف و تشریح حوادث منصفانه می نماید. اثر فرهنگ از نگاه دیگری نیز حائز اهمیت است و آن اینکه مؤلف خود از رجال عصر امانی و از نمایندگان منتخب مردم در مجلس قانون گذاری بوده، وقایع مشروطیت را به چشم خود نگریسته است. فرهنگ که از فعالان سیاسی افغانستان محسوب

می‌شود، در تدوین اولین قانون اساسی افغانستان نقش بسزایی ایفا نموده است. بنابراین اثر وی در شناسایی حرکت‌های اصلاحی و فهم تحولات اجتماعی افغانستان معاصر کمک شایانی می‌نماید.

در پایان با تأسی از حدیث «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» لازم می‌دانم تا مراتب حق‌شناسی و سپاس خود را از اساتید محترم جناب آقای دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، دکتر احسان اشراقی، دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد، دکتر اصغر منتظرالقائم، دکتر سید اصغر محمودآبادی و استاد نجیب مایل هروی که با رهنمودهای ارزنده خویش اینجانب را در تهیه و تنظیم پژوهش فوق یاری رساندند، اعلام نمایم.

تعدادی از عکس‌های آخر کتاب را آقای محمد سرور رجایی در اختیارم نهاد که از ایشان سپاسگزارم.

حسین عبدلی

فصل اوّل؛

موقعیت جغرافیایی و ترکیب جمعیتی افغانستان

افغانستان و جغرافیای طبیعی آن

۱- وجه تسمیه افغانستان

اطلاق نام افغانستان به این کشور از سده نوزدهم میلادی صورت گرفت اما این سرزمین دارای پیشینه‌ای کهن می‌باشد. برخی منابع نام این سرزمین را در زمان باستان «آریانا» ذکر کرده‌اند ولی در دوره اسلامی تا اواسط قرن نوزدهم از افغانستان بیشتر به نام «خراسان» یاد می‌شد.^۱ چنانکه حبیبی می‌نویسد: «نام حصه اعظم سرزمین افغانستان غربی و شمالی تا تخارستان و مجاری هلمند و کابل در قرن هفتم میلادی خراسان بود و چنین به نظر می‌آید که این نام در عهد ساسانیان از قرن پنجم میلادی به بعد شهرت یافته باشد.»^۲ درباره ریشه کلمه خراسان نیز نظرات متفاوتی بیان شده است، چنانچه گفته‌اند: خوراسان در پهلوی به معنی مشرق بود که معنی آن جای برآمدن آفتاب باشد.^۳ فخرالدین اسعد گرگانی نیز همین معنی را مدنظر داشته است:

خوشا جایا بروم خراسان	درو باش و جهان را می خور آسان
زبان پهلوی هر کاو شناسد	خراسان آن بود کز وی خور آسند

۱. فرهنگ، میرمحمد صدیق، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۵ و غبار، ۱۳۶۸، ص ۹.

۲. حبیبی، ۱۳۶۳، ص ۱۴۰.

۳. همان، ص ۱۴۰ و رامپوری، ۱۳۶۳، ص ۳۲۶.

خورآسَد پهلوی باشد خورآید عراق و پارس را خور زو برآید
خوراسان را بود معنی خورآیان کجا از وی خورآید سوی ایران
چه خوش نامست و چه خوش آب و خاکست زمین و آب و خاکش هر سه پاکست^۱

بعضی این کلمه را مرکب از دو جزء شمرده‌اند: «خور» به معنی خورشید یا آفتاب و «سان» به معنی محل و مکان. نیز در این باره تصریح می‌کنند که معنی خراسان در فارسی مطلع آفتاب است و چون ملک خراسان در سمت شرقی ایران واقع شده است، نام آن مملکت را خراسان نام نهاده‌اند.^۲ «علی‌رغم اختلاف روایات در بین مؤلفان چنین برمی‌آید که پس از سقوط دولت ساسانی و گشوده شدن پشته ایران به دست عرب‌ها که در سده هفتم میلادی آغاز گردید و برای چندین سده ادامه یافت، این سرزمین وسیع که عرب‌ها آن را عجم خواندند به دو حصه تقسیم شد. اول: قسمت غربی ایران ساسانی شامل عراق، فارس، آذربایجان و ولایات واقع در کناره جنوبی دریای خزر که هسته مرکزی آن را ولایت عراق تشکیل می‌داد و به این مناسبت غالباً زیر عنوان کلی عراق یاد می‌شد. دوم: بخش شرقی پشته، مشتمل بر افغانستان کنونی به اضافه بعضی قسمت‌های شرق ایران امروزی و صحرای ترکمن تا کنار رود جیحون که هسته مرکزی آن خراسان بود، بناءً به نام خراسان شهرت یافت.»^۳

همان‌طور که اشاره شد، اطلاق نام «افغانستان» به این سرزمین دارای پیشینه چندانی نیست، چنانکه دولتی که در سده هجدهم توسط احمدخان ابدالی (۱۱۶۰-۱۱۸۶ق/۱۷۴۷-۱۷۷۲م) پی‌ریزی شد نیز خراسان نامیده می‌شد. از زبان صابرشاه، پیر و مرشد احمدشاه درانی، روایت شده که

۱. گرگانی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۷.

۲. رامپوری، ۱۳۶۳، ص ۳۴۵ و شیروانی، ۱۳۲۹، ص ۱۴۴.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۷.

راجع به شاه مذکور به حکمران لاهور گفت: او (احمدشاه) پادشاه ولایت خراسان است و تو صوبه دار پادشاه هندوستان.^۱

الفنستون نیز که در سال ۱۸۰۸م به عنوان سفیر بریتانیا به دربار شاه شجاع^(۱) سفر کرده، در کتاب خود به استعمال نام خراسان توسط اهالی این سرزمین اشاره می کند: «نامی که توسط ساکنان این سرزمین بر تمام کشور اطلاق می شود، خراسان است.»^۲ نورمحمد قندهاری که کتاب گلشن امارات را در تاریخ امیرشیرعلی خان^(۲) تألیف کرده است، در ذکر احوال امیر دوست محمدخان پدر امیرشیرعلی خان چنین می نگارد: «در آن زمان که خاقان مغفرت نشان، امیر بی نظیر علین مکان، امیر دوست محمدخان در ولایت خراسان در دارالسلطنه کابل ارم تقابل بر اورنگ امارت و جهان بانی نشسته بود و...»^۳

معاصران احمدشاه گرچه او را پادشاه خراسان می دانستند اما گهگاه برای حکومت تازه تأسیس افغان، نام افغانستان را به کار می بردند. «هنگامی که بعد از نادرشاه افشار قسمتی از خراسان بزرگ از شاهنشاهی ایران جدا شد و زیر سلطنت احمدشاه درانی تشکیل دولت مستقلی داد می بایست برای خود نامی برگزیند. چون شمار زیادی از طوائف آنجا «قبیله افغان» نامیده می شدند، دولت مستقل تازه را، افغانستان نامیدند.»^۴ اما نام افغانستان به عنوان نام رسمی این کشور، اول بار در سال ۱۸۰۱م در معاهده بین انگلستان و ایران درباره دولت درانی (ابدالی) به کار رفته است.^۵ بنابراین برخی از

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۹.

۲. الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۱۵۸.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۹.

۴. افشاریزدی، ۱۳۵۹، ص ۶۴-۵.

۵. محمود، ج ۱، ۱۳۵۳، ص ۳۴.

نویسندگان بر این عقیده‌اند که احتمالاً این نام توسط قدرت‌های خارجی برای این کشور انتخاب شده است.^۱ الفنستون گرچه خود موافق تعمیم نام افغانستان می‌باشد اما معتقد است که این نام را ایرانیان بر این سرزمین نهاده‌اند و گاهی توسط مردمان این خطه که نامی عمومی برای کشور خویش ندارند، بکار برده می‌شود.^۲

در این زمینه باید یادآور شد که نام افغان به عنوان نام یک قوم و افغانستان به عنوان محل سکونت افغانان در تاریخ خراسان سابقه دیرینه دارد. افغان به تعبیر خاص، نامی است که غیر پشتونها، مردمان پشتو زبان را به آن می‌خوانند در حالی که این مردم خود را پشتون می‌نامند.^۳ برخی از مورخان، افغانان را از دودمان بنی اسرائیل شمرده و نام افغان را منسوب به اوغان پسر ارمیا، پسر سائول^۴ پادشاه اسرائیل دانسته‌اند که این مسأله قابل دفاع نمی‌باشد.^۵ گرچه مدارکی دال بر استفاده از نام افغان در متون باستان موجود است^۶ اما در دوره اسلامی، قدیمی‌ترین مأخذ فارسی که در آن از افغانان یاد شده، کتاب جغرافیایی مجهول المؤلف حدود العالم (تألیف ۳۷۲ق/۹۸۲م) می‌باشد. در این کتاب در شرح قصبه سول (ساول) چنین آمده است: «دهیست بر کوه با نعمت و اندرو افغان‌اند.»^۷ مؤلف در توصیف شهر بنیهار (بنهار) نیز نام افغانان را ذکر می‌کند و می‌نویسد: «بنیهار، جایست پادشاه او

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۵.

۲. الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۱۵۸.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۴.

۴. الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۱۶۰-۲.

۵. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۳.

۶. حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص ۴۵.

مسلمانی نماید و زن بسیار دارد از مسلمانان و افغانان و از هندوان بیش از سی و دیگر مردم، بت پرستند.^۱

در تاریخ یمنی اثر عتبی (متوفای ۴۲۷ق) به لشکر سلطان محمود غزنوی هنگام حمله به تخارستان اشاره شده که در آن سپاهیان هندی، خلیج و افغان حضور داشتند.^۲ در جامع التواریخ نیز از بسیج سپاه غزنوی برای سرکوب افغانان چنین یاد شده است: «چون هواجر ظهائر تابستان شکست، سلطان (محمود) از بهر دفع افغانیان که مصاعد قلال و معاقل جبال وطن ساخته بودند، و به وقت معاودت از غزو قنوج دست تپاول بأذیال حاشیت او یازیده، مشغول شد، تاختنی کند و ماده فتنه آن قوم منقطع گرداند، بآوازه قصد جایی دیگر از غزنه بیرون آمد.»^۳ ابن اثیر ذیل رخدادهای سال ۳۶۶ ق از اطاعت افغانیه و خلیج نسبت به سبکتگین یاد می کند.^۴ در متون تاریخی از جمله تاریخ گردیزی نیز به نام افغانان اشاره شده است.^۵ ابن بطوطه که در سده ۸ ق / ۱۴ م به کابل رفته است به توصیف آن روستا که قبلاً شهری بزرگ بوده می پردازد و می نویسد که در آن طایفه ای از اعاجم که به آنان افغان می گویند، ساکنند.^۶ همچنین وی در جریان شورش کشلو خان، امیرالامرای سند، بر ضد محمد تغلقشاه که زمانی دوست وی بود و او را در رسیدن به سلطنت یاری کرده بود، به نام افغانستان اشاره می کند: «از ترکستان و افغانستان و خراسان، عده کثیری گرد او فراهم آمدند چنانکه از

۱. همان، ص ۴۶.

۲. عتبی، ۲۵۳۷، ص ۲۸۵.

۳. رشیدالدین فضل الله، بی تا، ص ۲۰۹.

۴. ابن الاثیر، ج ۸، ۱۴۲۰، ص ۶۸۷.

۵. گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۲۰۴.

۶. ابن بطوطه، ۱۳۴۸، ج ۱، ص ۴۴۶.

لحاظ قوای جنگی با سلطان برابر گردید بلکه سربازان او از حیث عدد بر سربازان سلطان تفوق داشتند.^۱

اما کلمه افغانستان به عنوان نام سکونت قبایل افغان اول بار در کتاب تاریخ‌نامه هرات که در اوایل سده چهاردهم میلادی توسط سیفی هروی تألیف شده، آمده است. کتاب مذکور درباره افغانان و رجال و خصوصیات اخلاقی آنان مطالبی نقل می‌کند و درباره حدود افغانستان آن روز هم اطلاعات مفیدی در اختیار می‌گذارد.^۲ از دوره صفویه به این سو نام افغان در کتب تاریخ کاربرد بیشتری می‌یابد و در روزگار نادرشاه افشار به سبب رخدادهای فراوانی که افغانان در آن‌ها حضور داشتند و نهایتاً به تشکیل سلسله درانی پس از قتل وی منجر شد، نام افغان و افغانه بسیار برده شده است.^(۳)

اتلاق نام خراسان برای سرزمین افغانستان کنونی درست به نظر نمی‌رسد، زیرا از یک سو تمام سرزمین افغانان در محدوده خراسان نیست و از سوی دیگر بخش‌های وسیعی از خراسان قدیم در مرزهای سیاسی کشورهای همجوار افغانستان قرار دارد. شاید بر همین اساس دولت‌های همسایه که شاهد به قدرت رسیدن افغانان یا اکثریت پشتون‌های حنفی مذهب در این سرزمین بودند، برای رفع هرگونه شبهه در مرزهای سیاسی و رفع ادعاهای ارضی که گهگاه توسط حاکمان پشتون نسبت به سرزمین‌های همجوار از جمله ایران صورت می‌گرفت، از نام افغانستان برای تعیین مرزهای سیاسی حکومت پشتون استفاده کرده باشند. اما به کارگیری نام افغانستان توسط انگلیسی‌ها با توجه به حمایت آن‌ها از اکثریت قومی حاکم، با هدف سیاست

۱. ابن بطوطه، ۱۳۴۸، ج ۲، ص ۵۵۷.

۲. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۲۳.

هویت بخشی به این قوم و ایجاد مرزهای سیاسی مستحکم و مشخص در برابر نفوذ قدرت های دیگر به هندوستان، توجیه پذیر می باشد. پشتون ها که با قدرت رسیدن احمدخان ابدالی سیاست «ناسیونالیزم افغان» یا «پشتونی کردن» افغانستان را پیگیری می کردند نیز از این نام استقبال کردند. سیاست پشتونی کردن افغانستان که تا کودتای سرخ با نشیب و فرازهایی ادامه پیدا کرد، با اختصاص امتیازات ویژه به قبایل پشتون و نادیده گرفتن حقوق سایر اقوام و قبایل و با هدف برقراری سلطه سیاسی بر مناطقی که امروزه افغانستان نامیده می شود، صورت پذیرفت. جا انداختن این تصور که واژه افغان حتی غیرپشتون های افغانستان را در بر می گیرد، هدف تعمدانه حکومت پشتون گرا بود.^۱ این سیاست به طرد و گناه حذف خونین اقوام غیرپشتون منجر گردید. بالطبع گروه های بزرگی از شیعیان که نه از نظر مذهبی و نه از نظر قومی و قبیله ای هیچ قرابتی با گروه حاکم نداشتند، بیشترین قربانیان این سیاست بودند. با تئویر افکار و توسعه سطح دانش و آگاهی مردم و در پی فروکش کردن احساسات ناسیونالیستی گروه حاکم، افغان به تعبیر نوین و عام، به نام هر یک از شهروندان افغانستان از هر قوم و قبیله و دین اطلاق گردید.^۲ در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۶ش / ۱۹۷۷م نیز با تکیه بر این مطلب همه شهروندان کشور از نظر حقوق و وظایف در برابر قانون یکسان و برابر اعلام شدند (ماده ۲۱) و پس از آن دولت کاربرد نسبت های قومی و قبیله ای را در پی نام شهروندان ممنوع کرد.^۳ در قانون اساسی جدید افغانستان که در سال ۱۳۸۲ ش به تصویب رسید «بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۶۹.

۲. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۲۲.

۳. همان.

اطلاق می‌شود.^۱ و بر اساس ماده بیست و دو از فصل دوم «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است و اتباع افغانستان در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند»^۲

۲- جغرافیای طبیعی افغانستان

افغانستان سرزمینی کوهستانی و محاط بر خشکی است. این سرزمین در قسمت شرقی نیمکره شمالی و در محدوده آسیای میانه واقع شده است.^۳ مساحت افغانستان امروزی ۶۴۹/۰۰۰/ کیلومتر مربع می‌باشد و در منابع مختلف بین ۶۲۰/۰۰۰/ تا ۷۰۰/۰۰۰/ کیلومتر مربع ذکر گردیده است. طول مرزهای افغانستان حدود ۵۸۰۰ کیلومتر است. این کشور از سمت شمال با کشورهای تاجیکستان (۱۲۰۶ کیلومتر)، ازبکستان (۱۳۷ کیلومتر) و ترکمنستان (۷۴۴ کیلومتر) هم‌مرز می‌باشد. از سمت مشرق و جنوب با پاکستان هم‌مرز بوده که طول این مرز حدود ۲۴۳۰ کیلومتر است و از سمت شمال شرقی از طریق تنگه باریک واخان با ایالت سین کیانگ چین هم‌مرز است. طول تنگه واخان ۳۲۰ کیلومتر و پهنای آن در باریک‌ترین نقاط ۱۶ کیلومتر می‌باشد. افغانستان از طرف مغرب با جمهوری اسلامی ایران مرز مشترک دارد. این مرز بین ۹۰۰ تا ۹۳۶ کیلومتر ذکر گردیده است.^۴

افغانستان با آب‌های آزاد جهان فاصله زیادی دارد. نزدیک‌ترین نقاط آن به آب‌های آزاد از طریق مرزهای جنوبی یعنی مرزهای پاکستان می‌باشد که مسافتی معادل ۵۰۰ کیلومتر با دریا فاصله دارد. اختلاف مرزی افغانستان

۱. قانون اساسی جدید افغانستان، ۱۳۸۲، ص ۲.

۲. همان، ص ۷.

۳. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۱.

۴. همان.

عمدتاً با پاکستان بر سر مسأله پشتونستان و بلوچستان است. با ایران نیز بر سر تقسیم آب هیرمند اختلافات دوره‌ای داشته است.^۱

افغانستان کشوری کوهستانی است و قسمت‌های وسیعی از خاک آن را در شمال، مرکز و در مشرق کوه‌ها و سنگلاخ‌ها فرا گرفته است. رشته کوه‌های هندوکش به طول ۶۰۰ کیلومتر و عرض ۱۰۰ کیلومتر از سمت شمال شرقی به طرف غرب و جنوب غربی کشیده شده است و تقریباً از میانه افغانستان می‌گذرد. این کوه‌ها بیش از نیمی از سرزمین افغانستان را فرا گرفته و برای تعدادی از شهرهای افغانستان ارزش استراتژیکی مهمی ایجاد کرده است. مرتفع‌ترین قله‌های آن با ۶ تا ۷ هزار متر ارتفاع، در قسمت‌های شرقی افغانستان قرار دارد. کوه‌ها هر قدر به طرف مغرب امتداد می‌یابند از ارتفاع آن‌ها کاسته می‌شود و در نزدیکی مرزهای ایران تبدیل به کوه‌ها و تپه‌های کم ارتفاع می‌گردند.^۲ کوه بابا از شرق به غرب از میان هزاره‌جات گذشته و دو کوه به نام‌های سیاه کوه و سفید کوه در غرب و همچنین دو کوه دیگر به همین نام‌ها از حوزه شرق کابل داخل خاک پاکستان پیش رفته است.^۳ در ارتفاعات هندوکش و کوه بابا همواره برف وجود دارد. حتی در تابستان‌ها نیز قله‌ها سفیدپوش می‌باشد. در میان ارتفاعات هندوکش و کوه بابا، دره‌های عمیق، خوش آب و هوا و حاصلخیزی وجود دارد که محیط مساعدی برای پرورش دام و تولید میوه است.^۴ گفته شده است: «تمام کوه‌های افغانستان تا سال ۱۳۱۳ ش دارای

۱. همان، ص ۲.

۲. همان.

۳. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۳۸ و دولت آبادی، ۱۳۸۲، ص ۴۴.

۴. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۱.

جنگل بوده، به استثنای کوه‌های غربی آن؛ اما به مرور زمان به‌ویژه بیست سال اخیر جنگ در آن کشور، جنگل‌ها رو به انقراض رفته است.^۱

افغانستان از نظر حوزه اقلیمی بین حوزه گرم بحر هند و حوزه سرد سیری غربی قرار دارد ولی اختلاف دمای نواحی آن بیشتر به ارتفاع زمین از سطح دریا و سلسله کوه‌ها مربوط است. کوه‌های سر به فلک کشیده و دره‌های عمیق، باران‌های بهاری و تابستان‌های خشک، زمستان‌های بسیار سرد و تابستان‌های بسیار گرم، ارتفاعات پوشیده از برف در طول سال و سرزمین‌های پست و خشک و سوزان جلوه‌هایی از افراط و تفریط این سرزمین می‌باشد.^۲

چنانچه اشاره شد افغانستان به آب‌های آزاد راه ندارد و با این که هیچ دریاچه بزرگی در آن وجود ندارد، طبیعت آن به خاطر ارتفاعات سر به فلک کشیده و رودخانه‌هایی که از آن سرچشمه می‌گیرد، زیبا می‌باشد. تنوع آب و هوا در آن مشهود است و تا حدی به آب و هوای ایران شباهت دارد. آب و هوای افغانستان خشک و نیمه‌خشک است و دارای زمستان‌هایی سرد (گاه تا ۲۰ درجه زیر صفر) و تابستان‌هایی گرم (تا ۴۰ درجه بالای صفر) می‌باشد. بارندگی در مناطق مختلف آن، متفاوت و بین ۱۰۰ الی ۴۰۰ میلیمتر است ولی در مناطق جنوب و جنوب غربی به علت کمی بارندگی، هوا گرم‌تر بوده، دارای تابستان‌های گرم و خشک و زمستان‌های معتدل‌تر است.^۳

۱. فرهنگ، سید محمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۳۸.

۲. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۲ و ۳.

۳. همان، ص ۳ و ۴.

افغانستان دارای هفت رودخانه نسبتاً بزرگ است که اغلب از مناطق مرکزی شیعه‌نشین آن سرچشمه می‌گیرد. این رودخانه‌ها که در افغانستان دریا هم نامیده می‌شوند عبارتند از:

۱- رود آمو (آمودریا) یا جیحون:

این رود از کوه‌های پامیر سرچشمه می‌گیرد و پس از طی ۲۵۰۰ کیلومتر مسافت به دریاچه آرال می‌ریزد. حدود ۱۱۲۶ کیلومتر از این رودخانه در قسمت شمالی افغانستان با کشورهای تاجیکستان، ازبکستان و قسمتی از ترکمنستان هم‌مرز می‌باشد. قسمت‌هایی از این رود قابل کشتیرانی است. در سواحل این رودخانه، شیرخان بندر و بندر حیرتان قرار گرفته، که کالاهای صادراتی یا وارداتی افغانستان با ممالک آسیای مرکزی از این طریق مبادله می‌گردد.

۲- رودخانه کابل:

از کوه‌های پغمان و هندوکش و گل‌کوه واقع در هزاره‌جات سرچشمه می‌گیرد و بعد از گذشتن از شهرهای کابل و جلال‌آباد در حالی که به طرف مشرق جریان دارد، در پاکستان به رود سند ملحق می‌شود.

۳- رود هیرمند یا هیلمند:

از کوه‌بابا و گل‌کوه واقع در هزاره‌جات سرچشمه می‌گیرد و در جهت جنوب غرب جریان می‌یابد و در ایران به دریاچه هامون می‌ریزد. این رودخانه، معروف به رود هزارشاخه است و شاخه‌ای از این رود به نام پریان، قسمت کمی از مرز مشترک ایران و افغانستان را تشکیل می‌دهد. طول رود هیرمند ۱۴۰۰ کیلومتر است.

۴ و ۵- فرارود و خاشرود:

از کوه‌های استان غور و هزاره‌جات سرچشمه گرفته و رو به غرب و جنوب در سیستان می‌ریزند.

۶- رود مَرغاب (مَرَواب):

از استان غور سرچشمه گرفته و رو به شمال به طرف ترکمنستان می‌رود.

۷- هریرود:

از کوه بابا از کوه‌های هزاره‌جات سرچشمه گرفته، از هرات می‌گذرد و در شمال غربی افغانستان کمی از مرز مشترک ایران و افغانستان را تشکیل می‌دهد. سپس این رود وارد خاک ترکمنستان می‌گردد و در ریگزارهای ترکستان فرو می‌رود.^۱

افغانستان از نظر منابع آب زیرزمینی نسبتاً غنی است به طوری که در شهر کابل در عمق ۴ الی ۵ متری می‌توان به آب دست یافت اما به دلیل عدم استفاده از تکنولوژی، کمتر از منابع آب زیرزمینی استفاده شده است. این مسئله باعث شده است تا مردم اکثر نقاط افغانستان برای تهیه آب آشامیدنی و کشاورزی با مشکل روبرو شوند. حتی در شهر کابل، بسیاری از ساکنان شهر برای تهیه آب مشکل دارند.^۲ از کل مساحت افغانستان، تنها ۱۲ درصد قابل کشت است. مزارع کشاورزی بیشتر در شمال، شرق و جنوب غرب این کشور واقع هستند و مردم افغانستان از حداکثر این امکان، بهره‌برداری بهینه می‌نمایند.^۳ از نظر معادن نیز کشور افغانستان نسبتاً غنی است ولی اکثر معادن آن دست نخورده باقی مانده است.^۴ از آنجا که افغانستان یک کشور توسعه نیافته و از نظر صنعتی ضعیف است و جنگ‌های پی در پی داخلی و خارجی موجبات ضعف بیشتر آن را فراهم آورده، این کشور یکی از فقیرترین و

۱. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۴ و ۵ و فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۴۰.

۲. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۵.

۳. همان، ص ۴ و فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۴۱.

۴. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۶۴.

عقب افتاده ترین کشورهای منطقه و جهان محسوب می شود و اتکای آن بیشتر به زندگی کشاورزی و دامی می باشد.

جغرافیای انسانی و اجتماعی افغانستان

۱- میزان و توزیع جمعیت

جمعیت افغانستان طبق تخمین های سال ۲۰۰۲م قریب به ۲۸ میلیون نفر می باشد که بیش از ۶ میلیون نفر از جمعیت آن در کشورهای دیگر، به خصوص در پاکستان، ایران و عده کمتری در کشورهای عربی از جمله عربستان به صورت مهاجر به سر می برند. هر چند پس از پایان سلطه طالبان از میزان جمعیت مهاجر در کشورهای دیگر کاسته شده و رفته رفته مردم افغانستان برای بازسازی کشورشان به اوطان خود برمی گردند ولی به علت عقب ماندگی اقتصادی، وجود فقر و ناامنی و عدم امکانات اقتصادی، این بازگشت به کندی صورت می گیرد و میزان جمعیت مهاجر در کشورهای دیگر همچنان چشمگیر می باشد.

رشد جمعیت این کشور ۳/۵ درصد است و کابل، قندهار، هرات، مزارشریف، جلال آباد، کندوز و بغلان به ترتیب پرجمعیت ترین شهرهای افغانستان می باشند.^۱

از نظر توزیع جمعیتی نیز اکثر مردمان این سرزمین روستایی هستند. به گونه ای که ۷۳/۷ درصد مردم افغانستان روستایی، ۱۶/۵ درصد شهری و ۸/۶ درصد چادرنشین هستند.^۲

۱. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۷.

۲. همان، ص ۸.

۲- تقسیمات کشوری و اداری

طبق تقسیم‌بندی‌های کشوری در سال ۱۳۷۰ش، افغانستان به ۲۹ استان (ولایت) تقسیم گردید، ولی بعداً سه استان دیگر شامل خوست، سرپل و نورستان به آن اضافه شد و تعداد استان‌ها به ۳۲ ولایت افزایش یافت که به ترتیب حروف الفبا عبارتند از:

- ۱- ارزگان ۲- بادغیس ۳- بامیان ۴- بدخشان ۵- بغلان ۶- بلخ ۷- پروان
- ۸- پکتیا ۹- پکتیکا ۱۰- تخار ۱۱- جوزجان ۱۲- خوست ۱۳- زابل ۱۴- سرپل
- ۱۵- سمنگان ۱۶- غزنی ۱۷- غور ۱۸- فاریاب ۱۹- فراه ۲۰- قندهار ۲۱- کابل
- ۲۲- کاپیسا ۲۳- کندوز ۲۴- کنرها ۲۵- لغمان ۲۶- لوگر ۲۷- ننگرها
- ۲۸- نیمروز ۲۹- نورستان ۳۰- وردک ۳۱- هرات ۳۲- هلمند.^۱

پایتخت افغانستان شهر کابل است که نسبت به شهرهای دیگر از امکانات رفاهی بیشتری برخوردار است. الیور روا در مقایسه جامعه شهری و روستایی افغانستان می‌نویسد: در افغانستان «فقط یک شهر واقعی وجود دارد و آن کابل پایتخت کشور است».^۲ و آنتونی‌های من نیز در یادداشت‌های خود می‌نویسد: «کابل را می‌توان دنیای دیگری نامید زیرا هیچ شباهتی به سایر نقاط کشور ندارد. کابل تنها جایی در این کشور است که می‌توان نام شهر بر آن نهاد».^۳

۳- زبان

دو زبان اصلی مردم افغانستان فارسی دری و پشتو می‌باشد. تقریباً همه افغان‌ها دو زبانه‌اند و چهارپنجم ایشان به زبان فارسی و پشتو که هر دو از

۱. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۵-۶.

۲. روا، ۱۳۶۹، ص ۲۶.

۳. های من، ۱۳۷۷، ص ۲۹.

خانواده زبان‌های هند و ایرانی هستند، صحبت می‌کنند. در راستای سیاست پشتونی کردن افغانستان، یکی از اولویت‌های حاکمان پشتون، گسترش زبان پشتو به عنوان زبان ملی افغانستان بوده است. از جمله در دورهٔ صدارت محمد هاشم خان، عمو و نخست‌وزیر ظاهرشاه (۱۳۱۲-۱۳۵۳ش/ ۱۹۳۳-۱۹۷۳م)، دولت سیاست ناموفق تعمیم زبان پشتو و طرد زبان فارسی دری و تبلیغ ناسیونالیسم آریایی را در پیش گرفت اما با کنار رفتن وی و صدارت شاه محمود خان، دیگر عموی ظاهرشاه، زبان فارسی دوباره مورد توجه قرار گرفت.^۱

مردم افغانستان به زبان‌ها و لهجه‌های مختلفی تکلم می‌کنند. تقسیم‌بندی زبان نسبت به جمعیت بدین شرح تخمین زده شده است: پشتو ۳۵ درصد، فارس زبان ۵۰ درصد، ترک زبان (شامل ازبک، ترکمن، قرقیز و ...) ۱۱ درصد و سی گروه زبانی کوچکتر (شامل بلوچ، پشایی یا پشه‌یی و ...) ۴ درصد.^۲ برخی آمارها نشان می‌دهد که حدود دوسوم مردم افغانستان به‌ویژه مردم شهرهای شمالی و مرکزی آن به زبان فارسی دری تکلم می‌کنند.^۳

واقعیت گسترده‌گی تکلم به زبان فارسی باعث شد تا در قانون اساسی جدید، فارسی دری و پشتو به عنوان زبان‌های رسمی افغانستان به رسمیت شناخته شوند. ماده ۱۶ از فصل اول قانون اساسی جدید افغانستان تصریح می‌کند که: «از جمله زبان‌های پشتو، دری، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، پشه‌یی، نورستانی و سایر زبان‌های رایج در کشور، پشتو و دری زبان‌های رسمی دولت می‌باشند.»^۴

۱. دایرةالمعارف بزرگی اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۳.

۲. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۹.

۳. دایرةالمعارف بزرگی اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۵.

۴. قانون اساسی جدید افغانستان، ۱۳۸۲، ص ۵.

۴- میزان سواد

علی‌رغم آن‌که تقریباً همه افغان‌ها می‌توانند به دو زبان صحبت کنند، جز تعداد اندکی از ایشان، بقیه خواندن و نوشتن نمی‌دانند. طبق برخی آمارها، حداکثر ۱۰ درصد از این مردم باسوادند.^۱

همچنین در دو دهه گذشته درصد باسوادها بین ۱۰ تا ۱۵ درصد ذکر شده است به طوری‌که از هر پنج مرد تنها یک نفر و از هر بیست زن نیز یک تن قادر به خواندن و نوشتن می‌باشند.^۲

۵- اقوام و قبایل

سرزمین افغانستان از دیرباز گذرگاه و محل برخورد و آمیزش اقوام گوناگون بوده است به گونه‌ای که تجمع تشکلهای نژادی - قومی در این سرزمین، شکل ویژه‌ای به ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آن داده است. قبل از ورود به این مبحث باید خاطرنشان ساخت که «در افغانستان هیچگاه سرشماری واقعی به عمل نیامده است»^۳ وجود جنگ‌های داخلی و خارجی، عدم امکانات و سختی دسترسی به همه مناطق از جمله مناطق کوهستانی و صعب‌العبور را می‌توان از دلایل این امر برشمرد. مورد دیگری که دسترسی ما را به اطلاعات و آمار قابل اعتماد دشوار می‌نماید اهمال عمدی در انجام سرشماری از طرف حکومت‌های وقت می‌باشد. احصائیه (آمار)های دولتی ترکیبی از برآوردهای علمی و ادعاهای کاذب می‌باشد. دلایل این اهمال عمدی و آشفته‌گی در آمارهای ارائه شده عبارتند از:

۱. کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۱۱۸.

۲. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۹-۲۸.

۳. اسعدی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۶۸.

الف - ادعاهای ارضی افغانستان نسبت به پاکستان: قبلاً متذکر شدیم که افغانستان بر سر مسأله پشتونستان و بلوچستان با پاکستان اختلافات مرزی دارد. افغان‌ها، پشتونستان پاکستان را از آن خود می‌دانند. علی‌آبادی در این مورد می‌نویسد: «مهم‌ترین موضوع مورد اختلاف (افغانستان و پاکستان) پشتونستان بوده است. خط مرزی دیورند (که در دورهٔ امیر عبدالرحمن خان مورد توافق واقع شد) پشتونستان را تجزیه کرد و یک قسمت از آن به حکومت انگلیسی هند تعلق گرفت و قسمت دیگر آن نیز در ادارهٔ افغانستان باقی ماند. در سال‌های ۱۲۸۴/ش ۱۹۰۵م، ۱۲۹۸/ش ۱۹۱۹م، ۱۳۰۰/ش ۱۹۲۱م و ۱۳۰۹/ش ۱۹۳۰م، دولت‌های افغانستان، خط مرزی دیورند را تأیید کرده بودند لیکن پس از خروج انگلیس از هند و استقلال آن کشور، برای افغانستان این تصور پیش آمد که فرصت بدست آمده را مغتنم شمرده، پشتونستان را به خاک خود منضم نماید. اما خواستهٔ افغانستان تحقق نیافت. زیرا دولت انگلیس استدلال کرد که قرارداد دیورند با هند بسته شده و طبق تقسیم کشور هند در ۱۹۴۷م، مناطق مسلمان‌نشین به پاکستان یا بنگلادش می‌پیوندند و چون پشتونستان مسلمان‌نشین و چسبیده به پاکستان است به آن کشور تعلق می‌گیرد. در مناطق پشتون‌نشین پاکستان هم بر سر الحاق پشتونستان به هند یا به پاکستان رأی‌گیری شد و ساکنین آن الحاق به پاکستان را انتخاب کردند. از همین زمان اختلافات افغانستان با کشور جدید التأسیس پاکستان شروع شد و دولت‌های افغانستان هر چند وقت یکبار قرارداد مرزی دیورند را مورد تردید قرار می‌دادند.»^۱

دولتمردان کابل حتی قبل از تعیین خط مرزی دیورند، پشتونستان را از آن خود می‌دانستند. کتاب *حیات افغان* که در سال ۱۲۶۵/ش ۱۸۸۶م یعنی

۱. علی‌آبادی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۱.

هفت سال قبل از تعیین خط مرزی دیورند به چاپ رسیده است، دربارهٔ مساحت افغانستان می‌نویسد: این مملکت دارای سیصد هزار میل مربع (یعنی ۷۷۷ هزار کیلومتر مربع) مساحت است.^۱ مسلماً این مساحت با در نظر گرفتن پشتونستان و انضمام آن به افغانستان می‌باشد. عقیدهٔ انضمام پشتونستان به افغانستان از اعتقادات راسخ دولتمردان کابل بوده است. بعضی از رهبران افغانستان مانند محمد نادرشاه (۱۳۰۸-۱۳۱۲ ش/۱۹۲۹-۱۹۳۲ م) سخنان خود را به نام پشتونستان شروع می‌کردند. محمد داوودخان (۱۳۵۲-۱۳۵۷ ش/۱۹۷۳-۱۹۷۸ م) نیز چه در دورهٔ صدارت و چه در دورهٔ ریاست جمهوری و حتی کمونیست‌هایی چون نورمحمد تره‌کی با داعیهٔ پشتونستان به صحنهٔ سیاست پا می‌گذاشتند.^۲ نتیجهٔ این که برخی آشفتگی‌هایی که در آمارهای ارائه شده وجود دارد از اعتقاد آرمان‌گرایان افغان سرچشمه می‌گیرد زیرا آنها به افغانستان بزرگ، یعنی افغانستانی که پشتونستان ضمیمهٔ آن باشد معتقدند و این مسأله بر روی داده‌های آماری تأثیر قابل ملاحظه‌ای می‌گذارد به طوری که جمعیت پشتون‌ها بیش از سایر قبایل ارائه می‌گردد.

ب - سیاست پشتونیزه کردن افغانستان: یکی از دلایل آشفتگی آمارها، پی‌گیری سیاست پشتونی کردن افغانستان توسط حُکام می‌باشد. در این راستا حاکمان افغانستان همت خود را بر روی تک‌قومی نشان دادن افغانستان معطوف نمودند. ایشان در ارائهٔ ارقام جمعیت پشتون‌ها اغراق می‌کردند و در عوض به کم‌نمایی جمعیت شیعیان و سایر اقوام غیرپشتون می‌پرداختند. «تعداد جمعیت واقعی اقوام اصلی تشکیل‌دهندهٔ جامعه افغانستان همیشه یک موضوع داغ بوده است و غالب بررسی‌ها و سرشماری‌ها، تعلق

۱. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۱۶۴.

۲. همان، ص ۴-۱۶۳ و علی‌آبادی، ۱۳۸۲، ص ۲-۲۳۱.

قبیله‌ای و قومی را پنهان نگه داشته‌اند... در همهٔ برآوردها قوم پشتون به عنوان مهم‌ترین قوم افغانستان معرفی شده است.^۱

به صورت کلی می‌توان سکنة افغانستان را بازماندگان دو نژاد عمدهٔ سفید و زرد به حساب آورد:

۱- نژاد سفید شامل پشتون‌ها، تاجیک‌ها، نورستانی‌ها و...

۲- نژاد زرد شامل ازبک‌ها، ترکمن‌ها، قرقیزها، مغول‌ها و...

بعضی منابع هزاره‌ها را از نژاد سفید و ایرانی می‌دانند^۲ اما برخی دیگر آنان را به لحاظ خصوصیات فیزیکی و ظاهری، زردتبار محسوب می‌کنند.

برخی از مهم‌ترین اقوام افغانستان عبارتند از:

۱- پشتون ۲- تاجیک ۳- هزاره ۴- ازبک ۵- بلوچ ۶- ترکمن ۷- مغول

۸- سادات ۹- آیماق ۱۰- نورستانی ۱۱- پاشایی (پشه‌یی) ۱۲- جَت ۱۳- قزلباش

۱۴- قرقیز ۱۵- هراتی ۱۶- براهویی ۱۷- قزاق ۱۸- واخیز ۱۹- هندو ۲۰- سیک

۲۱- یهود ۲۲- فارس ۲۳- عرب ۲۴- کشمیری و...^۳

برخی از آمارها پرتعدادترین اقوام افغانستان را به ترتیب ذیل ذکر می‌نمایند:

پشتون ۴۰٪، تاجیک ۳۰٪، ازبک ۱۰٪، هزاره ۸/۳٪، آیماق ۴/۲٪،

ترکمن ۳/۳٪، بلوچ ۱/۷٪، نورستانی ۰/۶٪، پشه‌یی ۰/۵٪، و دیگر اقوام

۱/۴٪.^۴

ارقام فوق در منابع مختلف، متفاوت ذکر شده است زیرا هنوز سرشماری دقیقی صورت نگرفته است. طبق آخرین آمار، درصد جمعیت

۱. سان‌لیور، ۱۳۷۲، ص ۲۰۰.

۲. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۹-۱۰.

۳. همان، ص ۱۰ و ۱۱ و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۲-۵۴۵.

۴. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۲۰۱.

اقوام بزرگتر بدین قرار است: پشتون حدود ۳۸٪، تاجیک حدود ۳۰٪، هزاره حدود ۱۶٪، ازبک حدود ۶٪.^۱

برای درک تحولات سیاسی - اجتماعی شیعیان در دوره مورد بحث، به صورت اختصار به شرح قبایل، تیره‌ها و پراکندگی جمعیتی مهم‌ترین گروه‌های قومی افغانستان می‌پردازیم:

پشتون‌ها (افغان‌ها)

پشتون‌ها اولین گروه قومی افغانستان هستند. آن‌ها از نژاد سفید و از شاخه‌های اقوام آریایی بوده و شامل سه تیره مهم می‌باشند که این تیره‌ها قسمتی در پاکستان و قسمتی در افغانستان زندگی می‌کنند. البته پشتون‌ها، که مردم افغانستان آن را افغان یا اوغان نیز می‌نامند، به این سه تیره مهم محدود نمی‌شوند بلکه تیره‌های کوچکی دارند که به این قوم ملحق شده‌اند و همه به زبان پشتو سخن می‌گویند. سه تیره عمده اقوام پشتون عبارتند از:

- غلج‌زایی (غلجایی، غلزائیان یا غیلزایی)

- دُرّانی (ابدالی)

- گورانیان یا گوروانیان.^۲

از میان این سه تیره، تیره اول و دوم از اهمیت بیشتری در تاریخ افغانستان برخوردارند زیرا ایشان موفق به تشکیل حکومت گردیدند. از تیره غلجایی یا غلزایی، هوتکی‌ها توانستند حکومت تشکیل دهند. محمود و اشرف افغان که در اواخر صفویه به ایران حمله کردند، هوتکی بودند. نادرشاه افشار آن‌ها را شکست داد و ۱۵۰۰ خانوار آن‌ها را تبعید کرد. کمونیست‌های

۱. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۱۰.

۲. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۴۶.

افغانستان همچون نور محمد تره کی و حفیظ الله امین از این تیره بودند. گلبدین حکمتیار از سران مجاهدین نیز از غلجایی است.

از تیره درانی‌ها که نام اولیه آن ابدالی بود، سدوزایی‌ها (شاخه‌ای از پوپلزایی) به مدت ۷۴ سال حکومت کردند که احمدشاه درانی مؤسس آن بود. بعداً حکومت از سدوزایی توسط امیردوست محمد خان به تیره محمدزایی‌ها (شاخه‌ای از بارکزیایی) منتقل گردید. محمدزایی‌ها تا زمان ریاست جمهوری محمد داوود خان به مدت ۱۵۰ سال در افغانستان حکومت کردند. ملا عمر رئیس طالبان از درانی‌ها و از قوم کاکر می‌باشد.^۱

از نظر پراکندگی جمعیتی، غلجایی‌ها در شمال شرقی منطقه پشتون‌نشین (شرق و شمال شرقی قندهار و در مجاورت مرزهای پاکستان) و ابدالی‌ها در غرب منطقه پشتون‌نشین (غرب قندهار و نزدیک به مرزهای ایران) ساکن هستند. در قرن یازدهم هجری، تعدادی از ابدالی‌ها در اثر فشار غلجایی‌ها و توسط صفویه به سمت هرات کوچ داده شدند و همین امر موجب تقویت غلجایی‌ها در قندهار شد. این مسأله باعث گردید تا آنان در دوره ضعف صفویه یعنی در زمان شاه سلطان حسین به رهبری محمود افغان علیه حکومت مرکزی سر به شورش بردارند و برای مدتی کوتاه بر پایتخت و برخی نواحی داخلی ایران مسلط شوند.

چنانچه ذکر شد، آمار دقیقی از نفوس و پراکندگی جمعیتی اقوام افغانستان در دست نمی‌باشد. کلیفورد در کتاب خود، سرزمین و مردم افغانستان، جمعیت پشتون‌ها را چنین ذکر می‌کنند: «پشتون‌ها بزرگترین ایل یا قبیله این کشور را تشکیل می‌دهند. شمار جمعیت اینان در افغانستان در

اواسط دهه ۱۹۷۰م (۱۳۵۰ش) تخمیناً ۶/۵۰۰/۰۰۰ نفر یعنی چیزی در حدود نصف کل جمعیت این کشور در آن ایام بوده است.^۱

سیدهادی خسروشاهی نیز معتقد است: «برادران پشتون از پرجمعیت‌ترین قبیله‌های افغانستان به شمار می‌روند. پشتون‌ها در گذشته در نواحی جنوب افغانستان زندگی می‌کردند. اما امروز در اغلب نقاط افغانستان حضور دارند.»^۲ دولت‌آبادی نیز عقیده دارد: «این قوم که در گذشته به نام قوم افغان یاد می‌شده، نزدیک به ۳۱٪ کل جامعه را تشکیل می‌دهد. ساحه‌رهایش این کتله بزرگ قومی، نواحی شرقی، جنوب شرقی و جنوبی افغانستان بوده و علاوه بر آن به شکل پراکنده در نواحی غربی و شمالی کشور و در کل شهرهای بزرگ سکونت دارند، ولی بیشترین تراکم جمعیت این قوم در جنوب کشور واقع شده است.»^۳ درباره پشتون‌ها آنچه که به واقعیت نزدیک‌تر می‌باشد این است که آن‌ها بیش از ۴۰٪ از کل جمعیت افغانستان را تشکیل نمی‌دهند. امروزه پشتون‌ها در شش استان قندهار، زابل، پکتیا، پکتیکا، ننگرهار و هیلمند در اکثریتند و در استان‌های فراه، نیمروز، غزنی، ارزگان، لوگر، لغمان و کابل نیز شمار فراوانی از آنان زندگی می‌کنند.^۴ خاستگاه سنتی این قوم استان قندهار است اما جلال‌آباد در شرق نیز یکی از مراکز عمده پشتون‌ها به حساب می‌آید.^۵

سیاست حُکام افغانستان خصوصاً در دوره عبدالرحمن و پس از سرکوب خونین هزاره‌ها، اسکان پشتون‌ها در سرزمین‌های سایر اقوام و برهم زدن

۱. کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۵۰.

۲. خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۸۱-۲.

۳. دولت‌آبادی، ۱۳۸۲، ص ۵-۳۴.

۴. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۴۶.

۵. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۳۰.

ترکیب جمعیتی آن مناطق به نفع این قوم بوده است. اکثر پشتونها، سنی حنفی مذهبند و زبان اکثریت این قوم، پشتو است اما پشتونهای شهری و نیز طوایفی از این قوم در غرب کشور به زبان فارسی صحبت می کنند.^۱

الفستون خصایل نکوهیده افغان (پشتونها) را انتقام، حسد، آزمندی، تاراجگری و برتری جویی و خصایل پسندیده آنها را عشق به آزادی، وفاداری به دوستان، مهربانی با خویشاوندان، مهمان نوازی، دلاوری، سخت کوشی و احتیاط برمی شمارد.^۲ فردریش انگلس نیز درباره آنان می گوید: «افغانها مردمانی هستند دلاور، سخت کوش و مستقل. کار انحصاری آنان گله داری و کشاورزی است. از کارهای حرفه ای و تجارتی گریزان هستند و بدین کارها به دیده تنفر می نگرند و اغلب آنها را به عهده هندوها و نیز شهرنشینان واگذار می کنند. آنان جنگ را نوعی سرگرمی برای گریز از زندگی یکنواخت سنتی می انگارند.»^۳

تاجیکها

تاجیکها دومین گروه قومی افغانستان هستند و زبان آنها فارسی دری است. در برهان قاطع می خوانیم که «تاجیک، غیر عرب و ترک را گویند و در اصل به معنی اولاد عرب است که در عجم بزرگ شده و برآمده است.»^۴ به عقیده بعضی از محققان، نام «تاجیک» از «تازی» و آن هم به نوبه خود از «تازی»، نام فارسی عربها، مشتق شده است. یعنی تاجیکها یا تازیها فرزندان مهاجرین عرب یا ترک هستند که به افغانستان مهاجرت

۱. دولت آبادی، ۱۳۸۲، ص ۳۵.

۲. الفستون، ۱۳۷۹، ص ۲۴۲.

۳. شیخاوندی، ۱۳۷۹، ص ۵۵.

۴. تبریزی، ۱۳۶۱، جلد ۱، ص ۴۵۵.

کرده و با ساکنان بومی منطقه در آمیخته‌اند.^۱ اما برخی آن‌ها را ایرانی‌الاصل می‌دانند. «آنان آریایی‌نژاد و از تبار ایرانیان باستانی مقیم بلخ، سُغد، بدخشان، فَرغانه، بخارا، سمرقند و نواحی دیگری از ایران خاوری به‌شمار می‌روند.»^۲ یزدانی در باب ریشه نام تاجیک و محل سکنی و عقاید آنان می‌نویسد: «تازی و تازیک ابتدا توسط فارسی‌زبانان به عرب‌ها گفته می‌شد، اما بعدها توسط ترکان این اسم به فارسی‌زبانان اطلاق گردید و به صورت تازیک نیز آمده است. در افغانستان بیشتر به ساکنان کوهستان و کوه‌دامن و پنجشیر گفته می‌شود و گاهی به تمام فارسی‌زبانان غیرهزاره و غیرشیعی اطلاق می‌گردد.»^۳

تاجیک‌ها در چهار استان پروان، کاپیسا، تخار و بدخشان در اکثریت هستند و در استان‌های بغلان، قندوز، بلخ، غزنی و کابل نیز حضوری چشمگیر دارند. آن چه بر اهمیت این قوم افزوده، این است که ایماقی‌ها و تیموریان که در استان‌های غور و هرات اکثریت دارند، در افغانستان تاجیک به حساب می‌آیند؛ زیرا همه به زبان فارسی صحبت می‌کنند و از طرفی مذهب سنی حنفی دارند.^۴

تاجیک‌ها اکثراً شهرنشین هستند. آن‌ها زندگی ایلی و قبیله‌ای را تا حدی رها کرده، روش پیشرفته‌تری اختیار نموده، به صورت‌های پراکنده در شهرها یا نزدیک به شهرها سکونت دارند.^۵ آن‌ها به‌رغم روش‌های انحصارگرایانه پشتون‌ها، گهگاه در حکومت افغانستان نیز دستی داشته‌اند.

۱. الفستون، ۱۳۷۹، ص ۲۸۸.

۲. امامی، ۱۳۷۸، ص ۲۳.

۳. یزدانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۴۶-۷.

۵. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۱۳.

در سال ۸ - ۱۳۰۷ش/۱۹۲۹م یعنی قبل از حکومت خاندان آل یحیی (محمدنادر، محمدظاهر و محمدداوود) یک نفر تاجیک به نام حبیب‌الله معروف به بیچه سقا، مدت نه ماه در کابل حکومت کرد. برهان‌الدین ربانی رئیس دولت اسلامی افغانستان و احمدشاه مسعود، فرمانده معروف مجاهدین که بر اثر حمله انتحاری القانده کشته شد، از افراد معروف این قوم هستند. در افغانستان، تاجیک‌ها را نماینده فرهنگ، صنعت و بازرگانی ایران به شمار می‌آورند.

هزاره‌ها

هزاره‌ها بعد از تاجیک‌ها سومین جمعیت قومی افغانستان را تشکیل می‌دهند.^۱ برخی منابع آن‌ها را به عنوان دومین گروه بزرگ قومی افغانستان معرفی می‌کند.^۲ هزاره‌ها در مناطق مرکزی افغانستان، در دامن کوه‌ها و ارتفاعات سر به فلک کشیده هندوکش (کوه‌های بابا) به سر می‌برند؛ جایی که هزاره‌جات یا هزارستان نامیده می‌شود. هزارستان اگرچه عنوانی است با سابقه تاریخی اندک، اما به یقین نامی جدیدتر از افغانستان نمی‌باشد. سابقه تاریخی افغانستان که با دخالت و تلاش انگلیسی‌ها پدید آمد و به موجب عهدنامه پاریس در سال ۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م از ایران جدا شد، از صدر دوره قاجار فراتر نمی‌رود.^۳

سید عسکر موسوی محقق افغانی معتقد است که: «بر اساس اسناد و شواهد، قدیمی‌ترین نام هزاره‌جات، بربرستان بوده است. در شاهنامه فردوسی، به بربرستان به عنوان یک سلطنت قوی و مستقل در داستان

۱. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۱۰.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۳.

۳. زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰، ص ۶۴.

کیکاووس و شاه هماوران اشاره شده است. فردوسی چنین روایت می‌کند که کیکاووس پس از تسخیر مازندران، عزم سفر به توران، چین، مُکران و بربرستان می‌کند. از آنجا که فرمانروای بربرستان سر به اطاعت نمی‌نهد، ایرانیان به سرکردگی گودرز به آنجا حمله‌ور شده و موفق به تسخیر آن می‌گردند. کیکاووس از همین جا برای پیوستن به رستم به سوی زابلستان می‌شتابد. کیکاووس دومین شاه سلسله کیانیان در ایران بود. هماوران سرزمینی بود که در غرب ایران قرار داشت و عرب‌ها آن را حمیر می‌نامیدند. توران، نام سلسله‌ای آن سوی آمودریا بود که اکنون جمهوری‌های آسیای مرکزی را تشکیل می‌دهد. مُکران، مناطقی در جنوب شرقی پاکستان امروز موسوم به بلوچستان را شامل می‌شد. زابلستان به نواحی شمال بلوچستان، ولایت غزنی در افغانستان مرکزی امروز، اشاره داشت. بدین ترتیب می‌توان حدس زد که بربرستان باید سرزمینی حد فاصل شمال مُکران، جنوب بلخ، غرب کابلستان و زابلستان و شرق هرات اشاره داشته باشد، که همان هزاره‌جات امروزی را شامل می‌شود.^{۱ (۴)}

در بررسی شاهنامه به این نکته پی می‌بریم که در داستان پادشاهی کیکاووس، دو بار از محلی به نام بربر یا بربرستان سخن به میان آمده است. بربرستان اول شهر یا منطقه‌ای در شرق ایران بوده و مراد از بربر دوم، اهالی بلاد شمال آفریقا به جز مصر می‌باشد؛ یعنی مردمی که بین حبشه و زنگ سکنی داشته‌اند. کیکاووس برای تنبیه بربرهای یاغی که از پرداخت باج و خراج امتناع ورزیده بودند به سمت مشرق لشکرکشی می‌کند. وی به توران، چین و مُکران سفر می‌کند و در همه جا باج و مالیات می‌گیرد.^۲

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۶۸.

۲. فردوسی، ۱۳۷۹، ص ۹-۹۸ و هانزن، ۱۳۷۴، ص ۲۳.

از ایران بشد تا بتوران و چین
ز مکران شد آراسته چون عروس
پپذرفت هر مهتری باژ و ساو
چنان هم گرازان بربر شدند
شه بربرستان بیآراست جنگ
سپاهی بیآمد ز بربر برزم
فردوسی در میان نقل داستان و روایت درگیری دو سپاه به بعضی از
مشخصات جغرافیایی منطقه از جمله به کوه‌های سر به فلک کشیده سرزمین
بربرستان اشاره می‌کند:

کس از خاک دست و عنانرا ندید
بزخم اندر آمد همی فوج فوج
چو گودرز گیتی بر آن گونه دید
گودرز به کمک نام آوران زبده و سپاهیان با تجربه خود به قلب سپاه بربر
می‌زند و شاه نیز در پی او چنین می‌کند و بدین وسیله سپاه بربر به هم ریخته،
هزیمت می‌شود:

بزد اسب با نامداران هزار
بر آویخت و بدرید قلب سپاه
تو گفستی ز بربر سواری نماند
سپس بزرگان و ریش سفیدان بربر که جنگ را مغلوبه دیدند، از شهر
خارج شده خدمت کاووس شاه رسیدند:

بشهر اندرون هر که بُد سالخورد
همه پیش کاوس شاه آمدند
که ما شاه را چاکر و بنده ایم
بجای درم زر و گوهر دهیم
کاووس شاه نیز آنان را بخشید و پس از گرفتن خراج به سمت غرب و
زابلستان حرکت کرد و یک ماه در نیمروز میهمان رستم بود و به شکار و
خوشگذرانی پرداخت:

چو آمد از آن شهر بربر گذر سوی کوه قاف آمد و باختر

...

سپه را سوی زابلستان کشید بمهمانی پرور دستان کشید

بید شاه یک ماه در نیمروز گهی رود و می جست و گه باز و یوز

شاه در نیمروز بود که خبرهای نگران کننده مبنی بر طغیان تازیان حمیر یا عرب‌های ساکن یمن به او رسید. همچنین خبر رسید که شامیان و مصریان سر از اطاعت پیچیده، علم مخالف برافراشته‌اند. بنابراین با تمام نیروی بری و بحری به سمت هاماوران و مصر و بربر لشکر کشید.

از حرف «واوی» که فردوسی بین مصر و بربر به کار برده است، همچنین از فحوای داستان برمی آید که هر دو مکان یعنی مصر و بربر در سوی دیگر ایران واقع شده‌اند. در واقع کیکاووس برای انقیاد هاماوران، مصر و بربر، از شرق ایران به سوی غرب ایران حرکت کرد.

چو شد کار گیتی بدین راستی پدید آمد از تازیان کاستی

یکی با گهر بود و با گنج و کام درفشی بر افراخت از مصر و شام

ز کاوس کی روی بر گاشتند در کهتری خوار بگذاشتند

چو آمد بشاه جهان آگهی که انباز دارد بشاهنشهی

بزد کوس و برداشت از نیمروز شده شاد دل شاه گیتی فروز

سپه بر سپرها نبشتند نام بجوشید شمشیرها در نیام

سپه را ز هامون بدریا کشید بر آن سو کجا دشمن آمد پدید

...

همی راند تا در میان سه شهر ز گیتی برین گونه جوینده بهر

بدست چپش مصر و بربر براست زره بر میانه بر آنسو که خواست

به پیش اندرون شهر هاماوران بهر کشوری در سپاهی گران

طی نبردی بسیار سخت، کیکاووس به کمک سرداران خود مانند بهرام، گرگین، طوس، گودرز، گیو و... موفق می‌شود تا بر امیر هاماوران چیره شود و در عین حال مصر و شام را هم مغلوب کند.^۱

متون تاریخی و اسناد و مدارک حاکی از آن است که منطقه هزاره‌جات در زمان‌های اخیر نیز به نام بربرستان شهره بوده است. ریاضی هروی در کتاب خود، عین‌الوقایع، هزاره‌جات را با عنوان بربرستان یاد می‌کند و حدود آن را شرح می‌دهد: «بربرستان مملکتی است در وسط افغانستان اتفاق افتاده. از طرف شرقی به کابل و غزنین و از سمت شمالی به ترکستان ازبک، و از جانب جنوبی به قندهار و وزیرستان و از حد غربی به فراه و هرات محدود است و چندین ناحیه دارد.»^۲

سید ابوالحسن قندهاری که در سال ۱۲۸۶ق به عنوان سفیر دولت ایران به دربار امیر شیرعلی فرستاده شد به وصف نواحی و مناطقی که در طول مسیر از آن‌ها عبور کرده، پرداخته است. از جمله این مناطق شهر بربر می‌باشد: «بربر، بر سر کوهی است که از پای آن، رودخانه می‌گذرد. راه آن منحصر است با آن که از آن رودخانه باید گذشت و بر آن کوه بالا رفت، و سر آن کوه زمین مسطحی است که آن شهر در آنجا ساخته شده، آثار قلعه و بناهای قدیمه آن هنوز باقی است.»^۳ علامه دهخدا در شرح کلمه بربر می‌نویسد: «ایلات ساکن سر حد ایران و افغانستان را بدین نام خوانند.»^۴ آرمینیوس وامبری خاورشناس مشهور مجار که در نیمه دوم قرن ۱۹ به

۱. همان.

۲. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۰۸.

۳. قندهاری، ۱۳۶۸، ص ۴۸.

۴. دهخدا، ۱۳۴۳، جلد ۱۰، ص ۸۲۱.

افغانستان سفر کرده است اشاره می کند که هزاره ها را در تمام خاک ایران بربری می نامند: «این قوم (هزاره ها) را در تمام خاک ایران بربری می نامند. این نام از شهر بربر گرفته شده که سابقاً در کوه های بین کابل و هرات واقع بوده است و حکایات مبالغه آمیزی از عظمت و جلال سابق آن تعریف می کنند.»^۱ قبایل هزاره ساکن ایران که به خاوری موسومند، قبل از نامیده شدن به این نام به بربر شهره بودند. نان بربری که در ایران پخت می شود یکی از نشانه های منشاء این قوم مهاجر به ایران می باشد که ابتدا در مشهد و سپس در اکثر نقاط ایران توسط آن ها رواج پیدا کرد. علامه دهخدا درباره این نان که در کابل توسط هزاره ها پخت می شود و به پنجه کش موسوم است چنین می نویسد: «نوعی نان ضخیم تر از انواع دیگر آن منسوب به بربر افغان، زیرا در اواخر عهد قاجاریه چندتن بربر آن را در تهران رواج دادند.»^۲ علاوه بر این موارد، می توان به بند بربر اشاره کرد. یکی از دریاچه های بامیان که در هزاره جات واقع است به این نام خوانده می شود و بر اساس افسانه ها توسط امام علی (ع)^۳ ساخته شده است.

از نام هزارستان در منابع تاریخی کمتر یاد شده است. برخی از نویسندگان هزاره بر این عقیده اند که نواحی غور یا غرجستان منطبق با هزاره جات می باشد. از جمله حسین نائل نویسنده هزاره معتقد است: «حدود هزاره جات در اوایل زمان با تفاوت هایی جزئی همان حدود غرجستان سابق بود که از ساحات مرتفع مرکزی به جانب همواری ها و دامنه های شمال و جنوب و جنوب غرب امتداد می یافت و ساحتی با پهنای نسبتاً قابل توجه

۱. وامبری، ۱۳۳۷، ص ۱-۳۴۰.

۲. دهخدا، ۱۳۴۳، جلد ۱۰، ص ۸۲۳.

۳. شیروانی، بی تا، ص ۶۴۲ و موسوی، ۱۳۷۹، ص ۶۹.

بود.^۱ غبار در تعیین حدود غور یا هزاره جات حالیه می نویسد: «غور یا پارویامیس از ولایات مرکزی افغانستان بوده، شمالاً به ولایت باختر و جنوباً به ولایت زابل و سیستان، غرباً به ولایت آریانا و سیستان و شرقاً به ولایت زابل و گندهارا محدود و متصل است.»^۲

اصطخری در کتاب خود، مسالک و ممالک، به توصیف غرجستان و حدود آن می پردازد: «غرجستان دو شهر دارد: یکی نشین و یکی سورمین و هر دو چند دگر باشند. و از نشین برنج بسیار خیزد و از سورمین مویز بسیار خیزد. و از نشین تا دزۀ (دره) مرورود یک مرحله دارند و نشین بالای دزه است، و آب مرو از نشین به دزه و مروالرود آید. و از نشین تا سورمین یک مرحله.»^۳

ابن حوقل از غرجستان با نام «غرج الشار» یاد می کند و می نویسد: «غرج الشار دو شهر دارد، یکی بشین و دیگری سورمین و وسعت آن ها به یک اندازه است و سلطان آن دو شهر در هیچ یک از آن ها اقامت نمی کند و «شار» که این سرزمین به وی منسوب است، در قریه ای از جبل موسوم به بلیکان مقیم است. این سرزمین در گذشته ناحیه ای از کشور بزرگی موسوم به مملکت غرجه بود.»^۴ یک قرن بعد از اصطخری و ابن حوقل یعنی در قرن پنجم، مقدسی نیز همانند متقدمان خویش، غرجستان را در شمار سرزمین های شرقی خراسان می داند و به توصیف آن می پردازد. او در وجه تسمیه این سرزمین می نویسد: «غرج کوه و شار، شاه است. پس معنی ترکیبی

۱. نائل، ۱۳۷۲، ص ۴۳.

۲. غبار، ۱۳۷۸، ص ۱۴۵.

۳. اصطخری، ۱۳۴۷، ص ۲۱۴.

۴. ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۱۷۸.

آن، کوهستان شاه است. عوام آن را غرجستان نامند. شاهان آنجا تا به امروز شار نامیده می‌شوند.^۱ در همان توصیف، مقدسی بامیان را؛ یعنی جایی که امروزه مرکز اصلی هزارستان می‌باشد، منطقه‌ای جدا از غرجستان می‌داند.^۲ یعقوبی نیز در البلدان خویش، به تفکیک بامیان از غرجستان می‌پردازد و آن را از شهرهای طخارستان اول می‌داند.^۳

این مسأله بیانگر این مطلب است که قلمرو غرجستان قدیم با آنچه بعدها به هزارستان شهره گردید انطباق کامل ندارد، زیرا حدود کلی هزارستان بسیار وسیع‌تر از غرجستان سابق است. افزون بر این زمانی که دخالت حُکام افغانستان خصوصاً امیر عبدالرحمن خان را برای کاستن از حدود هزارستان به نفع پشتون‌ها در نظر بگیریم و حدود هزارستان را افزون‌تر از آنچه که هست بدانیم، پی می‌بریم که غرجستان فقط بخشی از سرزمین هزاره‌جات بوده است. امروزه غور نام ولایتی هزاره‌نشین می‌باشد که جمعیت هزاره در مناطق مختلف آن از جمله تیوره، سپابند، دولت‌یار، تَغی تیمور، بره‌خانه، چغچران و ولسوالی (بخش) بزرگ لعل و سرچنگل زندگی می‌کنند.^۴

در مورد منشاء هزاره‌ها یعنی ساکنین هزاره‌جات نظریه‌های متفاوتی وجود دارد که به اختصار عبارتند از:

الف - هزاره‌ها جمعیتی بومی هستند: نظریه بومی بودن هزاره‌ها را اولین بار فریه فرانسوی در قرن نوزدهم به استناد گزارش‌های کتزیاس مورخ یونانی و شرحی که او دربارهٔ بعضی از قبایل ساکن در افغانستان مرکزی آورده است،

۱. مقدسی، ۱۳۶۱، بخش دوم، ص ۲۵۱.

۲. همان، ص ۴۵۱.

۳. یعقوبی، ۱۳۴۷، ص ۶۵.

۴. لعلی، ۱۳۷۲، ص ۴۰ و موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۵.

عنوان کرد. فربه ادعا می کند که هزاره‌ها در واقع طوایفی هستند که در هنگام عبور اسکندر از هزارستان در این منطقه توطن داشته‌اند.^۱

عبدالحی حبیبی نویسنده مشهور افغان نیز طرفدار این نظریه است. وی با استناد به ضبط نام هوساله توسط «هیوان تسونگ» سیاح مشهور چینی که از سفر هند در سال ۶۴۴م به تسو کوچه (آراکوزیا که همان زابل می باشد) باز می گشت مدعی است، هوساله که نامی چینی است همان اوزاله یونانی است که در جغرافیای بطلمیوس بدان اشاره شده است و بعدها به هزاره تبدیل شده است. او با شواهد زبان شناختی سعی دارد نظریه بومی بودن هزاره‌ها را ثابت کند.^۲

ب - هزاره‌ها مغول تبارند: ابوالفضل دکنی صاحب اکبرنامه، قدیمی ترین نویسنده‌ای است که هزاره‌ها را مغول تبار می داند. وی در ضمن بابی که به نسب امیر تیمور اختصاص داده، این مطلب را ذکر می کند. او معتقد است که هزاره‌ها باقی مانده قشون مارین خان نواده چنگیز خان می باشند.^۳ پس از دکنی، آرمینیوس وامبری، مونت استوارت الفنستون و الکساندر بورنس مأموران انگلیسی که در قرن هجدهم در شرق ایران و ماوراءالنهر ماموریت‌های خاصی داشته و با جامعه افغانی و هزاره‌ها ارتباط پیدا کردند، جزو اولین طرفداران این نظریه می باشند. بر اساس این نظریه، هزاره‌ها مغول‌هایی هستند که توسط چنگیز خان تا سرزمین‌های جنوبی آسیای میانه کوچانده شدند و یا بازماندگان سربازان مغول هستند که با ارتش چنگیز خان به افغانستان آمدند. این سربازان پس از اسکان به تدریج زبان، مذهب و

۱. زرگری نژاد، ۱۳۸۰، ص ۶۸ و موسوی، ۱۳۷۹، ص ۴۶-۷.

۲. حبیبی، ۱۳۴۱، شماره ۵، ص ۸۰.

۳. دکنی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۹۹-۱۲۴ و ص ۸-۱۱۷ و ص ۱۴۳ و ص ۲۸۸.

فرهنگ ساکنان تاجیک این سرزمین را پذیرفته و منشاء مردمانی شدند که امروز به هزاره موسوم هستند. بارتولد معتقد است که: «بزرگترین و پرجمعیت‌ترین اقوام منطقه هزاره‌ها هستند که هرچند فارسی‌زبانند، اما در اصل از نژاد مغولان می‌باشند... اسم آنان از واژه «هزار» گرفته شده که به جمع عربی می‌شود: هزاره‌جات. مطیع ساختن این منطقه کوهستانی و فتح قلعه مستحکم غور مستلزم سعی و تلاش فراوان مغولان بود. پس از پیروزی، سپاهیان مغول در آنجا استقرار یافتند. اینان اندک اندک زبان قوم مغلوب را پذیرفتند. ظاهراً بعدها واحدهای نظامی دیگر مغولی به اینان می‌پیوندند و در محل سکنی می‌گزینند و خود را به اسم رؤسا و بزرگان خود می‌خوانند. مثلاً می‌توان به اسم نکودری اشاره کرد که منسوب به قشون نکودر، شاهزاده جغتای می‌باشد که در قرن ۱۳م به این نواحی آمدند. نکودر ابتدا در خدمت هلاکو فاتح ایران بود ولی بعداً به وی خیانت کرد.»^۱

استاد این محققان به شواهد زبان‌شناسی و چهره‌شناسی می‌باشد. زبان هزاره‌ها، هزارگی است که نوعی گویش فارسی همراه با واژه‌ها و اصطلاحات مغولی فراوان می‌باشد. همچنین نام هزاره‌ها با ترجمه فارسی «مینگ» یا «مینگان» در زبان مغولی که به واحدهای هزار نفری سپاه مغول گفته می‌شد، در ارتباط است. بعضی از مکان‌های هزاره‌جات نیز نام‌هایی مغولی دارند. شباهت فیزیکی هزاره‌ها به مغولان از جمله استخوان‌بندی، حالت مو و پوست و چشم‌های کشیده آن‌ها انکارناپذیر است. از همه مهم‌تر این که هزاره‌ها نیز خود پذیرفته‌اند که تبار مغولی دارند و در گفتار خود برای توصیف کاری نیکو از واژه مغول استفاده می‌کنند.^(۵) هزاره‌های ملی گرا نیز خود را مغول می‌دانند: «حزب مغول» و «تنظیم (سازمان) نسل نو

۱. بارتولد، ۱۳۵۸، ص ۱۱۲.

هزاره مغول» که در کویته پاکستان و در اواخر دهه ۶۰م توسط جوانان تحصیل کرده طرفدار تر مارکیست و در عین حال ناسیونالیست تأسیس شد، گواه این مدعاست.^{۱(۶)}

ج - هزاره‌ها نژادی مختلط دارند: حبیبی می‌نویسد: «هزاره‌ها از زمان اسکندر کبیر در طول چند قرن با افغان‌ها همزیستی داشته‌اند.»^۲ وی با نقل قول از فوشر و سنت مارتین، موردی را ذکر می‌کند که در آن هیوان تسونگ موقع همراهی با یکی از شاهان افغانستان در یکی از سفرهای جمع‌آوری مالیات در مرکز افغانستان و هنگام عبور از هزاره‌جات، با شگفتی از ویژگی‌های فیزیکی خاص ساکنان آن با ظواهر چینی‌شان یاد می‌کند. به گفته فوشر، اسکندر کبیر هنگام عبور از جنوب افغانستان از طریق کوه‌های شمال (در حدود هزار سال قبل از تسونگ) به مردمی برخورد کرد که برای او ناشناخته بودند و او آن‌ها را سرسخت‌تر از مردمانی توصیف کرد که تا آن زمان با آنان مواجه شده بود.^۳ عده‌ای از خاورشناسان فرانسوی نیز این مطالب را تایید می‌نمایند. آنان معتقدند که «وقتی مسافر مزبور (هیوان تسونگ) به اتفاق کاروان شاهی وارد هزاره‌جات می‌شود، هوای سرد و خلق ناهنجار ساکنین را که حتی زبان‌شان با زبان همسایگان اختلاف داشت یادداشت می‌نماید و به همین طریق از قیافه چینی مآبی که امروز هم مردم این ناحیه دارند، تعجب می‌کند.»^۴ سپس اضافه می‌کنند که: «همان‌طوری که مسافر انگلیسی «مور کرافت» که مستقیماً از «لاداخ» می‌آمده وقتی به هزاره

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۳-۵۲.

۲. حبیبی، ۱۳۴۱، شماره ۵، ص ۸۲.

۳. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۴۸ و یزدانی، ۱۳۶۸، ص ۴.

۴. فوشه و دیگران، ۱۳۴۶، ص ۴۳۹.

رسیده اظهار نموده که در کوه‌های افغانستان همان مردمی را مشاهده نموده که در تبت شرقی دیده بود.^۱

آیین بودایی قرن‌ها قبل از ورود اسلام به‌طور وسیع در افغانستان حاکم بوده است. «در عصر هیون تسنگ که اوایل ظهور اسلام باشد، آیین بودا، مذاهب و طرق متعدد داشته و تا هژده مذهب در آن موجود بود. عموماً در افغانستان پیروان دو مذهب بودایی به‌نام مذهب کبیر و مذهب صغیر موجود بودند که هیون تسنگ پیروان آن‌ها را در نقاط مختلف نشان می‌دهد.»^۲ وجود معابد متعدد در افغانستان از جمله معبد بامیان با دو مجسمه معروف آن که هیوان تسونگ به وصف آن پرداخته است باعث جذب هزاران زائر چینی به افغانستان می‌شد.^۳ با توجه به این که بامیان و اطراف آن بخشی از امپراتوری کوشانی (۲۲۰-۲۴۰م) بوده است، این نواحی به جایگاهی برای گسترش نژاد زرد تبدیل گردید. اگرچه امپراتوری کوشانی در ۲۲۰م در شمال هندوکش از هم پاشید، اما کوشانیان تا سال ۴۲۵م در جنوب هندوکش به فرمانروایی خود ادامه دادند.^۴ «بودیسم در قرن سوم پیش از میلاد توسط راهبان بودایی تا نواحی جنوب کوه‌های هندوکش عرضه شده بود. با توجه به سکه‌های قدیمی پیدا شده در بامیان، نقاشی‌های روی دیوارهای معابد و اطراف تندیس‌های بودا، نقاشی‌های به جا مانده از زمان آخرین شاهان کوشانی و همچنین شکل فیزیکی تندیس‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که ساکنان این منطقه تا حدود ۲۳۰۰ سال پیش، دارای همان ترکیب فیزیکی صورت بوده‌اند که هزاره‌های امروز هستند.»^۵

۱. همان، ص ۴۰-۴۳.

۲. حبیبی، ۱۳۶۳، ص ۷ و ۸.

۳. همان، ص ۲۶.

۴. غبار، ۱۳۶۸، ص ۹-۴۶.

۵. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۶۷.

همچنین دلایل کافی که ما را متقاعد نماید که نام هزاره برگرفته از ترجمه واژه مینگ یا مینگان می باشد، یعنی واژه ای که به واحدهای هزار نفری سپاه مغول اطلاق می شد، در دست نمی باشد. شاید واژه هزاره، از نام محل سکونت این قوم اخذ شده باشد. در نواحی مختلف ایران، ماوراءالنهر و... به اسامی مکان هایی برمی خوریم که در آنها کلمه هزار به کار رفته است.^۱ شهر «هزار اسب» از جمله این نام هاست که مقدسی و یاقوت به وصف آبادانی آن پرداخته اند. لسترنج می نویسد: «مقدسی در قرن چهارم گوید هزار اسب تقریباً به اندازه خیره است و دروازه های چوبی دارد با یک خندق. یاقوت که در سال ۶۱۶ در آن شهر بوده است گوید قلعه ای محکم و شهری نیکوست، دارای بازارهای بسیار و مردم توانگر و پارچه فروشان زیاد و... هزار اسب با خیره در یک عرض جغرافیایی است ولی از خیره به ساحل چپ جیحون نزدیک تر و نقطه مهمی است و از زمان فتوحات اسلامی تاکنون اسم خود را همچنان بدون تغییر حفظ کرده است.»^۲ در جامع التواریخ از منطقه ای به نام «هزار سف» نام برده شده است: «ابوعلی در راه جرجانیه چون بمرحله هزارسف رسید و...»^۳ «هزاره خانه بالا»، «هزاره خانه پایین» و «دره هزاره» از توابع شهر پنجهیر (پنجشیر) می باشد که در مشرق بخارا واقع است.^۴ بررسی برخی از متون نشان می دهد که واژه «هزاره» به عنوان نام یک قوم، قبل از استیلای مغولان بر هزاره جات هم کاربرد داشته است. مثلاً ناصر خسرو، شاعر قرن پنجم، در یکی از قصاید خود، از آنان چنین یاد می کند:

۱. باستانی پاریزی، ۱۳۷۰، ص ۸۰ به بعد.

۲. لسترنج، ۱۳۷۷، ص ۴۷۹.

۳. رشیدالدین فضل الله، بی تا، ص ۷۲.

۴. مفتاح، ۱۳۷۶، ص ۳۰۸-۱۰.

هزاران قول خوب و راست باریک ازو یابند چون تار هزاره^۱ چنان که ذکر شد عبدالحی حبیبی هوساله یا اوزاله را همان هزاره قلمداد کرده است. اگرچه با استدلالات زبان شناختی و از طریق ریشه یابی لغات به نتایجی مشابه با آنچه که وی بدان دست یافته است، نمی توان رسید^۲، اما تحقیقات جدید، هوسی نه یا هوساله یعنی همان محلی که هیوان تسونگ از آن بازدید کرده است را غزنین می دانند.^۳ امروزه ولایت غزنی، بخش بزرگی از هزاره جات را تشکیل می دهد و اکثر ساکنین آن شیعه مذهب می باشند. اما هزاره ها خود در وجه تسمیه این نام می گویند: «هزاره، عبارت است از هزار قوم» و «هزاره، مردمانی هستند که از هزار راه وارد شدند.» و «از هزاره جات، هزار چشمه خوشگوار بیرون آید.»^۴

برخی از پژوهشگران تاریخ هزاره علاوه بر تبار مغولی، معتقد به تبار ترکی نیز برای هزاره ها هستند. تیمورخانوف از جمله محققانی است که برای هزاره ها تبار ترکی - مغولی قایل است. او می نویسد: «هزاره ها عبارتند از اخلاف و فرزندان مهاجرین عسکری مغول ها و یا ترک مغول ها، که در مناطق فعلی هزاره جات توسط چنگیز خان و یا یکی از پیروان وی که در ایران و یا آسیای مرکزی حکومت می کردند، جایگزین گردیده بودند. اما ساکنین اصلی هزاره جات و یا اوتوختشی هزاره جات که پیش از حملات چنگیز خان و یا مغول ها برای اشغال مناطق مرکزی در آن می زیستند، در منشاء هزاره ها قطعاً سهم نبودند و یا جای بسیار کمی را اشغال می کردند.»^۵

۱. ناصر خسرو قبادیانی، ۱۳۷۱، ص ۴۶۱.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۴۸.

3. Hirth Friedrich and Rockhill, 1966, P 138-40&250.

۴. لعلی، ۱۳۷۲، ص ۴۲-۳.

۵. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۶-۷.

ریترا آلمانی نیز به تبار ترکی هزاره‌ها اشاره می‌کند. وی همچنین احتمال می‌دهد که این قوم به نژادی خاص و مشخص تعلق نداشته و شاخه‌ای از نژاد مغول نیز در آن‌ها راه یافته باشد. او همچنین به ایرانی بودن آن‌ها نیز اشاره می‌کند: «هزاره‌ها همان هزواره اردشیر هستند، یعنی همان نامی که در زبان زند^(۷) به جنگجو و قهرمان اطلاق می‌شود.»^۱

با بررسی جامعه هزاره به غیر از واژه‌های مغولی و ترکی به انبوهی از واژگان و اصطلاحات ترکمن، تاجیک، ازبک و... برمی‌خوریم. سادات هزاره خود را هزاره نمی‌دانند بلکه معتقدند که آنان یک طایفه مستقل بوده و ریشه عربی دارند. آنان خود را از نسل رسول خدا^(ص) می‌دانند. در واقع هزاره‌ها تألیف و امتزاج اقوام بومی با طوایف و تیره‌های قومی مختلف می‌باشند. در بین هزاره‌ها علاوه بر طوایفی از اقوام نامبرده، به قبایلی برمی‌خوریم که پشتون می‌باشند. ابدالی، نام یکی از قبایل مهم پشتون قندهار است که در عین حال به یکی از قبایل هزاره بهسود یعنی ابدال نیز اشاره دارد.^۲ علاوه بر این در اثر سیاست‌های عبدالرحمن، سرزمین‌های هزاره مدت‌ها توسط پشتون‌های کوچی (کوچنده) به اشغال درآمد. همچنین هزاره‌های بسیاری توسط سپاه عبدالرحمن به اسارت درآمدند که در بازارهای برده‌فروشی به بهای نازلی به سایر اقوام فروخته شدند. آمیزش فرهنگی با ازبک‌ها نیز در نتیجه ماهیت نامشخص حدود و مرزهایی صورت گرفت که نواحی هزاره‌نشین را از مناطق ازبک‌نشین جدا می‌کرد. این موضوع، به کثرت روابط خویشاوندی میان دو قوم انجامید که شباهت ظاهری نیز بر آن تأثیر داشت. وصلت میان اقوام گوناگون ساکن در یک منطقه، امری متداول و معمول می‌باشد که برای استحکام پیوندهای

۱. خانیکوف، ۱۳۶۵، ص ۶۰.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۷۲.

بین قبیله‌ای مورد تشویق نیز واقع شده است. این امر به‌ویژه در میان هزاره‌های بادغیس و دیگر مردمان شمال افغانستان رواج بیشتری داشته است. مناسبات دو قوم ازبک و هزاره گاهی به نزاع‌های خونین نیز می‌انجامید. طی نیمه اول قرن نوزدهم این نزاع‌ها شدت پیدا کرد. «چنین وضعیتی، در عین حال که میان تمام قبایل افغانستان وجود داشت، به‌ویژه میان ازبک‌ها و هزاره‌ها شایع بود. قبیله پیروز همیشه اسیرانی از طرف مقابل می‌گرفت. این اسیران در بازارهای برده‌فروشان، مانند قندوز فروخته شده و برای تجارت به هند فرستاده می‌شدند یا با اسب‌های تاتارها معاوضه می‌گردید و یا به عنوان نیروی کار در مزارع و یا مستخدم در خانه خان به کار گرفته می‌شدند.»^۱

مهاجرت وسیع نژاد زرد یا نژاد بزرگ مغولی که از هزاران سال قبل به سمت جنوب و جنوب شرقی آسیا صورت گرفته است و حتی تحقیقاتی که امروزه نشان‌دهنده مهاجرت وسیع آنان به قاره آمریکا از طریق تنگه برینگ می‌باشد، می‌تواند به کلی انتساب هزاره‌ها به گروه‌های محدودی از سربازانی که توسط چنگیزخان به هزاره‌جات گسیل گشتند را رد نماید. خاورشناسان فرانسوی به انتقاد از ابوالفضل دکنی و نویسندگانی که پس از او بدون تحقیقات کامل مطالب او را تکرار کرده‌اند، می‌نویسند: «چگونه یک فوج هزار نفره از لشکریان چنگیز در میان کوه‌های سخت به حال خود واگذاشته شده‌اند و چگونه ملتی را تشکیل داده‌اند؟ برای اینکه این مطلب را بتوانند تا اندازه‌ای به حقیقت نزدیک کنند لازم دیده‌اند ابتدا ثابت کنند که این ناحیه تا قرن هفتم هجری غیرمسکون بوده است. ولی متأسفانه کاملاً بر عکس این مطلب به ثبوت رسیده است.»^۲

۱. همان، ص ۷۲-۳.

۲. فوشه و دیگران، ۱۳۴۶، ص ۴۳۹.

حاصل بحث این که مطالعات تبارشناسی تاکنون نتوانسته است به تعیین نیای مشترکی برای جامعه هزاره نایل آید. شاید نتوان با وجود جنگ‌های متعدد، مهاجرت‌های وسیع و آمیختگی اقوام در طول تاریخ برای هیچ ملتی وحدت خونی و نژادی قایل شد. مهم این است که اقوام مختلفی که امروزه قوم هزاره را بوجود آورده‌اند با پذیرش زبان فارسی و مذهب تشیع، تحت تأثیر فرهنگ غنی ایرانی از طرفی به همبستگی میان خود و از طرف دیگر با مردم ایران دست یافته‌اند.

گرچه اکثریت هزاره‌ها در افغانستان مرکزی موسوم به «هزاره‌جات» به سر می‌برند اما امروزه این مردم در تمامی مناطق این کشور یافت می‌شوند. «نقشه افغانستان محدوده کاملاً مشخصی را به نام هزاره‌جات نشان نمی‌دهد؛ به طوری که مرز دقیقی بین این حوزه و مناطق اطراف آن نمی‌توان ترسیم کرد، اما عموماً چنین تلقی شده که هزاره‌جات سه ولایت مرکزی افغانستان: بامیان، ارزگان و غور و همچنین بخش‌هایی از ولایت هرات، فراه، قندهار، غزنی، پروان، بغلان، بلخ و بادغیس را در بر می‌گیرد.»^۱ به‌طور دقیق‌تر می‌توان گفت که این قوم در استان‌های مرکزی افغانستان مانند بامیان، غزنی، وردک و ارزگان در اکثریت می‌باشند و در استان‌هایی چون غور، بلخ، بغلان، پروان، سمنگان و کابل حضوری چشمگیر دارند و علاوه بر این، در استان‌هایی چون هرات، فراه، تخار و بدخشان نیز مشغول زندگی هستند.^{(۸)۲}

اکثریت هزاره‌ها شیعه دوازده امامی هستند. آنان بزرگترین گروه شیعه افغانستان محسوب می‌شوند به طوری که در افغانستان هزاره را مترادف با

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۵.

۲. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۴۸.

شیعه می‌دانند. با این حال عده‌ای از آنان از جمله هزاره‌های گدی و بغل که در شرق استان بغلان و اطراف کابل زندگی می‌کنند، سنی مذهب هستند.^۱ همچنین عده‌ای از آنان شیعه اسماعیلی می‌باشند.

زبان هزاره‌ها فارسی است که آن را با گویش «هزارگی» به کار می‌برند. هزاره‌ها مردمانی شجاع، امانت‌دار و زحمتکش هستند. آنان بهترین و با کفایت‌ترین کارگران شهری می‌باشند. هزاره‌های جوان در صفوف ارتش در شجاعت کم‌نظیرند.^۲

ازبک‌ها

ازبک‌ها از اعقاب ترک‌های زردپوست آسیای مرکزی می‌باشند که قرن‌ها در بلخ و بخارا حکومت کردند. آنان به لحاظ پیشه اکثریت مردمان خود یعنی دامداری و کشاورزی، و برای دستیابی به زمین‌های مرغوب و حاصلخیز دائماً به نزاع با همسایگان خود از جمله ایرانیان می‌پرداختند. درگیری‌های دائمی دولت صفوی با آنان و نگرانی‌های افشاریه از مرزهای شرقی، بازتابی از زیاده‌خواهی ازبک‌هاست. ازبک‌های افغانستان اقلیتی هستند که در دامنه‌های شمالی کوه‌های هندوکش سکنی گزیده‌اند. این مناطق به ترکستان افغانستان معروف است.^(۹) اکثریت آن‌ها در نواحی شمالی و اطراف شهرهای مزار شریف، میمنه، شیرخان، اندخوی، خان‌آباد، قندوز و بدخشان زندگی می‌کنند، به طوری که در استان‌های فاریاب و جوزجان دارای اکثریتند و در استان‌هایی چون سمنگان، بلخ، بغلان، قندوز، تخار، بدخشان، بادغیس و پروان نیز به سر می‌برند.^۳ مرکز ازبک‌های افغانستان

۱. همان.

۲. خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۸۱ و یزدانی، ۱۳۶۸، ص ۸۱.

۳. فرهنگ، سیدمحمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۴۷.

شهر مزارشریف است. زبان ازبک‌ها، ازبکی است و اکثریت آن‌ها حنفی مذهبند. ازبک‌ها نیز همچون هزاره‌ها قبل از تسلط پشتون‌ها، حکومت محلی داشتند و تقریباً به صورت خودمختار بودند اما پس از تسلط پشتون‌ها خصوصاً در دورهٔ امیر عبدالرحمن خان، قربانی سیاست پشتونی کردن افغانستان شدند و بسیاری از آن‌ها قتل عام گردیدند. آن‌ها مردمانی فقیر اما زحمتکش می‌باشند. سیاست‌های تبعیض آمیز و نژادپرستانهٔ دولت‌های وقت باعث ضعف اقتصادی بیشتر این مردم شده است. با این حال آنان در فعالیت‌های دامپروری خصوصاً پرورش اسب و گوسفند قره‌کُل^(۱) سهم بسزایی دارند. معادن گاز طبیعی افغانستان در شیرخان، در نزدیکی مزارشریف، در قلب منطقه ازبک‌نشین واقع است.^۱ ژنرال دوستم، یکی از فرماندهان جهادی افغانستان، از افراد معروف و ذی نفوذ ازبک می‌باشد.

سادات

سادات افغانستان خود را از اعقاب رسول اکرم^(ص) و عرب می‌دانند؛ به همین خاطر بعضی از محققان، آن‌ها را قومی مستقل در کنار سایر اقوام افغانستان به حساب می‌آورند. در حالی که عده‌ای را عقیده بر آن است که همهٔ سادات افغانستان از فرزندان فاطمه^(س) می‌باشند که پس از شهادت امام علی و ائمه^(ع) و در اثر فشارهای حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس به نقاط مختلف افغانستان مهاجرت کرده‌اند^۲، اما عده‌ای معتقدند که «سادات بازماندگان دختران پیامبر^(ص) هستند. بازماندگان فاطمه زهرا، سیدهای شیعه و اخلاف دیگر دختران پیامبر سادات سنی هستند.»^۳ اما سخن درست‌تر آن است که

۱. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۱۶.

۲. لعلی، ۱۳۷۲، ص ۴۳.

۳. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۷۰.

«طوایف سادات در سراسر افغانستان پراکنده‌اند و از حیث مذهب تابع محیط و محل سکونتشان می‌باشند.»^۱

به‌طور کلی می‌توان سادات افغانستان را به سه دسته سادات شیعه اثناعشری، سادات اهل تسنن و سادات اسماعیلی مذهب تقسیم کرد. ساداتی که به حسینی، حسنی، موسوی و رضوی شهره‌اند در سراسر افغانستان پراکنده‌اند و به شدت مورد احترام هستند. «جایی از بلدان و امصار و قصبات و قریه‌جات افغانستان نیست که یک یا دو یا چند خانه از سادات حسنی، حسینی، علوی، موسوی و رضوی در آن ساکن نباشند و اهالی افغانستان هر یک از آنان را که ملقب به سید، پیر، امیر، آقا و شاه می‌باشند بسیار اعزاز و احترام می‌نمایند.»^۲

سادات شیعه اثناعشری بیشتر در مناطق هزاره‌جات و شیعه‌نشین زندگی می‌کنند. همچنین عده‌ای از آنان در مناطق سنی‌نشین نظیر کابل، گردیز، غزنی، قندهار، لوگر و... به سر می‌برند. اینان بیشتر از فرزندان امام حسن مجتبی^(ع)، امام زین العابدین^(ع)، امام موسی کاظم^(ع) و امام رضا^(ع) می‌باشند که به سادات حسنی، حسینی، سجادی، موسوی و رضوی شهره هستند.^۳

به استثنای سادات هزاره‌جات و دره اسماعیل خان که شیعه هستند، بقیه عموماً پیرو سنت و جماعت می‌باشند.^۴ اکثر سادات اهل سنت در منطقه کنر، کوهستان، کوهدامن و فراه زندگی می‌کنند. آنان اکثراً از سادات حسینی و حسنی می‌باشند. ساداتی که در زرمت، ارگون و کنر به سر می‌برند اکثراً

۱. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۸۴.

۲. کاتب هزاره، ۱۳۷۲، ص ۱۳۵۶ و لعلی، ۱۳۷۲، ص ۴۵.

۳. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۴۹ و لعلی، ۱۳۷۲، ص ۴۵.

۴. فرخ، ۱۳۱۴، ص ۳۰.

سادات حسینی می‌باشند.^۱ سادات سنی در ولایات شرقی و جنوبی افغانستان به زبان پشتو تکلم می‌کنند؛ به همین سبب در ردیف پشتونها و مردم همان منطقه به حساب می‌آیند. بیشتر سادات اهل تسنن به «پیر» و «آقا» شهره می‌باشند.

سادات اسماعیلی در ولایات و مناطق شمالی مانند بغلان، سمنگان، مزارشریف، دره کیان و قسمت‌هایی از بدخشان به سر می‌برند. اسماعیلیه که به امامت شش امام اول شیعیان اثناعشری معتقدند، پس از امام صادق (ع)^۲ بزرگ‌ترین فرزند او، اسماعیل یا فرزند اسماعیل، محمد، را به امامت قبول دارند. به همین مناسبت آنان را شیعه هفت امامی می‌نامند.^۳ رهبر این فرقه مذهبی شخصی به نام صدرالدین آقاخان مشهور به سیدکیان می‌باشد که در لندن به سر می‌برد و نماینده او در افغانستان فردی به نام حاج سید منصور نادری است. مرکز اسماعیلیه افغانستان در دره کیان است.

درباره سادات افغانستان و شجره‌نامه‌هایی که آن‌ها را به خاندان رسول‌الله (ص)^۴ منتسب می‌نماید، همچنین تعداد نفوس آنان تحقیق جامعی صورت نگرفته است اما بعضی از آمار حکایت از آن دارد که حدود ۵ تا ۱۰٪ جمعیت شیعیان افغانستان را سادات تشکیل می‌دهد.^۵ اگر بر این تعداد، سادات اهل سنت نیز افزوده شود، عده نفوس این قوم چشمگیر خواهد بود.

۶- ادیان و مذاهب

«همه افغانی‌ها به استثنای چند هزار هندو و سیک و چند نفر یهودی پیرو دین اسلامند.»^۶ عدم سرشماری دقیق، سیاست تک قومی نشان دادن افغانستان و

۱. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۴۹.

۲. برنجکار، ۱۳۸۱، ص ۹۵.

۳. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۴۹.

۴. روا، ۱۳۶۹، ص ۵۴ و غبار، ۱۳۶۸، ص ۹.

کم جلوه دادن تعداد شیعیان که از طرف بعضی از حاکمان افغانستان پیگیری می‌شد، همچنین درپیش گرفتن کتمان کاری و تقیه از طرف برخی از شیعیان برای در امان ماندن از فشارهای حُکام و سنیان متعصب، باعث گردیده تا آمار دقیقی از پیروان مذاهب اسلامی در افغانستان نداشته باشیم. آنچه بر این آشفتگی می‌افزاید، آمار ضد و نقیضی است که برخی از محققان خارجی ارائه می‌دهند. به عنوان مثال حسن بصری چانتای که از ترکان سنی مذهب متعصب می‌باشد، می‌نویسد: «افاغنه مردمی متکی به خودند و علاقه آنان به دین مقدس اسلام قابل توجه است. تقریباً تمام مردم آن سنی و پیرو مذهب حنفی هستند و عدهٔ قلیلی نیز شیعه می‌باشند.»^۱ آماري که به واقعیت نزدیک‌تر است نشان می‌دهد که دین ۹۹ درصد مردم افغانستان اسلام است. از این عده حدود ۷۰ تا ۷۴ درصد مسلمانان سنی حنفی مذهبند و حدود ۲۵ درصد نیز شیعه می‌باشند. در بین شیعیان اکثریت با قوم هزاره است. تعداد شیعیان اسماعیلی را نیز ۲ تا ۳ درصد جمعیت افغانستان ذکر کرده‌اند.^۲ برخی آمارها، اسماعیلیان را حدود ۳ تا ۵ درصد جمعیت کل افغانستان نشان می‌دهد.^{۳(۱۱)}

هندوها و سیک‌ها از اقوام هندو بوده، در مراکز شهری افغانستان مانند قندهار، غزنین، خوست، کابل، جلال‌آباد و... زندگی می‌کردند. آن‌ها در شهرها به بازرگانی، صرافى، زرگرى، دکان‌دارى، بزازى و بعضى به نویسندگى در دواير دولتى و زمین‌دارى مشغول بودند.^۴ زبان مادری آن‌ها

۱. مورگان، ۱۳۴۴، ص ۳۵۳.

۲. علی‌آبادی، ۱۳۸۲، ص ۲۱.

۳. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۷۲.

۴. کاتب‌هزاره، ۱۳۷۲، ص ۸-۱۴۷ و الفستون، ۱۳۷۹، ص ۸ و دایرةالمعارف بزرگ

اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۵۱.

هندوستانی و پنجابی است ولی به زبان‌های دری و پشتو هم صحبت می‌کنند. مذهب هندوها و سیک‌ها، سیک یا هندویی است. شمار هندوها حدود بیست‌هزار و سیک‌ها را حدود ده هزار تن تخمین زده بودند.^۱ آمار دولتی در سال ۱۳۴۰ش/۱۹۶۱م جمعیت آن‌ها را در مجموع بیست‌هزار نفر تعیین کرده است ولی در دوران حکومت مجاهدان از آنان خبری نیست و شاید به هندوستان مهاجرت کرده باشند.^۲

تعدادی خانوار یهودی نیز قبلاً در کابل، هرات و قندهار و برخی شهرهای ترک‌نشین افغانستان زندگی می‌کردند که اغلب افغانستان را ترک کرده‌اند.^۳ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که جمعیت افغانستان به لحاظ مذهبی اکنون صددرصد مسلمان به حساب می‌آید.

مذهب تسنن بنا بر قانون اساسی سال‌های حکومت مشروطه، مذهب رسمی این کشور شناخته شده بود.^۴ طبق قانون اساسی سال ۱۳۴۳ش که در زمان ظاهرشاه به تصویب رسید، پادشاه باید حنفی مذهب باشد،^۵ اما در قانون اساسی جدید افغانستان که در سال ۱۳۸۲ به تصویب رسید فقط دین اسلام ملاک قرار گرفته است و مذهب شیعه همانند مذهب حنفی در افغانستان به رسمیت شناخته شده و دیگر مذهب و قومیت، ملاکی برای ریاست کشور محسوب نمی‌شود.^{۶(۱۲)}

۱. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۵۵۱.

۲. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۵۰.

۳. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۵۲ و کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۶۲ و علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۲۱.

۴. کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۹۶.

۵. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۲۲.

۶. قانون اساسی جدید افغانستان، ۱۳۸۲، ص ۱ و ۷.

۷- پراکندگی قومی شیعیان افغانستان

مذهب شیعه بیشتر در میان اقوام و قبایل ایرانی تبار فارسی زبان افغانستان رواج دارد.^۱ اکثریت شیعیان از قوم هزاره می‌باشند. تشیع همچنین در بین قزلباش‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، تاجیک‌ها، پشتون‌ها و سایر اقوام پیروانی دارد.^۲ علاوه بر هزاره و قزلباش، کیانیه و طایفه فولچه شیعه هستند. «همین‌طور بخشی از قبایل ساکن در مرزهای هند مانند ارکسزائی، سادات، قایل قوری در کرم و پنکش سلمزائی در کوهات از پیروان «پیر روشن» بوده و شیعه به حساب می‌آیند.»^۳

مذهب غالب قوم پشتون سنی حنفی است ولی تعداد اندکی شافعی و شیعه در میانشان زندگی می‌کنند.^۴ عده کمی از تیره‌های کوچک خلیلی و علی خیل که در قندهار زندگی می‌کنند، شیعه اثناعشری‌اند. خلیلی‌ها قبیله‌ای هستند که در قندهار و اطراف آن و همچنین در بخش شمالی کشور افغانستان سکونت دارند. آنان به طور کامل شیعه و فارسی‌زبانند ولی به خاطر همجواری با پشتون‌ها، زبان پشتو را نیز فرا می‌گیرند؛ از این‌رو خاندان آل یحیی آنان را پشتون معرفی می‌کرد. گفته می‌شود اصالت آن‌ها شیرازی است و از استان فارس ایران به قندهار کوچ کرده‌اند. بعضی از خلیلی‌ها هم‌اکنون نیز در اطراف شیراز زندگی می‌کنند.^۵

تاجیک‌ها سنی حنفی‌اند ولی تعداد کمی از آن‌ها که در مناطق غزنی، کجران، بدخشان، بامیان، گیزاب و چوره زندگی می‌کنند، شیعه مذهبند.^۶ کلیفورد تاجیک‌ها را به دو گروه کوهپایه‌نشین و دشت‌نشین تقسیم‌بندی

۱. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۵۲.

۲. علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۲۱ و دولت آبادی، ۱۳۸۲، ص ۴۰.

۳. خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۶۹.

۴. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۳۲.

۵. خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۸۳.

۶. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۴۷.

می‌کند. وی مذهب تاجیک‌های کوهستانی را شیعه و مذهب دشت‌نشینان را سنی حنفی ذکر می‌کند.^۱ چند هزارتن از تاجیک‌های کوهستانی که در بدخشان و واکان زندگی می‌کنند به گلچه یا پامیری معروفند. این گروه به گویش‌های پامیری، از گروه گویش‌های ایرانی شرقی سخن می‌گویند. شماری از مردم گلچه و بغلان اسماعیلی مذهبند.^۲

چنانچه اشاره شد هزاره‌ها اکثراً شیعهٔ اثناعشری هستند ولی شمار اندکی از آن‌ها اسماعیلی و برخی هم سنی مذهبند. شیروانی نوشته است که «از کثرت و عدت آن جماعت سخنان عجیب شنیده است، اما آن‌چه به تحقیق رسیده، گویا پانصد هزار خانه دارند و عموماً مذهب امامیه دارند و قرب بیست هزار طریق غلات سپارند و تقریباً دوازده هزار خانه طریق ابوحنیفه را به عمل آورند.»^۳ فیض محمد کاتب هزاره منشی و وقایع‌نگار امیر حبیب‌الله خان (۱۳۱۹-۱۳۳۷ق/۱۹۰۱-۱۹۱۹م) که خود شاهد وقایع دورهٔ عبدالرحمن خان بوده است به تلاش‌های ناموفق حکومت افغان جهت تغییر مذهب شیعیان اشاره می‌کند.^۴ پولادی و یزدانی با تأکید بیشتر می‌نویسند که حتی یک نفر هزاره هم در اثر فشارهای حُکام خصوصاً عبدالرحمن خان به آیین تسنن در نیامدند.^۵ اما محققین دیگری چون موسوی و لعلی معتقدند که «بسیاری از هزاره‌ها از ترس به تقیه و بعضی به تغییر مذهب روی آوردند.»^۶ هزاره‌های گدی و بغل که در شرق استان بغلان و اطراف کابل زندگی می‌کنند، سنی مذهب شده‌اند.^۷ هزاره‌های شیخ علی،

۱. کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۵-۵۴.

۲. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۷ و ناصری داوودی، ۱۳۶۱، ص ۳۴.

۳. شیروانی، بی تا، ص ۶۴۲.

۴. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش اول ص ۵۳۸ و ص ۶۱۲-۲۳ و بخش دوم ص ۶۹-۱۵۸.

۵. یزدانی، ۱۳۶۸، ص ۳۷ و پولادی، ۱۳۸۱، ص ۸۰-۱۷۹.

۶. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۹ و لعلی، ۱۳۷۲، ص ۱۲۹.

۷. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۴۸.

بادغیس و فیروزکوهی نیز مذهب تسنن دارند.^۱ با اینحال هزاره‌های سنی مذهب بادغیس و قلعه‌نو در جنگی که عبدالرحمن خان بر ضد شیعیان هزاره به راه انداخت به کمک برادران شیعه خود آمدند.^۲

سادات قزلباش، بلوچ، ترکمن و تیموری همگی شیعه اثناعشری‌اند.^۳ هزاره‌های ساکن ایران و پاکستان نیز اکثراً شیعه می‌باشند.^(۱۳) در بین مهاجرین افغانی که به ایران آمده‌اند به غیر از هزاره‌های شیعه، شیعیانی از سایر اقوام نیز حضور دارند. اکثریت جمعیت شیعیان غیر هزاره چون شیعیان هرات، کابل، قندهار و مزارشریف به ایران هجرت گزیده و در اطراف شهر مشهد مقیم گردیدند. بر اساس برآوردها، نزدیک به نیمی از جمعیت قدیمی شیعیان هرات به طور دائم ساکن ایران شدند. اغلب این خانواده‌های هراتی، افغانی و کابلی مقیم ایران تا امروز نام‌های خانوادگی و محلی گذشته را، علی‌رغم داشتن تابعیت ایرانی، حفظ کرده‌اند.^۴

فارسیوان یا پارسیان از اقوام ایرانی و فارسی زبان هستند که در نزدیکی مرز ایران در هرات، قندهار، غزنه و شهرهای دیگر جنوبی و غربی افغانستان زندگی می‌کنند. برخی، فارسیوان‌ها را از قوم تاجیک انگاشته و آن‌ها را تاجیک نامیده‌اند. فارسیوان‌ها شیعه امامیه هستند. الفنس‌تون ضمن تأیید این مطلب که فارسیوانان شیعه می‌باشند اضافه می‌کند که بعضی از آن‌ها، مقامات و مناصب والایی در دستگاه دولت دارند.^۵ شمار فارسیوان‌ها را در حدود ۶۰۰ هزار نفر برآورد می‌کند.^۶

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۲.

۲. نائل، ۱۳۷۲، ص ۲۶ و یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۲۵۷.

۳. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۴۸.

۴. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۸-۱۸۷.

۵. الفنس‌تون، ۱۳۷۹، ص ۲۰۵.

۶. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۷ و اسعدی، ۱۳۶۶، ص ۶۹.

بلوچ‌ها قوم دیگر ایرانی هستند که عمدتاً در جنوب و شمال غربی افغانستان و در ولایت هیلمند (هیرمند) زندگی می‌کنند.^۱ گروهی از بلوچ‌های کوچنده، تابستان‌ها از سیستان به هرات می‌روند و زمستان‌ها به سیستان باز می‌گردند. آن‌ها به زبان بلوچی تکلم می‌کنند. برخی منابع اکثر آنان را شیعه می‌دانند. آن‌ها «در قندهار، کابل، کجران و نوار مرزی ایران [زندگی می‌کنند] و اکثراً شیعه‌اند. خصوصاً بخش قندهار و کجران آن‌ها.»^۲ برخی از منابع نیز آن‌ها را سنی حنفی دانسته‌اند.^۳ شاید علت این امر در سیاست افغان‌ها نهفته باشد. حکومت افغان، بلوچ‌ها و نورستانی‌ها را به دلیل همسایگی و اختلاط با پشتون‌ها به نام پشتون قلمداد می‌نماید. حکومت‌ها همین وضع را در راستای سیاست تک قومی نشان دادن افغانستان، با شیعیان هزاره نیز اعمال کرده‌اند.^۴

نورستانی‌ها، که خود را دارای اصالتی یونانی می‌دانند، در شمال شرق کابل و در طول مرزهای این کشور با پاکستان زندگی می‌کنند. اینان در سال ۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م به زور شمشیر عبدالرحمن خان به اسلام گرویدند و به همین مناسبت جدیدالاسلام خوانده می‌شوند.^۵ نورستان قبل از نامیده شدن به این نام به کافرستان مشهور بود، به همین جهت مردمان بت‌پرست آن را کافر یا کافرستان می‌گفتند. نورستانی‌ها به زبان سانسکریت تکلم می‌کنند.^۶ نورستانی‌ها حنفی مذهبند ولی تعدادی از ایشان شیعه و تعدادی هم علی‌اللهی‌اند.^۷

۱. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۷.

۲. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۵۱ و کاتب هزاره، ۱۳۷۲، ص ۱۵۲-۳.

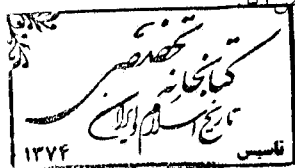
۳. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۷.

۴. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۵۱.

۵. کاتب هزاره، ۱۳۷۲، ص ۱۵۴.

۶. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۹-۵۰ و کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۵۵۶.

۷. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۵۱.



قزلباش‌ها نیز بیشتر شیعه می‌باشند. «قبیله قزلباش از نژاد واحدی نیستند، بلکه از مجموعه قبایل ترک، ترکمن، گُرد و گُرد تشکیل شده و در واقع به ۳۲ تیره بستگی دارند.^۱ قزلباش‌ها که از لشکریان و مریدان شاهان صفوی بودند، به همراه نادرشاه افشار و جمعی با احمدخان ابدالی وارد افغانستان شدند و در هرات، قندهار، غزنی، کابل و... ساکن شدند. تعداد قزلباش‌هایی را که همراه نادرشاه و احمدخان ابدالی وارد افغانستان شدند به بیست هزار خانوار تخمین می‌زنند. آن‌ها از قبیله بیاتی، شیرازی، گُرد، خواف، شاهسون، جوانشیر و... می‌باشند و تماماً شیعه هستند.^۲ «امیر عبدالرحمن خان بسیار کوشید تا آن‌ها را به قبول مذهب تسنن وادارد، اما جز شمار اندکی از آنان که از راه تقیه مذهب حنفی را پذیرفتند، بقیه به مذهب شیعه باقی ماندند.^۳ «الفنستون دربارهٔ این قوم که اکثراً از افراد مؤثر شهری و شاغل در دواير دولتي هستند چنین می‌گوید: «آنان به فارسی و در بین خودشان به ترکی سخن می‌گویند. همه، شیعیان پاینده به عقاید خویشند و با ضرورت مقداری تقیه با سنیان پیرامون خویش سازگارند. آنان خصایل هموعان ایرانی‌شان را دارند.^۴»

ایماق‌ها یا اویماق‌ها که در اصل نامشان «چهار ایماق» بوده است، از قبایل جمشیدی، هزاره (هزاره بادغیس و هرات) فیروزکوهی، تایمنی (تیمنی) تشکیل یافته‌اند. قوم‌های تیموری، زوری و درزی شاخه‌هایی از قبیله تایمنی محسوب می‌شوند. آنان از ولایت غور تا نواحی هرات و بادغیس پراکنده‌اند. جمشیدی‌ها مدعی‌اند که از نسل جمشید، شاه پیشدادی ایران

۱. خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۸۳.

۲. فرهنگ، سید محمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۵۰.

۳. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۵۱.

۴. الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۲۹۶.

هستند و گوهر ایرانی خود را حفظ کرده‌اند.^۱ فیروزکوهی را نیز برخی از فیروزکوه پایتخت غوریان در سده‌های ۱۲ و ۱۳م در بخش علیای هریود می‌دانند و برخی چون بارتولد آن را از قلعه فیروزکوه در سرحد مازندران می‌دانند و می‌گویند که تیمور، این قلعه را در ۱۴۰۴م تسخیر کرد و مردم آنجا را به هرات کوچاند.^۲ مردم ایماق، شماری سنی حنفی و شماری دیگر شیعه مذهبند و به گویش‌های دری نزدیک به فارسی خراسان شرقی و فارسی هراتی سخن می‌گویند اما زبان آن‌ها با واژه‌های ترکی نیز آمیخته است.^۳ شمار ایماق‌های ایران یک چهارم ایماق‌های افغانستان است.^۴

ترکمن‌ها از اقوام ترک زبان افغانستان و از نژاد زرد هستند. زبان ترکمن‌ها متعلق به گروه زبان ترکی جنوب غربی یا اغوز است و قرابت بسیاری با ترکی آذربایجانی و ترکی جدید دارد.^۵ قوم ترکمن اکثریت سنی مذهبند اما در میان آن‌ها طایفه قاجار، آق‌قویلو و قراقویلو شیعه می‌باشند.^۶ بخشی از ترکمن‌ها در هزاره‌جات زندگی می‌کنند و نسبت به سایر مردم هزاره از لحاظ اقتصادی وضع بهتری دارند و عده‌ای از آنان در کابل به سر می‌برند. ترکمن‌های هزاره، شیعه دوازده امامی‌اند و به زبان فارسی سخن می‌گویند.^۷ ترکمن‌های سنی مذهب هم به علی^(ع) ارادت تمام دارند. بعضی از طوایف مهم نظیر طایفه خواجه که متعلق به شاخه اصلی جعفریای می‌باشد، خود را از نسل امام علی^(ع) می‌دانند.^۸

۱. خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۸۳ و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۹.

۲. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۹ و بارتولد، ۱۳۵۸، ص ۱۱۲.

۳. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۹.

۴. همان.

۵. گلی، ۱۳۶۶، ص ۲۴۳.

۶. خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۸۴.

۷. همان و علی آبادی، ۱۳۸۲، ص ۱۶.

۸. گلی، ۱۳۶۶، ص ۲۲۴ و ص ۲۷۳.

مغول‌ها که احتمالاً از قبایلی با خاستگاه ترک - مغول و از تبار سپاهیان چنگیز خان می‌باشند، سرزمینی از غزنه تا هرات و از شمال بامیان تا میانه هیلمند را در بلندی‌های مرکزی اشغال کرده‌اند و تا داخل خاک ایران پیش رفته‌اند. این گروه قومی امروزه هویت مغولی خود را از دست داده‌اند تا جایی که طایفه‌های مغول ساکن در غور و هرات به زبان فارسی دری، و طایفه‌های دیگر مغول در مناطق جنوبی افغانستان به زبان پشتو سخن می‌گویند. با این‌که بیشتر مغول‌ها خود را با نام مغولی قبیله‌شان می‌شناساند اما در خانه با یکدیگر به فارسی صحبت می‌کنند و زبان کهن مغولی را به جز سالخوردگان کسی به خاطر نمی‌آورد.^۱ «فرقه مغول جغتایی به تعداد ۱۲۵۰ خانوار در کوه جمشیدی و ککرک غزنی زندگی دارند و تماماً شیعه می‌باشند.»^۲

عرب‌ها گروهی هستند که با حمله اعراب به ایران و در پی شکست ساسانیان، از برخی نواحی خراسان به افغانستان امروزی مهاجرت کرده‌اند و تعدادی از آن‌ها، نیروی پادگان بالا حصار کابل را تشکیل می‌دادند. عده‌ای دیگر نیز در جلال‌آباد و میان راه کابل به پیشاور می‌زیستند. بیشتر آن‌ها زبان عربی را از یاد برده‌اند و به دری، پشتو و برخی به فارسی آمیخته با واژه‌های عربی صحبت می‌کنند.^۳ عرب‌های بالا حصار کابل که غیر قریش هستند، شیعه مذهبند.^۴

بخشی از طوایف کوچک حبشی، کشمیری و کیانی نیز اقلیت شیعه افغانستان را تشکیل می‌دهند. تعداد ۲۵۰ خانوار از فرقه حبشی در هرات و کابل زندگی می‌کنند. کشمیری‌ها نیز گروهی هستند که در کابل، قندهار و

۱. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۸.

۲. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۵۱.

۳. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۵۲ و الفستون، ۱۳۷۹، ص ۸-۲۹۷.

۴. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۵۱.

جلال آباد زندگی می کنند که از بین آن ها کشمیری های کابل شیعه مذهب می باشند. غالب فرقه کیانی که با ۷۵۰ خانوار در قندهار و هرات زندگی می کنند نیز شیعه هستند.^۱

۸ - جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان

شیعیان افغانستان حداقل در ۲۷ استان این کشور به شکل فراگیر و یا نقطه ای سکونت دارند ولی به صورت عمده، منطقه اصلی سرزمین شیعه در افغانستان را هزاره جات یا هزارستان تشکیل می دهد. هزاره جات در قلب افغانستان، شامل تمام یا بخش هایی از استان های بامیان، غزنی، پروان، ارزگان، غور، بلخ، جوزجان، سمنگان، بغلان، میدان و کابل می شود. هزاره جات از نظر جغرافیایی طوری است که استان بامیان در قلب و مرکز آن واقع شده و نواحی هزاره نشین در اطراف این استان قرار گرفته اند. به غیر از هزاره جات، شیعیان را می توان در استان های هرات، فاریاب، هیلمند، فراه، نیمروز، قندهار، کابل، لوگر، پکتیا، بدخشان، قندوز، تخار، کنر، لغمان، کاپیسا، ننگرهار و زابل جستجو کرد.^۲ خسروشاهی ضمن بیان این مطلب که شیعیان اثناعشری تقریباً در تمامی استان های افغانستان حضور دارند، تجمع آن ها را در سه بخش عمده عنوان می کند:

الف - بخش مرکزی افغانستان: این بخش شامل استان های پروان، بامیان، میدان (وردک)، غزنی و قسمتی از ارزگان است. قوم های هزاره، ترکمن و سادات بیشتر در این بخش سکونت دارند.

ب - بخش جنوب: در بخش جنوب (شرقی) افغانستان استان پشتون نشین پکتیا واقع شده است. قبیله های بلوچ و پشتون که شامل قوم های احمدزایی،

۱. همان.

۲. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۶۷-۷۳.

طوطاخیل، منگل، حدران (زوران)، جاجی، توری، تنی، خوست، خروتی و غیره می‌باشند، در این بخش زندگی می‌کنند. دو قبیله جاجی و توری از همه پرجمعیت‌تر بوده و هر دو دارای یک نیای مشترکند اما جاجی شافعی‌مذهب و توری شیعه‌اثناعشری است... مردم توری گرچه سلحشور و غیورند ولی از لحاظ معلومات مذهبی ضعیف و ناآگاهند.

ج - بخش کابل: شیعیان در یازده ناحیه پایتخت افغانستان اسکان یافته‌اند. این نواحی عبارتند از: چنداول، مرادخانی، وزیرآباد، افشار نانکچی (افشارسیلو)، افشار طیه (افشار دارالامان)، قلعه فتوح (چهاردهی)، قلعه علیمردان، قلعه بینی‌نزار، کارته‌سخی (کارته پنج)، قلعه‌شاده و دشت برجی.

چنداول در تاریخ فرهنگی، سیاسی و علمی و ادبی تشیع افغانستان جایگاه ویژه‌ای دارد و در خود مردان برانده مذهبی، علمی، سیاسی و ادبی زیادی پرورش داده است. این ناحیه در جنوب شهر کابل و دامنه شمالی کوه شیردروازه از موقعیت خاصی برخوردار است و مرکز فرهنگی تشیع افغانستان می‌باشد.^۱ شیعیان کابل از اقوام مختلف هزاره، قزلباش، چنداول، کردی خوافی و سادات می‌باشند. تعداد شیعیان در این شهر بزرگ‌تر از دو میلیون نفری را تا نصف اهالی تخمین زده‌اند.^۲ شیعیان شهر کابل بیشتر در کابل غربی زندگی می‌کنند. در گوشه و کنار استان کابل نیز شیعیانی وجود دارند.

شیعیان علاوه بر مناطق وسیعی از کابل در شهرهای غزنه و هرات سکونت دارند. اکثریت مردم منطقه بهسود، ده‌زنگی، مزارشریف، بامیان، کندی یا کولنک نیز شیعه هستند.^۳ پیش از این در استان هرات اکثریت با

۱. خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۷۵۶.

۲. دولت‌آبادی، ۱۳۸۲، ص ۳۰.

۳. خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۶۹.

شیعیان بود اما امروزه این اقلیت در مناطق کرخ، پشتون، زرغون، غوریان، فرمانداری و شهر هرات بسر می‌برند. شیعیان استان هیلمند هم از طرف حکومت یا نابود گردیدند و یا به اجبار کوچانیده شدند اما برخی از محلات سابق شیعه همچنان اسامی خود را حفظ کرده‌اند. مناطقی در این استان به نام سرداران رشید شیعه موجود است ولی از وجود شیعیان خبری در دست نیست.^۱

قبل از تسلط هوتکیان بر قندهار جمعیت کثیری از طوایف هزاره و شیعه در داخل شهر و نواحی اطراف آن خصوصاً در مناطق شمالی آن زندگی می‌کردند، اما امروزه فقط تعداد اندکی از طوایف مختلف شیعه در داخل شهر و بعضی از نواحی و مناطق شمالی آن مسکن دارند. البته در ناحیه فقیرنشین توپخانه تعداد قابل توجهی از اقوام هزاره هنوز به‌سر می‌برند که در جهاد علیه رژیم دست‌نشانده شوروی سابق شرکت فعال داشتند.^۲ شیعیان قندهار در مناطق چهاردانه، میان‌جوی، چهار دیوال، شاه مقصود و ولسوالی (بخش یا فرمانداری) خاکریز زندگی می‌کنند. جمعیت شیعیان شهر قندهار و حومه بالغ بر ۷۵۰۰ خانوار است.^۳

شیعیان اسماعیلیه نیز در استان‌های بامیان (در مناطق شیر، شنبل و عراق)، میدان (در نواحی سیاه‌سنگ و کالو)، پروان (در شیخ علی و سرخ پارسا)، بغلان (در فرمانداری دوشی، تاله، برفک و مناطق کیان، کیله‌گی و لرخاب) و بدخشان (در فرمانداری‌های شغان، کشم و اشکاشم) زندگی می‌کنند.^۴ مذهب اسماعیلیه در گذشته در بدخشان از نفوذ و وسعت چشمگیری

۱. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۶۸.

۲. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۸۳ و لعلی، ۱۳۷۲، ص ۴۱.

۳. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۸۴ و فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۶۹.

۴. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۷۲.

برخوردار بود. به غیر از اسماعیلی‌های بدخشان که از نژاد تاجیک می‌باشند، سایر پیروان این فرقه با هزاره‌ها سنخیت نژادی دارند.^۱

قبلاً در مناطق تورگن و ککرک تعداد کمی شیعه اخباری وجود داشت که با تلاش علمای منطقه، خصوصاً در پی بحث‌ها و مناظره‌های علامه شیخ محمدعلی مدرس افغانی و علامه سید میر ابوالقاسم حسینی با آن‌ها، در بین سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۵ش، اثری از ایشان دیده نمی‌شود و ایشان از اخباری به اصولی تغییر عقیده داده‌اند.^۲

۱. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۱۵۰.

۲. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۷۲-۳.

فصل دوم؛

ورود اسلام و ترویج مذهب تشیع تا به قدرت رسیدن

خاندان محمدزایی‌ها

افغانستان قبل از ظهور اسلام

خطه خراسان همواره مورد تاخت و تاز اقوام مختلف قرار داشته است. در حدود ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح سرزمین هندوکش توسط آریایی‌ها به اشغال درآمد. دسته‌ای از آریایی‌ها از جیحون گذشته به طرف کابل سرازیر شدند.^۱ از ساکنین قبلی این سرزمین اطلاعاتی در دست نیست اما «آریان‌ها» قدیمی‌ترین نام این سرزمین است که بطلمیوس و سایر جغرافی‌دان‌های باستان از آن یاد کرده‌اند. این نام به نواحی جنوبی هندوکش یعنی سرزمین بین کویر نمک ایران در غرب و رود سند در شرق اطلاق می‌شد.^{۲(۱)}

کوروش هخامنشی در سال ۵۴۰ م موفق به تسخیر باکتريا (باختر) یا بلخ کنونی یعنی بخش شمالی هندوکش شد. باکتريا که در زند اوستا از آن به عنوان زادگاه و محل شهادت زرتشت یاد می‌شود، اولین محل ترویج آیین زرتشتی و دومین نامی است که به سرزمین افغانستان نسبت داده می‌شود.^۳ کوروش با تسخیر زرننگ (سیستان)، رُخج (قندهار)، مرو و بلخ فتوحات خود را تا کرانه‌های سیحون (کسارتس) یا سیر دریا گسترش داد.^۴ نواحی

۱. مشکور، ۱۳۶۹، ص ۱۴۶ و کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۱۳۱.

۲. کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۱۳۲.

۳. مفتاح، ۱۳۷۶، ص ۴۱.

۴. مشکور، ۱۳۶۹، ص ۱۷۴ و گیرشمن، ۱۳۷۴، ص ۱۴۰.

سغد، خوارزم، افغانستان امروزی، زرنک، بلوچستان، پنجاب و سند در زمان پادشاه هخامنشی تحت نفوذ و سلطه ایران بود؛^۱ به طوری که در حوالی سال ۵۰۰ قبل از میلاد یعنی در دوره داریوش اول (کبیر) افغانستان به تنهایی از هفت ساتراپ تشکیل می شد.^۲

تا اواسط قرن ۴ قبل از میلاد، موج فتوحات ایرانیان فرو نشست و نواحی جنوب و شرق هندوکش از ایران جدا شد. در پی شکست ایرانیان از لشکر مقدونی، اسکندر در سال ۳۳۱ ق.م از فرات عبور کرد و موفق به فتح پرسپولیس و به آتش کشیدن تخت جمشید شد. بعد از آن به تعقیب داریوش سوم که به ماد (همدان) و سپس به نواحی شمالی ایران فرار کرده بود، پرداخت. گویند داریوش در باکتريا زندانی و کشته شد ولی بعضی از روایات به کشته شدن وی در نزدیکی دامغان توسط والی باختر (باکتريا) خبر می دهند.^۳ اسکندر در سال ۳۲۹ ق.م موفق به فتح هندوکش شد و شهرهایی به نام اسکندریه در چند ناحیه افغانستان امروزی بنیان نهاد.

در اواخر سده دوم پیش از میلاد بازماندگان دولت مقدونی و دولت های محلی، زیر ضربات قبایل خانه به دوش سکایی که از جانب شمال، آن ها را مورد تاخت و تاز قرار دادند از بین رفتند. آن ها نه تنها افغانستان را زیر نفوذ خود در آوردند بلکه شمال هند را نیز مورد تعرض قرار دادند تا این که در اوایل عصر میلادی اینان به نوبه خود در زیر فشار پارت ها که در قسمت غرب افغانستان و شرق ایران کنونی به تشکیل دولت معروف اشکانی پرداخته بودند، قرار گرفتند و جای شان را به دولت جدید، معروف به پارت های هند، سپردند.^۴

۱. مشکور، ۱۳۶۹، ص ۳۱۴ و گیرشمن، ۱۳۷۴، ص ۱۶۹ و پیرنیا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۶۹۱.

۲. کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۱۳۳.

۳. همان و مشکور، ۱۳۶۹، ص ۲۸۵-۹۳.

۴. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷.

موج بعدی مهاجمان، مقارن با اولین سده میلادی توسط ترک‌های شمالی موسوم به یوئه‌چی‌ها یا کوشان‌ها بود که از رود جیحون عبور کرده، موفق به فتح باکتريا شدند. معروف‌ترین پادشاه کوشانی کیشکا^۱ بود که در بین سال‌های ۱۲۰ تا ۱۶۰م حکومت کرد. قلمرو حکومت او گذشته از ایران شرقی و افغانستان، شامل ترکستان چین و شمال غربی هند و سواحل گنگ می‌شد.^۲ دین بودا که پیش‌تر توسط آشوکا^(۳) راه خود را به این نواحی گشوده بود، در عهد کیشکا در زمینه پیکرسازی و هنر به رفیع‌ترین مدارج خود دست یافت. در این دوره، مبلغان آیین بودا از گندهارا (قندهار) از طریق جاده ابریشم تا سمرقند و از آنجا تا چین و مغولستان پیش رفتند و تعالیم بودا را تا اقصی نقاط قاره آسیا اشاعه دادند. «تمام نقاط دیدنی و مشهور هندوکش در حاشیه راه زیارتی بزرگی که برای آمد و رفت زوار بودایی ساخته شده و چین را به هند می‌پیوست، علی‌الخصوص در فاصله میان تنگه خیبر و بلخ، واقع‌اند. در شمال غربی کابل و در میانه کوه‌های هندوکش، دره مشهور بامیان قرار دارد. در اینجا صخره یا دیواره عمودی عظیمی از ماسه سنگ است که سنگ تراشان همه عصرها را به مبارزه می‌خواند. در دل این دیواره سنگی عظیم که مایه شهرت جاودانه این دره گردیده است، دو مجسمه عظیم از بودا، یکی به ارتفاع قریب ۵۲ متر و دیگری به ارتفاع ۳۵ متر، حجاری شده، و اطراف آن‌ها را تعداد بسیار زیادی مُغاره‌های ساخته دست انسان پوشانیده است.»^(۳)

کوشانیان در سال ۲۲۰م منقرض گردیدند، گرچه بازماندگان ضعیف آنان تا اوایل قرن پنجم میلادی یعنی زمانی که هون‌های سفید به باکتريا

تاختند و نواحی وسیعی از افغانستان امروزی را به اشغال درآوردند، همچنان پابرجا بودند. در اوایل قرن سوم میلادی اردشیر سلسله نیرومند ساسانی را، که تا چهار قرن بعد بر سراسر خاک ایران حکم راند، بنیان گذاشت. در این دوره پادشاهان و فرمانروایان ایرانی، تمامی نواحی ماوراءالنهر، افغانستان و بخش غربی رود سند پاکستان امروزی را تحت استیلای خود داشتند. سلطنت اردشیر اول در آن تاریخ شامل ایران فعلی، افغانستان، بلوچستان، صحرای مرو و خیوه بود. حد شمالی به شط جیحون می‌رسید و حد غربی آن بابل و عراق را در برمی‌گرفت.^۱ پس از فراغت خسرو انوشیروان از جنگ با رومیان که در بین سال‌های ۵۵۸ تا ۵۶۱ م به وقوع پیوست، کسری دولت هفتالیان (یفتالی‌ها، هیاطله یا هون‌های سفید) را که در اثر حمله قبیله‌ای ترک^(۴) به سرداری «سین جیو» متزلزل شده بود، برانداخت و براساس پیمانی که با ترک‌ها بسته شد، رود جیحون سرحد بین ایران و سرزمین خاقان ترک^(۵) شناخته شد و سراسر سرزمین کوهستانی افغانستان به قلمرو امپراتوری ایران منضم گردید.^۲

در اواسط سده هفتم میلادی، هنگامی که ساسانیان در زیر ضربات نیروهای تازه‌نفس اعراب مسلمان در حال فروپاشی بود، ترکان از شمال و هندوان از شرق به افغانستان وارد شده، هرج و مرج حاصل از سقوط قدرت مرکزی را شدت بخشیدند. در همین زمان بود که زایرین بزرگ چینی چون هیوان تسونگ در تلاش برای دستیابی به متون بودایی و بازدید از معابد بزرگ و اخذ معلومات دینی در راه مسافرت به هند از افغانستان عبور کرده، اطلاعات سودمندی راجع به این سرزمین از خود بجا گذاشتند. زمامداران

۱. کریستن سن، ۱۳۷۵، ص ۱۳۸.

۲. همان، ص ۴۹۵ و پیرنیا، ۱۳۷۶، ص ۵-۲۱۴ و هوار، ۱۳۷۵، ص ۱۵۵.

شمال هند با استفاده از فقدان قدرت مرکزی، در جنوب هندوکش خصوصاً قندهار نفوذ کردند و مرکز مقاومت را در آنجا در برابر پیشروی اعراب تشکیل دادند و این مسأله باعث شد که نفوذ اعراب در این سامان برای مدتی طولانی به تعویق افتد.^۱

کیفیت ورود اسلام و ترویج مذهب تشیع تا فرمانروایی درانی‌ها
سید جمال‌الدین اسدآبادی، معروف به افغانی، در تمه‌البیان فی تاریخ‌الافغان می‌نویسد: «افغانیان در زمان پیامبر اکرم دعوت به اسلام را پذیرفته و هیئت‌ی را به سرپرستی فردی به نام قیس به حضور پیامبر اسلام فرستادند و این گروه در نزد پیامبر ماندند و آموزش یافتند و در فتح مکه همراه دیگر مسلمانان شرکت داشتند و سپس به منطقه خود برگشته و در نشر اسلام به ویژه در کوه‌های غور، در خراسان، کوشش نمودند که در نتیجه، همه مردم آن مناطق به اسلام گرویدند.»^{(۶)۲}

شاید ادعاهایی از این دست موجب شده باشد تا برخی از مورخین، هدف از اعزام عبدالله بن عامر و سعید بن عاص از طرف خلیفه سوم در سال ۳۰ ق به خراسان را، سرکوب مردمی بدانند که از دین اسلام بازگشته و مرتد شده بودند.^۳

اما آنچه از منابع موثق برمی‌آید این است که در سال ۲۹ ق عثمان، عبدالله بن عامر بن کُرَیز که جوانی ۲۵ ساله بود را به جای ابوموسی اشعری حاکم بصره کرد و سعید بن عاص را به فرمانداری کوفه برگزید و به آن دو نوشت که هر کدام از شما دو نفر به خراسان پیشدستی کند، همو امیر

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹-۱۸ و حبیبی، ۱۳۶۳، ص ۱۹.

۲. الحسینی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۱.

۳. مشکور، ۱۳۷۵، ص ۱۲۴.

خراسان خواهد بود. پس آن دو رهسپار خراسان شدند.^۱ یکی از مأموریت‌های ابن عامر تعقیب یزدگرد سوم بود که پس از شکست در نبرد نهاوند به سمت خراسان متواری گشته و نهایتاً در سال ۳۱ ق بدست والی مرو، ماهوی سوری، یا آسیابانی کشته شد.^۲ عبدالله به راهنمایی یکی از دهقانان خراسان، ابتدا قومس و سپس نیشابور را در سال ۳۰ ق به زور گشود. «سپس رهسپار شد تا به شهر ابرشهر رسید و آنان را چند ماه محاصره کرد، سپس آن را گشود و با ایشان صلح کرد و به اهل هرات نوشت. پس بدو نوشتند که اگر تو ابرشهر را گشودی هرچه پیشنهاد کنی می‌پذیریم، و بوشنج و بادغیس در آن روز جزء هرات بود، و طوس و نیشابور جزء ابرشهر بود. سپس آن را گشود و با آنان بر هزار هزار درهم صلح کرد. ... سپس به مرو رود رفت و آن را به زور گشود و طالقان و فاریاب و طخارستان را فتح کرد و عبدالله بن عامر بازنگشت تا از نهر بلخ آشامید.»^۳ ابن عامر موفق به فتح کابل نشد. کابل به علت مقاومت سرسختانه کابلشاهیان برهمنی تا حدود دو قرن دیگر نیز گشوده نشد تا این که یعقوب لیث صفاری بنیان‌گذار اولین دولت مستقل بومی در سیستان، کابل را به طور کامل فتح کرد و به بسط دین اسلام و ترویج زبان فارسی در نواحی دور دست افغانستان امروزی پرداخت.^۴ ابن عامر نواحی مفتوحه را به چهار بخش تقسیم کرد و بر هر بخش فردی را گمارد و خود به عراق بازگشت. بنابراین عثمان به جای وی اُمیر بن احمر یشکری را به خراسان فرستاد. او در مرو مستقر شد اما خبر یافت که مردم مرو قصد دارند بر او بتازند و وی را از

۱. یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۹.

۲. فیاض، ۱۳۷۴، ص ۱۵۶.

۳. یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۰.

۴. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۹ و کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۱۴۵.

آنجا بیرون کنند، «پس شمشیر در میان ایشان گذاشت تا آنان را از میان برد و سپس نزد عثمان باز آمد و چون عثمان او را دید بیمش داد، پس خشمناک از پیش او برگشت و عثمان او را به کشتن اهل مرو تویخ کرده بود.»^۱

برخی از نویسندگان هزاره با استناد به تعدادی از کتب تاریخی معتقدند: «پیدایش تشیع در افغانستان به زمان حضرت علی^(ع) می‌رسد. در زمان خلافت آن حضرت بود که مردم غرجستان (هزاره‌جات) با طیب خاطر اسلام را پذیرفتند و حضرت علی عهدنامه و پرچمی را برای رئیس غور فرستاد و او را بر امارت آن کوهستان ابقا نمود و دستور خواندن نماز را نیز برای اهالی غور نوشت و ارسال فرمود.»^۲ از نظر ایشان مأموریت جعدة بن هبیره مخزومی به خراسان از طرف امام علی^(ع)، در ایجاد محبت و ارادت غوریان به خاندان پیامبر^(ص) سهم بسزایی داشته است. چنانکه نوشته‌اند قسمت‌های غربی غور قدیم در زمان حضرت علی^(ع) دین مبین اسلام را پذیرا گشتند. در این وقت جعدة بن هبیره مخزومی، از طرف آن حضرت به حکومت خراسان منصوب شد. امرای غوری از طرف حضرت علی^(ع) لوا گرفتند و در مقام ریاست غور باقی ماندند. رفتار نیک و انسانی جعدة و نیز بخشیدن لوا از طرف امیرالمومنین علی^(ع) به خاندان غوری سبب شد که مردم این منطقه به خاندان رسالت اعتقاد راسخ پیدا کنند.^۳ «بدین طریق محبت خاندان پیامبر در قلب مردم غور (هزاره‌جات حالیه) راسخ گردید و بعدتر تفکر شیعی به تدریج در میان مردم بلخ، طالقان، جوزجان، بدخشان، هرات، کابل و غزنی نفوذ یافت.»^۴

۱. یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۱.

۲. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۱۴.

۳. یزدانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۳ و زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰، ص ۷۲.

۴. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۱۴.

منهاج سراج گزارشی افسانه آمیز و مشابه با اخبار فوق و با احتیاط و قید «به ظن غالب» نقل می کند که مدعی سابقه و قدمت نفوذ گرایش های علوی در غور می باشد. به موجب این گزارش، یکی از سلاطین غور از شنسبانیان که از نوادگان ضحاک بود، در عهد خلافت علی^(ع) به دست آن حضرت ایمان آورد و از وی عهد و لوا دریافت کرد. از این زمان به بعد، «هر که از آن خاندان به تخت نشستی، آن عهد و لوی علی بدو دادندی و محبت ائمه و اهل بیت مصطفی^(ص) در اعتقاد ایشان راسخ بود.»^۱

طبری و ابن اثیر و بلاذری نیز به مأموریت جعده به اختصار اشاره ای کرده اند اما مأموریت وی از نگاه آنان ناموفق بوده است.^{۲(۷)} اما بر عکس طبری و ابن اثیر، گردیزی مأموریت جعده را موفق می داند و می نویسد: «جعده بسیار فتح ها کرد اندر خراسان.»^۳

جعده، خواهرزاده امیرالمؤمنان علی^(ع) و مادر او ام هانی دختر ابوطالب است. وی از شیعیان وفادار آن حضرت بود.^۴ بیشتر مورخان بر آنند که امام علی^(ع) پس از ضربت خوردن در محراب شهادت، جعده را به جای خود گذاشت تا نماز را تمام کند.^۵ مسلماً رفتار شایسته وی در سوق دادن مردم مناطق اصلی و مرکزی خراسان به ولایت و محبت امام علی^(ع) مؤثر بوده است اما این که مأموریت کوتاه وی، که حدود یک سال به طول انجامید، تا چه حد توانسته باشد قلوب مردمان مناطق کوهستانی و صعب العبور غور را به امام مایل گرداند، جای بحث و بررسی است.

۱. جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۱ ص ۲۰-۳۱۹.

۲. طبری، ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۲۵۸۲ و ابن اثیر، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۱۹۱۷ و بلاذری، ۱۳۴۶، ص ۲۹۲.

۳. گردیزی، ۱۳۶۳، ص ۲۳۳.

۴. بلاذری، ۱۳۴۶، ص ۲۹۲ و نهج البلاغه، ۱۳۷۷، ص ۴۹۴.

۵. جعفریان، تاریخ خلفا، ۱۳۸۱، ص ۳۳۵.

ستمگری‌های ابن عامر و سعید بن عاص خصوصاً قتل عام اهل مرو توسط امیر بن احمر که مورد اعتراض عثمان نیز واقع شد، از دلایل نارضایتی مردم از خلیفه پیشین و دادخواهی آنان نزد امیرالمومنین علی^(ع) گردید. «در زمان حضرت علی، ماهوی فرمانروای ایرانی مرو که دست‌نشانده‌گی عرب را پذیرفته بود، در کوفه به خدمت آن حضرت رسید و قرار شد که خلیفه فرمانی صادر کند که دهقانان و کدخدایان روستاها جزیه مردم زرتشتی را گرد آورده به ماهوی بپردازند و وی نیز آن‌ها را به نزد خلیفه ارسال دارد. ظاهراً این همان ماهوی باشد که باعث کشته شدن یزدگرد سوم شد.»^۱

طبری در ذیل حوادث سال ۳۶ ق ماجر را چنین نقل می‌کند: «ابوجعفر گوید: در این سال چنانکه گفته‌اند ماهویه مرزبان مرو پیش علی آمد و صلحی را که میان او و ابن عامر بوده بود تأیید کرد. ابواسحاق گوید، ماهویه ابراز مرزبان مرو پس از جنگ جمل پیش علی بن ابی‌طالب آمد و علی برای وی مکتوبی نوشت. به دهقانان مرو و چابکسواران و سپهسالاران و مردم مرو نوشت: به نام خدای رحمان رحیم، درود بر هر که پیرو هدایت باشد، اما بعد ماهویه ابراز مرزبان مرو پیش من آمد و از او رضایت دارم. به سال ۳۶ نوشته شد.»^۲

یعقوبی گوید: «چون علی از جنگ جمل فراغت یافت، جعه بن هییره بن ابی وهب مخزومی را به خراسان فرستاد و ماهویه مرزبان بر او درآمد. پس برای او نوشته‌ای نگاشت و پیشنهادهای او را امضا کرد و او را فرمود که از خراج همان‌چه را در عهده او نهاده بود حمل کند، پس مالی را بقرار همان وظیفه پیشین به سوی او حمل کرد.»^{۳(۸)}

۱. مشکور، ۱۳۷۵، ص ۱۲۶.

۲. طبری، ۱۳۶۲، ج ۶، ص ۲۴۹۴.

۳. یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۸۲.

از زمان عُمَر وصول جزیه و مالیات‌ها به دست دهقانان و عمال ایرانی بود. احتمالاً پس از حادثه مرو این مسئولیت از عمال ایرانی بازپس گرفته شده و یا ممکن است وقفه‌ای در این قانون افتاده باشد که والی مرو چنین درخواستی از امام کرده است. حق جواز وصول مالیات از سوی عمال ایرانی که با رضایت بیشتر مردم همراه بوده است، می‌تواند از دیگر عوامل نزدیکی خراسانیان با امام علی^(ع) باشد.

فاصله گرفتن اعراب از باورهای اسلامی، تجدید برخی از سنت‌های جاهلی همچون تفاخر طلبی و برتری عرب بر غیرعرب را همراه داشت. پیامبر اکرم^(ص) پس از شعار توحید در صدد برآمد تا امتیازات جاهلی را لغو نماید. اصل مساوات و شعار برابری و برادری اسلامی، مَهر بطلانی بر عادات زشت اعرابی زد که در عصر جاهلیت به برتری قومی و نَسَبی خود افتخار می‌کردند. پس از سقوط کامل مدائن و مهاجرت جمع قابل توجهی از ساکنان ایرانی آن شهرها به بصره و کوفه، شمار موالی یعنی افراد مهاجری که در حمایت اعراب قرار می‌گرفتند اما به مثابه شهروند درجه دو به حساب می‌آمدند، افزایش چشمگیری یافت. شکی نیست که شمار قابل توجهی از این ایرانیان، از تغییر سریع باورهای اسلامی در میان اعراب و تضاد آشکار رفتار ایشان با تعالیمی که خود را مروج آن می‌شمردند، شگفت‌زده بودند. در دوران کوتاه خلافت امام علی^(ع) گرچه این اختلاف طبقاتی وجود داشت اما ایشان که دست‌پرورده پیامبر و نمونه اعلای تقوا و عدالت‌خواهی بود، با سرسختی تمام در برابر توقعات نابجای اعراب از جمله اشراف القبایل و شیوخ عرب که از سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی امام^(ع) ناخشنود بودند، ایستادگی کرد.^۱ آوازه این عدالت‌خواهی امام به ایجاد

۱. نهج البلاغه، ۱۳۷۷، ص ۲۴-۲۱۰ و زرگری‌نژاد، ۱۳۸۱، ص ۶-۱۱۵ و حقوقی، ۱۳۷۴، ص ۵۱.

هم آوایی عناصر غیرعرب با اندیشه‌های والای آن حضرت کمک شایانی نمود و این امر در قالب داستان‌های خیالی و افسانه‌های محلی هزاره و شیعیان افغانستان تجلی پیدا کرده است. به موجب یکی از این افسانه‌ها، چون سائلی در مدینه از علی بن ابیطالب پولی خواست، امام همراه آن سائل و باطی الارض وارد سرزمین بربرستان شد. سائل طبق قرار قبلی با امام، ایشان را به پادشاه بربرها فروخت و از بابت فروش وی، مقداری زر ستاند. امام برای آزادی خویش از دست پادشاه مذکور به وی سه پیشنهاد ارائه کرد. نخست آنکه: ارذهای بامیان را از میان بردارد، دوم آنکه: رودخانه بربرستان را مهار کند و سوم: علی پهلوان عرب را دست‌بسته در پیشگاه پادشاه بربرها حاضر نماید. با قبول پیشنهادات علی^(۴) از طرف پادشاه بربرستان، امام به جنگ اردها رفت و اردها را هلاک کرد. سپس با قرار دادن قطعه سنگی بزرگ بر رودخانه بامیان، هزار برده‌ای را که مأمور بستن بند بامیان بودند آزاد کرد. آنگاه به حضور شاه بربرستان رفت و با بستن دست‌های خویش فرمود که شرط سوم نیز محقق شد، زیرا من همان علی پهلوان عرب هستم.^۱ به موجب همین افسانه پس از آن که شاه بربرستان و بربرها، علی^(۴) را شناختند جملگی در شمار شیعیان آن حضرت درآمدند. هزاره‌ها نیز از نسل هزار برده‌ای هستند که مأمور بستن سد بامیان بودند و امام آنان را از بند رهانید. امروزه یکی از دریاچه‌های بامیان به بند بربر موسوم است و در افواه مردم، توسط امام علی^(۴) ساخته شده است.^۲ به موجب افسانه‌ای دیگر که در میان هزاره‌ها شهرت دارد، آنان می‌خواستند تا بر آب عظیم هزارستان سدی احداث کنند اما چون موفق به این کار نشدند، علی^(۴) خود را با طی الارض به ایشان رسانید و آن سد را با هزار عمه‌ای که به کارگرفت، ساخت.

۱. شیروانی، بی‌تا، ص ۱۷۰-۱۷۱.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۶۹.

هزاره‌ها آن سد را بند امیر می‌خوانند و خود را آزاد کرده حضرت علی^(ع) از رنج و محنت می‌دانند.^۱ همچنین روایت می‌کنند که زمانی علی^(ع) در هزاره‌جات مسافرت می‌کرد و چون می‌دانست که آبادی این ناحیه به وضع آبیاری آن بستگی دارد، تصمیم گرفت که بر رودخانه‌ای که در آنجا بدون ثمر جاری است سدی ببندد. زنان هزاره دعوت امام را اجابت کردند و با آوردن قطعات پنیر برای امام^(ع) در مدت بسیار کمی سد مورد احتیاج را روی رودخانه بستند.^۲ این سد امروزه به بند پنیر مشهور است و یکی از هفت بند معروف در اطراف بلخ است. اسامی بندهای دیگر نیز به نوعی با نام مبارک امام علی^(ع) مرتبط است. از آن جمله می‌توان به اسامی بند قنبر، بند هیبت و بند ذوالفقار اشاره کرد.^۳ در امتداد سلسله کوه‌های آسمایی در کابل، راهرو یا گذرگاهی در اثر سیل و پدیده‌های طبیعی به وجود آمده که مردم معتقدند در اثر ضربه ذوالفقار علی^(ع) ایجاد شده است.^۴ مقبره مشهور مزارشریف نیز که نزد اهل سنت و شیعیان مورد احترام می‌باشد، منسوب به حضرت علی^(ع) است. باور بر این است که جسد علی^(ع) در زیر گنبد سفالین آبی رنگی که اکنون پرشکوه‌ترین مسجد و مقدس‌ترین مکان افغانستان است، دفن شده است.^۵ بعضی از متون تاریخی به سفر امام حسن مجتبی^(ع) در زمان خلیفه دوم به نواحی خراسان از جمله هرات اشاره می‌کنند.^۶

معلومات تاریخی حاصل اسناد و مدارک تاریخی هستند و افسانه‌ها چیز چندانی بر این معلومات نمی‌افزایند، اما در ورای افسانه‌ها می‌توان به

۱. شیروانی، بی‌تا، ص ۱۷۰-۱۷۱.

۲. فوشه و دیگران، ۱۳۴۶، ص ۴۳۷.

۳. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۸-۱۳۷.

۴. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۷.

۵. کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۱۰۳ و رشید، ۱۳۸۲، ص ۸-۱۲۷.

۶. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۱۷۹.

جستجوی آداب و رسوم، باورها و اعتقادات مردمانی که دل در گرو این افسانه‌ها دارند، پرداخت.

«بنا به مستندات تاریخی، نفوذ تشیع در شرق ایران، پس از شکل‌گیری دوره آزارهای امویان علیه شیعیان آغاز شد. در دوره معاویه و عصر سختگیری‌های او بر محبان علی^(ع) و شیعیان آن حضرت، خاصه در دوره حکومت دو امیر ثقفی اموی بر عراق یعنی یوسف بن عمر و حجاج بن یوسف، علاوه بر تعدادی از قبایل شیعی عرب جنوبی، گروه‌های زیادی از علویان نیز، شرق خراسان، به خصوص مناطق شرقی و شمال شرقی آن سرزمین را که به راحتی در حیطه تسلط حُکام اموی قرار نداشت، به عنوان پناهگاه امن و مرکز تبلیغ اسلام و اندیشه‌های علوی خویش برگزیدند و به آنجا منتقل شدند. این گروه‌های قبیله‌ای شیعی و علویان فراری، نخستین بذرهای دوستی علی^(ع) و خاندان او را در میان خراسانیان نومسلمان و کافران این سرزمین که به مرور مسلمان می‌شدند، پراکندند.»^۱

در سال ۴۵ هجری، حکم‌بن عمرو غفاری از طرف معاویه مأمور سرکوبی مرتدین خراسان و تخارستان شد.^۲ احتمالاً حکم‌بن عمرو برای درهم کوبیدن علویان پناه گرفته در کوهستان‌های غور و غوریان متمایل به آن‌ها به آن نواحی رفته و آنان را به نام مرتد سرکوب کرده است. یکی از نویسندگان هزاره ضمن طرح همین ادعا، اضافه می‌کند: «مردم غور (هزاره‌جات حالیه) از سب کردن حضرت علی خودداری نمودند و از سوی دستگاه معاویه متهم به ارتداد و سرپیچی از فرمان اولوالامر گردیده، در سال ۴۵ ق درهم کوبیده شدند.»^۳ ارتداد، اتهامی بود که حاکمان پشتون نیز با همین بهانه به سرکوب خونین شیعیان اقدام می‌نمودند.^۴

۱. زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰، ص ۷۲.

۲. ابن اثیر، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۲۰۷ و طبری، ۱۳۶۳، ج ۷، ص ۱۷۹۱-۲.

۳. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۱۴ و ص ۲۴۸ و یزدانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۵.

۴. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۵۶-۲۴۴.

اهالی غور در برابر حملات اموی و عباسی از خود مقاومت زیادی نشان دادند. شاید همین مسأله باعث شده تا در نوشته‌های اسلامی از سرزمین غور به «کافرستان» یاد کنند. بعضی از منابع مدعی هستند که غوریان بسیار دیر به اسلام گرویدند. به طوری که تا قرن پنجم هجری در برابر مسلمانان از خود مقاومت نشان دادند.^۱

ابن حوقل و اصطخری بر استقلال مذهبی غوریان تا سده چهارم هجری قمری اشاره می‌کنند و این در حالی بود که سرزمین آن‌ها در میان متصرفات مسلمانان قرار داشت.^۲ اصطخری گوید: «غور کوهستانی است و گرد بر گرد غور هم ولایت مسلمان نیست لیکن ایشان کافرنده و اندک مایه مسلمان در میان غوریان است.»^۳ منابع به غوریانی اشاره می‌کنند که در ظاهر به اسلام تظاهر می‌نمودند ولی در اصل مسلمان نبودند.^۴ گویند اولین فرمانروای سلسله غوریان «سوری» نام داشت که مسلمان نبوده و پسر و جانشین او، محمد، علی‌رغم نامش، هرگز اسلام نیاورد. در سال ۴۰۰ هـ. ق محمود غزنوی بر قلعه محمد بن سوری مستولی شد و محمد را به قتل رسانید.^۵ گرچه اصطخری بر استقلال مذهبی غوریان در میان متصرفات مسلمانان تا قرن چهارم هجری اشاره می‌کند اما در عین حال تصریح می‌کند که «غور ناحیتی بسیار است و در جمله مسلمانان یاد کردیم به حکم آن کی در غور مسلمانان بسیار باشند.»^۶

۱. وره‌رام، ۱۳۷۲، ص ۱۹۴ و باسورث، ۱۳۸۱، ص ۵۶۸.

۲. اصطخری، ۱۳۴۷، ص ۲۲۰ و ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۱۷۸.

۳. اصطخری، ۱۳۴۷، ص ۲۲۰.

۴. ابن حوقل، ۱۳۴۵، ص ۱۷۸.

۵. لین پل و دیگران، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۰۱.

۶. اصطخری، ۱۳۴۷، ص ۲۱۴.

یکی از دلایل اخبار ضد و نقیضی که در سده‌های نخستین خلافت اسلامی دربارهٔ اسلام در نواحی غور در دست می‌باشد، صعب‌العبور بودن این نواحی کوهستانی است که امکان دسترسی آسان جهت بررسی اوضاع سیاسی - اجتماعی این مناطق را از محققین سلب می‌نمود. شاید جو سیاسی حاکم که به شدت در پی ترویج متعصبانهٔ مذهب تسنن برآمده بود و ظهور و بروز هرگونه اندیشه مغایر با تفکر غالب را مانع می‌گردید، در متهم کردن غوریان به کفر و الحاد بی‌تأثیر نبوده باشد.

از بررسی اسناد و مدارک برمی‌آید که غالباً علویان و سادات با طاهریان مناسبات حسنه‌ای داشتند. سامانیان نیز که ابتدا آنان را به چشم خطری بالقوه برای ثبات سیاسی منطقه می‌نگریستند، خواه ناخواه ناچار بودند تا با لایه‌های متعادل‌تر آنان با تسامح رفتار کنند. سلاطین غزنوی نیز علی‌رغم سیاست مذهبی خشنی که داشتند، با شیعیان میانه‌رو خراسان مدارا می‌کردند و به آنان اجازه می‌دادند که به زندگی آرام خود ادامه دهند. حتی آنان برای سلسلهٔ سادات احترام خاصی قایل بودند و نقیب، یعنی رئیس علویان هر شهر، در ردیف بزرگترین اعیان هر شهر قرار می‌گرفت و داشتن نسب علوی پیوسته به شخص اعتبار و استحقاق معافیت از مالیات را می‌بخشید.^۱ همچنین عرفا و صوفیه در نزد غزنویان جایگاه ویژه‌ای داشتند تا آنجا که محمود و پدرش را از طرفداران فرقه کرامیه^(۹) دانسته‌اند. محمود از این فرقه به عنوان نیرویی محافظه‌کار و حربه‌ای علیه بنیادگرایی فرقهٔ معتزله و اسماعیلیه حمایت می‌کرد.^۲ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که سیاست‌های سختگیرانهٔ محمود بیشتر متوجه کفار، غلات شیعه و اسماعیلیان بود. سرکوب‌هایی که

۱. باسورث، ۱۳۷۸، ص ۹-۱۹۶.

۲. همان، ص ۹-۱۸۸.

پیش از محمود نیز صورت می گرفت بیشتر متوجه همین اقشار بود. از آنجا که در زمان یاد شده از فرقه اسماعیلیه در سرزمین غور خبری در دست نمی باشد و با توجه به گسترده گی جمعیت مسلمانان منطقه، به نحوی که اصطخری از آن یاد می کند، می توان حدس زد که سرزمین غور، محل و مأوای قیام کنندگان شیعی بوده، یا این که بر این سرزمین، مذهبی غیر از مذهب عامه و عقایدی برخلاف آیین رسمی حاکم شده بود، و سلاطین غوری برای مبارزه با حُکام اموی و عباسی با ناراضیان شیعی و غیرشیعی که مورد غضب امویان و عباسیان واقع شده بودند، هم آوا و همراه گشته اند. ابن طباطبا در *مقتله الطالبیین* اسامی تعدادی از علویان مهاجر به شهرهای خراسان بزرگ را ذکر می کند.^۱ وجود امامزاده ها و بقاع متبرکه علویان که در جای جای افغانستان به چشم می خورد، نشان از مهاجرت وسیع این عده برای در امان ماندن از ایذاء و اذیت دشمنان می باشد.^۲ قیام های متعدد از جمله قیام هایی که در سال های ۱۰۷ و ۱۰۸ ق در زمان هشام بن عبدالملک در غور صورت گرفت و توسط اسد فرماندار خراسان و برادران وی به شدت سرکوب شد، نشان دهنده نارضایتی غوریان از دستگاه خلافت و فراهم آمدن بستر مناسب جهت پذیرش علویان ناراضی در این سرزمین کوهستانی است.^۳ به طور مثال پس از شهادت زید بن علی یکی از دوستان وی که مردی از بنی اسد بود به پسرش یحیی سفارش کرد که به خراسان برود، زیرا خراسانیان طرفدار ایشانند.^۴ به روزگار ولید بن یزید، یحیی بن زید

۱. ابن طباطبا، ۱۳۷۲.

۲. کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۱۰۲-۳ و موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۷-۸.

۳. ابن اثیر، ۱۳۷۶، ج ۷، ص ۲۹۷-۴.

۴. همان، ص ۳۰۹۵.

در جوزجان خراسان بر ضد ستم و جوری که بر مردم می‌رفت پیا خاست (۶- ۱۲۵ ق) و توسط نصرین سیار در اثنای جنگ در دهکده‌ای به نام ارعونه به شهادت رسید و همانجا به خاک سپرده شد. مدفن وی هم اینک در محل «سرپل» از ولایت جوزجان است که زیارتگاه خاص و عام می‌باشد.^۱ «قیام یحیی و شهادتش بر شمار طرفداران خاندان پیامبر (ص) و علویان در شرق سرزمین‌های اسلامی، به‌ویژه خراسان، افزود و نفرت مردم خراسان را به خاندان اموی دو چندان کرد.»^۲

دعوت داعیان عباسی در همین بستر مناسب و با شعار «الرضا من آل محمد» صورت گرفت. شعاری که علاوه بر مصون نگه‌داشتن خویش از تعرض امویان، در پی فریب علویان و مردم منطقه و جلب حمایت ایشان از قیام عباسی بود. محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، اولین امام دعوت عباسی، ابو عکرمه و حیان عطار را برای جلب حمایت مردم و گرفتن بیعت از آنان به خراسان فرستاد. این دو در کسوت بازرگانان از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر می‌رفتند و مردم را به بیعت با محمد بن علی فرا می‌خواندند و آنان را با طرح ستمگری و روش ناپسند بنی‌امیه بر ضد ایشان تحریک می‌کردند. آن‌ها پس از دو سال نزد امام محمد بن علی به شام برگشتند و به او خبر دادند که در خراسان درختی کاشته‌اند که امیدوارند به زودی ثمر دهد.^۳ با آغاز قیام ابو مسلم خراسانی، «مردم از هرات و پوشنگ و مروالرو و طالقان و مرو و نسا و ایبورد و طوس و نیشابور و سرخس و بلخ و چغانیان و طخارستان و ختلان و کش و نسف به سوی ابو مسلم حرکت کردند.»^۴

۱. لعلی، ۱۳۷۲، ص ۱۴۳ و مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲. مشکور، ۱۳۷۲، ص ۶۹.

۳. دینوری، ۱۳۶۶، ص ۳۷۵-۳۷۶.

۴. همان، ص ۴۰۲-۴۰۳.

امیر فولاد غوری شنسی که بنا بر روایتی استقرار دولت غوریان با نام وی آمیخته است نیز شماری از سپاهیان خود را برای یاری ابومسلم به خراسان گسیل داشت.^۱ تعداد غوریانی که برای یاری ابومسلم و نبرد با امویان از کوهستان‌های غور سرازیر شدند را تا ۵۰۰۰ نفر نوشته‌اند.^۲ رفتار قساوت آمیز بنی‌امیه با زیدبن علی و پسرش یحیی، مردم خراسان را چنان برانگیخته بود که ابومسلم به بیعت کنندگان وعده می‌داد که انتقام یحیی را خواهد گرفت.^۳ و چون جوزجانان را گرفت، پیکر یحیی را از دار فرود آورد و با جماعت یاران خود بر آن نماز کرد و همانجا دفن کرد و در همه‌جا هفت روز برای یحیی عزاداری کردند و از بس که مردم از کشته شدن او غمگین بودند در آن سال هر چه پسر در خراسان زاده شد، یحیی یا زید نامیدند.^۴

مسعودی به جنگ‌های بسیار یحیی اشاره می‌کند.^۵ طبعاً خراسانیان از وی حمایت بسیاری کرده‌اند. واکنش عاطفی یاد شده در عزاداری برای یحیی و انتخاب نام یحیی و زید برای تمام مولودهای پسر در آن سال، همچنین دعوت عباسیان با شعار فربنده الرضا من آل محمد، نشان از گستردگی تفکر شیعی در ناحیه خراسان بزرگ است. وقتی شیعیان به نیرنگ عباسیان در بهره‌برداری از شعائر شیعی برای ایجاد حکومت عباسی پی بردند، در سال ۱۳۲ق در بخارا به رهبری شریک بن شیخ‌المهری که مردی مبارز و شیعه مذهب بود و مردم را به خلافت فرزندان امیرالمومنین علی^(ع) دعوت می‌کرد، قیام کردند. شریک می‌گفت: «ما از رنج مروانیان اکنون خلاص

۱. جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۲۴ و حقوقی، ۱۳۷۴، ص ۱۹۹.

۲. زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰، ص ۷۲.

۳. یوسفی، ۱۳۷۸، ص ۲۳.

۴. مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۱۶.

۵. همان.

یافتیم، ما را رنج آل عباس نمی‌باید. فرزندان پیغمبر باید که خلیفهٔ پیغامبر بود.^۱ امیران بخارا، خوارزم، برزم با وی بیعت کردند و این خبر وقتی به ابومسلم رسید، وی زیادبن صالح خزاعی را با ده هزار مرد جنگی به بخارا فرستاد و ۳۰/۰۰۰ شیعه در بخارا به دست او و به فرمان ابومسلم و به اتهام خارجی بودن قتل‌عام شدند.^۲ این واقعه آغازی بود بر سلسله سرکوب‌های خونین شیعیان توسط آل عباس که با قساوت و خشونت هرچه تمام‌تر تا پایان حیات این خاندان ادامه یافت.

چنانچه گفته شد، کابل و نواحی صعب‌العبور غور اول بار توسط یعقوب لیث صفاری گشوده شد؛ با این حال قبل از این در شهر کابل و در میان اکثریت بودائیان، اقلیتی مسلمان زندگی می‌کردند که در میان آن عده، شیعیانی هم وجود داشتند. افرادی از اهل کابل در خدمت ائمه هدی بودند که می‌توان از جملهٔ ایشان به ابو خالد کابلی، از اصحاب امام سجاد^(ع)، اشاره کرد. ابو خالد که نام اصلی وی وردان و ملقب به کنگر می‌باشد، در مدت ملازمت خود با محمد بن حنفیه از ارشادات وی دربارهٔ مقام والای امام سجاد^(ع) و احترام فوق‌العاده‌ای که محمد برای آن حضرت قایل بود، پی به بزرگی امام برده، به دیدار ایشان نائل شد و چون امام او را با نام دوران کودکش، کنگر، خطاب کرد یعنی عنوانی که مادرش وی را بدان می‌خواند و در روزگار خود میان عامهٔ مردم به آن شهرت نداشت، بر امامت آن حضرت یقین آورد. ابو خالد در نزد امام سجاد^(ع) چنان پایگاهی یافت که او را «باب» و یکی از ثقات و حواریون امام دانسته‌اند. فضل بن شاذان نیشابوری، یکی از برجسته‌ترین شاگردان امامان معصوم^(ع) (متوفی ۲۶۰ ق)، ابو خالد را یکی از پنج نفری می‌شمارد که در اوایل امامت

۱. الترشیخی، ۱۳۱۷، ص ۷۴.

۲. همان، ص ۷۳-۷.

حضرت سجاد^(ع) از شیعیان ایشان به شمار می آمدند. «با این که تصریحی به سال ورود او به حجاز نشده است، ظاهر روایات حکایت از آن دارد که وی در طول حضور خود در حجاز، آنگاه که در خدمت امام سجاد^(ع) بوده، دست کم یک بار با مساعدت امام، به کابل سفر کرده است.»^۱

اردشیر کابلی، ابن ماجد کابلی و بشیر کابلی نیز از راویان حدیث و اصحاب ائمه^(ع) بوده اند.^۲ یکی از قدیمی ترین تفاسیر قرآن به امام محمد باقر^(ع) (۵۷-۱۱۴ ق) منسوب است که راوی آن ابوالجارود زیاد بن منذر (متوفی بعد از سال ۱۵۰ ق) رئیس فرقه جارودیه زیدیه است که او هم خراسانی بود.^۳ «در دوران امام جعفر صادق^(ع) شاید تعداد شیعیان در خراسان از هر جای دیگری بیشتر بود. بعضی از خراسانیان با توجه به تعداد شیعیان در این سرزمین به مدینه رفته، از حضرت خواستند که قیام کنند و حق خود را بستانند؛ چون شرایط قیام فراهم بوده و تنها در خراسان بیش از صد هزار نفر شمشیرزن در رکاب ایشان حاضر می شدند.»^۴ در هرات نیز عده کثیری شیعه زندگی می کردند. مردم منطقه برناباد هرات به طور کلی شیعه بودند. «محمد دیباج، پسر امام صادق^(ع) در آخر عمر به هرات آمد. او در میان شیعیان آنجا با احترام می زیست و احتمالاً قبر وی در هرات است.»^۵

در جمادی الثانی ۱۹۹ ق، ابوالسرایا با سپاهی از کوفه به پشتیبانی محمد بن ابراهیم، معروف به طباطبای حسنی، و با حمایت زیدیان قیام کرد.

۱. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۴۲۴.

۲. خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۷۳-۴.

۳. حبیبی، ۱۳۶۳، ص ۷۷۳.

۴. خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۷۲.

۵. همان، ص ۷۴.

مأمون برای جلوگیری از شورش‌های مشابه و به خاطر پیوستگی روحی و عقیدتی مردم خراسان با آل محمد و جلب رضایت ایشان در سال ۲۰۱ ق، حضرت علی بن موسی^(ع) را با لقب «الرضا من آل محمد» در مرو به ولیعهدی خود انتخاب کند.^۱ مأمون با این عمل گروهی از علویان و تقریباً همه زیدیان را به جانب خود جلب کرد.^۲ وی پس از آوردن امام رضا^(ع) به مرو، جلسات و مناظرات علمی متعدد با حضور علمای ادیان و مذاهب مختلف تشکیل می داد. مباحث بیشتر حول مسایل اعتقادی و فقهی بود. هدف مأمون از برپایی این جلسات علاوه بر علم دوستی یا تظاهر به آن، درهم کوبیدن اهل حدیث نیز بود، چرا که مأمون با عقاید معتزله همراهی و همدلی نشان می داد. همچنین می خواست تصور عامه مردم را درباره ائمه اهل بیت^(ع) از بین ببرد زیرا مردم ائمه را صاحب علم خاص می دانستند. «این مجالس که در اوایل به همین مقصود تشکیل می شد، به تدریج مشکلاتی را برای مأمون درست کرد. زمانی که مأمون متوجه شد، تشکیل چنین مجالسی برای وی خطرناک است، اقدام به محدود کردن امام کرد.»^۳

حضور مؤثر امام و در پی آن مهاجرت بسیاری از علویان به خراسان، همچنین سیاست‌های اعتدال گرایانه مأمون موجب فراهم آمدن آزادی‌های نسبی و ایجاد بستری مناسب جهت گسترش تشیع در ایران و مناطق شرقی آن گردید. در زمان امام رضا^(ع) شیعه نشاط و جنبشی کسب کرد که علناً حب و ولای خاندان پیامبر اکرم^(ص) را اظهار نموده و مقام والایی در میان مردم به هم رساندند.^۴ هواخواهی از آل علی - حداقل در بُعد سیاسی آن - در

۱. حبیبی، ۱۳۶۳، ص ۳۷۱ و ص ۸۷۲ و هولت، ۱۳۷۷، ص ۱۷۸.

۲. هولت، ۱۳۷۷، ص ۱۷۹ و لمبتون، ۱۳۸۰، ص ۹۳-۴.

۳. جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه (ع)، ۱۳۸۱، ص ۴۴۲-۳.

۴. مظفر، ۱۳۷۹، ص ۱۱۴.

ایجاد مقدمات ولایت عهدی امام رضا^(ع) دخیل بود، اما نمی توان ولایت عهدی آن امام را نشانه نفوذ کامل تشیع در دستگاه خلافت تلقی کرد ولی می توان از آن واقعه به عنوان آغاز کار نام برد.^۱

حیبی ضمن اشاره به کثرت و فزونی شیعیان خراسان در مدت اقامت امام رضا^(ع) در این سرزمین می نویسد: «مردم خراسان آنقدر بر این امام فراهم آمدند که موجب ترس و بیم مأمون گردید و به قول محمد بن نعمان^(۱۰) او را در آب انار زهر داد، تا از جهان رفت.»^۲ اقامت ایشان در خراسان باعث شد تافقه شیعه نیز از وجود مبارکشان رونق گیرد. کتاب *فقه الرضا* (مطبعة تهران - ۱۲۷۴) *اصول الدین و الرسالة الذهیه* در طب (مطبعة مشهد) و *صحیفة الرضا* در حدیث به ایشان منسوب است. کتبی که بعد از ایشان نگارش یافت، نشان دهنده شتاب حرکت فکری و تشریعی امامیه در خراسان بعد از آن حضرت می باشد.^۳ در حالی که بعضی از منابع شیعی فضل بن شاذان نیشابوری را از شاگردان برجسته امام هادی و امام حسن عسکری^(ع) می دانند، حیبی وی را که به سال ۲۶۰ هجری وفات یافته، از شاگردان امام رضا^(ع) برمی شمارد و کتب الایمان، محنة الاسلام، التوحید، رد بر غلاة و... را به وی منسوب می گرداند.^۴

مأمون در سال ۲۱۸ ق در گذشت. در زمان خلافت معتصم، محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن الحسین^(ع) که مردی عابد و زاهد بود، در مقابل ستمگری و رفتار تحقیر آمیز حُکام در کوفه قیام کرد اما از آنجایی که

۱. جعفری هرندي، ۱۳۷۹، ص ۱۱۹.

۲. حیبی، ۱۳۶۳، ص ۸۷۲.

۳. همان، ص ۸۰۴.

۴. همان، ص ۵ - ۸۰۴.

در خود و یارانش تاب مقاومت در برابر سپاه معتصم را نمی‌دید، به خراسان رفت و مردم شهرهای مختلف خراسان چون مرو، سرخس، طالقان و نسا گرد وی جمع شدند و با او بیعت کردند. در سال ۲۱۹ ق سپاهیان عبدالله بن طاهر، حاکم خراسان، او را شکست دادند و پس از دستگیری‌اش، او را نزد معتصم فرستادند لیکن از زندان گریخت و کسی از حال او باخبر نشد.^۱ عده‌ای از جارودیه که یکی از شاخه‌های فرقه زیدیه می‌باشد و خلفای پیش از علی^(ع) را غاصب و کافر می‌دانستند، به مهدویت محمدبن قاسم یا صاحب طالقان معتقد بودند.^۲

سرکوب خونین قیام‌های متعدد شیعی خراسانیان پس از شهادت امام رضا^(ع) و امام جواد^(ع) به وسیله سلاطین ترک سنی مذهب متعصبی که با دریافت مهر و لوا از خلیفه عباسی در پی کسب مشروعیتی برای خود بودند، نشان از زمینه‌های مناسب تفکر شیعی و تعداد پرشمار طرفداران اهل بیت^(ع) در آن نواحی دارد.

مسافرت محدث و فقیه بزرگ شیعه، محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق (حدود ۳۰۵-۳۸۱ ق) به نواحی مختلف خراسان از جمله مرو، سمرقند، بلخ و... از جمعیت عظیم شیعیان آن نواحی حکایت دارد. شیخ برای فراگیری و تبلیغ علوم شیعی و رهایی از فشار حُکام ناصبی که غالباً توسط بنی عباس به عنوان والی قم منصوب می‌شدند، همچنین دوری از درگیری‌های قومی و مذهبی آن شهر و نواحی اطراف، در سال ۳۶۸ ق جلای وطن اختیار کرده، به سوی خراسان روان شد و در قصبه شیعه‌نشین ایلاق^(۱۱) از توابع بلخ سکنی گزید. در همانجا در سال ۳۷۲ ق

۱. مسعودی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶-۴۶۵ و یعقوبی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۹۶.

۲. برنجکار، ۱۳۸۱، ص ۹۰ و بویل، ۱۳۸۱، ص ۲۷۷.

و بنا به درخواست سیدی بزرگوار به نام ابوعبدالله محمد بن حسن علوی معروف به نعمت که از سلاله امام موسی بن جعفر^(ع) و از بزرگان شیعه بود، کتاب ارزشمند «من لا یحضره الفقیه» که از کتب اربعه شیعه می باشد را تألیف کرد.^۱ همچنین شیخ در همان سال از محضر دو تن از دانشمندان شهر بلخ اخذ حدیث کرد.^۲

اکثر امرای سلسله سامانی (۲۷۹-۳۸۹ ق) در عین سلامت نفس و رفتار عادلانه ای که در پیش گرفته بودند، به علت تعصب نسبت به مذهب تسنن و دست نشاندگی خلفای عباسی، با ایرانیان شیعی، خصوصاً با شیعیانی که مدعی قدرت بودند سر سازگاری نداشتند. امیر اسماعیل سامانی (۲۷۹-۲۹۵ ق)، پدر نصر ملقب به امیر عادل، هنگامی که محمد بن زید علوی از امرای شیعه طبرستان در سال ۲۸۷ ق در صدد توسعه حدود قلمروی خویش بر آمد، با وی جنگید و پس از غلبه بر او، طبرستان را ضمیمه متصرفات سامانیان کرد و به نام خلیفه وقت در روز جمعه خطبه خواند.

در همین دوران، علی رغم همه فشارها و محدودیت ها شاهد ظهور اندیشه های ماندگار اسماعیلی در خراسان هستیم. حبیبی به نقل از هورات نویسنده بخش اسماعیلیه دایرة المعارف اسلامی می نویسد: وفات اسماعیل فرزند امام جعفر صادق^(ع) به سال ۱۴۳ ق می باشد، در حالی که اسماعیلیان معتقدند که او پنج سال بعد از مرگ پدرش در بازار بصره دیده شده بود ولی فرزندان او به خاطر فشارهای سیاسی وارده بر علویان، مدینه را ترک کردند. محمد فرزند بزرگ اسماعیل در سال ۱۳۸ ق در دماوند ری مخفی شد و فرزندان او به خراسان آمدند و از راه قندهار به سند و هند رفتند و در

۱. خسروی، ۱۳۸۰، ص ۹۳-۴ و ابن بابویه، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۴-۱۳.

۲. خسروی، ۱۳۸۰، ص ۷۳.

آنجا تاکنون باقی مانده‌اند. بدین ترتیب مولتان و سرزمین‌های شرقی خراسان و مجاری سند، پناهگاه اسماعیلیان گردید.^۱

اما فعالیت‌های اسماعیلیه در خراسان و ماوراءالنهر در دوران سلطنت امیر جوان سامانی، ابو نصر احمد بن اسماعیل (۲۹۵-۳۰۱ ق) معروف به نصر دوم و امیر شهید، شدت و گسترده‌گی فراوان یافت. احمد نسفی (نخشی) که فیلسوفی نامدار و از داعیان اسماعیلی بود، پس از تلاش‌های فراوان توانست امیر نصر و وزیر او را به کیش اسماعیلی درآورد و فعالیت‌های خود را آزادانه به تمامی مناطق خراسان و سیستان گسترش دهد. گرایش امیر به فرقه اسماعیلیه، روحانیون سنی‌مذهب و متحدان لشگری آن‌ها یعنی غلامان متعصب ترک را ناخرسند ساخته، وادار به شورش و حتی طراحی توطئه قتل امیر کرد. نوح (۳۳۱-۳۴۳ ق) پسر امیر نصر، پس از خنثی ساختن توطئه، شورش را فرو نشاند و پدر را به کناره‌گیری از سلطنت راضی نمود. سپس بر احمد نسفی دست یافت و او را به قتل رسانید و با شدت تمام به کشتار پیروان اسماعیلیه پرداخت.^۲

گرچه نظام‌الملک مدعی است که قتل عام اسماعیلیان به وسیله امیر نوح سامانی به آمال اسماعیلیه در خراسان و ماوراءالنهر خاتمه داد و آنان هرگز نتوانستند موقعیت و اهمیت سابق خود را در بخارا و یا هر نقطه جیحون تجدید نمایند^۳، اما دعوت خراسان پس از نسفی توسط پسرش مسعود ملقب به دهقان و داعیان دیگر به‌ویژه ابویعقوب سجستانی از سر گرفته شد.^۴ در عین حال باید اذعان کرد که تلاش امرای سامانی در ترویج مذهب تسنن به

۱. حبیبی، ۱۳۶۳، ص ۸۷۳.

۲. دفتری، ۱۳۷۶، ص ۱۴۵۶ و بیات، ۱۳۶۳، ص ۲۲۷.

۳. نظام‌الملک طوسی، ۱۳۸۲، ص ۴-۲۶۳.

۴. دفتری، ۱۳۷۶، ص ۱۴۵.

قدری بود که در دوره سامانیان بخارا به یکی از مهم‌ترین مراکز مذهب حنفی تبدیل شد.^۱

تحقیقات نشان می‌دهد که فعالیت‌های مربوط به دعوت فاطمی در دوره مستنصر، خلیفه فاطمی، به اوج خود رسید. فعالیت داعیان نه تنها در مصر بلکه در سایر نقاط خصوصاً در فارس، اصفهان، ری، خراسان و ماوراءالنهر گسترش چشمگیری پیدا کرد. کیش اسماعیلیه به خاطر مخالفت‌های شدید سامانیان، پیروان مخفی خود را در ماوراءالنهر حفظ کرده بود. از میان پیروان این کیش می‌توان به عبدالله پدر و همچنین برادر ابن سینا پزشک و فیلسوف نامدار ایرانی که در سال ۳۷۰ ق در نزدیکی بخارا زاده و در ۴۲۸ ق در همدان درگذشت، اشاره کرد.^۲ خط‌مشی داعیان اسماعیلی در خراسان و ماوراءالنهر تلاش در جهت جذب طبقات حاکمه بود، اما این سیاست به‌رغم گرویدن عده بسیاری از بزرگان به کیش اسماعیلی به موفقیت‌های سیاسی بادوامی نینجامید و تنها در منطقه سند توانست به مدت چند دهه موفق باشد. اسماعیلیانی که اقتدار فاطمیان را در آنجا قبول داشتند، حکمران محلی را به کیش خود درآوردند و شهر مولتان را پایتخت خویش قرار دادند. اما حکومت آنان با یورش سلطان محمود غزنوی به مولتان در سال ۴۰۱ ق به پایان رسید و در این حمله بسیاری از اسماعیلیان قتل‌عام شدند.^۳

چنانچه اشاره رفت غزنویان به شیعیان میانه‌رو اجازه دادند تا در قلمرو آن دولت در آرامش زندگی کنند مشروط بر آن که از هر گونه مداخله در امور

۱. بیات، ۱۳۶۳، ص ۲۲۰.

۲. دفتری، ۱۳۷۶، ص ۲۴۵-۶.

۳. همان، ص ۱۴۸.

سیاسی اجتناب ورزند، اما دولت غزنه با حِدَّتِی تمام نسبت به غلات شیعه و اسماعیلیه دشمنی می‌ورزید. اسماعیلیه به علت روابط سیاسی - مذهبی با دستگاه خلافت فاطمی مصر خطر بزرگی برای غزنویان محسوب می‌شد. همچنین سلاطین غزنوی نسبت به آیین سنت و حمایتشان از عباسیان وسواس داشتند. پاک کردن قلمرو غزنویان از فرقه اسماعیلیه خصوصاً برای خشنودی خلفای عباسی صورت می‌گرفت.^۱ چنان‌که بیهقی در واکنش محمود به نامه خلیفه القادر بالله که حسنک وزیر را قرمطی خوانده و خواستار مجازات او بود، به این موضوع اشاره می‌کند: «... بدین خلیفه خرف شده بیاید نبشت که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جهان و قرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد، بر دار می‌کشند...»^۲ محمود برای خشنودی خلیفه، تاهرتی، داعی معروف فاطمی و سفیر الحاکم بامرالله خلیفه فاطمی مصر را گردن زد و خلعتی را که خلفای فاطمی مصر به حسنک وزیر اهدا کرده بودند، نزد خلیفه فرستاد که هر چه شاید با آن بکنند.^۳ علاوه بر این در خراسان فرقه کرامیه را به آزار اسماعیلیان تشویق می‌کرد.^۴

یکی از داعیان اسماعیلی در عهد مستنصر، ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی (۳۹۴-۴۸۱ ق) شاعر و فیلسوف مشهور ایرانی است. وی در اواخر دوره غزنویان به عنوان کاتب وارد خدمات دولتی شد و پس از مدتی به عنوان عامل مالی در مرو منصوب گردید. در سن ۴۲ سالگی در اثر

۱. باسورث، ۱۳۷۸، ص ۵۱ و ص ۲۰۰.

۲. بیهقی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳. همان، ص ۷۱-۲۵۶.

۴. باسورث، ۱۳۷۸، ص ۵۱.

خوابی، دستخوش تحول روحی عمیقی شد و شغل دیوانی خویش را در بلخ که تحت فرمان چغری بیگ برادر طغرل سلجوقی بود، وانهاد و عازم سفر حج شد. در بازگشت از سفر حج به مصر رفت و پس از سه سال اقامت در قاهره و دیدار با مستنصر در سال ۴۴۴ ق با تغییر مذهب از شیعه اثناعشری به شیعه اسماعیلی، به عنوان داعی فاطمی با لقب «حجت خراسان» وارد بلخ شد و به تبلیغ مذهب اسماعیلی پرداخت. وی فعالیت‌های دعوت خود را از بلخ به نیشابور و دیگر شهرهای خراسان گسترش داد اما پس از مدت کوتاهی، توفیقات او دشمنی‌های علمای سنی را که از پشتیبانی حکمرانان سلجوقی برخوردار بودند، برانگیخت. بنابراین مجبور شد تا به طبرستان رود و در آنجا و دیگر نواحی ساحلی خزر، توانست بسیاری را به کیش اسماعیلی درآورد.^۱ بعد از آن به بلخ بازگشت ولی مورد آزار و اذیت بسیار اهل تسنن قرار گرفت و او را به الحاد متهم و قرمطی و رافضی خطابش کردند.^۲ خانه ناصر خسرو پس از غارت، ویران شد. حتی قصد جان او را نیز کردند تا اینکه مجبور به فرار گردیده، به دره یُمگان، که منطقه‌ای کوهستانی در جیحون علیاست، پناهنده شد. این منطقه را ریزابه‌ای از آمودریا به نام کوکچه آبیاری می‌کند. یُمگان در آن زمان جزو قلمرو امیر خود مختار بدخشان، علی بن اسد، بود که دارای کیش اسماعیلی بود و رابطه نزدیکی با ناصر خسرو داشت. وی تا آخر عمر یعنی حدود ۱۵ سال در یُمگان ماند و از همانجا به تبلیغ کیش اسماعیلی و مکاتبه با داعیان فاطمی و دستگاه خلافت فاطمی مصر می‌پرداخت. اسماعیلیان امروز بدخشان که از ناصر خسرو به عنوان شاه سید ناصر نام می‌برند و هنوز برای او احترام زیادی قایلند، بعضی

۱. قبادیانی، ۱۳۷۱، ص ۵۶ و ص ۵۱۶ و دفتر، ۱۳۷۶، ص ۵۰-۲۴۸.

۲. قبادیانی، ۱۳۷۱، ص ۱۶۲، ص ۲۳۴، ص ۲۸۷، ص ۴۳۶ و دفتر، ۱۳۷۶، ص ۲۵۰.

از آثار او اعم از اصلی یا جعلی که به وی منتسب است را حفظ کرده‌اند. در واقع مذهب اسماعیلی توسط ناصر خسرو به بدخشان، منطقه‌ای که بعدها پایگاه اسماعیلیان نزاری و گنج‌خانه نوشته‌های آنان گردید، آورده شد.^۱ قبر او در یُمگان، در زیر گنبد سفید کوچکی و بر فراز تپه‌ای در قریهٔ امروزی حضرت سید (یا حضرت سعید) قرار دارد که چندان از جرم، که اینک در افغانستان است، دور نیست.^۲ «کتیبه‌ای بر مرمت و نوسازی این مقبره در سال ۱۱۰۹ق/۱۶۹۷م گواهی می‌دهد. ساکنان محلی، که مقبره را همچون زیارتگاهی پاس می‌دارند و مدعی‌اند که سید و از اعقاب ناصر خسرو هستند، در نهایت شگفتی، همه سنیان متعصبی هستند که شدیداً اسماعیلیان بدخشان و جاهای دیگر را از آمدن به زیارت مقبره منع می‌کنند. آن‌ها همچنین معتقدند که جدشان، ناصر، یک پیر صوفی و مانند خودشان سنی مذهب بوده و هیچ رابطه‌ای با اسماعیلیه نداشته است.»^۳

پس از غزنویان، ایران و بالطبع خراسان زیر نفوذ سلجوقیان درآمد. سلجوقیان همچون غزنویان با شور و حرارت تمام به ترویج مذهب تسنن پرداختند به طوری که شرق ایران در این زمان به عنوان سنگر مذهب سنت همچنان جایگاه ویژه خود را حفظ کرد. در این دوره گرچه شاهد نزاع‌های دو فرقهٔ اصلی مذهب تسنن، یعنی مذهب حنفی که ترکان از پیروان آن به شمار می‌آمدند و مذهب شافعی که خواجه نظام‌الملک وزیر به حمایت از آنان برخاسته بود، می‌باشیم اما هر دو فرقه در مبارزه با فرق شیعه به خود تردیدی راه نمی‌دادند. سنیان برای مبارزه با شیعیان، همه اشکال شیعه را

۱. دفتری، ۱۳۷۶، ص ۱-۲۵۰.

۲. همان، ص ۲۵۱ و برتلس، ۱۳۴۶، ص ۱۸۷.

۳. دفتری، ۱۳۷۶، ص ۲۵۱.

اسماعیلی قلمداد می کردند زیرا اسماعیلیان و به خصوص دولت فاطمی مصر در آن ایام بزرگ ترین خطر عمومی محسوب می شد و تعقیب و مجازات آنان که ملحد شمرده می شدند، امری واجب تلقی می شد. آنان شیعیان را زردشتیانی در زی و ظاهر مسلمانی می دانستند.^۱

سیاست نامه بازتابی از تمایلات ضدشیعی سلاجقه و وزیر مقتدر ایرانی آنان، خواجه نظام الملک را بر ما آشکار می سازد. آلب ارسلان سلطان سلجوقی، مردی شیعی مذهب به نام دهخدا یحیی که توسط فردی به نام اردم به دبیری گمارده شده بود را به جرم اسماعیلی بودن مؤاخذه کرد و خطاب به وی گفت: «... ای مردک تو باطنی و می گویی خلیفه خدا حق نیست.» یحیی گفت: «ای خداوند، بنده باطنی نیست. بنده شاعی (شیعی) است یعنی رافضی.» سلطان گفت: «مذهب روافض چنان نیکو مذهبی است که او را سپر مذهب باطنی کردی! این بد است و آن بدتر.» چاووشان را فرمود تا چوب در آن مردک نهادند و نیم مرده او را از سرای بیرون کردند...^۲

سیاست های ضدشیعی خواجه نظام در جای جای سیاستنامه نمایان است چنانچه بیان می کند: «... در روزگار محمود و مسعود و طغرل و الپ ارسلان هیچ گبری و ترسایی و رافضی را زهره آن نبودی که بر صحرا آمدندی و یا پیش ترکی شدندی، و کدخدایان ترکان همه متصرف پیشگان خراسان بودند و دبیران خراسانی، حنفی مذهب یا شافعی مذهب پاکیزه باشند، نه دبیران و عاملان بمذهب عراق به خویشان راه دادندی، و ترکان نه هرگز روا داشتندی و یا رخصت دادندی که ایشان را شغل فرمایند، گفتندی: "اینان هم مذهب دیلمان اند و هواخواه ایشان. چون پای سخت کنند کار بر

۱. بویل، ۱۳۸۱، ص ۲۷۳-۴.

۲. نظام الملک طوسی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۵.

ترکان به زیان آرند و مسلمانان را رنج‌ها رسانند. دشمن همان به که در میان ما نباشد. «لا جرم بی‌آفت می‌زیستند...»^۱

سیاست انعطاف‌ناپذیر سلجوقیان و سختگیری‌های آنان بر شیعیان، به خلافت سنی محض بغداد جان تازه‌ای بخشید. این امر به ایجاد وقفه و نوعی رکود در پیشرفت آیین تشیع منجر گردید. باسورث معتقد است: «در سده پنجم هجری (نیمه اول قرن یازدهم میلادی) احیاء آیین سنت مانع پیشرفت سیاسی تشیع گردیده بود. سادات تنها اقلیت کوچکی در خراسان بودند، و جز اسماعیلیان که به سبب حالت نیمه مخفی به سازمانی متشکل دست یافته بودند، تشیع هنوز کالبدی از هم گسسته بود و صورت فرقه‌ای که دقیقاً انتظام یافته داشته باشد به خود نگرفته بود.»^۲

از وضعیت شیعیان مناطق مختلف خراسان در این دوره اخبار زیادی در دست نیست. تسنن آیین رسمی در تمامی نقاط ایران بود. در غور و سند، کرامیان که از حامیان و مدافعان سنت محسوب می‌شدند، مشغول فعالیت بودند و پیروان مذهب حنفی در خراسان و ماوراءالنهر در اکثریت قرار داشتند.^۳ با اینحال موجودیت دولت غوریان که به «ظن غالب» شارهایشان بر اینکه با منشور و لوای علی^(ع) حکومت می‌کردند و فرمانروایانشان بر این امر افتخار می‌کردند و با علویان عداوتی نشان نمی‌دادند^۴، نشان از حضور شیعیان در منطقه غور است زیرا بعید به نظر می‌رسد که این افسانه در جامعه‌ای عاری از گرایش‌های شیعی شکل گرفته و دوام یافته باشد.

۱. همان، ص ۱۹۴.

۲. باسورث، ۱۳۷۸، ص ۱۹۶.

۳. بویل، ۱۳۸۱، ص ۲۷۲.

۴. جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۱۹۲۰.

در اثر فعالیت‌های تبلیغی ناصر خسرو و داعیان اسماعیلی، بدخشان به منطقه‌ای اسماعیلی‌نشین مبدل شد. به نظر می‌رسد عمده‌ترین دلیل دوام و پایداری فرقه اسماعیلیه در مناطقی چون بدخشان، برخورداری این فرقه از وجود دستگاهی منظم، سازمانی متشکل و تشکیلات منسجمی بود که داعیان فاطمی همواره آن را هدایت و تقویت می‌کردند.^۱ فعالیت اسماعیلیه در این دوره چنان وسیع بود که به قیام عمومی این فرقه بر ضد سلجوقیان کشیده شد. حتی ترور نظام‌الملک که احتمالاً یکی از دلایل برکناری او از مقام وزارت، سیاست‌های ضدشیعی وی و خشم و رنجش شیعه از او می‌باشد را به اسماعیلیان نسبت می‌دهند. پس از برکناری و مرگ خواجه، نفوذ شیعه تدریجاً رو به گسترش نهاد و به‌رغم سیاست‌های ضدشیعی سلجوقیان، مراکز شیعه در ایران نظیر مناطق دیگر رونق و شکوفایی کامل داشت. شیعیان برای خود مدارس، مساجد و کتابخانه‌هایی داشتند و حتی در حیات درباری رخنه کردند. مثلاً: «هبة الله محمدبن علی (معروف به ابن مطلب) وزیر المستظهر خلیفه عباسی بود و سعدالملک آوجی وزیر سلطان محمدبن ملک‌شاه بود و شرف‌الدین انوشیروان بن خالد کاشانی وزارت المسترشد خلیفه عباسی و سلطان محمودبن ملک‌شاه (را) داشت.»^۲

نفوذ شیعه در خوارزم چشمگیر بود و این امر شاید به خاطر نفوذ سنتی معتزله در این ولایت بوده باشد. همزمان با ضعف قدرت سلاجقه و درگیر بودن خوارزمشاهیان با مشکلات داخلی و خارجی، شیعیان اثناعشری به تقویت خود پرداختند و به یکی از قدرت‌های مطرح سیاسی - مذهبی بزرگ تبدیل شدند، به طوری که سلطان محمد خوارزمشاه در پی اختلافاتش با

۱. زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰، ص ۷۳ و باسورث، ۱۳۷۸، ص ۱۹۶.

۲. بویل، ۱۳۸۱، ص ۲۷۹.

خلیفه عباسی، الناصرالدین الله، متوجه آنان گردید و شیعیان را حربه مناسبی جهت براندازی قدرت خلافت عباسی یافت. بدین منظور در سال ۶۰۹ ق با سید علاءالملک ترمذی که مردی فاضل و ادیب و از شاگردان امام فخررازی و از بزرگان سادات بود و پدرانیش در بلخ و ترمذ و غزنه و طخارستان نقابت علویان را بر عهده داشتند، به عنوان خلیفه بیعت کرد. سلطان با غاصب شمردن خلفای عباسی، قدرت آنان را نامشروع و ادامه حکومتشان را غیرمجاز اعلام نمود. «آل عباس در تقلد خلافت محق نیستند و استحقاق خلافت سادات حسینی نسب را ثابت و محقق است و آنگاه سید علاءالملک ترمذی را که از سادات بزرگ حسینی بود، نامزد خلافت نمود.»^۱ سپس سلطان دستور داد از خواندن خطبه به نام خلفای عباسی امتناع کنند و خطبه را به نام خلیفه علوی قرائت نمایند.^۲

از طرف دیگر، الناصر خلیفه عباسی جهت خنثی ساختن اقدامات سلطان محمد، به جلب نظر شیعیان اثناعشری پرداخت. تساهل او در رابطه با شیعیان و حتی به کارگیری آن‌ها در مناصب دولتی به گونه‌ای بود که برخی احتمال داده‌اند خلیفه، شیعه مذهب بوده است.^۳ همچنین نزدیک به سی و سه سال از مدت خلافت الناصر با وزارت دو تن از شیعیان یعنی نصرالدین ناصر بن مهدی علوی و مؤیدالدین محمد بن عبدالکریم برزقمی، سپری گشت.^۴ این مساله از سویی نشان‌دهنده قدرت فزاینده شیعیان و حضور فعال آنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و از سوی دیگر تمایل خلیفه به حضور شیعیان اثناعشری در دستگاه خلافت است.^۵

۱. رشیدالدین فضل الله همدانی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۷۰.

۲. بویل، ۱۳۸۱، ص ۲۷۹ و خلعتیری، ۱۳۸۰، ص ۵۶ و ص ۶۹.

۳. ابن طباطبا، ۱۳۵۰، ص ۴۳۲.

۴. همان، ص ۹-۴۳۶.

۵. خلعتیری، ۱۳۸۰، ص ۷۰.

علی‌رغم تسامح خوارزمشاهیان و دستگاه خلافت با شیعیان اثناعشری، در این دوره مبارزه آنان با شیعیان اسماعیلی به شدت ادامه داشت. در همین زمان حکومت غوریان که تمایلاتی شیعی از خود نشان می‌داد، توسط خوارزمشاهیان ساقط گردید. اما با همه سختگیری‌های غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان و علی‌رغم وقفه‌هایی که در پیشرفت شیعه به وجود آمد، مذهب تشیع به آرامی به رشد و گسترش خود ادامه داد.

خداگرایی طبیعی شمنی، مغولان را به حرمت نهادن و در پیش گرفتن سیاست تسامح در برابر کلیه ادیان و مذاهب مکلف می‌ساخت. این امر شرایط مطلوب‌تری برای فعالیت شیعیان امامی فراهم کرد. نفوذ خواجه نصیرالدین طوسی در هلاکو به ایجاد روابط حسنه میان ایلخان و شیعیان کمک کرد. «در سایه این روابط نیکو، ایلخان دستور داد تا عتبات عالیات شیعیان از هرگونه صدمه‌ای محفوظ بماند و شرایط مناسب برای فعالیت دانشمندان شیعه بوجود آید و اوقاف شیعیان، که سنیان قبلاً آن را ضبط کرده بودند، به آنان پس داده شود.»^۱

در اوایل شعبان سال ۶۹۴ ق شاهزاده غازان، چند ماهی پیش از جلوس بر تخت ایلخانی، در حضور درویشی بلندآوازه یعنی شیخ صدرالدین ابراهیم حموی به آیین اسلام درآمد و نام محمود بر خود نهاد. وی کلیه درباریان خود و شمار وسیعی از مغولانی که در ایران بودند را واداشت که به آیین اسلام درآیند. بدین ترتیب، پس از گذشت قریب به هفتاد سال، اسلام بار دیگر دین رسمی ایران گردید. غازان به تعقیب و آزار بوداییان و پیروان ادیان دیگر پرداخت و دستور ویران ساختن معابد و بتکده‌ها را صادر کرد.^۲ پس از هلاکو، غازان‌خان بار دیگر به جامعه شیعی توجه خاصی

۱. اشپولر، ۱۳۷۶، ص ۲۴۵.

۲. بویل، ۱۳۸۱، ص ۵-۱۴.

مبذول داشت. «او اعقاب حضرت علی^(ع) را از پرداخت مالیات معاف کرد و به تزئین اماکن متبرکه شیعیان که خود نیز به زیارت آن می‌رفت، پرداخت.»^۱ پس از غازان خان برادر و جانشین او سلطان محمد خداپنده (الجبایتو) از مذهب تسنن به مذهب تشیع گروید.

تسامح مذهبی ایلخانان و تمایلات شیعی برخی از حُکام مغولی، به گسترش عقاید شیعی در مناطق شیعه‌نشین کمک شایانی کرد. پس از هجوم دوم مغولان، تشیع اسماعیلی در سراسر ایران از اقتدار و اعتبار افتاد و این امر باعث شد تا در مناطق مرکزی ایران، تشیع امامی گسترش یابد و حتی برخی از علمای امامیه همچون علامه حلّی و پسرش برای گسترش تشیع به دربار ایلخانان روی آوردند. مسلمان شدن غازان خان و فرمان وی مبنی بر ضرورت گرویدن مغولان به اسلام و تخریب بت‌خانه‌ها موجب شد تا مغولان علی‌رغم مقاومت‌های اولیه به دین اسلام درآیند و یا گرفتار بحران اعتقادی گسترده‌ای شوند. «بدیهی است نخستین گروه‌هایی از الوس جغتای که وارد کوهستان‌های غور و غرjestان شده و در آنجا سکنی گزیده بودند، از این وضعیت مستثنی نبودند.»^۲ این طوایف ترک - مغول سرگردان که پیش‌تر تحت تأثیر فارسی‌زبانان این سرزمین، تدریجاً زبان مغولی خود را وانهاد و زبان فارسی را انتخاب کرده بودند، کم‌کم مغلوب فرهنگ علوی - شیعی ساکنان اصلی و ایرانی سرزمین‌های غور و غرjestان شدند و مذهب شیعه را برای خود برگزیدند. شیعه شدن مغول تبارها بر جمعیت شیعیان خراسان و به خصوص هزاره‌های شیعی افزود اما «بیشتر مسلمانان ایران، حتی در دوره‌های مغول و ایلخانان سنی‌مذهب باقی ماندند.»^۳

۱. اشپولر، ۱۳۷۶، ص ۲۴۵.

۲. زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰، ص ۷۴.

۳. بویل، ۱۳۸۱، ص ۵۱۶.

فاتح دیگر خراسان، تیمور، به سادات و شیعیان به دیده احترام می‌نگریست. پیروزی خود بر ترکان را به مدد و نفس گرم سید برکت، مردی از بزرگان ماوراءالنهر که بر خود عنوان علوی بسته بود، می‌دانست.^۱ تیمور معتقد بود که «علی بر حق و معاویه ظالم و یزید فاسق بود.» و اهل دمشق یزیدی و کشتندگان حسین^(ع) می‌باشند.^۲ به همین جهت دمشقیان را به خاطر بی حرمتی نسبت به اهل بیت، سخت مجازات کرد. اما تیمور علی‌رغم اظهار ارادتی که به تشیع می‌نمود، حکومت شیعی سریداران را برانداخت و به بهانه این که درویش شیعه مرعشی در مازندران، اصحاب پیامبر^(ص) را طعن و لعن می‌کنند آنان را گوشمالی داد.^۳

از بررسی اسناد و منابع چنین برمی‌آید که روابط و تعاملات تیمور با فرق مذهبی، سادات و صوفیان بیشتر جنبه سیاسی داشت. این مسأله در بین جانشینان او به تدریج رنگ باخت و به اظهار ارادت خالصانه تری نسبت به آیین تشیع تبدیل شد. شاهرخ و همسرش علناً تمایلاتی شیعی از خود نشان می‌دادند. وی پس از جلوس به تخت سلطنت چندین بار از شهر مشهد دیدن کرد و احترام خاصی نسبت به آرامگاه امام رضا^(ع) از خود نشان داد و نذوراتی بر حرم قدس رضوی تقدیم نمود که از آن جمله «قندیلی از طلا ساخته هزار مثقال در گنبد مرقد سلطان بیاویختند.»^۴ همچنین هدایایی نیز به سادات محلی بخشید. همسر وی، گوهر شاد خاتون، با همیاری یکی از معماران شیرازی، مسجدی به نام خود در آنجا برپا کرد. شاهرخ در مزارشریف واقع در بلخ که به زعم اهالی «مزار واقعی علی^(ع)» در آنجا

۱. ابن عربشاه، ۱۳۷۳، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۱۳۶.

۳. جکسون، ۱۳۷۹، ص ۹۸.

۴. حافظ ابر، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۹۲.

می‌باشد و به تازگی بار دیگر کشف شده بود، زیارتگاهی عظیم برپا کرد.^{۱۳} جانشینان وی نیز نسبت به شیعیان اظهار فروتنی می‌کردند و بارها به قصد زیارت به مشهد مقدس سفر نمودند.^۱ با تلاش‌های میرسید علی قائی بود که حسین بایقرا دستور داد تا در خطبه‌ها، نام دوازده امام را ذکر نمایند.^۲ همزمان با حکومت جانشینان تیمور، قراقوینلوهای شیعه‌مذهب در زمان جهانشاه موفق شدند تا نواحی وسیعی از ایران را به اشغال خود درآوردند. جهانشاه بر هرات و بعضی نواحی خراسان نیز دست یافت، گرچه طغیان پسرش، حسن‌علی، در آذربایجان و حرکت ابوسعید تیموری با لشکری گران از ترکستان او را مجبور کرد تا از خراسان صرف‌نظر کند.^۳ آق‌قوینلوهای سنی‌مذهب نیز از اظهار ارادت و اخلاص نسبت به سادات و صوفیه که در این زمان بیشتر تمایلات شیعی پیدا کرده بودند، خودداری نمی‌کردند. در همین راستا وقتی شیخ جنید صفوی در حدود سال ۱۴۵۸م از خواهر اوزون‌حسن، خدیجه‌بیگم، خواستگاری کرد فرمانروای آق‌قوینلو دست رد به سینه او نزد.^۴

تمامی این تغییر و تحولات نشان‌دهنده فراهم آمدن بستری مناسب و محیطی مساعد برای علما و مبلغان جهت ترویج و تعمیق اندیشه‌های شیعی و آماده‌سازی اذهان و افکار برای پذیرش حکومتی فراگیر مبتنی بر آیین تشیع در سراسر ایران می‌باشد؛ امری که در سال ۹۰۷ ق توسط شاه اسماعیل صفوی محقق شد.

۱. جکسون، ۱۳۷۹، ص ۳۰۲.

۲. همان، ص ۲۹۹.

۳. هیتس، ۱۳۷۷، ص ۴-۱۷۳.

۴. همان، ص ۳۸.

نکته‌ای که در اینجا باید به آن اشاره کرد این است که آیین تصوف در تمامی این دوران از پویایی و حرکتی رو به رشد، خاصه در مناطق شرقی ایران برخوردار بوده است. به طوری که مناطق شرقی ایران را خاستگاه اصلی جنبش صوفیه دانسته‌اند. آیین صوفی، جنبشی عرفانی متعلق به قرن هشتم میلادی است که خصوصاً در ایران رواج داشته است. از آنجایی که در این آیین، اصول هندو، بودایی، یونانی و مکتب نو افلاطونی نفوذ دارد و تمامی این افکار و اندیشه‌ها در نواحی خراسان و هندوستان ظهور و بروز یافته‌اند، این مناطق برای قبول و نشر تصوف اسلامی از آمادگی بالایی برخوردار بوده‌اند.^۱ تصوف به علت رویگردانی صوفیه از مظاهر دنیوی، بی‌اعتنایی به ظاهر اعمال و فرایض شرعی و تسامح مذهبی، در بین حُکام و عامه نفوذ فراوان یافت.

چنانچه ذکر شد محمود غزنوی و پدرش، سبکتگین، از طرفداران کرامیه محسوب می‌شدند. محمود برای صوفیه احترام فراوان قایل بود. وی هزار دینار برای بنای گنبدی بر تربت شیخ ابوسعید ابوالخیر در اختیار مریدان وی گذاشت.^۲ در دوره سلاجقه نیز صوفیان در تعلیم اصول عقیدتی و اجرای عادات خود نسبتاً آزاد بودند. آنان به راحتی در میان امرا و شخصیت‌های قدرتمند حامیانی یافتند. یکی از بزرگترین پشتیبانان ایشان خواجه نظام‌الملک وزیر بود که بنا بر مشهور با صوفیه به نهایت حرمت می‌زیست.^۳ شهره است که وی در جوانی از مریدان شیخ ابوسعید ابوالخیر بوده و کراماتی از وی دیده بود. «گویند که بر زبان خواجه رفته بود که هر

۱. شاله، ۱۳۵۵، ص ۴۷۲ و زرین کوب، ۱۳۷۶، ص ۲۱۵.

۲. باسورث، ۱۳۷۸، ص ۱۹۵.

۳. همان، ۲۸۶ و زرین کوب، ۱۳۶۲، ص ۷۲.

چه یافتم از شیخ بوسعید یافتم. وی خانقاه‌های متعددی برآورد و مال زیادی به سالکان طریقت عصر خود می‌بخشید.^۱

در دورهٔ استیلای مغولان، فشار بر مردم، اسارت‌ها، کشتارها و انواع نابسامانی‌ها، خَلَق خدا را بر آن می‌داشت تا داروی شفابخش همهٔ آلام خویش را در تصوف جویند. عده‌ای برای تسکین دردها و دوری از هیاهوی اجتماع و عده‌ای برای مقابله با نابسامانی‌ها و فراهم آمدن نیروی مقاومت به سوی خانقاه‌ها روان شدند. تشابهات فرهنگ دینی مغول با تصوف که در رأس هر یک از آن‌ها روحانی عالی‌مرتبه‌ای برای انجام وظایف و اعمال خارق‌العاده قرار داشت، در دوری مغول‌ها از ساحران شمنی و گرایش به شیوخ و پیرهای صوفیه مؤثر واقع گردید. بنابراین «در این دوره که عهد اوج صوفیگری باید نام گیرد، به ندرت می‌توان کسانی را یافت که مرید شیخی نبوده یا دست کم به نوعی با خانقاه سروکار نداشتند. تصوف بر همه جا و همه چیز سایه افکنده بود».^۲ «قدرت و اهمیت شیوخ در جامعه مغولی ایران تا بدان پایه بود که آنان را می‌توان پادشاهان بی‌تاج و تختی دانست که بر همهٔ مردم و بر سراسر مملکت فرمانروایی داشتند».^۳

در همین زمان دراویش سبکبار شیعی به سوی سرزمین‌های هزاره‌نشین، که در دوران هرج و مرج، مأمنی برای پناهندگان شیعی محسوب می‌شد، روی آوردند و به مرور بر باورهای ایشان اثر گذاشته و پس از جلب آنان و تبدیل گروه‌هایی از ایشان به مریدان خویش، زمینهٔ نفوذ گسترده دراویش بعدی و تبدیل آنان به رهبران فکری و اعتقادی طوایف هزاره را فراهم آوردند.^۴

۱. باسورث، ۱۳۷۸، ص ۲۸۶.

۲. بیانی، ۱۳۷۹، ص ۲۵۶.

۳. همان، ص ۲۵۷.

۴. زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰، ص ۷۴.

دوره تیموری مصادف با سر بر آوردن جنبش‌ها و نحله‌های عدیده درویشی چون حروفیه، نعمت‌اللهیه، مشعشعیه و... می‌باشد که غالباً تمایلات شیعی داشتند. شرق ایران و شمال خراسان بزرگ، عمده‌ترین حوزه فعالیت این نحله‌های صوفی - شیعی بود. علی‌رغم سختگیری تیموریان نسبت به صوفیان تندرو که قتل و تحت تعقیب قرار دادن و آزار و شکنجه رهبران حروفیه از آن جمله است، آنان با صوفیان میانه‌رو و محافظه‌کار به ملایمت و ملاطفت برخورد می‌کردند. «هنگامی که تیمور در سال ۵-۸۰۴ ق/ ۱۰۴۲ م از لشگر کشی پیروزمندانه خود در آسیای صغیر و جنگ با بایزید، سلطان عثمانی، بازگشت در اردبیل به زاویه خواجه علی رفت و او را ملاقات کرد. گویا ملاقات این مرد گوشه‌گیر و زاهد چنان تأثیری در تیمور گذاشت که فوراً دستور داد اردبیل و کلیه دهات و قصبات و اراضی متعلق به آن به عنوان وقف به خاندان صفوی منتقل گردد و خانقاه او حتی برای خطرناک‌ترین جنایتکاران بست باشد.»^۱ همچنین روملوها که یکی از طوایف مهم قزلباش بودند را آزاد کردگان اسرای آناتولی توسط تیمور و به شفاعت خواجه سلطان علی می‌دانند.

با این که شاه‌رخ با حروفیان میانه خوبی نداشت و آنان را از خراسان تبعید کرد و این امر باعث شد تا در سال ۸۳۰ ق توسط احمدلر حروفی، هنگام خروج از مسجد جامع هرات مورد اصابت کارد قرار گیرد، اما وی به دیگر فرق صوفیه احترام می‌گذاشت و حتی به شاه نعمت‌الله ولی که چندی در سمرقند، مرو، بلخ و هرات به سر می‌برد و مریدانی برای خود دست‌وپا کرده بود، اعتقادی تمام داشت.^۲ با استفاده از دوره امنیت و آرامش

۱. هیتس، ۱۳۷۷، ص ۵.

۲. الشیبی، ۱۳۵۹، ص ۱۷۶ و زرین کوب، ۱۳۶۲، ص ۷۶.

حکومت شاهرخ و در اثر جاذبه‌های خاصی که سرزمین‌های هزاره در نزد صوفیان داشت، از جمله زمینه‌های مناسبی که در دوره مغولان برای پذیرش عقاید صوفیه در این سرزمین بوجود آمد، تعدادی از دراویش با نفوذ در هزارستان موفق به انتشار باورهای صوفیانه و جذب مریدانی در بین اقوام ترک - مغول گردیدند. باباحسن ابدال، سیدحسن زنجیرپا، مسعودشاه، سید شیر قلندر و شاه برهنه از جمله دراویش شیعی بودند که در روزگار شاهرخ و در اواخر دوره تیموری وارد مناطق جنوبی هزارستان شدند و در آنجا سکونت اختیار کردند.^۱

ظهور دولت صفوی به بسط اندیشه‌های شیعی در سراسر ایران کمک شایانی کرد. مسلماً خطه‌ای که امروزه افغانستان نامیده می‌شود و بخشی از خراسان بزرگ می‌باشد، از این امر مستثنی نبود. مساعی شاه اسماعیل (۹۰۷-۹۳۰ ق) بنیانگذار سلسله صفوی که خود را مأمور ترویج آیین تشیع حتی با توسل به قدرت قهریه می‌دانست در این راه قابل توجه می‌باشد.^۲ شکست شیانی‌خان ازبک از اسماعیل که چندی پیش از آن، در اوایل تابستان ۹۱۶ ق/ ۱۵۱۰ م، لشکرکشی وحشیانه و بی‌نتیجه‌ای را علیه هزاره‌های سرکش در شرق هرات انجام داده بود،^۳ در گرایش شیعیان خراسان خصوصاً هزاره‌های شیعه به خاندان صفوی که به تازگی موفق به تشکیل دولتی هم‌کیش آنان گردیده بود، نمی‌تواند بی‌تأثیر باشد؛ خاصه آنکه شهر هرات از این پس، ولایتعهدنشین صفویان گردید و این شهر مهم در جلب و جذب شیعیان و ترویج و بسط تفکر شیعی می‌توانست نقش مهمی داشته باشد.

۱. یزدانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۸.

۲. سیوری، ۱۳۷۶، ص ۲۷.

۳. سرور، ۱۳۷۴، ص ۷۴.

عده‌ای از محققان از جمله وامبری برآورد کرده‌اند که هزاره‌ها بوسیله شاه‌عباس کبیر (۹۹۶-۱۰۳۸ق) به مذهب تشیع درآمدند.^۱ نظریهٔ گرویدن هزاره‌ها به شیعه در زمان شاه‌عباس مورد تأیید خود قوم هزاره نیز هست.^۲ شاید درگیری تعدادی از هزاره‌ها با صفویان باعث شده باشد تا عده‌ای این برخوردها را جنگی مذهبی تفسیر نمایند و هزاره‌ها را غیرشیعیانی معرفی کنند که در برابر قوای شیعی صفویه از خود مقاومت نشان می‌دادند و نهایتاً بدست شاه‌عباس به مذهب شیعه درآمدند. اسکندریگ ترکمان در خلال روایت فتح خراسان بدست شاه‌عباس به شرکت هزاره‌ها در سپاه دین محمدخان ازبک که به نواحی خراسان دست‌اندازی کرده بود، اشاره می‌کند: «... دین محمدخان به نوعی دل در سلطنت خراسان بسته که آسان دست از آن نمی‌دارد و حالا دوازده هزار اوزبک جرار و دوسه هزار از هزارجات قبائل بر سر او جمعند.»^۳ همین منبع از قول خراسانیان نقل می‌کند که تعداد لشکریان ازبک «زیاده از شش هفت هزار نشان نمی‌دادند و عقلاً این قول را ترجیح می‌دادند.»^۴

در تحلیل این موضوع باید بیان کرد که در دورهٔ شاه‌رخ و جانشینان او علی‌رغم نفوذ عقاید صوفی - شیعی در بین هزاره‌ها، بخشی از این شیعیان در اثر تعامل با شیعیان بومی و جوامع شیعی پیرامون هزارستان یعنی شیعیان هرات، قندهار، بدخشان، بلخ، مرو، سمرقند و به خصوص تاجیک‌های شیعه، به تدریج با باورهای اصیل شیعی آشنا شدند. با ظهور صفویه و با

۱. وامبری، ۱۳۳۷، ص ۳۴۱.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۰.

۳. ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۶۹.

۴. همان، ص ۵۶۸.

حضور علما و مبلغان شیعی که متولیان رسمی آیین تشیع محسوب می شدند، این گرایشات عمق بیشتری پیدا کرد. سفر شیعیان هزاره به کانون های بزرگ شیعه از جمله مشهد مقدس و عتبات عالیات در سرزمین عراق، به آشنایی هر چه بیشتر آنان با اعتقادات بی پیرایه اثناعشری منجر شد. اگر با کامل الشیبی موافق باشیم که: «شیعه از دیرباز در اشتیاق آن بود تا از تصوف به نفع دعوت شیعیانه بهره گیرد و این آرزویش در دولت صفوی به نحو کاملی تحقق یافت و از هدف خودنیز فراتر رفت به طوری که تصوف در تشیع ذوب شد و استقلال و موجودیت خود را از دست داد و دست آخر تبدیل به سایه و تابع تشیع گردید»^۱، آنگاه ناچار باید بپذیریم که در دوره شاه عباس، شیعیانی که گرایشات صوفی - شیعی داشتند، به تدریج دست از عقاید قبلی خود کشیده و با مذهب رسمی شیعه که توسط علما و فقها تبلیغ می شد، هم آوا و هم عقیده گشته اند. در واقع با توجه به سختگیری ها و اعمال فشار پادشاهان صفوی نسبت به صوفیان در دوره ثبات و قدرت ایشان، این دوره را باید دوره ترویج مجدانه مذهب رسمی و باورهای اصیل شیعی در ایران دانست. این صبغه اصالت امروزه در حدی است که با وجود نفوذ عمیق و حضور پویای نحله های صوفیانه از جمله نقشبندیه، قادریه، چشتیه، سهروردیه و... در بین سنی مذهبان افغان، گرایش های صوفیانه در نزد شیعیان افغانستان وجود ندارد.^۲

هرچند ممکن است در بین هزاره هایی که رو در روی صوفیان قرار می گرفتند، هزاره های سنی مذهب هم وجود داشته باشد اما منابع در این باره سکوت کرده اند. از طرف دیگر شاه عباس در حالی که به ترویج و گسترش

۱. الشیبی، ۱۳۵۹، ص ۳۸۷.

۲. روا، ۱۳۶۹، ص ۷۴-۶۶.

باورهای اصیل شیعی اهمیت فراوان می‌داد اما نسبت به مذاهب دیگر سختگیری نمی‌کرد.^۱ نهایت سخنی که در این باره می‌توان گفت این است که برای درگیری‌های پراکنده و مقطعی برخی اقوام و بزرگان هزاره با حُکام صفوی نمی‌توان ماهیتی ایدئولوژیک قایل شد، زیرا این گروه‌های هزاره گاه برای رهایی از ظلم حُکام محلی که از طرف دولت صفویه منصوب می‌شدند دست به شورش می‌زدند و گاه در اثر روحیه استقلال‌طلبی و خیال حکومت و سروری به تکاپو می‌افتادند.^{۲(۱۴)} در دوره نادری نیز که وی سیاست تساهل مذهبی در پیش گرفته بود، این حرکات ادامه داشت. همین روحیه استقلال‌طلبی و خودمختاری بود که بعدها به بهانه‌ای برای سرکوبی هزاره‌ها توسط حاکمان پشتون مبدل شد.

در اوایل سلطنت شاه‌عباس کبیر، طایفه غلجایی (غلزایی) به قدری نیرومند شده بود که توانست ابدالی‌ها که افغان‌هایی اصیل محسوب می‌شدند را از اطراف قندهار برانند. در نتیجه طایفه ابدالی مجبور شد به سمت هرات رفته در آنجا سکنی گزیند.^۳

ابدالی‌ها به دو خاندان بزرگ پوپلزایی و بارکزایی منقسم می‌شوند. در بین پوپلزایی‌ها، سدوزایی‌ها بعداً توانستند توسط احمدخان ابدالی به قدرت دست یابند. محمدزایی‌ها نیز که از خاندان بارکزایی بودند به واسطه دوست محمدخان سروری یافتند و قدرت از خانواده سدوزایی به خانواده محمدزایی منتقل شد. بنا بر روایتی، در سال ۱۰۰۶ ق/ ۱۵۹۷م شاه‌عباس شخصی را به نام سِدو از خاندان پوپلزایی، به ریاست قبیله ابدالی منصوب

۱. لاکهارت، ۱۳۸۰، ص ۷۳.

۲. یزدانی، ۱۳۶۸، ص ۱۳ و افوخته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۴.

۳. لاکهارت، ۱۳۸۰، ص ۸۵.

کرد و به او لقب «میر افغانه» داد. این عمل باعث شد که سدو خود را از زیر سلطه غلجایی‌ها آزاد کند. ابدالی‌ها برای نشان دادن فرمانبرداری خود به شاه، در گرفتن قندهار از امپراتور مغول، جهانگیر، با قزلباش‌ها همکاری کردند (۲-۱۰۳۱ق/۱۶۲۲م). در نتیجه، شاه عباس به سدو لقب «سلطان» بخشید.^۱ این سدو جد هفتم احمدخان ابدالی است. بعضی از مورخین بر این عقیده‌اند که موطن اصلی آباء و اجداد احمدخان ابدالی، شهر مولتان است و آنان از آنجا هجرت کرده و به هرات مقیم شدند: «در سنه هزار و صدویست و نه هجری، عبدالله خان سدوزایی فرزند حیات سلطان که جد احمدشاه درانی بود به اتفاق پسر خود محمدزمان خان و تمام اهل و طایفه از شهر ملتان کوچیده به طرف هرات هجرت نمود و زمام اختیار تمام طایفه ابدالی را که تخمیناً هفت هزار خانوار بودند به دست گرفت و باطناً سودای حکومت هرات را در سر می‌پخت».^۲

ابدالی‌ها و غلجایی‌ها تا زمان شاه سلطان حسین ترجیح می‌دادند که تابع و مطیع پادشاهان صفوی که به مرور زمان از شدت تعصبات مذهبی آنان کاسته شده بود، باشند تا اینکه در زیر فرمان مغول‌های هند به سر برند. اما ظلم و تعدی حُکام ایرانی در زمان شاه سلطان حسین باعث شد تا غلجایی‌ها و بعداً به تأسی از آنان، ابدالی‌ها به حکومت مغول‌های هند گرایش پیدا کنند و با دولت ایران درافتند. حمله میرسمندر بلوچ به قندهار و غارت آن دیار باعث شد تا شاه سلطان حسین شاهزاده گرجی، گرگین خان، را با عنوان حاکم قندهار و فرمانده کل قوا به جنگ طایفه بلوچ بفرستد. گرگین خان موفق شد تا میرسمندر و بلوچ‌ها را مطیع و منقاد سازد. در این زمان

۱. همان، ص ۸۶.

۲. شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۳۶ و ص ۴۰.

بافوذترین مرد در میان قبیله غلجایی، میرویس، رئیس خاندان هوتکی بود. میرویس ابتدا با ایرانی‌ها همکاری کرد و حتی به امر گرگین‌خان جمعی از طایفه هزاره که دست به شورش برداشته بودند را سرکوب کرد. اما ظلم و تعدی گرجی‌ها و سیاست اعمال زور توسط گرگین‌خان، غلجایی‌ها را ناراضی و مستعد شورش ساخت. گرگین‌خان که متوجه موضوع شده بود، آنان را سرکوب کرد و میرویس را پس از اسارت به اصفهان فرستاد. میرویس با پرداخت رشوه توانست در دربار ایران برای خود جایی باز کند و حتی به حضور شاه برسد و در نزد شاه به سعایت گرگین‌خان پردازد. وی پس از متقاعد ساختن شاه و متمایل ساختن او به سوی خود، برای کسب مشروعیت و جلب اعتماد مردم و درباریان به زیارت مکه رفت و در آنجا بر ضد حکومت شیعه، فتوایی از علمای اهل سنت گرفت به این مضمون که نقض سوگند وفاداریش نسبت به شاه رافضی مشروع است. میرویس در تابستان ۱۷۰۸م به اصفهان بازگشت و از شایعه حمله پطرکبیر به گرجستان و ارمنستان و تمایل گرگین‌خان به پیوستن به سپاه روسیه سوءاستفاده کرد و با دریافت خلعتی از طرف شاه‌سلطان حسین به قندهار بازگشت تا مانع از اقدامات خصمانه گرگین‌خان شود.

گرگین‌خان از بازگشت میرویس و از اینکه می‌دید که نفوذ خود را در اصفهان از دست داده است، سخت خشمگین بود. میرویس نیز که با زیرکی تمام از مخالفت علنی با گرگین‌خان اجتناب می‌ورزید، درخفا یاران خود را سوگند داد که با جان و مال در راه از بین بردن گرگین با او همکاری کنند. وقتی سپاه گرجی به فرماندهی الکساندر، برادرزاده گرگین، برای سرکوبی طایفه کاکری از قندهار دور شده بود، فرصتی فراهم شد تا میرویس و یاران او از غیبت سپاهیان گرجی استفاده کنند و در دهکده‌ای به نام ده شیخ بر

گرگین خان حمله برند و او و سپاهیان‌ش را به قتل رسانند. در پی این حادثه، شاه سلطان حسین چندین بار نسبت به اعمال میرویس اعتراض کرد و از او پاسخ خواست. پس از این که اعتراض وی نسبت به رفتار میرویس به جایی نرسید، سپاهیان را برای سرکوبی غلجایی‌ها روانه ساخت. تمامی این سپاهیان از جمله لشکری که به فرماندهی کیخسرو برادرزاده گرگین خان به خراسان فرستاده شد به علت اختلافات درونی، نرسیدن آذوقه و مهمات، عدم کارآزمودگی سربازان و از دست رفتن نیرو و توانشان در اثر جنگ‌های فرسایشی و درگیری‌های متعدد، مغلوب افغان‌های غلجایی شدند. ابدالی‌ها نیز که تا این زمان از متحدین دولت صفوی بودند، به سختی از غلجایی شکست خوردند و قدرت و نفوذ خود را بیش از پیش از دست دادند.

هرچه ایرانی‌ها در سرکوب شورش غلجایی‌ها مسامحه به خرج می‌دادند، آن‌ها خود را قدرتمندتر می‌کردند. میرویس تا آخر عمر با لقب وکیل یا نایب السلطنه به بسط نفوذ خود در قندهار و نواحی اطراف پرداخت. پس از مرگ وی برادرش عبدالعزیز به مدت هشت ماه حکومت کرد. در این مدت وی به فرمان شاه سلطان حسین گردن نهاد اما مردان قبیله که از این امر ناراضی بودند، فرزند ارشد میرویس، محمود، را برانگیختند تا عمویش را به قتل رسانده، خود رهبری افغان‌های غلجایی را برعهده گیرد.^۱

در زمان محمود، شورش ابدالی‌های هرات باعث معطوف شدن توجه ایرانیان از قندهار به هرات شد و این امر باعث شد تا محمود خود را بیش از پیش قدرتمند سازد. در زمان شکست کیخسرو از غلجایی‌ها، رهبری افغان‌های ابدالی را عبدالله خان سدوزایی جد احمدخان برعهده داشت.

۱. لاکهارت، ۱۳۸۰، ص ۸۳-۷۱ و سیوری، ۱۳۷۶، ص ۲۴۱-۴.

فرزند وی، اسدالله، شورش‌های متعددی را در سال‌های ۱۷۱۵-۱۷۱۶م بر ضد ایرانیان رهبری کرد. گرچه آنان در تصرف مشهد شکست خوردند اما ضربات سنگینی را بر نیروهای مختلف صفوی که به مقابله با ایشان فرستاده شده بودند، تحمیل کردند.^۱ «محمود بعد از دستیابی به چیزی که شاه سلطان حسین نتوانست به دست آورد، یعنی شکست دادن افغانان ابدالی، حکومت قندهار و لقب حسینقلی^(۱۵) را از شاه سپاسگزار دریافت کرد.»^۲

محمود همواره سودای سرنگونی سلسله صفوی و به دست آوردن قلمرو آنان را در سر می‌پروراند. بدین منظور در تابستان ۱۱۳۱ ق/ ۱۷۱۹م به سمت کرمان عزیمت کرد و پس از تصرف آن شهر، در حالی که اخباری نگران‌کننده مبنی بر بروز اغتشاش در قندهار به او رسید، به موطن خود بازگشت. تعداد سپاهیان او در این لشکرکشی اندک بود. به طوری که حدود ده هزار غلجایی و چند هزار نفر از طایفه هزاره و عده‌ای بلوچ گزارش شده است. بنابراین موفقیت محمود نه به خاطر تعداد سپاهیان وی بلکه بیشتر مرهون شجاعت، تجارب جنگی و انگیزه‌های مذهبی شدید سپاهیان او بر ضد حکومت مرکزی شیعه بود. در عین حال لاکهارت تصریح می‌کند: «این نکته البته درباره طایفه هزاره که شیعی بودند صدق نمی‌کند.»^۳

محمود بار دیگر در تابستان ۱۱۳۳ ق/ ۱۷۲۱م از طریق کرمان و یزد خود را به اصفهان رسانید و پس از تصرف پایتخت و ساقط کردن شاه سلطان حسین از سلطنت (۲۵ محرم ۱۱۳۵ ق/ ۲۵ اکتبر ۱۷۲۲م) دیهیم پادشاهی بر سر نهاد. دوران محمود و به خصوص دوره فرمانروایی پسرعم

۱. لاکهارت، ۱۳۸۰، ص ۸۵-۹۰ و سیوری، ۱۳۷۶، ص ۲۴۴.

۲. سیوری، ۱۳۷۶، ص ۲۴۶.

۳. لاکهارت، ۱۳۸۰، ص ۱۱۶.

او، اشرف یعنی بزرگترین فرزند عبدالعزیز که طی کودتایی در ۲۳ شعبان ۱۱۳۷ ق/ ۲۶ آوریل ۱۷۲۵م قدرت را به دست گرفت، دوره‌ای است که سرزمین ایران به دامان هرج و مرج سقوط کرد و انواع تحقیر و استخفاف نسبت به این ملت صورت گرفت و خون بسیاری از انسان‌های بی گناه بر زمین ریخته شد. طی حکومت چهار و نیم ساله اشرف در اثر جنگ، قحطی و طاعون حدود یک دهم مردم ایران از بین رفتند و زنان و فرزندان ایرانی به عنوان برده فروخته شدند. تنفر اشرف از ایرانیان به قدری بود که وی طی فرمانی که برای ولایات فرستاد، مردمان را از لحاظ نژادی به هفت گروه تقسیم کرد. طبعاً غلجایی‌ها در رأس این تقسیم‌بندی و ایرانیان نگون‌بخت که تعداد آن‌ها به مراتب از اقوام مختلفی که در این سرزمین می‌زیستند بیشتر بود، آخرین گروه محسوب می‌شدند.^۱

در دوره اشرف، ابدالی‌ها هنوز مطیع و مقهور نشده بودند ولی در نتیجه اختلافات داخلی، بسیار ضعیف گردیده، ظاهراً تا مدتی نمی‌توانستند اقدامی بر علیه وی صورت دهند. همین مسأله باعث آسودگی خاطر اشرف از جبهه شرق گردید و وی توانست به جنگ طهماسب و فرمانده او، نادرقلی بیگ، که به تازگی در صحنه مناقشات داخلی ظهور کرده و در پی آزادسازی ایران بود، برود. از طرفی «نقشه نادر این بود که افغان‌های ابدالی را قبل از شکست دادن غلجایی‌ها و استرداد تاج و تخت صفوی مطیع و منقاد سازد و این خود سیاست عاقلانه‌ای بود. اگرچه ابدالی‌ها در اثر نفاق داخلی ضعیف شده بودند، ولی طایفه‌ای نیرومند و جنگ‌آور به شمار می‌آمدند. درست است که در آن موقع به خصوص مایه نگرانی نبودند و احتمال نمی‌رفت که به یاری غلجایی‌ها بشتابند، ولی ممکن بود که از غیبت طهماسب و نادر در

خراسان غربی استفاده کنند و مشهد را به تصرف در آورند و به این ترتیب ضربه مهلکی به نهضت آزاد ساختن ایران وارد سازند.^۱

طی جنگ‌های مختلفی که در سال ۱۱۴۱ ق/ ۱۷۲۹ م بین نادر و ابدالی‌ها، که اینک در برابر دشمن مشترک اختلافات داخلی خود را کنار گذاشته و با هم متحد شده بودند، صورت گرفت، نادر شکست‌های سختی را به آن‌ها تحمیل کرد و فرمانده آن‌ها، اللهیارخان^(۱۶)، حاضر به اطاعت از وی گردید و حتی قول داد که با ایرانی‌ها به دفع غلجایی‌ها بپردازد.^۲ نادر پس از انقیاد ابدالی‌ها برای سرکوبی حسین غلجایی، برادر محمود، به طرف قندهار رفت و پس از شکست او «تمام اولاد و عشیره‌اش [را] از قندهار به مازندران کوچ داد که در آنجا سکنی گیرند و ذوالفقارخان ابدالی و برادر [کهنتر] او احمدخان را که در بند غلجایی‌ها گرفتار و محبوس بودند، نجات داده، نوازش فرمود و خلاع فاخره بداد و هر یک را وظیفه و سیور غالی در خور حال عطا کرده، روانه مازندران نمود.»^۳ سپس «برحسب استدعای اللهیارخان ابدالی تمام محبوسین ابدالی را با دیگر بندیانی که در قندهار بودند از قید نجات داده، همه را با بدرقه الطاف شاهانه به اوطان و خانمان خودشان فرستاد و حکومت قندهار را به عبدالغنی خان الکوزایی تفویض فرمود و فرمان داد که تمام طایفه ابدالی از نواحی خراسان و نیشابور کوچ کرده در قندهار و نواحی آن مسکن گیرند و در عوض طایفه غلجایی و هوتکی که وجود آن‌ها در افغانستان محتمل بی‌نظمی و فساد بود در نیشابور اقامت جویند. از آن روز سکونت و حکومت طایفه ابدالی در قندهار استقرار یافت

۱. همان، ص ۲۸۱.

۲. لاکهارت، ۱۳۸۰، ص ۲۸۳-۵ و تهرانی، ۱۳۶۹، ص ۳۲.

۳. شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۳۸۹.

و آنجا به منزله وطن آن‌ها گردید و الا پیش از آن موطن و مسکن و محل احتشاد و ریاست آن‌ها در خاک خراسان بود.^۱

بدین طریق طایفه ابدالی که در اوایل سلطنت شاه عباس توسط طایفه غلجایی از اطراف قندهار به زور رانده شده بودند به کمک و مساعدت نادر دوباره به محل اصلی خود بازگشتند. هرچند آن‌ها در سال بعد، هنگامی که نادر با ترکان عثمانی سرگرم زد و خورد بود، دوباره سر به شورش برداشتند اما بار دیگر توسط سپاهیان ایرانی به شدت سرکوب شدند.^۲ احمدخان نیز پس از استخلاص «در رکاب نادرشاه خدمات کرده و رشادت‌ها بروز داده و روزه‌روز بر پایه قدر و اعتبارش افزوده شده، آتی از ملازمت آن حضرت، انفکاک نمی‌ورزید و همواره خاطر نادرشاه از او قرین خشنودی بود و او را بارها می‌ستود چنانکه بسیاری از اوقات در حضور تمام امرای دربار و اعیان دولت و وجوه مملکت می‌فرمود که در تمام ایران و توران و هندوستان مردی به کفایت و نیک‌خصلی احمدخان ابدالی ندیده‌ام و هیچ وقت آن شهریار، احمدخان را بدون چند سوار آزموده مجرب نمی‌گذاشت به جایی برود.^۳ ظاهراً احمدخان منصب نیابت لشکر افغانان در سپاه نادر را بر عهده داشت.^۴ وقتی نادر برای فرو نشانیدن شورشیان سیستانی که به تازگی برادرزاده‌اش، علی‌قلی‌خان، نیز به آن‌ها پیوسته بود و از جانب کردها نیز حمایت می‌شد به خراسان لشکر کشید، «احمدخان درانی را که با چهار هزار مرد جنگی وفادار در رکابش بود، برای حمایت از جان خویش در برابر دشمنان دور و بر، ترغیب کرد. مقرر این بود که فردای شبی که نادر به

۱. همان، ص ۳۹.

۲. لاکهارت، ۱۳۸۰، ص ۲۸۵-۶.

۳. شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۴۱.

۴. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۱۲.

هلاکت رسید، احمدخان عمده محارم نادر را که گمان سوء بر آنها می‌رفت، دستگیر کند و به سیاست برساند...^۱ فاش شدن این توطئه، قتل نادر را در پی داشت که توسط سران سپاهش صورت گرفت (۱۱۶۰ ق). «در این حال شخصی از ملازمان نادری، احمدشاه درانی را از صورت واقعه مستحضر ساخته فوراً او سه هزار سوار ابدالی را که با خود داشت برداشته علی الصباح بر طایفه افشار و سایر فتنه‌انگیزان قزلباش حمله نمود و با آنها جنگ سختی کرده تا همگی ایشان را هزیمت داد. پس از آن، نفایس و ائانه سلطنتی نادرشاه را هرچه بود با خود برداشته روی به جانب قندهار نهاد.»^۲

وضعیت شیعیان افغانستان در دوره سدوزایی‌ها

(۱۱۶۰-۱۲۳۳ق/۱۷۴۷-۱۸۱۸م)

۱- شیعیان در دوره احمدشاه درانی (۱۱۶۰-۱۱۸۶ق/ ۱۷۴۷-۱۷۷۲م) پس از مرگ نادر (۱۱۶۰ق/۱۷۴۷م) احمدخان ابدالی با شتاب و از بیراهه خود را به قندهار رسانید و با استفاده از نابسامانی اوضاع ایران، ادعای پادشاهی کرد و این امر به تأیید سران قبایل افغان (لویه جرگه یا شورای مشورت) رسید. «احمدشاه از آن روز طایفه خود را که معروف به ابدالی بود موسوم به درانی نمود و خود را احمدشاه درانی خواند»^۳ افغان‌ها برای تجلیل بیشتر از وی او را دُر دُران (مروارید مرواریدها) لقب دادند.^۴ تصرف بخشی از خزانه نادرشاه که شامل مبالغی نقدینه و جواهرات گرانقیمت بود و

۱. شعبانی، ۱۳۷۷، ص ۶۸.

۲. شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۴۶.

۳. همان، ص ۴۷.

۴. کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۱۶۳ و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۹۳.

از جمله این جواهرات می‌توان به کوه نور اشاره کرد، همچنین دستیابی به کاروان حامل مالیات‌های اخذ شده از مناطق مختلف هندوستان که در آغاز پادشاهی احمدشاه به سرپرستی محمدتقی‌خان شیرازی از قندهار به سمت مقر حکومتی نادر عبور می‌کرد، به وی فرصت و امکان داد تا دولت نوپای درانی را استحکام بخشد.^۱

اوضاع داخلی ایران پس از کشته شدن نادر به شدت پریشان بود. دیگر همسایه افغان‌ها یعنی گورکانیان هند نیز در حال احتضار به سر می‌بردند. احمدشاه با استفاده از این وضعیت و با بهره‌گیری از موقعیت و نفوذ پدر خود، محمدزمان‌خان، و برادر بزرگترش ذوالفقارخان که هر یک مدتی ریاست حکومت ابدالیان هرات را بر عهده داشتند و نیز با به کارگیری تجارب جنگی که در رکاب نادرشاه افشار کسب کرده بود، توانست به تحکیم موقعیت خود و گسترش قلمرو خویش اقدام کند. وی هفت مرتبه به هندوستان لشکر کشید و دهلی را غارت کرد.^۲ احمدشاه در پنجمین لشکرکشی خود به هند (۱۱۷۴/ق ۱۷۶۰م) در جنگ پانی‌پت بر سپاه نیرومند مرهته (مراسته یا مراتاها) که جنبش مذهبی هندوان را بر ضد مسلمانان رهبری می‌کردند پیروز شد. شکست مراسته به سود بریتانیا، که به تازگی بنگال را بدست آورده بود، تمام شد زیرا قوای مراسته که می‌توانست در برابر دست‌اندازی انگلیسی‌ها به هندوستان مقاومت کند از بین رفت و انگلیسی‌ها کمی بعد موفق به تسخیر آسان قسمت‌های مرکزی و غربی هند شدند. حضور انگلستان در هند موجب دخالت این کشور در مسایل داخلی افغانستان گردید. آن‌ها هر چند وقت یکبار بر اساس سیاست تفرقه‌انداز و

۱. شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۸-۴۷ و فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۴۲.

حکومت کن، بین قبایل مختلف افغان از یک طرف و از طرف دیگر بین سنی ها و شیعیان به ایجاد اختلاف و دودستگی می پرداختند و از شرایط به وجود آمده به نفع خود بهره برداری می کردند. انگلیسی ها به همین اندازه هم اکتفا نمی کردند بلکه برای حفظ منافع خود در روابط افغانستان با کشورهای همسایه آن کشور نیز مداخله می نمودند: «شرح توطئه های انگلیس در افغانستان برای روی کار آوردن حُکام دست آموز و حرف شنو دردناک ترین و غم انگیزترین دوره تاریخ آن کشور بلا دیده را تشکیل می دهد و تا مرحله نابودی استقلال افغانستان و حکومت مستقیم انگلیس بر آن کشور پیش می رود».^۱

احمدشاه چندین بار به هرات و مشهد نیز لشکر کشید. لشکرکشی های وی به بخش شمال شرقی ایران باعث وارد آمدن خسارات فراوان به شهرهایی چون مشهد، سبزوار و نیشابور شد. از جمله در لشکرکشی سال ۱۱۶۲ق/۱۷۴۹م پس از فتح هرات و مشهد، دست به غارت و چپاول نیشابور زد. «سپس به سبزوار لشکر کشید و آن شهر را نیز غارت کرده، اهالی آن را قتل عام نمود و از آنجا به مشهد بازگشت».^۲

اقوام شیعه خصوصاً هزاره ها که اکثریت جمعیت شیعیان افغانستان را تشکیل می دادند در این زمان قادر به مرزبندی منافع سیاسی و اعتقادی خود نبودند و نه تنها در توسعه قدرت مؤسس فرمانروایی ابدالی سهم زیادی ایفا کردند بلکه بخش مهمی از توان نظامی خود را نیز در اختیار مقاصد توسعه طلبانه احمدخان در هند و ایران گذاشتند. درویش علی خان هزاره یکی از معروفترین خوانین هزاره در این زمان بود که در هنگام نخستین

۱. امامی، ۱۳۷۸، ص ۲۹.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۳۰.

هجوم احمدخان به خراسان نقش مهمی ایفا کرد. خدمات او و هزاره‌های همراهش باعث شد تا خان درانی حکومت هرات را که تا آن زمان در دست شاهرخ نواده نادر بود به وی واگذار کند و خود به سوی مشهد روان شود.^۱ احمدشاه در مراجعت از مشهد اطلاع یافت که درویش علی‌خان حکمران هرات در صدد از بین بردن او می‌باشد، لذا او را زندانی کرد و پسر خود، تیمور را به جای او حاکم هرات ساخت.^۲ درویش علی‌خان پس از استخلاص به ولایت بادغیس رفت و شهر «قلعه نو» مرکز کنونی این ولایت را بنا کرد و به عنوان شخصیت اول اقوام هزاره و ایماق غرب کشور در برابر سیاست‌ها و اعمال انحصارگرایانه سدوزایی‌ها از خود ایستادگی و مقاومت نشان داد. حکومت درانی پس از مدتی مماشات و مدارا با او و پس از آن که پایه‌های قدرت خویش را مستحکم نمود وی را توقیف کرده، در سال ۱۱۸۵ق در محبس از بین بردند.^۳ قتل درویش علی‌خان هزاره و سرکوب شورشی که جنیدخان هزاره آن را رهبری می‌کرد در ایجاد خودآگاهی هزاره‌ها و شیعیان نسبت به سیاست‌های خوانین افغان مؤثر واقع شد.^۴

اساس تشکیلات نظامی و قوای مسلح در زمان احمدشاه بر دو پایه استوار بود. اول سربازان و دستجات قومی که توسط خان‌ها و سران قبایل در ازای دادن جاگیر (تیول) به ایشان در اختیار دولت مرکزی قرار داده می‌شد و دیگر نیروی نظامی دایم که به کشیک‌خانه یا غلام‌خانه موسوم بود و از

۱. حسینی جامی، ۱۳۸۴، ص ۱۹۵ و فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۲۹ و زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰، ص ۷۸.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳. حسینی جامی، ۱۳۸۴، ص ۵۸۰-۴ و ۶۷۰ و ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۷۳.

۴. زرگری‌نژاد، ۱۳۸۰، ص ۷۸.

دولت سلاح و تنخواه دریافت می کرد. این نیروی نظامی که اکثراً از افراد غیرپشتون و به تقلید از قزلباشان صفوی و افشار تشکیل یافته بود، می توانست در مواقع ضروری و در برابر شورش رؤسای قبایلی که حاضر به اطاعت از دولت مرکزی نبودند، به کار آید.^۱ تشکیلات اداری نیز ظاهراً به تقلید از نظام اداری صفویه بنیان نهاده شده بود اما این شباهت به شکل و عناوین و القاب ارکان دولت منحصر بود زیرا متن و محتوای نظام احمدشاهی کاملاً صبغه فتوئالی و قبایلی داشت. «در رأس اداره یک عده از خانان و سران قبایل درانی مخصوصاً پوپلزایی واقع بودند که با عناوین اشرف الوزراء، مشیر و مختار (وزیر اعظم) دیوان بیگی، وکیل الدوله (رئیس مالیه)، قاضی القضاات، خان خانان، ایشیک آقاسی باشی (رئیس تشریفات و دربار) و امثال آن، وظایف مهم دولتی را برعهده داشتند.»^۲ علاوه بر افراد و مناصب فوق عده ای از سران و رجال قبیله درانی در دربار حضور داشتند که دارای وظیفه مشخصی نبودند ولی در وقت ضرورت وظایف مختلف لشکری و کشوری به آن ها محول می شد و به هر حال از رجال مقتدر و اهل دربار محسوب می شدند.^۳ در زمان احمدشاه پشتون ها و به خصوص ابدالی ها از امتیازات ویژه ای برخوردار شدند. مثلاً وی اراضی قندهار را بین عشایر درانی تقسیم کرد و بخش های مهمی از کشور را به عنوان جاگیر به سرداران و خان های پشتون بخشید. همچنین مالیات اراضی خشکابه را در قندهار و مناطق مجاور آن برای درانی ها تخفیف داد، در حالی که مالیات مذکور برای دهقانان غیرپشتون افزوده گردید و ایشان مجبور بودند تا ده یک حاصلشان را بپردازند. علاوه بر آن وظیفه تحصیل مالیات زمینداران غیرپشتون به

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. همان، ص ۱۴۶-۷.

۳. همان.

خان‌های درانی سپرده شد. این امر نفوذ فتودال‌های مذکور را باز هم بالاتر برد و به آن‌ها فرصت داد تا به تدریج املاک دهقانان غیرافغانی را به تملک درآورند. بالاخره درانی‌ها بر عکس سایر مردم از ادای مالیات سرانه، مواشی، درخت میوه‌دار و تاک معاف بودند.^۱

لشکرکشی‌های احمدشاه به سرزمین‌های دیگر بیشتر برای بدست آوردن غنایم و راضی نگه داشتن سران قبایل صورت می‌گرفت. با اینحال هر چند وقت یکبار رؤسای ناراضی قبایلی که از سهم و بهره کمتری برخوردار شده بودند، دست به شورش می‌زدند و به فکر تعیین پادشاه دیگری می‌افتادند. احمدشاه زیاده‌خواهانی که به مخالفت برخاسته بودند، به شدت سرکوب کرد اما در پی این سرکوبی‌ها حتی طرفدارانش بر وی خرده گرفتند و از این که بدون مشورت آن‌ها به اعمال تند اقدام کرده بود، اعتراض کردند. علت اعتراض آن‌ها این بود که می‌ترسیدند روزی به امتیازات خودشان نیز لطمه وارد شود.^۲

از بررسی نظام حکومتی افغانستان در دوران احمدشاه درانی پی می‌بریم که احمدشاه نه فقط به فکر پشتونی کردن این کشور بلکه به انحصار قدرت در طایفه ابدالی نظر داشته است. این امر به نارضایتی حلقه‌های پیرامون قدرت منجر گردید؛ حلقه‌هایی که هرچه به مرکز قدرت نزدیک‌تر بودند متعم‌تر و هرچه نسبت به آن فاصله داشتند ناراضی‌تر بودند. به خاطر همین عدم رضایت، از خود مقاومت نشان می‌دادند و گاه سر به شورش برمی‌داشتند. اگر در کنار تعصبات قبیله‌ای احمدشاه، تعصبات فرهنگی و مذهبی او را در نظر بگیریم، به راحتی قادر به تشخیص دورترین حلقه‌های

۱. همان، ص ۵۰-۱۴۹.

۲. همان، ص ۲-۱۵۱.

قومی و قبیله‌ای از مرکز حکومت خواهیم شد. احمدشاه دارای طبع شاعری بود و با وجود تسلط بر زبان فارسی به زبان پشتو شعر می‌گفت.^۱ این امور باعث می‌شد تا غیرپشتون‌ها و شیعیان دورترین افراد نسبت به مرکز قدرت محسوب شوند. ادامه این سیاست که وی پایه‌گذار آن بود و توسط جانشینان او به‌طور کامل و گاه با جدیت بیشتر پیگیری می‌شد، باعث گردید تا قدرت و سیاست به امری دست‌نیافتنی در اذهان غیرپشتون‌ها و شیعیان مبدل شود. از جماعت اخیر فقط تعدادی با اهدافی خاص که قبلاً ذکر آن رفت در غلام‌خانه یا نیروی غلامان شاهی سازماندهی شدند که در تنظیم این نیرو تقی خان شیرازی نقشی فعال داشت.^۲ کارمندان دواير دولتی نیز مستوفیان و منشیانی ایرانی و کشمیری بودند که زیر نظر پشتون‌ها به ارائه خدمت می‌پرداختند.^۳ این عده غالباً به علت عدم تخصص افغان‌ها در مسایل دیوانی به کار گرفته می‌شدند.

لشکر کشی احمدشاه به سرزمین‌های غیرپشتون که در راستای ایجاد امپراتوری درانی صورت می‌گرفت موجب نارضایتی بیشتر این عده گردید. وی چندین بار به بلخ و بدخشان لشکر کشید و آن مناطق را که پادشاه بخارا ادعای حاکمیت آن را داشت، تسخیر کرد. اما با وجود سپاه عظیمی که برای تصرف ارزگان و دایکندی یعنی مناطق شیعه‌نشین گسیل داشت، نتوانست کاری از پیش برد.^۴

گرچه احمدشاه سیاستی انحصارگرایانه را پایه‌گذاری کرد اما به دلیل اداره کشور بر طبق سیستم فئودالی نمی‌توانست موضوعی کاملاً سختگیرانه بر

۱. همان، ص ۱۴۵.

۲. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۳۶.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۱۵.

ضد سایر اقوام به اجرا گذارد. به همین جهت شیعیان در دوره سدوزایی‌ها در مناطق مختلف از جمله منطقه هزارستان از آزادی نسبی برخوردار بودند و منطقه هزارستان دارای خودمختاری کامل سیاسی بود و مردم در انجام اعمال شرعی، وظایف دینی و مذهبی و عمل به آداب و رسوم خویش استقلال کامل داشتند.^۱

احمدشاه مردی شجاع، بااراده و ساده‌زیست بود. همین خصایل موجب شد تا وی موفق به تشکیل اولین دولت پشتون شود. وی مردی باسواد و علاقه‌مند به شعر و شاعری بود و همان‌طور که اشاره شد، اشعاری به زبان پشتو می‌سرود. در زمان حیاتش واقف لاهوری را به دربار خویش دعوت کرد و در سیالکوت از نظام‌الدین عشرت، شاعر فارسی سرا خواست که شرح احوالش را به نظم درآورد و او مثنوی شاهنامه احمدیه را که شامل زندگانی احمدشاه و آغاز سلطنت تیمور می‌شود، منظوم ساخت. همچنین میرزا محمودالحسینی منشی را مأمور کرد تا وقایع دوران او را به سبک و اسلوب تاریخ جهانگشای نادری اثر میرزا محمد مهدی استرآبادی به قید نگارش درآورد که حاصل آن تاریخ احمدشاهی است و در دو مجلد در مسکو به طبع رسیده است. احمدشاه در ۲۴ رجب ۱۱۶۸ ق مطابق با ۲۳ اکتبر ۱۷۷۲ م به بیماری جزام از دنیا رفت و در پایتخت خود، قندهار، به خاک سپرده شد.^۲

۲- مناسبات تیمورشاه با شیعیان

پس از درگذشت احمدشاه، پسرش تیمور به سلطنت رسید. (۱۱۸۶-۱۲۰۷ ق/ ۱۷۷۲-۱۷۹۳ م) تیمور در سال ۱۱۶۰ ق/ ۱۷۴۷ م یعنی در همان

۱. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۷۲ و تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۴۵.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۴۴.

سالی که احمدشاه به پادشاهی رسید در مشهد یا مازندران متولد شد. در دوسالگی از طرف پدر به حکومت هرات گماشته شد و تا ۹ سالگی به عنوان حاکم هرات در آن شهر اقامت داشت. در لشکرکشی چهارم احمدشاه به هند، در کنار او بود و در همین سفر گوهرنسیایمگم دختر عالمگیر دوم، پادشاه گورکانی هند به همسری او درآمد. احمدشاه پس از تسخیر بخش‌هایی از هند، تیمور را به حکومت لاهور گماشت و زمام امور متصرفات هند را به وی تفویض کرد ولی چون او کودکانه بود و نمی‌توانست به امور کشوری رسیدگی کند، برایش نایبی تعیین کرد. مدت حکمرانی تیمور در لاهور از دو سال تجاوز نکرد و پس از آن به قندهار مراجعت کرد. در بازگشت به قندهار دوباره به حکومت هرات گماشته شد و تا پایان سلطنت و حیات پدر، در این مقام باقی بود. تیمور در جنگ بانی پت نیز که پنجمین لشکرکشی احمدشاه به هند بود، پدر را همراهی کرد.^۱

بعد از احمدشاه، وزیرش شاه ولی خان، داماد خود، شاهزاده سلیمان، پسر دوم احمدشاه را به جانشینی برگزید. به همین جهت تیمور پس از رسیدن به قندهار، وزیر را با تنی چند از نزدیکانش از بین برد. سرداران درانی که ستاره اقبال سلیمان را در افول می‌دیدند به استقبال تیمور شتافتند و سلیمان نیز خود به عذرخواهی برآمد و مورد عفو تیمور قرار گرفت. پس از آن تیمور به شهر احمدشاهی که توسط پدرش در کنار شهر قندهار ساخته شده بود وارد شد و بر تخت سلطنت تکیه زد.^۲

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۴۹۶۱.

۲. همان، ص ۱۶۲.

اعدام شاه ولی خان که از سرداران بزرگ درانی بود، همچنین حبس و تأدیب بسیاری از بزرگان این طایفه، موجب خشم و کینه درانیان از تیمورشاه شد. این مسأله به تنهایی کافی بود تا وی به فکر تغییر پایتخت افتد زیرا قندهار در مرکز منطقه درانیان واقع شده بود و آن‌ها سازمانی نیرومند بر ضد او بوجود آورده بودند.^۱ از طرف دیگر «تیمور که سالیان جوانی را در هرات به سر برده و در محیط علم و فضل و شعر و ادب پرورش یافته بود، دربار قندهار را که امرای جاه‌طلب و بی‌علاقه به این امور بر آن مسلط بودند با ذوق خود بیگانه یافته به زودی از آنجا به طرف کابل حرکت کرد و برای آنکه درغیاب او حرکتی در قندهار علیه سلطنت صورت نگیرد، یک عده سرداران را هم با خود به کابل آورد.»^۲

با وجود دلجویی تیمور از سرداران درانی، او هرگز نتوانست رضایت آنان را جلب نماید. وی که پس از دفع قیام قبادخان در ترکستان، در صدد لشکرکشی به پنجاب برآمده بود از سران و بزرگان ابدالی کمک طلبید ولی آنها خواسته او را اجابت نکردند. بنابراین عبداللطیف، مستوفی دیوان باقیات، آنان را تحت فشار قرار داد تا مالیات‌های عقب‌افتاده را به خزانه دولت تأدیه نمایند. سرداران درانی که از زمین‌های واگذاری شده به‌صورت دلخواه و به هر میزان به جمع‌آوری مالیات می‌پرداختند از استرداد به موقع مالیات‌های اخذ شده به دولت مرکزی امتناع می‌ورزیدند و با ننگ داشتن این عایدات، دست به سودجویی‌های بیشتر می‌زدند. عبدالخالق که یکی از سرداران صاحب‌جاگیر و از اقوام تیمورشاه بود، در برابر مستوفیان از تحویل بدهی‌های معوقه خود سر باز زد و به قندهار روی آورد. او ضمن

۱. الفستون، ۱۳۷۹، ص ۴۹۷.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۶۲-۳.

متحد کردن سران درانی، همایون پسر ده ساله تیمور را که از طرف پدر به آن ولایت منصوب شده بود دستگیر کرد و خود را شاه خواند؛ آنگاه به طرف کابل لشکر کشید. تیمور برای دفع عبدالخالق، از سران درانی حاضر در کابل کمک طلبد ولی چون امتناع دوباره ایشان را دید به کمک قزلباشان مقیم کابل و سواران درانی وفادار به خود به دفع عبدالخالق پرداخت و سپاه او را هزیمت داد.^۱ این امر و مسایل به وجود آمده از ابتدای زمامداری تیمورشاه باعث شد تا وی به سمت قزلباش‌ها، دیوانیان و مستوفیانی که اقلیت شیعه کابل را تشکیل می‌دادند مایل شود. «از آن روز اعتمادی تمام به طایفه مغول (هزاره) و قزلباش دسته غلامان حاصل کرده، هر کجا از این دو طایفه می‌یافت استخدام می‌نمود و در سلک سپاهی و خدام خاص منسلک می‌کرد ولی طایفه درانی به غایت در نظر او خوار و بی‌اعتبار شده، یکباره از منزلت و مقامی که برای آن‌ها مقرر بود، افتادند.»^۲ این گرایش، خشم بیشتر سران درانی را در پی داشت به‌طوری که انعکاس آن را می‌توان در نامه سردار جهان (جان) خان پوپلزاری به سردار محمد علم خان، ایشیک آقاسی دربار تیمور، مشاهده کرد. وی ضمن گله از نفوذ قزلباش‌ها در دوایر دولتی و اعتماد تیمورشاه به ایشان، این عده را افرادی ملعون، منافق، ابلیس سرشت و دارای مذهب نامذهب می‌خواند.^۳

عزیزالدین فوفلزایی محقق افغان که خود وابسته به طایفه تیمورشاه می‌باشد و در جای جای کتاب خود احساسات و تعصبات قبیله‌ای خود را

۱. همان، ص ۱۶۵-۱۶۶ و شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۹۹ و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴،

ج ۲، ص ۶۳-۷۱.

۲. شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۹۹.

۳. همان، ص ۱۶۷.

هویدا ساخته است، درباره علل دشمنی افغان‌ها با قزلباش‌ها و مخالفت آن‌ها با تیمورشاه می‌نویسد:

«چون یک عده فارسی‌های آن وقته در آغاز سلطنت تیمورشاهی عهده‌های بزرگی را اشغال کرده و می‌خواستند رقیبان خود را که عبارت از امرای بزرگ عهد احمد شاه کبیر و آن طرفداران حقیقی سلطنت تیمورشاه [بوده] از بین ببرند، اعلیحضرت تیمورشاه را برای از بین بردن آن‌ها تحریک می‌کردند زیرا که فکر ترجیح و ارتقای فارسی‌ها را به مقابل امرای افغان و سپردن زمام امور را به دست فارسی‌ها، سومین کار ناعاقبت اعلیحضرت تیمورشاه [بعد از قتل وزیر شاه ولی خان و نقل دارالسلطنه از قندهار به کابل] دانسته و به عقیده ایشان افکار تیمورشاه درباره رشد فارسی‌ها خیلی شنیع پنداشتند، اساس مخالفت را در آغاز سلطنت با تیمورشاه از این سبب قائم کرده بودند.»^۱

در جریان جنگ با عبدالخالق بود که سردار پاینده محمدخان بارکزی که بعدها او و فرزندانش در تحولات افغانستان نقش مؤثری ایفا کردند، از سپاه عبدالخالق جدا شد و به تیمورشاه پیوست.^۲

تیمور از نظر خلق و خو و ویژگی‌های رفتاری با پدرش تفاوت‌های بسیاری داشت. این امر را باید در محیط و شرایط پرورشی هر یک از آن‌ها جستجو کرد. احمدشاه با همت بلند خود و با اتکا به تجارب فراوانی که در رکاب نادرشاه افشار کسب کرده بود توانست صاحب قدرت شود اما تیمور شاهزاده‌ای بود که در رفاه کامل به سر می‌برد و بعد از فوت پدر، صاحب تاج و تخت او شد. لشکرکشی‌های متعدد او نه از روی علاقه بلکه از سر

۱. فوفلزایی، ۱۳۳۲، ص ۱۹۶.

۲. همان، ص ۷۰.

ضرورت صورت می گرفت. «تن پروری او باعث گردید که مردم سرزمین های تصرف شده توسط احمدخان، یکی پس از دیگری علم مبارزه و آزادیخواهی بردارند و دوره تیمورشاه بیشتر به جنگ با مردم تحت سلطه کشور سپری شد.»^۱ او سعی کرد تا امتیازات وسیعی را که پدرش به سرداران و بزرگان داده بود کاهش دهد اما در این زمینه توفیقی نیافت و کشمکش با سرداران یکی از عوامل مهم ناآرامی در دوره سلطنت او بود.^۲

تیمور اهل خوشگذرانی و عیش و عشرت بود و زن های بسیاری در حرم سرا گرد آورده بود. تعدد فرزندان وی باعث درگیری و نزاع در بین جانشینان گردید. این امر به سست شدن پایه های حکومت سدوزایی و در نهایت فروپاشی آن منتهی شد. «او مثل سایر شاهان افغان، ولایات کشور تحت سلطه را بین فرزندان خود تقسیم نموده بود، زیرا فرزند بزرگ او همایون والی قندهار، فرزند دوم او محمود والی هرات، فرزند دیگرش عباس والی پیشاور، زمان حاکم کابل و شاه شجاع والی غزنه و زابلستان بودند.»^۳

تیمور به ادب فارسی اهمیت فراوانی می داد. از وی اشعاری به زبان های فارسی و پشتو برجای مانده است. «در دربار او یک انجمن ادبی کوچک اما واقعی موجود بود که علاوه بر شاعران و ادیبان محلی یک تعداد از فضلای کشورهای مجاور هم در آن جمع شده بودند. اما متأسفانه این نهضت مانند عمرشاه و محیطی که آن را به وجود آورد کم دوام و مستعجل بود و پیش از آن که از حلقه دربار خارج شده، از آمیزش با مردم قوت بگیرد و قدرت

۱. دولت آبادی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۳.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷۲-۳.

۳. دولت آبادی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۳.

ابداع و ابتکار کسب کند... خاموش گردید.^۱ از شعرای دربار او می‌توان به رضاقلی نوایی متخلص به «هما» یاد کرد که در اثر جنگ‌های داخلی پسران تیمور به ایران مهاجرت کرد و در دربار فتحعلی شاه قاجار به مقام منشی‌گری رسید. نامه‌های پادشاه مذکور به ناپلئون بناپارت امپراتور فرانسه به انشای او می‌باشد.^۲

تیمور در اواخر عمر به ناراحتی معده مبتلا شد. افراط در پر خوری، بیماری وی را تشدید کرد و بالاخره در ۷ شوال ۱۲۰۷ ق برابر با ۱۹ ماه می ۱۷۹۳ در کابل درگذشت.

۳- زمامداری زمان‌شاه (۱۲۰۷-۱۲۱۶ق/۱۷۹۳-۱۸۰۱م)

تیمور شاه پسران بسیاری داشت و چون از مادران متعددی که هر یک به قبیله‌ای نسب می‌بردند، زاده شده بودند انتخاب جانشین وی کار مشکلی بود. بزرگ‌ترین پسر وی، شاهزاده همایون، از مادری سدوزایی بود. همایون در ایام زندگی پدر حکمران قندهار بود. پسر دوم او محمود نام داشت که مادر او به عشیرهٔ بارکزایی تعلق داشت. محمود قبل از درگذشت پدر، حکمران هرات بود. هفتمین پسر او شاهزاده زمان از مادری یوسف‌زایی بود و در ایام پدر، نیابت حکومت کابل را از طرف او عهده‌دار بود. انتصاب او از جانب پدر به عنوان والی پایتخت حاکی از میل درونی تیمور به انتقال پادشاهی به زمان تلقی شد. زمان که بیست سال بیشتر نداشت از موقعیت به وجود آمده استفاده کرد و به کمک سرداران درانی خصوصاً سردار پاینده محمدخان و سران سپاه قزلباش بر تخت پادشاهی تکیه زد و اغلب

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲. همان، ص ۱۸۰.

شاهزادگان دیگر را در بالاحصار کابل^(۱۷) تحت نظارت قرار داد. پس از بر تخت نشستن او، همایون والی قندهار و محمود والی هرات که سلطنت را از آن خود می‌دانستند، سر از اطاعت و قبول حکومت او برتافتند. زمان‌شاه سردار پاینده محمدخان را مأمور سرکوبی همایون کرد. همایون در مقابل سپاه اعزامی تاب مقاومت نیاورد و به بلوچستان فراری شد. اما محمود در نامه‌ای بر اطاعت خویش از زمان‌شاه تأکید کرد. پس از مدتی همایون دوباره به فکر پادشاهی افتاد و به قندهار بازگشت ولی این بار گرفتار شد و به امر زمان‌شاه چشمانش را میل کشیدند و در بالاحصار در کنار سایر شاهزادگان محبوس نمودند.^۱

زمان‌شاه علاقه فراوانی به کشورگشایی داشت. بزرگ‌ترین آرزوی او مانند جدش احمدشاه، لشکرکشی به هندوستان و بهره‌مندی از غنایم فراوان آن سرزمین بود. اما دوران او با عصر احمدشاه بسیار متفاوت بود زیرا سیک‌ها در این زمان به عنوان یک نیروی قدرتمند در شمال هند ظاهر گردیده و مراسته، جان تازه‌ای گرفته بودند. همچنین بخش وسیعی از خاک هند تحت تسلط بریتانیای کبیر درآمده بود. زمان‌شاه در پنجاب بود که خبر سرکشی مجدد محمود، والی هرات به او رسید. پس به سرعت بازگشت و در حوالی قندهار محمود را شکست داد و پسر خود، قیصر را والی هرات کرد. محمود نیز که خود را شکست خورده یافت به همراه پسرش کامران میرزا و برادر عینی (تنی) خود فیروزالدین میرزا، فرار را برقرار ترجیح داد و در سال ۱۲۱۲ ق/ ۱۷۹۹ م به دربار فتحعلی‌شاه قاجار پناهنده شد.^۲

۱. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۵ و شیرازی، ۱۳۷۹، ۵۵-۱۳۹.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۹۳-۵ و ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۵۶.

زمان شاه در برابر شیعیان هرات خصوصاً قزلباش‌ها رفتاری تند و خشونت‌آمیز در پیش گرفت زیرا احساس می‌کرد که آن‌ها به برادرش محمود که مدتی در هرات به سر برده بود تمایل داشته، فتح هرات را برای او آسان می‌ساختند. «چون می‌خواست هرات را به‌طور قطعی از دست برادرش خارج سازد لهذا در حدود دوازده هزار از قزلباش هرات را به کابل، قندهار و غزنی کوچ داد.»^۱ همچنین وی «حسینعلی‌خان و میرزا هاشم‌خان را که در قید بودند و هر دو سیدی صحیح‌النسب و شیعی مذهب، به قتل آورد که در مرثیه آن‌ها گفته‌اند:

حسین هاشمی و هاشم حسینی را به تیغ ظلم بکشتند یک سیاق دریغ»^۲
 زمان شاه پس از فتح هرات، از راه هزاره‌جات به کابل بازگشت و برای فتح هند و شکست مراسته به لاهور اردو کشید. علت این اقدام او علاوه بر میل مفرطی که به تسخیر هند داشت، نامه‌های رسیده از شاه عالم و سایر مسلمانان هند بود که از وی خواسته بودند تا برای سرکوبی مرهته و سایر سرکشان هند به سوی دهلی حرکت نماید.^۳ مسلمانان از پیشرفت کمپانی هند شرقی نیز بیمناک بودند بنابراین با شور و شعف در انتظار رسیدن قوای درانی به سر می‌بردند.^۴ از طرفی انگلستان که از پیشروی افغان‌ها و نفوذ ناپلئون در هندوستان بیمناک بود، مهدی‌علی‌خان بهادر جنگ را به عنوان سفیر به دربار فتح‌علی‌شاه فرستاد تا برای تحریک هرچه بیشتر دولت ایران بر ضد افغان‌ها اقداماتی صورت دهد. وی داستان‌هایی بی‌اساس مبنی بر سرنوشت غم‌انگیز هزاران شیعه افغانی که از ظلم و جور زمان شاه به

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۶، ص ۵۴.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۹۳.

۴. همان، ص ۱۹۵.

هندوستان پناهنده شده بودند را با آب و تاب فراوان برای درباریان بیان کرد و شاه ایران را برای حمله به افغان‌ها ترغیب کرد.^۱ مهدی علی‌خان در شرح مذاکراتش می‌گوید: «من غیررسم از فجایع و غارت افغان‌ها در لاهور شرح مفصلی بیان نمودم و مخصوصاً گفتم هزاران سکنه شیعه آن نواحی از ظلم و تعدی افغان‌ها متواری شده و به ممالک کمپانی شرقی هندوستان انگلیس پناهنده شده‌اند و علاوه نمودم اگر پادشاه ایران قادر است از تجاوزات پادشاه افغان جلوگیری کند به خداوند لایزال و عالم انسانیت هر دو خدمت کرده است و سعی نمودم پادشاه ایران وسایل محمودشاه افغان و فیروزشاه افغان که هر دو برادرهای پادشاه افغانستان بودند را زودتر فراهم آورد. این دو برادر به پادشاه ایران پناهنده شده بودند که مساعدت شاه ایران را جلب نمایند تا به کمک او به برادر خودشان زمان‌شاه غلبه کنند.»^۲

مسئلاً ایجاد تفرقه و بهره‌برداری از فرقه‌گرایی یکی از سیاست‌های شوم انگلستان برای پیشبرد مقاصد خود در هندوستان و سایر ممالک بوده است. این بار نیز سیاست تحریک و تهییج احساسات مذهبی کارگر افتاد و باعث شد تا فتح‌علی‌شاه قاجار در رأس سپاهی عظیم به خراسان لشکرکشی کند و موفق شود تا عمال درانی را از نیشابور و سایر نقاط خراسان بیرون راند. این لشکرکشی تهدیدی جدی بر ضد حکومت زمان‌شاه بود اما وی با وجود وخامت اوضاع در خراسان و مرزهای غربی افغانستان، همچنان در پیشاور باقی ماند و خود را برای حمله به هند آماده می‌ساخت.

چندی قبل از این ماجرا در سال ۱۲۱۳ق/۱۷۹۸م توطئه‌ای کشف شد که در آن گروهی از سرداران درانی از جمله سردار پاینده محمدخان، رئیس قبیله محمدزایی و پدر فتح‌خان و دوست محمدخان، قصد داشتند تا با قتل

۱. متولی حقیقی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۴.

۲. محمود، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۱۳.

رحمت الله خان، وزیر اعظم، و عزل نمودن شاه از سلطنت، برادر تنی او شجاع الملک را به جای وی بر تخت بنشانند. با کشف توطئه، سردار پاینده محمدخان و حدود ده تن از سرداران درانی مظنون به شرکت در توطئه، اعدام شدند. این واقعه موجب شورش پسران پاینده محمدخان شد. آنان به قصد مقابله با زمان شاه از قندهار فرار کرده، راه ایران را در پیش گرفتند تا در آنجا نظر مساعد شاهزاده محمود را برای همراهی با قیام جلب نمایند. محمود از این امر استقبال کرد و به اتفاق فتح خان، پس از ورود به خاک افغانستان، قبایل مختلف درانی خصوصاً بارکزی را به قیام علیه دولت دعوت کردند (سال ۱۲۱۶ق). زمان شاه بسیج سپاه مخالف را جدی نگرفت و سپاهی کوچک را از پیشاور به مقابله با محمود و فتح خان فرستاد اما سپاه اعزامی زمان شاه شکست خورد. در پی شکست سپاه اعزامی، زمان شاه رأساً به مقابله با محمود شتافت اما پس از شکست در حوالی قندهار، به سمت کابل فرار کرد و چون احساس کرد که سرداران وی، سر همراهی با او را ندارند با تعداد اندکی به سوی پیشاور روانه شد. در راه او را دستگیر کردند و به کابل نزد محمود فرستادند. محمود به انتقام کور کردن شاهزاده همایون، او را از بینایی محروم ساخت و در بالاحصار محبوس کرد.^۱

زمان شاه دارای همان اخلاق و خصایل جدش احمدشاه بود اما اعتدال و حزم و دوراندیشی او را نداشت. او مانند پدر و جدش امتیازات اقوام مخصوصاً قبیله درانی و سرداران آن را محترم می شمرد. وی نه تنها مقامات مهم دولتی را در اختیار سرداران درانی قرار داد بلکه این حقوق را در خانواده آنان موروثی کرد. در مقابل اگر افراد سایر خاندان ها لیاقتی هم از خود نشان می دادند، آن را نادیده می گرفت.^۲ از نظر مذهبی نیز فردی

۱. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۶ و شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۱-۱۸۰.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۰۶.

متعصب و سختگیر بود، به طوری که به محتسبان خود امر کرده بود که از سوار شدن اهل هندود (هندیان) بر اسب جلوگیری به عمل آورند و در صورت سوار شدن، اسب آن‌ها زین نداشته باشد.^۱ در زمان حکومت او «تولیت مزارشریف حضرت مولی‌المتقین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - سلام الله علیه - که در سه فرسنگی بلخ [می‌باشد] و خلقی را عقیدت آن است که تربت پاک شاه ولایت^(ع) در آنجاست با میرزا عزیز نامی بود که مرجع امور او نیز حضرت پادشاه درانی بود و حاکم بلخ نیز او را مراعات و مددکاری می‌نمود و آنچه نذر و نیاز از ترکستان بدان مزار شریف می‌فرستادند ضبط متولی مشارالیه می‌شد.»^۲

۴- کشتار شیعیان کابل در عهد محمودشاه

پس از زمان شاه برادر او محمود دوبار به پادشاهی رسید. وی بار نخست به مدت دو سال و چند ماه پادشاهی کرد. (۱۲۱۶-۱۲۱۸ ق/ ۱۸۰۱-۱۸۰۳ م) تمام این مدت به جنگ داخلی بین برادران و دسیسه‌امرا و درباریان علیه یکدیگر سپری شد. شاه مردی عیاش، جبون و سست اراده بود و از آنجا که سلطنت خود را مرهون سردارانی می‌دانست که به علت آزرده‌گی از زمان شاه و وزیر اعظمش به وی پیوسته و او را به قدرت رسانده بودند، زمام امور را به آنان سپرده، وقت خود را به باده‌نوشی و مصاحبت با زنان مصروف می‌داشت. در این زمان تمامی امور دربار در دست وزیر فتح‌خان رئیس خاندان بارکزیایی قرار گرفت که در عین حال بزرگ‌ترین فتودال کشور هم محسوب می‌شد. جدّ وزیر، حاجی جمال بود که در زمان تأسیس دولت درانی رقیب احمدشاه محسوب می‌شد. پدرش پاینده محمدخان رئیس عشیره و مصاحب

۱. همان، ص ۲۶۷.

۲. شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۰.

تیمورشاه بود و او همان کسی است که با حمایت از زمان‌شاه، او را صاحب تاج و تخت کرده بود. فتح‌خان نیز در رساندن محمود به پادشاهی نقش عمده‌ای ایفا کرد بنابراین مقام وزارت را حق مسلم خود می‌دانست و از آنجا که وی فردی جاه‌طلب بود از بی‌عرضگی شاه استفاده کرد و قدرت سلطنت را به وزارت انتقال داد.

در اولین سال فرمانروایی محمود، غلجائیان دو مرتبه دست به شورش زدند که هر دو مرتبه شکست خوردند. آنان که رقبای تاریخی ابدالیان محسوب می‌شدند تا این زمان دومین قبیله پشتون از نظر بهره‌مندی از مواهب و عطایای دولتی به حساب می‌آمدند. اما وقتی مشاهده کردند که قدرت حکومت مرکزی در مقابله با مدعیان سلطنت کاهش یافته است، به ریاست عبدالرحیم‌خان سر به شورش برداشته، برای استرداد سلطنت به سوی کابل هجوم آوردند. در زمان حمله غلجائیان به پایتخت، محمودشاه قوای اندکی در اختیار داشت زیرا قسمت اعظم سپاهیانش را برای سرکوبی برادرش، شجاع‌الملک، به پیشاور فرستاده بود. گرچه برادر تنی زمان‌شاه، شجاع‌الملک، در مقابل لشکر ارسالی به فرماندهی وزیر فتح‌خان شکست خورد اما وی با در اختیار داشتن خزانه و جواهرات سلطنتی، قدرتی تهدیدکننده برای حکومت محمودشاه به حساب می‌آمد و هرچند وقت یکبار برای او مزاحمت‌های جدی ایجاد می‌کرد. وقتی محمود پایتخت را خالی از سرداران بزرگ دید، سردار شیراحمدخان پوپلزایی پسر شاه ولی‌خان - وزیر مقتول احمدشاه درانی - را از زندان آزاد ساخت و وی توانست با تهیه سپاهی منظم به مقابله با غلجائیان رفته، آنان را شکست دهد.^۱ در پایان دوره اول سلطنت محمود، آتش فتنه مذهبی میان تشیع و تسنن در کابل شعله‌ور شد که منجر به سقوط وی گردید. بخشی از شیعیان کابل

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۰۹-۱۰ و الفستون، ۱۳۷۹، ص ۲۲-۵۱۸.

قزلباش‌هایی بودند که نادرشاه افشار پس از فتح هرات، قندهار و کابل، دسته‌هایی از آنان را در شهرهای مذکور، جهت نظارت بر اوضاع منطقه و باز نگه داشتن دروازه‌های هند مستقر ساخت. قزلباش‌ها اکثراً از عشایر کرد، ترک و ترکمن بودند. احمدشاه درانی آنان را جهت تشکیل نیروی نظامی دایم و تحت عنوان غلامان شاهی سازماندهی کرد. عده‌ای از فارس‌ها و تاجیک‌ها نیز با عناوین مستوفی و منشی وارد ادارات دولتی و دربار شدند. در جریان شکست محمود و فتح هرات به دست زمان‌شاه، شاه مذکور که احساس می‌کرد قزلباش‌های هرات از محمود طرفداری می‌کنند آنان را تحت فشار قرار داده، مجبور کرد تا دوازده هزار نفر از ایشان، هرات را به قصد شهرهای کابل، قندهار و غزنی ترک نمایند. این مسئله بر تعداد و نفوذ قزلباش‌های شهرهای بزرگ افزود. قزلباش‌ها و شاغلین ایرانی‌الاصل ادارات به همراه خانواده‌هایشان، اقلیت شیعه مذهب شهرهای مذکور را تشکیل می‌دادند که مقامات مهم را به دست آورده، در محله‌های مستحکم در بین اکثریت سنی مذهب زندگی می‌کردند.^۱ این اقلیت و اکثریت نظر مساعدی نسبت به یکدیگر نداشتند چنانچه بازتابی از این موضوع را قبلاً در نامه سردار جهان خان پوپلزایی به سردار محمدعلم خان ایشیک‌آقاسی دربار تیمور مشاهده کردیم.

از آنجایی که قزلباش‌ها عموماً مقامات لشکری را در دست داشتند و در دربار صاحب نفوذ بودند، تا وقتی که دربار مقتدر بود مردم سنی به صورت علنی متعرض آنان نمی‌شدند اما به محض اینکه حکومت مرکزی ضعیف می‌شد، موقعیت آنان نیز در خطر می‌افتاد. در عصر محمودشاه با ضعیف شدن مقام سلطنت، فتودال‌ها و روحانیون وابسته به آن‌ها قدرت یافتند. آن‌ها برای درهم شکستن نفوذ و اعتبار امرای قزلباش که رقبای ایشان محسوب

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۱۱.

می‌شدند به تحریکات مذهبی روی آوردند و در این حرکت از حمایت‌های سید احمد ملقب به میرواعظ، روحانی برجسته سنی مذهب که در کابل نام و نفوذ والایی کسب کرده بود نیز برخوردار شدند.^۱ سفرهای مکرر میرواعظ به مکه مکرمه و در پیش گرفتن زندگی زاهدانه باعث نفوذ و اعتبار او در بین عامه مردم شده بود. «مواعظ و انتقادات آزادانه‌اش در باب معایب دربار، فساد اخلاق عمومی، آزادی شیعیان - که با نظری ناخوش‌نگریسته می‌شدند - قدرتش را تحکیم بخشیده بود.»^۲

در چنین شرایطی و در حالی که قزلباش‌ها نیز در مواردی به اتکا قدرت نظامی و حمایت دربار از ایشان، به احساسات اکثریت سنی اعتنایی نشان نمی‌دادند و گاه با ارتکاب به اعمالی ناشایست نام شیعیان را ملکوکی می‌کردند، ظهور بهانه‌ای برای ایجاد جنگ مذهبی، کاری ساده به نظر می‌رسید. به روایت اعتضادالسلطنه: «در سال سیم از جلوس شاه محمود، یکی از قزلباشیه، طفل امردی از اهل کابل را که از طایفه تاجیک آن ولایت و کلاً از اهل سنت و جماعت‌اند، فریفته و به خانه خود برده و جمععی از رنود اصحاب را که از خواص احباب وی بودند اخبار داشت و بزمی آراسته کرد و مضمون این شعر را که:

ان تهت بالشمس یا افق السماء فلی شمسان: وجه حبیبی و ابنه العنب^(۱۸)

مکرر کرده به آهنگ سمع و هیئت اجتماع با آن بیچاره عمل‌های رکیک ناشایسته می‌کردند. پس از چند روز وی را مست و خراب از بنگ و شراب از خانه بیرون کرده، نزد پدر شتافت و ماجرا باز گفت. پدر اجماعی کرده، به درگاه شاه روی آورده فریاد واغوثا همی کرد. شاه محمود چون با

۱. همان، ص ۲۱۱ و الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۵۲۴.

۲. الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۵۲۴.

طایفه قزلباش پنهانی نظری داشت حکم به اثبات دعوی نزد حاکم شرع نمود. چون آن قوم را امکان اقامه ینه و شهود نبود در روز جمعه با سروپای برهنه و گریبان‌های پاره در مسجد جامع اجماع و آن پسر را در پای منبر واعظ برده چندان اظهار جزع کردند که اهل مسجد را فرع اکبر رخ نمود و تمامی را دل بر آن‌ها بسوخت. مقارن این حال، واعظ فقیه نیز اهل مسجد را به قتل و غارت طایفه قزلباش به حکم رفض و این عمل شنیع فتوا داد که به یک دفعه اهل مسجد بالتمام هجوم عام نموده به ازدحام از مسجد خروج کرده، در محله و کوچه و خانه‌های قزلباش تاخت آورده، هر که را دیدند به قتل آوردند و هر چه یافتند به یغما و غارت بردند و از کمال غضب و خشم، خانه‌های مردم بسوختند.^۱

الفنستون که چند سال بعد از این واقعه به کابل سفر کرده بود، بهانه شروع ماجرا را به صورت دیگری بیان می‌کند: «در این حادثه، قتل یک جوان کابلی توسط یکی از قزلباشان بود که با او درگیر شده بود. می‌گفتند که طرفداری محمود از شیعیان عامل این حادثه است. آنان جنازه‌اش را شهید گونه تشییع می‌کردند که توسط دسته‌ای از قزلباشان بر روی جمعیت شلیک شد و آنان با جنازه به خانه میرواعظ رفتند. این بی‌حرمتی خشم مردم را به بالاترین حد رسانید و با استفاده از غیبت غلامان (قزلباش‌ها) که در خدمت شاه بودند به یکی از محلاتشان حمله برده و آن را پس از اندک مقاومتی غارت کردند.»^۲

علت اصلی حادثه را که در روزهای گرم نیمه خردادماه یا ماه جوزا به وقوع پیوست، باید در نارضایتی فتودال‌ها و سرداران افغان از وضع موجود

۱. اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۶، ص ۷۰.

۲. الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۵ - ۵۲۴.

جستجو کرد. این جماعت، قزلباش‌ها را مهم‌ترین عامل فشار شاه در جهت تحدید منافع و بلندپروازی‌های خود می‌دانستند. در واقع آن‌ها برای تضعیف پایه‌های سلطنت و انتقال مجدد قدرت به اعیان، اشراف و رؤسای قبایل دست به کار شدند و چون نمی‌توانستند قزلباش‌ها را به نام خدمت به شاه و دولت مرکزی از بین ببرند، احساسات مذهبی را تحریک کرده، غوغای بزرگی برپا نمودند. به همین علت علاوه بر روحانیون، سرداران بزرگی چون شیرمحمدخان مختارالدوله نیز آشکارا مردم را به دفاع از مذهب خویش و جنگ علیه دشمنان دین تحریک می‌کردند. میرواعظ به شهیدان وعده بهشت می‌داد و بر روی بزرگان آب مقدس زمزم که خود از مکه آورده بود می‌افشانده.^۱ مختارالدوله از نظر مذهبی فردی متعصب بود و علاوه بر انگیزه‌های یاد شده، در فکر تصاحب قدرت و منزلت سردار فتح‌خان نیز بود زیرا او خود را از نظر شأن خانوادگی و مرتبت فامیلی، بالاتر از فتح‌خان می‌دانست. بنابراین مختارالدوله درصدد برآمد تا شاه محمود را از بین برده، شاه دیگری به جای او تعیین کند. به همین منظور متوجه شجاع‌الملک گردید و از وی برای ورود به کابل دعوت به عمل آورد. با افشای این توطئه و برملا شدن نیت وی، از ترس محمودشاه به‌طور پنهانی از کابل خارج شد و به اردوی شجاع‌الملک پیوست و او را به فتح کابل ترغیب کرد.^۲

چون خبر جنگ شیعه و سنی به اطراف رسید «به قدر بیست هزار نفر مکمل و مسلح به حمایت اجماع و از پی جدال و نزاع با قزلباشیه بر آن کوه که مشرف بر خانه‌های آن طایفه بود انبوه گشته و چندان بکوشیدند که

۱. همان، ص ۵۲۵.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۱۲.

قزلباشیه را به ستوه آوردند.^۱ به روایتی «در آن شورش کار از کشش و کوشش به جایی رسید که روزی چهار هزار نفر از طرفین کشته می گشت.»^۲ مختارالدوله پیش از فرار از کابل به میرواعظ دستور داده بود که آشوب را دامن زند و میرواعظ هم، چنین کرد. کم کم خشم مردم از شیعیان به سوی شاه که حامی آن ها محسوب می شد، معطوف گردید. دایره جنگ چنان بالا گرفت که محمودشاه و قزلباش ها در بالا حصار به محاصره افتادند و شاهزاده شجاع الملک که در این وقت اکثر سرداران درانی به او پیوسته بودند بدون مقابله به کابل وارد شد.^۳ وزیر فتح خان که در پی مأموریتی در قندهار به سر می برد برای نجات پایتخت و کمک به محمود شاه با سپاهی به سمت کابل روان شد اما در میانه راه از لشکر شجاع الملک شکست خورد و به سمت قندهار فراری شد. یکی از عوامل شکست فتح خان، تبلیغات مذهبی طرف مقابل بود که سپاهیان او را به حمایت از همکیشان خود فرا می خواندند. این تبلیغات چنان مؤثر واقع شد که اکثر سپاهیان فتح خان از او جدا گشته، به اردوی شجاع الملک پیوستند.^۴ وقتی شکست بر محمود مسجل شد، خود را به شاهزاده شجاع الملک تسلیم کرد.^(۱۹) شجاع الملک به وساطت بزرگان از کور کردن محمود منصرف شد و به زندانی ساختن او در بالا حصار اکتفا کرد.^۵ به این صورت دوره اول پادشاهی محمود خاتمه یافت و شاهزاده شجاع الملک بر تخت سلطنت جلوس کرد.

۱. اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۶، ص ۷۱.

۲. همان.

۳. الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۵۲۵ و فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۱۳.

۴. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۱۳.

۵. فوقلزاری، ۱۳۳۲، ص ۷۱-۷۲ و الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۵۲۶.

۵- سلطنت شاه شجاع

شجاع‌الملک دوبار به سلطنت رسید، در مرتبه نخست ۶ سال (۱۲۱۸-۱۲۲۴ق/۱۸۰۳-۱۸۰۹م) قدرت را در دست داشت. هرچند وی مردی با اراده و فعال بود اما نتوانست امنیت داخلی را که بعد از مرگ تیمورشاه برهم خورده بود، دوباره برقرار سازد. رقابت بین شاهزادگان بر سر قدرت ادامه داشت و سرداران مشغول توطئه‌چینی بر ضد یکدیگر بودند. ولایات دوردست علم استقلال برافراشته، از پرداخت مالیات سرپیچی می‌کردند. موازنه قدرت بین حکومت مرکزی و فئودال‌ها به نفع دسته اخیر برهم خورده، حالت هرج و مرج و ملوک‌الطوایفی در سرتاسر افغانستان حکمفرما شد.

در این مدت ولایات غربی افغانستان مانند هرات و فراه در دست حاجی فیروزالدین برادر تنی شاه محمود قرار داشت. وی در ظاهر از دولت مرکزی اطاعت می‌کرد ولی در عمل استقلالی تام و تمام داشت. ولایت قندهار نیز در دست قیصر فرزند زمان‌شاه قرار داشت. وی نسبت به شاه‌شجاع وفادار بود اما چندین بار به تحریک دیگران بر ضد حکومت مرکزی دست به اقداماتی زد. بیشتر این تحریکات از ناحیه فتح‌خان صورت می‌گرفت که به صورت ظاهر از سیاست کناره گرفته بود و در بین افراد قبیله‌اش در گریشک به سر می‌برد. از طرفی شاه‌شجاع نیز که مانند برادرش زمان‌شاه تمام توجه خود را به بقایای متصرفات دولت درانی در هندوستان معطوف ساخته، مجال آن را نداشت که ولایات غربی را تحت انقیاد دولت مرکزی درآورد.^۱ «در این میانه شاهزاده محمود که در بالا حصار کابل زندانی بود به کمک دشمن سابقش میرواعظ که اکنون از شاه نو ناراضی شده بود از

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۱۳-۴ و الفستون، ۱۳۷۹، ص ۵۲۶-۳۰.

محبس فرار کرده، به فراه رفت و به برادرش حاجی فیروزالدین حکمران هرات پیوست.^۱

فیروز در زمان حکمرانی بر ولایات غربی افغانستان به فکر افزایش قلمرو و متصرفات خویش افتاد. بدین منظور یوسفعلی خان حاکم ایرانی مناطق شرقی خراسان را با وعده‌های پی‌درپی فریفته، به سوی خود مایل گردانید. لشکر اعزامی ایران بعد از زد و خوردی خونین موفق به بازپس‌گیری مناطق اشغالی شد. پس از چند روز شهر هرات در محاصرهٔ ایرانیان افتاد و آنان به فیروز به شرط پذیرش شروطی معین، پیشنهاد صلح و ترک مخاصمه دادند که از طرف وی پذیرفته شد.^۲

افغان‌ها در این جنگ متحمل تلفات و خسارات سنگینی شدند. از جمله کشته‌شدگان این جنگ، ملایی سنی‌مذهب و متعصب به نام صوفی اسلام بود. وی مردم را به طریقت سهروردیه و نقشبندیه هدایت می‌کرد و در مدت طولانی اقامت خود در هرات به ثروت و قدرت فراوانی دست یافته بود. صوفی اسلام پیشاپیش لشکری انبوه مرکب از پیاده و سواره مردم را علناً بر ضد ایرانیان و شیعیان تحریک می‌کرد و مریدان، علما و طالبان بسیاری او را در این جهاد همراهی می‌کردند.^۳

زمانی که شاه‌شجاع برای فتح کشمیر در پیشاور به سر می‌برد، اولین هیأت سیاسی بریتانیا به ریاست مونت استوارت الفنستون را به حضور پذیرفت. این هیأت در تاریخ ۴ جمادی الاول ۱۲۲۴ق/۱۷ ژوئن ۱۸۰۹م موفق به عقد قراردادی با افغانستان بر ضد دولت ایران و فرانسه شد.^۴

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۳-۵۳۲ و ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۱۰-۸.

۳. همان.

۴. محمود، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۱۲۰.

الفنستون در این سفر دیده‌ها و شنیده‌های خود را تحت عنوان «گزارش سلطنت کابل» به رشته تحریر درآورد که یکی از منابع مهم بررسی تاریخ و فرهنگ مردم افغانستان در زمان یاد شده می‌باشد. وی در بخشی از کتاب خود که به ادیان، فرق و باورهای مردم افغانستان اختصاص دارد، دربارهٔ اختلاف سنی‌ها با شیعیان می‌نویسد: «اختلاف میان آن‌ها، هر چند باور ندارم که به علایقشان اثر جدی بگذارد، اما در حدی هست که بتواند خصومتی تلخ میانشان ایجاد کند.»^۱ وی در مقایسهٔ شیعیان با پیروان سایر ادیان می‌نویسد: «افغانان درس نخوانده، یک شیعه را بدکیش‌تر از یک هندو می‌دانند و ناخشنودیشان از ایرانیان به خاطر مذهبشان، بیشتر است تا به دلایل دیگر.»^۲ و در جای دیگر می‌آورد که افغان‌ها «شیعیان را ناخوش‌تر از هر فرقهٔ دیگر مذهبی می‌نگرند.»^۳

الفنستون دربارهٔ وضعیت شیعیان در زمان شاه‌شجاع می‌نویسد: «بسیاری از فارسیوئان شیعه‌اند و مقامات و مناصب والایی در دستگاه دولت دارند. تقیه مانع از آن می‌گردد تا شیعیان از محدودیت‌های محسوس رنج ببرند.»^۴ وی ضمن اشاره به محرومیت‌های شیعیان معتقد است: «شیعیان، شاید به دلیل محرومیت‌هایشان، متعصب‌ترند و چون مستمع خوبی بیابند، از تاخت بر مخالفان نمی‌گذرند.»^۵

هنوز هیأت انگلیسی در پشاور - پایتخت زمستانی شاه‌شجاع - به سر می‌برد که نیروهای شاه هدف تهاجم برادرش محمود قرار گرفتند. محمود

۱. الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۲۰۰.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۰۵.

۴. همان.

۵. همان.

که به کمک فتح‌خان، قندهار و کابل را به دست آورده بود متوجه پیشاور شد و شاه شجاع را در نزدیکی نمله شکست داد. شاه شجاع به سختی از معرکه نجات یافت و به سوی پیشاور عقب نشست. در این جنگ، خزانه سلطنتی به دست نیروهای محمود افتاد. شجاع‌الملک پس از شکست‌های پی‌درپی به رنجیت‌سنگ، حاکم پنجاب، پناهنده شد و محمود دوباره بر تخت سلطنت جلوس کرد.^۱

۶- سلطنت دوباره محمود و انقراض خاندان سدوزایی

محمود در سال ۱۲۲۴ق/۱۸۰۹م دوباره به پادشاهی رسید و فتح‌خان را به وزارت برگزید. فتح‌خان توانست با تأمین مجدد امنیت در کشور و سپردن حکومت ولایات به برادران خویش، صاحب شهرت و قدرت فراوان شود، اما این درحالی بود که هرات همچنان در دست فیروزالدین برادر تنی شاه باقی مانده بود. نبرد سپاهیان قاجار و فتح‌خان بر سر قلعه غوریان واقع در نزدیکی هرات، در همین دوره اتفاق افتاد. عامل شروع جنگ که در سال ۱۲۳۲ق/۱۸۱۷م صورت گرفت، سرباز زدن فیروز از تأدیه مالیات هرات و تأخیر در پرداخت غرامت به حکومت ایران بود که در قرارداد مصالحه چند سال قبل تعهد کرده بود. محمود، فتح‌خان را برای یاری رساندن به فیروزالدین که درخواست کمک کرده بود به هرات فرستاد. فتح‌خان پس از ورود به هرات فیروز را دستگیر کرده، مغلولاً به قندهار فرستاد. سپس امنا و امرای وی را معزول کرد و در ناحیه کافرقلعه (اسلام قلعه کنونی) به نبرد با شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه پرداخت. در حین نبرد گلوله‌ای به دهان وزیر اصابت کرد و از صدمه آن بی‌هوش گشته، از اسب بر زمین افتاد.

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۲۲.

در این حادثه لشکر افغان از هم پاشید و قوای ایران نیز از تعقیب خسته شده، به مشهد مراجعت کردند.^۱ در همین نبرد بود که لشکریان بنیادخان هزاره با دو هزار سواره و پانصد پیاده در نیم فرسنگی از میدان جنگ به نظاره ایستاده بودند تا در هنگام شکست هر یک از طرفین به جمع آوری غنایم مشغول شوند. «از متروکات و اموال اردوهای افغانه و ایران بهره زیادی به هزاره‌ها رسیده بود که جسته گریخته‌های هنگام جنگ در گوشه و کنار بی صاحب مانده بود و آن‌ها از میان بردند.»^۲

با خاتمه یافتن جنگ، هرات همچنان در دست دولت مرکزی افغانستان باقی ماند و در پی آن محبوبیت فتح‌خان باز هم بیشتر شد. این مسأله حسادت سرداران درانی و شاهزاده کامران میرزا پسر ارشد شاه محمود را که چندان دل‌خوشی از وزیر نداشت، برانگیخت. کامران راهی هرات شد و خشونت را که نسبت به فیروزالدین، خانواده او و زنان حرم که رقیه بیگم دختر شاه محمود هم از جمله آنان بود، بهانه قرار داد و از شاه اجازه تنبیه و مجازات فتح‌خان را اخذ کرد.^۳ بدین منظور فرستاده‌ای نزد فتحعلی‌شاه قاجار فرستاد و پیام داد که این جنگ بدون رضایت محمودشاه و به ابتکار شخص فتح‌خان بوده است. فتحعلی‌شاه نیز به شاه محمود پیغام فرستاد که «یا فتح‌خان افغان را مقید به طهران بفرستد یا از حیلۀ بصر عاری نماید. شاه محمود، شق آخری را قبول نمود و حاجی فیروزالدین میرزا را به هرات فرستاد و به تدبیر چندی وزیر فتح‌خان را گرفته، محبوس سخت نمودند.»^۴

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۲۲-۴.

۲. ریاضی هروی، ۱۳۶۱، ص ۱۸.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۲۴.

۴. همان، ص ۱۹.

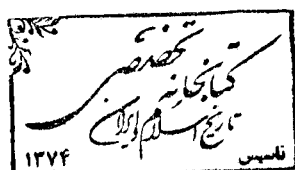
فتح خان پس از کور شدن به خواست محمود در راه کابل به دست سرداران درانی به قتل رسید. قتل وی شورش برادرانش را در ولایات مختلف موجب شد. آن‌ها موفق شدند تا محمود را در سال ۱۲۳۳ ق/ ۱۸۱۸ م از تخت به زیر کشیده، سلسله سدوزایی را براندازند.^۱

از بررسی منابع چنین برمی آید که شیعیان در دوره فرمانروایی سدوزایی‌ها از آزادی نسبی برخوردار بودند و در عمل به فرایض دینی و مذهبی تحت فشار کمتری قرار داشتند. حکومت مرکزی بنا به دلایل سیاسی و امنیتی تعدادی از آنان را به عنوان منشی و مستوفی در دوائر دولتی و دربار به خدمت گرفت. تعدادی از ایشان از جمله محمدخان هزاره که سرداری مدیر و فردی با کفایت بود به مقامات بلند دست یافتند. نامبرده به عنوان بلندپایه ترین مشاور شاهزاده محمود تمام کوشش خود را برای جلوگیری از جنگ‌های داخلی و برادرکشی در بین پسران تیمورشاه به کار بست.^۲ جمعیت بزرگتری از شیعیان نیز در نیروی نظامی دایم تحت عنوان غلامان شاهی وارد شدند. این جماعت در مواقع ضروری می‌توانست در برابر مخالفان و مدعیان حکومت که هیچگونه سنخیت فرهنگی چه از لحاظ مذهب و چه از لحاظ زبان و قومیت با ایشان نداشت به مقابله برخیزد. بدین جهت افغان‌های سنی نسبت به ایشان نظر خوشی نداشتند و مترصد فرصت بودند تا آنان را از صحنه سیاسی افغانستان حذف نمایند. هرگاه حکومت مرکزی از قدرت کافی بهره‌مند بود از سوی اکثریت به آنان تعرضی صورت نمی‌گرفت و طبعاً زمانی که دولتی ضعیف و بی ثبات بر سر کار می‌آمد با آنان به هر بهانه و با هر وسیله حتی با تهییج احساسات و عواطف مذهبی عامه، مقابله می‌کردند.

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱ ص ۲۳۴ و دولت آبادی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۷.

۲. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۷۴.

در اواخر فرمانروایی سدوزایی‌ها با تضعیف حکومت مرکزی و علنی شدن مخالفت‌های اکثریت سنی با شیعیان ساکن در شهرهای بزرگ، جامعه شیعی برای حفاظت از خود به سیاست تقیه روی آورد.^۱ اما در این بین منطقه هزاره‌جات که اکثریت جمعیت شیعیان افغانستان را در خود جای داده است از خودمختاری و استقلال عمل بیشتری نسبت به سایر مناطق شیعه‌نشین برخوردار بود. دلایل این امر را باید در حکمفرما بودن سیستم فئودالی بر سرتاسر افغانستان و اداره منطقه هزاره‌جات توسط سرداران و خوانین محلی و عدم توفیق دولت مرکزی در اشغال سرزمین‌های هزاره جستجو کرد. هزاره‌جات توسط کوه‌هایی سر به فلک کشیده احاطه گردیده است که وجود این موانع طبیعی حفاظت آن مناطق را در برابر هر نیروی مهاجم آسان می‌نماید. گرچه شیعیان هزاره جهت حفظ استقلال و موجودیت کشور تازه تأسیس افغانستان، دولت مرکزی را یاری می‌رساندند اما گاه تلاش برای کسب آزادی بیشتر و برخورداری از خودمختاری، به درگیری آنان با حکومت مرکزی منتهی می‌شد. در این میان تعدادی از سرداران هزاره برای جلوگیری از تحلیل نیروها و ائتلاف منابع، در نزاع افغان‌ها با سایر اقوام و قبایل موضع بی‌طرفانه اتخاذ می‌کردند. رفتار بنیادخان هزاره به عنوان نظاره‌گری که جمع‌آوری غنایم بر جای مانده از جنگ هرات می‌توانست به حفظ منافع و تثبیت موقعیت وی کمک شایانی نماید را باید در همین راستا تفسیر کرد.



فصل سوم؛

تحولات جامعه شیعی افغانستان از انقراض

سدوزایی‌ها تا کودتای سرخ

وضعیت شیعیان از به قدرت رسیدن محمدزایی‌ها تاحکومت امیر عبدالرحمن خان

پس از سرنگونی سدوزایی‌ها، افغانستان به صحنه درگیری برادران فتح خان تبدیل شد. در اثر این درگیری‌ها افغانستان بین پسران پاینده خان تقسیم شد. اگر چه پادشاهی اسماً به یکی از شاهزادگان سدوزایی تعلق داشت اما کابل در دست محمدعظیم خان، برادر بزرگتر قرار داشت که بعد از کشته شدن وزیر فتح خان عنوان رئیس خانواده را کسب کرده بود. قندهار در دست پردل خان، شیردل خان، کهن دل خان، رحم دل خان و مهردل خان معروف به سرداران قندهاری بود. آن‌ها برادران عینی (تنی) و از بطن مادری غلجایی بودند. عطا محمد خان، یارمحمد خان، سلطان محمد خان، سعیدمحمد خان و پیرمحمد خان معروف به سرداران پیشاوری، از مادری الکوزایی بودند که بر پیشاور حکم می‌راندند. نواب جبار خان بر کشمیر و نواب صمد خان و نواب زمان خان بر دیره غازی خان حکومت می‌کردند. دوست محمد خان هم که از مادری قزلباش تولد یافته بود بر حکومت غزنی بسنده کرد. غرب کشور به مرکزیت هرات نیز در دست کامران پسر محمود قرار داشت و پس از او وزیرش، یارمحمد خان الکوزایی، بر آن حکم راند.^۱

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۳۵۶.

در این زمان که کشور یکپارچگی خود را از دست داده بود، رنجیت‌سینگ، فرمانروای سیک پنجاب در صدد برآمد تا متصرفات خود را به سمت افغانستان توسعه دهد. وی موفق شد لشکر محمدعظیم خان را شکست داده، مولتان، کشمیر، دیره‌جات و پشاور را یکی پس از دیگری تصرف نماید.^۱ محمدعظیم خان پس از شکست‌های پی‌درپی، در حالی که به کابل باز می‌گشت در میانه راه درگذشت. انتشار خبر مرگ وی و جانشین شدن پسر نیمه دیوانه‌اش، حبیب‌الله، سرداران محمدزایی را که در نقاط مختلف کشور حکومت می‌کردند به طمع واداشت تا به طرف کابل حرکت نمایند. دوست محمدخان اولین کسی بود که خود را به پایتخت رسانید. وی پس از کشته شدن فتح خان نیز نخستین فرد در بین برادرانش بود که پایتخت را تصرف کرد اما آن را به محمدعظیم خان برادر بزرگ‌تر واگذار کرد. این بار او در برابر برادرانش ایستادگی کرد و موفق شد تا به کمک قزلباشان که قوم مادری او بودند بر کابل، غزنی، جلال‌آباد و کوهستان^(۱) مسلط شود (۱۲۴۰ق/۱۸۲۴م). او با استفاده از عنوان جهاد در برابر سیک‌ها، طرفداران بسیاری جلب کرد و در سال ۱۲۵۲ق/۱۸۳۶م، گرچه قلمرو حکومتش محدود بود اما رسماً لقب امیری یافت. «می‌توان درک کرد که تسلط سیک‌ها بر پشاور و داستان‌های مربوط به رفتار آن‌ها با مسلمانان آنجا چه هیجانی را در بین مردم افغانستان، خصوصاً مردم کابل که به پشاور نزدیک‌تر بود ایجاد کرد و صدای جهاد از هر طرف بلند گردید. دوست محمد خان از این هیجان به نفع خود ماهرانه استفاده کرد و از روحانیون بزرگ فتوا گرفت که جهاد فرض گردیده اما قیادت آن انتخاب امیرالمومنین را ایجاب می‌کند. از اینجا تا تعیین خود دوست محمد خان به

این مقام فاصله زیاد موجود نبود که آن هم به سهولت طی گردید. در سال ۱۸۳۶م دوست محمد خان در مسجد عیدگاه کابل رسماً [به‌عنوان] امیرالمومنین تعیین شد و به نام خود سکه زد.^۱

دوست محمد خان برای بازپس‌گیری پیشاور و مناطق تحت اشغال سیک‌ها، خواستار حمایت فرماندار کل انگلیس در هند شد، اما انگلیسی‌ها به بهانه سیاست عدم مداخله در امور همسایگان، وی را ناامید ساختند. تلاش او برای جلب حمایت شاه ایران نیز به جایی نرسید بنابراین وی متوجه روس‌ها شد. تمایل دوست محمد خان به روسیه، خشم انگلیسی‌ها را در پی داشت. آن‌ها به بهانه این که منافعشان در هند توسط دوست محمد خان و توطئه‌های روس در خطر است، شجاع‌الملک را که در حمایت ایشان در هند به سر می‌برد با پشتیبانی ارتشی انگلیسی به نام «ارتش سند» در سال ۱۲۵۵ق/۱۸۳۹م به کابل وارد نمودند و او را پس از سی سال دوری از پایتخت، دوباره به تاج و تخت نشاندند.

به دنبال بر تخت نشستن شاه شجاع، دوست محمد خان به بخارا پناهنده شد. انگلیسی‌ها نیز سعی نمودند تا برای تثبیت حکومت جدید، هسته‌های مقاومت را نابود سازند. بنابراین هزاره‌ها، که مقاومت مختصری از خود نشان می‌دادند، به سرعت سرکوب شدند.^۲

در مدت سلطنت دوباره شاه شجاع، اداره افغانستان عملاً در دست مکناتن سفیر انگلستان قرار داشت و شاه شجاع فقط پادشاهی پوشالی بود. با طولانی شدن اشغال افغانستان، افسران و وابستگان انگلیسی با نیت اقامت در این کشور، خانواده‌های خود را از هندوستان فراخواندند. این در حالی بود

۱. همان، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۲۶۷.

که انگلیسی‌ها در ابتدا قول داده بودند که پس از رفع نگرانی‌هایشان خاک افغانستان را ترک گویند. کمبود مایحتاج عمومی، بالا رفتن قیمت اجناس، مشاهده زنان بی‌حجاب و پی بردن به این نکته که انگلیسی‌ها در فکر استیلای دائمی بر افغانستان هستند، احساسات ملی - مذهبی مردم را جریحه‌دار کرد و آنان را به مخالفت با شاه و متحدانش واداشت.^۱ اعتراض‌های مردمی به درگیری‌های پراکنده سران و قبایل با حکومت تبدیل شد و معترضان دوباره به دوست‌محمدخان که توانسته بود خود را از قید امیر بخارا رها ساخته و آنان را به جهاد علیه انگلیسی‌ها ترغیب می‌نمود، پیوستند (۱۲۵۶ق/۱۸۴۰م). علی‌رغم موفقیت‌های اولیه توسط شورشیان، دوست محمد خان به یکباره خود را تسلیم انگلیسی‌ها کرد و آن‌ها نیز او را به هندوستان منتقل کردند (اکتبر ۱۸۴۰ م)؛ با این حال نبرد برضد انگلیسی‌ها به رهبری محمداکبر خان، پسر دوست محمد، با شدت هر چه تمام‌تر ادامه پیدا کرد.

در این بین «هزینه‌های سلطنتی شجاع شاه، پرداخت حقوق و مقرری کارمندان و تمام مخارج دربار و حکومت از خزانه هند تأمین می‌شد. رؤسای قبایل، در قبال حفظ آرامش و احتراز از آشوب، مقرری مخصوصی می‌گرفتند؛ یا به معنی دیگر انگلیسی‌ها آن‌ها را به حساب خزانه هند خریده بودند.»^۲ به مکناتن اطلاع داده شد که پرداخت چنین هزینه هنگفتی امکان ندارد. او در پی چاره‌جویی برآمد و تصمیم گرفت که «بار هزینه را با تقلیل مقرری رؤسای قبایل سبک کند. تا آن موقع رؤسای قبایل به طور پراکنده، جدا سرانه (خودسرانه) و بدون هماهنگی علیه مهاجمان می‌جنگیدند؛

۱. همان، ۲۶۸.

۲. شیخاوندی، ۱۳۷۹، ص ۶۲.

مکنتان با این تصمیم به وحدت رؤسا کمک کرد و در نتیجه آنان با هم متحد شده توطئه قتل عام انگلیسی ها را چیدند. در این هنگام نفرت افغان ها از سلطه انگلیسی ها به نهایت رسیده بود.^۱

برای شروع قیام همگانی نقشه ای طراحی شد. «بانیان این نقشه اوراقی به صورت شبنامه ترتیب نموده، در یک وقت معین، پنهانی در خانه های یک تعداد از اعیان و روحانیون منتشر نمودند. در این اوراق ذکر شده بود که انگلیسان می خواهند تمام بزرگان افغان را با عایله شان به بلاد کفر تبعید کنند و این کار به زودترین فرصت عملی خواهد شد.»^۲ در پی جلسه ای، بزرگان کابل تصمیم گرفتند تا در روز مشخصی قیام عمومی را آغاز نمایند بنابراین «روز هفدهم رمضان را که روز زخم خوردن حضرت خلیفه چهارم و به این جهت روز مقدس می باشد، برای قیام انتخاب نمودند.»^{۳ (۲)}

در روز مقرر، اهالی کابل به مقر ارتش انگلیس حمله بردند و به قتل عام آن ها پرداختند. انگلیسی ها چون مقاومت را بیهوده دیدند تصمیم به ترک کابل گرفتند. بنابراین برای تعیین شرایط خروج با سران مجاهدین وارد مذاکره شدند. «بر اثر این تصمیم مکنتان با سران افغانی تماس گرفت اما هدف او باز هم رسیدن به یک موافقه (موافقت) آبرومند نبود بلکه می خواست در ضمن مذاکره در بین سران افغان نفاق تولید و زمینه را برای باقی ماندن قوای انگلیس در افغانستان مساعد سازد. بنابراین در آن واحد با اشخاص مختلف و با شرایط جداگانه مذاکره می کرد و سعی داشت از تضادهای موجود مثل تضاد بین سنی و شیعه و درانی و غلجایی و... استفاده نماید»^۴، «بدین منظور در قندهار یکصد هزار روپیه میان خوانین پوپلزایی

۱. همان.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۷۸.

۳. همان، ص ۲۷۹.

۴. همان، ص ۲۸۳.

پخش کرد تا جنگ را میان پوپلزایی و بارکزیی روشن کند. همین طور در کابل به طور پنهانی جاسوسان خود را نزد خان شیرین خان جواتشیر و نایب شریف خان که در رأس قوای مجاهدین شیعه مذهب قرار داشتند، فرستاد و پیغام داد که در صورت خروج نیروهای انگلیس، اهل سنت، شیعیان را قتل عام خواهند کرد و حتی به خان شیرین خان وعده اعطای صد هزار روپیه داد.^۱ اما هوشیاری رهبران ملی شیعه و حرکت توده‌های مردمی که به عنوان جهاد علیه کفر وارد صحنه مبارزه شده بودند، توطئه‌های مکناتن را خنثی ساخت.

در این توفیق نباید نقش عالمان دینی و روحانیون بیدار شیعی را نادیده گرفت. با آن که آنان از حکومت قبیله‌ای و سراسر تبعیض درانی‌ها به شدت آزرده بودند اما با مشاهده آمادگی مردمی جهت قیام برضد اشغالگران اجنبی، زمان را برای انتقام از شاهزادگان، خوانین و ستمگران داخلی مناسب ندانسته، کوشیدند تا خطرات مشترک استعمار را که دین، کشور، وحدت ملی، آزادی و استقلال آن‌ها را نشانه رفته بود به اقوام گوناگون گوشزد نمایند و براساس تکالیف شرعی و مصالح ملی، ملت متشت و خسته از نفاق داخلی را به اتحاد دعوت کنند. در ایجاد این وحدت نقش ملا عبدالله معروف به فاضل قندهاری (۱۲۲۷-۱۳۱۳ق) که از رشدیافتگان حوزه علمیه نجف و از شاگردان بنام خاتم‌المجتهدین شیخ مرتضی انصاری و سید محمدباقر شفتی بود، بسیار برجسته می‌باشد. وی با تسلط کامل بر علوم حوزوی و «با همه شدت و صلابتی که در دین داشت، از تعصب مذهبی و بدینی نسبت به مذهب دیگران دور بود. محیطی که در آن پرورش یافته بود در این امر بی‌تأثیر نبود؛ زیرا وی در شهر قندهار زاده و رشد یافته بود و

۱. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۲۲.

قندهار همواره مرکز دو فرقه شیعه و سنی بوده است. نامبرده به دلیل ویژگی یاد شده، مدتی از محضر علمای اهل سنت قندهار کسب فیض نموده و پس از فراغت از تحصیل نیز از مطالعه و تحقیق کتاب‌های اهل سنت فاصله نگرفت... از این رو مورد احترام و مراجعۀ اهل سنت هم بود و به عنوان رکن وحدت مذهبی و ستون تفاهم شیعه و سنی تلقی می‌شد.^۱ آیت‌الله قندهاری نقش مؤثری در ایجاد همدلی و برادری در بین صفوف مبارزان شیعی و سنی در ولایت قندهار ایفا کرد و توطئه‌های تفرقه‌افکنانه انگلیسی‌ها را نقش بر آب کرد. وی به همین اندازه اکتفا نکرد و «برای متحد کردن فرق شیعه و سنی ساکنین کابل در قیام آنان برضد انگلیسی‌های اشغالگر به کابل رفت. تبلیغات او مؤثر واقع شد و وحدت نظری میان آنان ایجاد گردید.»^۲

پس از چند روز از سپری شدن قیام، آتش جنگ چنان بالا گرفت که مکانات و معاونش کشته شدند و عرصه چنان بر انگلیسی‌ها تنگ شد که ناچار از کابل عقب نشستند و تقریباً همه ۱۶ هزار تن سپاهیان بریتانیا در راه کابل - جلال‌آباد نابود شدند، جز یک تن که خبر این نابودی را به جلال‌آباد رسانید. هنگامی که مجاهدین آمادۀ حرکت برای نابودی قشون انگلیس در جلال‌آباد بودند، شاه شجاع از بالا حصار کابل خارج شد و راهی سیاه‌سنگ، محل استقرار مجاهدین در نزدیکی کابل شد. نقشه شاه این بود که در جلال‌آباد با اغتمام فرصت به نیروی انگلیس ملحق شود. اما سرداران که از نیات او اطلاع داشتند به او مجال این کار را ندادند، در صبح ۵ آوریل سال ۱۸۴۲م (۱۲۵۸ق) به ضرب گلوله، وی را از پا در آوردند.^۳

۱. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۲-۸۱.

۲. بامداد، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۱۴۶.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۰۰ و غبار، ۱۳۶۸، ص ۵۶۸.

در پی این شکست، انگلیسی‌ها سپاهی به رهبری ژنرال پالک جهت مجازات افغان‌ها به کابل فرستادند. این سپاه در شعبان ۱۲۵۸ق/ سپتامبر ۱۸۴۲م وارد کابل شد و بازار مرکزی شهر، معروف به چارچته را که از زیباترین بازارهای مشرق زمین بود به همراه چند مسجد و ابنیه تاریخی تخریب کردند. سپس شهر را به مدت سه روز غارت کرده، خرابی‌های بسیار از خود بر جای گذاشتند. پالک برای انتقام از مردم کوهستان و کوه‌دامن که سهم بسزایی در شکست انگلیسی‌ها داشتند و اینک محمداکبر خان را نیز در میان خود پناه داده بودند، قوایی به آن مناطق گسیل داشت. قوای مذکور قصبه‌های استالف و چاریکار را آتش زده، با خاک یکسان نمودند. آن‌ها همچنین کلیه افراد ذکور بالای ۱۴ سال را به قتل رساندند و بر زنان و کودکان نیز تعرض کردند.^۱

هنگامی که پالک برای سرکوب شورشیان افغان در حال رفتن به کابل بود، حکمران کل هند تصمیم گرفت که از حمایت سدوزایی‌ها دست کشیده، به دوست محمد خان اجازه دهد تا به افغانستان باز گردد. بنابراین طی اعلامیه‌ای بیان کرد که پس از مراجعت قوای انگلیس از افغانستان، به تمامی افغان‌هایی که نزد انگلیسی‌ها به سر می‌برند اجازه داده خواهد شد که به وطنشان باز گردند. طبعاً با صدور این اعلامیه، دوست محمد خان که با تمامی درخواست‌های دولت انگلیس موافقت کرده بود، آماده ورود به افغانستان شد. به موجب یکی از این درخواست‌ها، دوست محمد خان وعده داده بود که بدون مشورت با دولت انگلستان با هیچ دولت خارجی ارتباط مستقیم برقرار نکند.^۲ بدین سان بود که اقدام انگلستان برای تحمیل امیری به افغان‌ها به پایان رسید.^۳

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۰۳-۴.

۲. غبار، ۱۳۶۸، ص ۵۷۳.

۳. شیخاوندی، ۱۳۷۹، ص ۶۶.

افغان‌ها در جنگ اول افغان و انگلیس متحمل خسارات مالی و جانی فراوانی شدند. این جنگ موجب شد تا آن‌ها به اروپایی‌ها و هر آنچه به ایشان وابسته بود، بدبین شوند. رویگردانی افغان‌ها از مظاهر تمدن و پیشرفت‌های صنعتی غرب، عقب‌ماندگی اقتصادی افغانستان را در آینده رقم زد.

زمانی که دوست محمد خان، کابل را از چنگ برادران خود خارج ساخت (۱۲۴۰ق/۱۸۲۴م) تصمیم گرفت کشوری یکپارچه فراهم آورد و بر رقبای سیاسی خود فایق آید؛ بدین منظور در صدد برآمد تا نواحی شرقی هزارستان، خصوصاً بهسود و بامیان را که تا آن زمان به صورت مستقل اداره می‌شد تصرف نمایند. تسخیر این مناطق از دو جهت برای وی مهم و حیاتی بود. اول، به جهت بهره‌مندی از عواید و درآمد حاصله از آن و دوم، جلوگیری از اتحاد شیعیان کابل با مردم هزاره‌جات که اکثریت شیعیان را تشکیل می‌دادند.

دوست محمد خان از پدری درانی و سنی‌مذهب و مادری قزلباش و شیعه به دنیا آمده بود و برای تصاحب قدرت و رسیدن به تاج و تخت از این دو ویژگی خانوادگی به خوبی استفاده کرده بود. او خود را «نماینده قدرت‌طلبی‌ها و انحصارگرایی‌های درانی از سویی، و احقاق حقوق از دست رفته و جبران مظلومیت‌های مضاعف شیعیان از سوی دیگر، می‌نمایاند. از این رو، چنان که شیعیان در شکست تاریخی انگلیس و آزادی سرزمین افغانستان نقشی مهم داشتند، برخی - به ویژه قزلباش‌ها - در به قدرت رساندن امیر دوست محمد خان نیز نقش مهمی ایفا کردند.»^۱ وی نیک می‌دانست که «شیعیان کابل، که وسیله به قدرت رسیدنش را فراهم کرده بودند،

می توانستند وسیلهٔ تنزلش نیز گردند.^۱ بدین منظور حاجی خان کاکری را مأمور لشکرکشی به بامیان و بهسود کرد. «حاجی خان بامیان را با اعمال نیروی قهریه و در مواردی از راه ایجاد اختلاف میان ساکنین آن و یا از راه تطمیع خوانین به اطاعت خود درآورد و چند صد نفر از قبیلهٔ خود را در مرکز آن اسکان داد.»^۲

علی رغم تصرف بامیان، فتح بهسود کار آسانی نبود زیرا در این زمان میر یزدان بخش که امیری توانا و مقتدر بود بر سرتاسر بهسود تا حدود شیخ علی و بامیان و حتی تا سرحدات غور حکم می راند. «او خودخواهی ها و تکروری های عده ای از خوانین محلی را در بهسود متوقف ساخت و فضایی پر از آرامش را برای اعمال قدرت خود در منطقهٔ بهسود به وجود آورد. او همچنین توانست نفوذ خود را بر میرهای همسایه (منطقهٔ دایزنگی، شیخ علی و هزاره های بامیان) نیز انکشاف دهد. [چنانکه] میرهای همسایه احترام قابل توجهی به شخص وی قایل بودند.»^۳

یزدان بخش نه تنها از سوی میرهای همسایه به دیدهٔ احترام نگریسته می شد بلکه به خاطر ارزش نهادن به حقوق رعایا در بین مردم نیز از حرمت و عزت فراوانی برخوردار بود. در زمان میر یزدان بخش نظم و امنیت بر منطقه حکمفرما شد و راه های ارتباطی از جمله راه بامیان - کابل که از سرزمین وی عبور می کرد و پیش از این، صحنهٔ تاخت و تاز و غارتگری راهزنان، خصوصاً دسته هایی از هزاره های شیخ علی بود، امن و بی خطر گردید و هزاره های شیخ علی جرأت ظاهر شدن در آن مناطق را به خود راه

۱. نائل، ۱۳۷۲، ص ۱۵۳.

۲. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۳۳-۴.

۳. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۵۱.

نمی‌دادند.^۱ در اثر مساعی و مجاهدت‌های میر بزرگ هزاره، تجارت و کشاورزی در سرزمین هزاره‌جات رونق گرفت. «آشکار بود که رهبر با قدرت و توانای عالی در میان هزاره‌ها به وجود آمده است که هدف توجّه شیعیان و حکومت کابل قرار گرفته بود و شیعیان کابل به خودشان از موجودیت یک متحد مقتدر نوید می‌دادند و حکومت کابل از به وجود آمدن یک قدرت مستحکم در هزاره‌جات در تشویش و هراس بود.»^۲

در عین حال یزدان‌بخش به نفوذ سران قزلباش کابل که در هزاره‌جات برای خود قلعه و جاگیر دست و پا کرده بودند پایان داد. این گروه از قزلباش‌ها برای دست‌یابی به منافع بیشتر، به طور دایم در بین میرهای هزاره به ایجاد اختلاف می‌پرداختند و به اصطلاح از آب گل‌آلود ماهی می‌گرفتند. یزدان‌بخش با کوتاه کردن دست ایشان، به اختلافات داخلی پایان بخشید و بدین وسیله پایه‌های قدرت خویش را مستحکم ساخت.^۳

دوست محمدخان که از اتحاد قزلباش‌های کابل با شیعیان هزاره سخت نگران بود و بقای خود را در نابودی هزاره‌ها و رهبر آنان می‌دید، دست به کار شد و چون در هم شکستن قدرت یزدان‌بخش از طریق قوه قهریه کار آسانی نبود به حيله متوسل شد. بنابراین در بین قزلباش‌های کابل که روابط حسنه‌ای با او داشتند چنین وانمود کرد که برای شخصیت میر یزدان‌بخش احترام زیادی قایل است و آرزومند دیدار و آشنایی بیشتر با اوست. «او از شیعیان خواست تا از نفوذشان استفاده نموده، میر را وادار به دیداری از کابل نمایند. آنان موضوع را به میر یزدان‌بخش اطلاع دادند و دوست محمدخان

۱. نائل، ۱۳۷۲، ص ۱۴۹.

۲. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۳۵.

۳. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۵۱ و نائل، ۱۳۷۲، ص ۱۵۱.

یک جلد قرآن مجید را مهر نموده و به حیث وثیقه مهم و سنگینی برای سلامتی میر فرستاد و افراد عمده شیعه کابل نظر به پیشنهاد امیر ضامن شدند.^۱

یزدان‌بخش وقتی اصرار سران قزلباش را مشاهده کرد، با دریافت ضمانت‌های مالی و جانی، راهی کابل شد تا خدشه‌ای به روابط سیاسی او با امیر کابل وارد نشود، اما پس از استقبالی دوستانه دستگیر شد و به زندان افتاد.^۲ محبس طولی نکشید زیرا او با استفاده از فرصت مناسب از زندان گریخت و به بهسود بازگشت.

از این پس روابط یزدان‌بخش با دوست محمد به شدت تیره شد، با این وجود وی از درگیری با امیر کابل اجتناب می‌ورزید و با درپیش گرفتن رویه مسالمت جویانه، به تدریج قدرت و نفوذ خود را در میان میرهای هزاره گسترش داده، آن‌ها را با خود متحد و همراه ساخت. در این مدت او از ارسال مالیات مقرر به کابل امتناع نمی‌ورزید و در حفظ امنیت راه‌های تجاری که از سوی کاروان‌های دولتی مورد استفاده قرار می‌گرفت، کوچکترین سستی به خود راه نمی‌داد.^۳ از طرفی با ساخت استحکامات و قلعه‌های جنگی، آمادگی دفاعی خود را بالا برده، با سرکوب خوانین سرکش، قدرت خود را بیش از پیش افزایش داد. او با این اقدامات توانست «میرهای هزاره بامیان و میرانی که هنوز به امیر کابل وفادار مانده بودند را با خود متحد و هم‌دست گرداند».^۴

۱. نائل، ۱۳۷۲، ص ۱۵۳.

۲. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۵۲ و نائل، ۱۳۷۲، ص ۱۵۴.

۳. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۵۳.

۴. همان.

میر یزدان‌بخش علاوه بر امیر کابل دشمن دیگری هم داشت. محمدعلی بیگ سیغانی، رهبر تاجیک‌های سیغان، نه تنها دشمن او بلکه دشمن همه هزاره‌ها محسوب می‌شد. یکی از اعمال امیر سیغان به اسارت گرفتن هزاره‌ها و فروش آن‌ها به ازبک‌ها بود. وی از طرف رحیمداد خان، امیر بامیان که دست‌نشانده حاجی خان کاکری، بود حمایت می‌شد. یزدان‌بخش برای کوتاه کردن دست محمدعلی بیگ و رحیمداد خان به مناطق تحت سلطه ایشان حمله برد و ضمن شکستشان موفق شد تا اکثر خان‌های تحت فرمان آن‌ها را به اطاعت خود درآورد و بامیان را نیز تصرف کند. با این عمل قدرت و محبوبیت وی در بین هزاره‌های شیعه به صورت فوق‌العاده‌ای افزایش یافت.^۱

تحولات هزاره‌جات باعث شد تا دوست محمد خان برای از بین بردن یزدان‌بخش که اینک به صورت رقیبی جدی برای او درآمده بود دست به کار شود. بدین منظور حاجی خان کاکری که قبلاً موفق به تسخیر بامیان شده بود و پس از آن، منطقه بامیان به عنوان جایگزین به وی اعطا گردید، مأمور سرکوب یزدان‌بخش شد. حاجی خان از طریق واسطه‌ها موفق شد تا یزدان‌بخش را متقاعد سازد که اعمال رحیمداد خان مبنی بر اتحاد وی با محمدعلی بیگ سیغانی و اقدام بر علیه میر بهسود بدون اجازه وی و به صورت خودسرانه صورت گرفته است. او با ارسال قرآنی قسم یاد کرده بود که اگر یزدان‌بخش بامیان را رها سازد، امارت او را بر مناطقی که تحت تصرف دارد به رسمیت شناخته، وی را برای نابودی محمدعلی بیگ و انقیاد تاتارهای هزاره، یاری خواهد کرد.^۲

۱. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۳۹۴۰.

۲. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۵۴ و نائل، ۱۳۷۲، ص ۱۵۷-۶۳.

حاجی خان در سال ۱۲۴۸ق/۱۸۳۳م به قصد جمع آوری مالیات روانه بامیان شد و با یزدان‌بخش بر سر نحوه سرکوب تاتارها وارد مذاکره گردید. در خلال ایامی که حاجی خان در هزاره جات به جمع آوری مالیات و سرکوب خوانین متمرّد مشغول بود، برادران وی با افراد تحت فرمانشان به او ملحق شدند و او را بیش از پیش تقویت کردند. بعضی از خوانین هم با پول و وعده و وعیدهای مختلف تطمیع گردیدند و به حامیان حاجی خان مبدّل شدند. همچنین با ایجاد تفرقه در بین سران هزاره، تضعیف یزدان‌بخش میسر شد. محمدعلی بیگ نیز در رکاب حاجی خان، وی را در این امور یاری می‌رساند. در این وقت محمدعلی بیگ با میانجی‌گری حاجی خان نسبت به یزدان‌بخش اظهار دوستی و محبت می‌کرد. در لشکرکشی به مناطق تاتارنشین، یزدان‌بخش و برادر وی، عباس، که از یاران خود دور مانده بودند توسط نیروهای حاجی خان و محمدعلی بیگ دستگیر شدند. در پی این عمل «عساکر مسلح بهسودی که بدون رهبر مانده بودند به آسانی توسط عساکر افغان پراکنده شدند»^۱ حاجی خان اسیران خود را به بامیان آورد و آن‌ها را با فتوای ملا شهاب‌الدین در روز جمعه مطابق با هشتم ماه رجب سال ۱۲۴۸ق به جرم خیانت اعدام کرد.^۲ یزدان‌بخش فردی شجاع، مومن و پایبند به اعتقادات مذهبی بود. او با شجاعتی وصف‌ناپذیر در صدد برآمد تا با اتحاد قبایل هزاره در برابر ظلم و بی‌عدالتی حکومت انحصار‌گرای درانی ایستادگی کند و با ایجاد محیطی امن، موجبات پیشرفت شیعیان را در زمینه‌های مختلف فراهم آورد.^۳ وی قبل از اعدام تقاضا کرد تا دست‌های او

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۵۴.

۲. همان، ص ۱۵۵ و یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۵۰.

۳. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۸۹.

را برای خواندن نماز باز نمایند اما با درخواست وی موافقت نشد. پس زیر لب به خواندن اوراد و اذکاری چند پرداخت. آنگاه خطاب به جمعیت چنین وصیت کرد: «راه من این است، آنان باید ره مرا تعقیب نمایند».^۱

بعد از اعدام یزدان‌بخش، دوست محمد خان تلاش خود را در جهت بسط قدرت و افزایش نفوذ دولت مرکزی در منطقه هزاره‌جات بیشتر کرد. «او برای رسیدن به این هدف از اختلاف موجود میان خوانین و بزرگان هزاره حداکثر سود را برد و توانست بخش‌هایی از سرزمین این مردم را مطیع و فرمانبردار خود سازد و مالیات سنگین بالای مردم وضع کند».^۲ در این راستا مردم بهسود مجبور شدند تا دو برابر دیگر نقاط مالیات پرداخت کنند.^۳ با این وجود تلاش دوست محمد خان برای تصرف همه مناطق هزاره‌جات ناکام ماند.^۴

مهم‌ترین عامل پیروزی افغان‌ها در جنگ با استعمار انگلیس وحدت کلمه بود. اتحاد اقوام و مذاهب در سایه تعلیمات اسلامی بوجود آمد و علمای دینی در شکل‌گیری این وحدت نقش بسزایی داشتند. دوست محمد خان که پس از تبانی با انگلیس‌ها دوباره بر حکومت افغانستان دست یافته بود در جهت برآورده ساختن خواسته‌های استعمار، که اهم این خواسته‌ها از بین بردن عوامل ایجاد وحدت در بین مردم بود، برخی از سران مؤثر ملی و مذهبی را به سایر بلاد تبعید کرد. لذا آیت‌الله فاضل قندهاری که مساعی وی در خلال جنگ اول افغان و انگلیس مانع از بروز تفرقه و تشتت در صفوف مجاهدین گردیده بود به ایران تبعید شد. قندهاری در حوزه

۱. نائل، ۱۳۷۲، ص ۸-۲۶۷.

۲. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۵۱.

۳. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۵۵.

۴. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۱ و یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۵۱.

علمیه شهر مشهد مقامی بلند یافت. آقا بزرگ تهرانی درباره حوزه درسی و مقام علمی قندهاری می گوید: آیت الله قندهاری «پس از مهاجرت به ایران به مشهد امام رضا^(ع) ساکن شد و از بزرگترین دانشمندان و مشهورترین مدرسان و عمده ترین رهبران و بارزترین مراجع عامه آن شهر بود و دارای مدرسه آباد، نقش برجسته و شاگردان بسیار بود. شاگردان از وی در دروس فقه، اصول، حدیث، تفسیر، کلام، عقاید، حکمت، تاریخ، ادبیات و جز این ها استفاده می کردند.»^۱ آیت الله قندهاری تا آخر عمر در شهر مقدس مشهد به تدریس و رسیدگی به امور مذهبی مردم پرداخت و در همان شهر وفات یافت.

قبلاً اشاره کردیم که هرات و نواحی غربی افغانستان در دست کامران میرزا و پس از او تحت سلطه یارمحمدخان الکوزایی قرار داشت. تبعیض و ستم دوران سدوزایی و رفتار خصمانه دوست محمد خان نسبت به شیعیان، آنان را به خود آگاهی، خودباوری بیشتر و تکیه بر هویت ملی - مذهبی خویش مایل ساخت. به عبارت دیگر آنان مصمم گشتند تا به جای تسلیم در برابر سرداران درانی و یابی تفاوتی نسبت به تحولات افغانستان، همانطوری که بنیاد خان هزاره را به نظاره گری صرف مبدل ساخته بود، در جهت حفظ منافع خود نقشی سازنده و فعال ایفا نمایند. نقش هزاره های دایزینیات در ایجاد این خودباوری و تغییر نگرش شیعیان نسبت به مسایل افغانستان غیر قابل انکار است. این طایفه در منطقه بادغیس واقع در شمال شرقی هرات ساکن بودند. مرکز بادغیس، قلعه نو، یکی از آبادترین مناطق این ولایت و از مستحکم ترین قلاع طایفه مذکور محسوب می شد، به صورتی که قلعه نو می توانست چون دژی این طایفه پرجمعیت را در برابر

۱. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۸۱.

حملات بیگانگان محافظت نماید.^۱ در اختلافات ایران و افغانستان بر سر مسأله هرات، میرهای دایزینیات به قدرتمندی و توان حاکمان هرات علاقه‌ای نشان نمی‌دادند اما در عین حال راضی به تصرف این ولایت بدست ایرانیان نیز نبودند. بنابراین با کمک‌های خود به کامران میرزا از سقوط هرات در سال ۱۲۵۴ق/۹-۱۸۳۸م بدست ایران ممانعت به عمل آوردند.^۲

بعد از در هم شکستن محاصره هرات و عقب‌نشینی قوای ایران، طایفه دایزینیات خود را متحد و دوست حاکم هرات می‌شمردند ولی هیچگاه قیادت هرات را به رسمیت نشناختند.^۳ بدین جهت یارمحمد خان با لشکرکشی به قلعه‌نو، آنان را مجبور به اطاعت از خود و پرداخت مالیات کرد. اما کریم‌داد خان، حاکم دایزینیات، به زودی قول و قرار خود را فراموش کرد و از پرداخت مالیات سر باز زد. این مسأله لشکرکشی دوباره یارمحمد خان به قلعه‌نو و به خاک و خون کشیدن آن نواحی را در سال ۱۲۶۴ق/۱۸۴۷م همراه داشت. کریم‌دادخان در این جنگ زخمی شد و به شهر ایرانی تربت جام پناهنده گردید.^۴ یارمحمد خان برای جلوگیری از شورش دوباره دایزینیات، حدود هشت تا ده هزار نفر از سکنه آن نواحی را به قسمت سفلاهی رودخانه هریرود که ناحیه‌ای خشک بود انتقال داد.^۵

در زمان حکمرانی کامران بر هرات، شیرازه اقتصادی این ولایت از هم پاشید. کامران فردی قسی‌القلب، عیاش و پول‌پرست بود. او برای بدست آوردن پول و ثروت و فراهم آوردن وسایل عیاشی خود، به صادر کردن

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۶۷.

۲. همان، ص ۱۵۹.

۳. همان، ص ۱۶۰.

۴. همان، ص ۱۶۱.

۵. همان، ص ۱۶۱ و فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۰.

نفوس هرات، یعنی تنها متاعی که هنوز در دست داشت، اقدام کرد و هزاران زن، مرد و کودک بی گناه را به عنوان برده و کنیز به بیگانگان فروخت.^۱ یارمحمد خان هم برای پر کردن خزانه خالی خود به همین کار مبادرت می ورزید. «در مرحله اول مجرمین و زندانیان را به فروش رسانید، بعد چون این منبع درآمد پایان یافت امر کرد تا عابرین و بازاریان را به جرم مناقشه و جنگ زبانی و حتی بدون جرم و دلیل گرفتار نموده، به بهای پول به ازبک ها تحویل دهند. معمولاً بیست نفر در بدل یک اسب که صد تومان قیمت داشت به فروش می رسید.»^۲

اعمالی از این دست باعث شد تا ساکنین هرات خصوصاً شیعیان که جمعیت قابل توجهی از این شهر را تشکیل می دادند به ایرانیان پناه برده، آرزوی فتح هرات توسط دولت ایران را داشته باشند. در زمان سلطنت ناصرالدین شاه، سپاهیان ایرانی موفق شدند تا شهر هرات را در محاصره گیرند. «با همکاری شیعیان و فارسی زبانان هرات با سپاه ایران و به دنبال جنگ های پی در پی، سرانجام سپاهیان افغانی دسته دسته تسلیم نیروهای ایرانی شدند... و سرانجام هرات پس از نه ماه محاصره، در روز آخر محرم سال ۱۲۷۳ ق/ ۱۸۵۷ م سقوط کرد و به تصرف نیروهای ایرانی درآمد.»^۳ در پی تصرف هرات، دوست محمد خان با دولت انگلستان بر ضد ایران عهدنامه جدیدی را به امضا رسانید و دولت ایران پس از تجاوز قوای انگلستان به جزایر و بنادر جنوبی این کشور، مجبور به تخلیه هرات گردید و در همین سال بر طبق معاهده پاریس، هرات برای همیشه از خاک ایران جدا

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۰۹.

۲. همان.

۳. متولی حقیقی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۰.

شد.^۱ قبل از تخلیه هرات توسط نیروهای ایرانی، حسام‌السلطنه حاکم خراسان طی نامه‌ای که به شاه نوشت، خواست تا وی را از تخلیه هرات منصرف نموده، به ایستادگی در مقابل قوای متجاوز انگلیسی تشویق نماید. وی ضمن گوشزد کردن خسارت فراوانی که قشون ایران در فتح هرات متحمل گشته، در صدد برآمد تا احساسات مذهبی شاه را تحریک نماید: «بسیاری از شیعیان و قزلباشان طرفدار ایران که تقیه را به کناری نهاده، طرفداری خود را از حکومت ایران آشکار کرده بودند، در صورت تخلیه هرات از نیروهای ایرانی، لطمه خواهند خورد».^۲

در سال ۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م سردار سلطان احمد خان، برادرزاده و داماد دوست محمد خان، وارد هرات شد و همین که حکومت را در دست گرفت، خطبه به نام ناصرالدین شاه خواند و یک ایرانی به نام سید ابوالحسن شاه را نیز به وزارت خود برگزید. وی در سال ۱۲۷۹ق/۱۸۶۱م فراه، واقع در جنوب ولایت هرات را به تصرف خود درآورد و در صدد اشغال قندهار نیز برآمد تا از این طریق، راه تسخیر کابل را هموار کند. سلطه سلطان احمد خان بر افغانستان نه تنها باعث نابودی سلطنت دوست محمد خان می‌شد بلکه منافع انگلیسی‌ها را نیز در منطقه به شدت با خطر مواجه می‌ساخت.^۳ بنابراین دوست محمد خان در همان سال با حمایت انگلیسی‌ها، پس از تصرف فراه، متوجه هرات گردید. احمد خان به منظور مقابله با دوست محمد خان از ناصرالدین شاه کمک خواست، اما انگلیسی‌ها شاه ایران را بر اساس مفاد معاهده پاریس از یاری رساندن به

۱. همان، ص ۴-۲۶۰ و شمیم، ۱۳۷۵، ص ۶-۲۳۴.

۲. متولی حقیقی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۲.

۳. همان، ص ۵-۲۶۴.

احمد خان بر حذر داشتند.^۱ چند ماه بعد از محاصره شهر هرات توسط دوست محمد خان، همسر سلطان احمد خان در گذشت و پس از چندی خود سلطان نیز فوت کرد. پیکر آن‌ها با احترام به خارج از شهر منتقل شد و در منطقه گازرگاه مدفون گردید. پس از فوت سلطان احمد خان جنگ همچنان ادامه داشت تا اینکه پسران سلطان احمد و اعیان شهر تصمیم گرفتند شهر را به دوست محمد خان تسلیم نمایند. «به فاصله کمتر از یک ماه از تسلیم شدن هرات، امیر که گویی در انتظار بر آورده شدن این آخرین آرزویش بود، به عمر ۷۲ سالگی به مرض ضیق النفس وفات یافت و او هم در همان زیارت خواجه انصار در نزدیکی دختر و دامادش به خاک سپرده شد.»^۲

در دوره امارت دوست محمد خان بر افغانستان، مقامات عمده دولتی همانند دوره‌های قبل در دست خانواده‌های بزرگ درانی قرار داشت. وی اداره ولایات را که به صورت تیول اداره می‌شد به پسران خود سپرد. آن‌ها مالیات‌های تأدیه شده را به عنوان تنخواه سپاه و هزینه‌های دربارهای خود مصروف می‌کردند و باقیمانده را به پایتخت ارسال می‌نمودند. «طبیعی است که در این شرایط، قسمت بزرگ وجوهی که از مردم اخذ می‌شد، حیف و میل گردیده، فقط جزء کوچک آن به امور دولتی، آن هم در دو شق مهم دربار و اردو به مصرف می‌رسید.»^۳

در تاریخ جدید افغانستان دوره بین مرگ تیمور شاه و اتحاد مجدد افغانستان توسط دوست محمد خان را دوره فترت و انحطاط می‌نامند.

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۰-۳۱۹ و متولی حقیقی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۵.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳. همان، ص ۳۲۱.

تحولات جامعه شیعی افغانستان از انقراض سدوزایی‌ها تا کودتای سرخ ۱۹۷

گرچه دوست محمد خان موفق به تشکیل افغانستانی متحد گردید اما نتوانست وضعیت اقتصادی این کشور را نسبت به اقتصاد پریشان عصر فترت بهبود بخشد. انحطاط اقتصادی به حدی بود که در عصر وی، مبادله پولی در بین هزاره‌ها از بین رفت و مردم هزاره‌جات مجدداً به اقتصاد طبیعی و مبادله کالا با کالا روی آوردند.^۱

پس از درگذشت دوست محمد خان، پسر و ولیعهد او، شیرعلی خان، که از مادری سدوزایی‌زاده شده بود، در هرات بر تخت نشست. محمد افضل و محمد اعظم، برادران بزرگتر او بودند اما چون مادر آن‌ها از طبقه متوسط بود، از نگاه اعیان و درباریان شایسته پادشاهی شمرده نمی‌شدند. گرچه برادران شیرعلی ابتدا با وی بیعت کردند، اما پس از مدتی به مخالفت برخاستند. سرانجام در سال ۱۲۸۲ق/۱۸۶۵م محمد اعظم به کمک عبدالرحمن، پسر محمد افضل، کابل را از دست شیرعلی خارج ساخته، محمد افضل را که در غزنین زندانی بود به پایتخت فرا خوانده، او را بر تخت نشاندند.^۲ پس از این حادثه شیرعلی خان به هرات پناهنده شد و مساعی او برای فتح کابل بی‌نتیجه ماند.

محمد افضل در ۱۲۸۴ق/۱۸۶۷م درگذشت و برادر او محمد اعظم امیر کابل شد. در منابع تاریخی افغانستان، اولین بار نام سید جمال‌الدین اسدآبادی را در زمان حکمرانی وی مشاهده می‌کنیم. در حالی که بعضی از منابع از ورود سید به کابل در زمان محمد اعظم خبر می‌دهند^۳ بعضی دیگر بر اقامت وی در آن شهر در زمان دوست محمد خان و احراز سمت معلمی و

۱. همان، ص ۳۲۴.

۲. همان، ص ۲۳۳-۷ و خوافی، ۱۳۸۱، ص ۲۶۱-۲.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۴۰.

تعلیم و تربیت فرزند او، محمد اعظم، تأکید می‌نمایند.^۱ سید پس از ورود به کابل چند بار در خلوت با محمد اعظم خان ملاقات کرد و «شاید نقشه‌ای راجع به اصلاحات در اداره دولت به او سپرده باشد اما امیر که بدو با او گرم گرفته بود به زودی بر او بدگمان گردیده، امر اخراج او را به بخارا صادر نمود»^۲، اما قبل از خروج سید از کابل، شیرعلی خان در سال ۱۲۸۵ق/۱۸۶۸م دوباره بر تخت سلطنت دست یافت و به وی قول داد که از وجودش در اداره کشور استفاده نماید. بنابراین سید طی نامه‌ای طرح‌های خود را به امیر ارائه کرد. «امیر بعد از مطالعه نامه به این نتیجه رسید که این شخص منظور خاصی دارد و ماندن او در کشور خطرناک است. بنابراین دوازده تومن سفر خرج به او داده، امر اخراج او را از راه قندهار و هرات به ایران صادر کرد».^۳

در پی پیروزی امیر شیرعلی خان، محمد اعظم از کابل گریخت و به بخارا نزد برادرزاده خویش عبدالرحمن رفت. شیرعلی خان نیز پس از تصرف کابل، حدود ده سال (۱۲۸۵-۱۲۹۶ق/۱۸۶۸-۱۸۷۹م) بدون منازع پادشاهی کرد. تنها مشکل وی در دوره دوم سلطنتش تنظیم روابط خارجی بود که نهایتاً در اثر رقابت‌های روس و انگلیس و سیاست‌های نابه‌جای وی و مشاورانش، موجبات سقوط او را فراهم آورد. انگلیسی‌ها با امیر شیرعلی روابط حسنه‌ای برقرار کردند و با ارسال کمک‌های نقدی و اسلحه او را یاری نمودند. امیر در سال ۱۲۸۶ق/۱۸۶۹م به امباله در پنجاب هند رفت و با فرماندار کل هندوستان ملاقات کرد. وی پس از بازگشت، دست به

۱. غبار، ۱۳۶۸، ص ۵۹۳.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۴۱.

۳. همان، ص ۳۴۱.

اصلاحات در امور داخلی افغانستان زد. «معلوم نیست که محرک و مشوق او به این کار، انتباهی بود که از نظم و نسق اداره انگلیس در هند حاصل کرده بود و می‌خواست از آن تقلید کند و یا چنانچه مورخین انگلیسی مدعی شده‌اند، ویرا (فرماندار کل هندوستان) به او چنین مشوره‌ای داده بود و یا این که مشوره سید جمال‌الدین را کار می‌بست.»^۱ اما «در این که اصلاحات به عمل آمده در زمان امیر شیرعلی خان با راهنمایی‌ها و تلاش‌های سید چهره بسته است نباید تردید روا داشت.»^۲

اصلاحات داخلی عبارت بود از تشکیل کابینه یا هیأت وزیران و شورای مشورتی، انتشار روزنامه شمس‌النهار در ۱۲۹۰ ق/۱۸۷۳ م، تأسیس چاپخانه، آغاز فعالیت داک‌خانه (پست‌خانه)، تشکیل ارتش منظم و آموزش دیده، تأسیس کارخانه‌های صنعتی در کابل و هرات و ساختن شهر جدید شیرپور در شمال شرق کابل.^۳

چنانچه اشاره شد یکی از اصلاحات امیر شیرعلی خان تشکیل ارتش منظم و آموزش دیده بود. جیره و مواجب این ارتش توسط دولت تهیه می‌شد و برای افراد نظامی که بالغ بر ۶۰/۰۰۰ تن می‌شدند لباسی متحدالشکل در نظر گرفته شد. برای تعلیم افراد سپاهی جزوه‌هایی به زبان پشتو تألیف شد. «این اولین اقدامی بود که در راه رسمیت به زبان مذکور اتخاذ گردید زیرا تا آن وقت کارهای رسمی تماماً به زبان فارسی دری اجرا می‌شد.»^۴ توجه به زبان پشتو و تلاش در جهت به رسمیت شناختن آن از

۱. همان، ص ۳۴۴.

۲. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۹۴.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۴۴-۵ و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹،

ص ۵۳۸-۹.

۴. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۴۴.

طرف حُکام بعدی نیز با جدیت پیگیری شد. این سیاست علاوه بر پشتونی کردن افغانستان و نادیده گرفتن سایر اقوام و قبایل، گسست بیشتر فرهنگی افغانستان و ایران را موجب گردید. مسلماً شیعیان که مشترکات فرهنگی گسترده‌تری، چه از نظر زبانی و چه از لحاظ فرهنگی، با ایرانیان داشتند از این سیاست خسارات بیشتری متحمل گردیدند. با این حال در زمان امیر شیرعلی، افغانستان برای نخستین بار دارای هیأت وزیران و کابینه شد که در آن نمایندگانی از اقوام مختلف و پیروان مذاهب اسلامی حضور داشتند.^۱

شیرعلی در ازای کمک هزاره‌های شیعه به او در باز پس‌گیری دوباره تاج و تخت، با آن‌ها خوش‌رفتاری کرده، دستشان را در ادارهٔ امور داخلی هزاره‌جات باز گذاشت. همچنین برخی از میرهای جاغوری، از جمله شیرعلی خان جاغوری، که وی را برای رسیدن به قدرت یاری داده بودند به اخذ لقب سرداری مفتخر گردانید.^۲ مناسبات وی با هزاره‌ها تا آنجا پیش رفت که «امیر شیرعلی محافظین شخصی خود را کاملاً از بین هزاره‌ها انتخاب می‌کرد و میرهای آن منطقه به دوستی و وفاداری به شخص وی معروف بودند.»^۳ هزاره‌ها در ادارهٔ امور داخلی خود استقلال و آزادی عمل بدست آوردند و جمع‌آوری مالیات به میرهای ایشان واگذار گردید. در مقابل «تمام و یا اکثر میرهای هزاره به اطاعت و حمایت از امیر مذکور پرداختند.»^۴

سید جمال‌الدین اسدآبادی^(۳) که دیده‌ها و شنیده‌های خود را در کتاب «تمه‌البیان فی تاریخ الافغان» ضبط کرده است دربارهٔ هزاره‌ها و عقاید آنان

۱. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۶.

۲. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۶۸.

۳. همان، ص ۱۶۹.

۴. همان، ص ۷۱-۱۶۸.

می‌نویسد: «آنان از قوم مغول و از نوادگان یا بازماندگان سپاه چنگیز هستند و چشم‌هایی کوچک و بسته دارند. هزاره‌ها که در سلسه جبال شمال غزنه تا شمال هرات سکونت دارند، جملگی شیعه هستند و مذهب آن‌ها بیشتر در محبت علی و برگزاری مراسم عزا و سینه‌زنی و زنجیرزنی در عاشورا ظهور و بروز دارد. با اینکه تقیه از واجبات مذهب شیعه است اما آن‌ها بدون ترس و واهمه، همواره خود را از بندگان علی می‌نامند و به شدت به مذهب خود پایند هستند و سادات را سخت احترام می‌گذارند.»^۱ وی سادات را طایفه‌ای مستقل می‌داند که در سرتاسر افغانستان از احترام خاصی برخوردارند: «طایفه شرفا - فرزندان علی ابن ابیطالب - را در افغان، سید می‌گویند که در قندهار، کنر و نزدیکی جلال آباد زندگی می‌کنند و همه افغانی‌ها نسبت به این طایفه احترام تمام قایلند.»^۲

سید جمال درباره وضعیت شیعیان افغانستان و قزلباش‌های کابل و موضع‌گیری اهل سنت در برابر آن‌ها می‌نویسد: «طایفه قزلباش - به معنی سرخ سر - که بیشترشان در غزنه و قندهار و بقیه در کابل زندگی می‌کنند، از تبار ایرانی بوده و از یاران معروف شاهان صفوی هستند که همراه نادر شاه به این سرزمین آمده‌اند و تمامی این طایفه شیعه می‌باشند و به عزاداری امام حسین در ماه محرم اهتمام خاصی دارند.»^۳ «افغان‌ها با وجود تعصب در دین، مانع از اجرای مراسم دینی دیگران نمی‌شوند و از این‌که مقامات بلند را شیعیان قزلباش در اختیار بگیرند، ترسی ندارد. آن‌ها فقط اعراب و افغان‌ها را مسلمان خالص می‌دانند! ... علمای افغان مقامی بلند در نزد مردم دارند و

۱. الحسینی، ۱۳۷۹، ص ۴-۱۸۱.

۲. همان، ص ۱۸۴.

۳. همان.

می‌توانند آن‌ها را بر ضد هر امیری بشورانند ولی همین قدرت و نفوذ گاهی مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد. فتوای بعضی از آن‌ها در تکفیر شیعه، موجب کشتار آن‌ها در قندهار و کابل گردید و خون‌های عزیزی بر زمین ریخته شد و یا خانه‌هایی به غارت رفت و طرف اصلی آن‌ها در این جنگ قزلباش‌های شیعه بودند.^۱

در پی شکست کنفرانس پشاور در ۱۲۹۵ ق/ ۱۸۷۸ م روابط انگلیس و افغانستان رو به تیرگی نهاد. در طی این کنفرانس، افغان‌ها خواهان حمایت بیشتر انگلیس از افغانستان و تضمین مقام امیر و ولیعهد او عبدالله جان شدند. همچنین آن‌ها خواستار حمایت حکومت هند از امیر شیرعلی در مقابل پسر ارشدش محمد یعقوب خان بودند. محمد یعقوب قبلاً حاکم هرات بود اما در پی اعلان ولایتعهدی عبدالله جان در سال ۱۲۹۰ ق/ ۱۸۷۳ م و ناخشنودی وی از این موضوع، به دستور امیر در بالا حصار کابل زندانی شد.^۲ انگلیسی‌ها تقریباً با تمامی خواست‌های امیر شیرعلی موافقت کردند اما در مقابل تقاضا نمودند که امیر از روابط مستقیم با هر دولت خارجی خصوصاً روس‌ها صرف نظر نماید و به نمایندگان دولت انگلیس اجازه دهد تا در هرات و یا در نزدیکی مرزهای افغانستان با روسیه به احداث پایگاه‌هایی بپردازند تا ایشان بتوانند حرکات روس‌ها را از نزدیک زیر نظر بگیرند. همچنین آن‌ها خواستار حضور نماینده‌ای دایمی در کابل و تأسیس سفارتخانه بودند. لازم به ذکر است که انگلیسی‌ها تا این زمان نماینده‌ای مسلمان در کابل نداشتند ولی اینک خواستار تعیین نماینده‌ای اروپایی به عنوان سفیر در پایتخت افغانستان بودند.

۱. همان، ص ۸۰-۱۷۵.

۲. خوافی، ۱۳۸۱، ص ۸۱-۴۷۸.

هیأت افغانی به ریاست سید نورمحمد شاه، صدراعظم، با این خواسته به شدت مخالفت کرد، زیرا «امیر به او هدایت داده بود که در هر موضوع می‌تواند راه‌های مصالحه را جستجو کند مگر در مساله تعیین نمایندهٔ فرنگی (اروپایی‌نژاد) که به هیچ وجه قابل قبول نمی‌باشد... امیر بر اساس سیاست سلاطین و رهبران اخیر افغانستان حاضر بود به سهولت از استقلال سیاسی کشور صرف نظر نموده، کنترل مناسبات خارجی آن را به انگلیسان بسپارد اما حاضر نبود کوچکترین مداخلهٔ آن را در امور داخلی قبول کند و چون تعیین نمایندهٔ انگلیس در نظر او با محدود شدن اختیاراتش در داخل کشور مرادف بود تا آخر در برابر آن مقاومت کرد و پس از آن که سید نورمحمد شاه در جریان کنفرانس وفات نمود مذاکرات بدون نتیجه پایان یافت.»^۱

در همین حال هیأتی روسی در رجب ۱۲۹۵ ق/ژوئیه ۱۸۷۸ م به کابل آمد اما این سفر نتایجی برای امیر در بر نداشت و هیأت، کابل را ترک گفت. سفر هیأت روسی، دولت انگلیس را بر آن داشت تا هیأتی را به کابل بفرستد. لرد لیتن فرماندار کل هندوستان، نامه‌ای به کابل فرستاد و به امیر خبر داد که ژنرال چمبرلین در رأس هیأتی به کابل خواهد آمد. اما امیر به علت درگذشت عبدالله جان ولیعهد خود، به نامهٔ لیتن پاسخ نداد. این عمل باعث خشم انگلیسی‌ها شد و سپاه آن‌ها در محرم ۱۲۹۶ ق/ژانویه ۱۸۷۹ م قندهار و جلال‌آباد را بدون کوچکترین مقاومتی اشغال کرد. در این زمان امیر، کابل را به قصد ترکستان ترک کرد و پسرش محمد یعقوب را که در زندان بود، آزاد ساخته، به عنوان نایب السلطنه تعیین کرد. ظاهراً نقشهٔ امیر، حرکت به سوی شمال برای جلب حمایت روس بر ضد انگلیس بود. اما وی

در مزارشریف بیمار شد و در ناامیدی در ۲۹ صفر ۱۲۹۶ ق/ ۲۲ فوریه ۱۸۷۹ م در آن شهر درگذشت.^۱

پس از وی امیر محمد یعقوب خان (۱۲۹۶-۱۲۹۶ ق/ ۱۸۷۹-۱۸۷۹ م) با انگلیسی‌ها وارد مذاکره شد و در ۴ جمادی‌الآخر ۱۲۹۶ ق/ ۲۶ می ۱۸۷۹ م پیمان گندمک را مطابق میل ایشان و به زیان افغانستان امضا کرد. طبق این معاهده، علاوه بر واگذاری چند ناحیه مهم و سوق‌الجیشی در مرزهای جنوبی به انگلیسی‌ها، امیر جدید به نظارت انگلیس بر روابط خارجی افغانستان و تأسیس سفارتخانه در کابل و پذیرش سفیر اروپایی گردن نهاد.^۲ چندی بعد سفیر انگلستان به همراه هیأتی وارد کابل شد اما پس از گذشت یک ماه و نیم، او و اکثر همراهانش در ۱۶ رمضان ۱۲۹۶ ق/ ۲ سپتامبر ۱۸۷۹ م به قتل رسیدند. در پی این عمل سه لشکر انگلیسی که هنوز آسیبی ندیده بودند وارد صحنه شدند و کابل و قندهار را تصرف کردند. با تصرف کابل، امیر محمد یعقوب خان از سلطنت کناره‌گیری کرد و پس از چندی به هندوستان تبعید شد.^۳

پس از اشغال کابل توسط نیروهای انگلیس و تخریب بالا حصار و اعدام افراد بی‌گناه، «عناصر مذهبی و ملی در هر نقطه عملیاتشان را بر علیه نیروی اجنبی توسعه دادند. در غزنی رهبران مذهبی مثل ملا دین محمد معروف به مشک عالم و ملا عبدالغفور لنگری که در بین غلجائیان آن منطقه نفوذ داشتند به تحریک جهاد پرداختند.»^۴ در کوه‌دامن و کوهستان، تگاب،

۱. همان، ص ۸-۳۶۲ و کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۱۷۱.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۶۹-۷۱.

۳. کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۱۷۱.

۴. دولت‌آبادی، ۱۳۸۲، ص ۳۷۸.

نجراب و لوگر نیز رهبری نیروهای ضدانگلیس بر عهده عناصر ملی بود.^۱ در این نبرد که به جنگ دوم افغان و انگلیس معروف است، شیعیان دوشادوش برادران اهل سنت با قوای اشغالگر جنگیدند. حتی شیعیان کابل در حالی که این شهر تحت تسلط کامل انگلیسی‌ها بود، از داخل به کمک برادران افغان خود شتافته، با اشغالگران در افتادند. انگلیسی‌ها برای در هم شکستن مقاومت، به سیاست همیشگی خود یعنی ایجاد تفرقه روی آوردند. آن‌ها برای شعله‌ور ساختن جنگ میان شیعیان و اهل تسنن چنین وانمود کردند که شیعیان با ایشان همکاری می‌کنند. این امر باعث شد تا شیعیان از دو سو یعنی هم از طرف سنی‌های متعصب و فریب‌خورده و هم از طرف قوای انگلیس آماج تهاجم قرار گیرند.

ریاضی هروی در شرح این واقعه می‌نویسد: «اهالی چنداول و مرادخانی که قزلباشیه کابل‌اند، در این ایام بسیاری [از] ایشان در محافظت و حراست مال و ناموس خود می‌کوشیدند و ابواب محلات خود را بسته، مستعد دفاع بودند، و مختصر جمعیتی به ریاست امیر محمد خان برادر حبیب‌الله خان پسر خان شیرین خان و حتی نیز از افشارها تحت ریاست محمدحسین خان و غلام‌حسین خان، محض همراهی ملت اسلام و زمانه‌داری به کمک غازی‌ها در نقطه کلوله پشته، همه روزه طرف زد و خورد انگلیس‌ها شده بودند. بیچاره قزلباشیه کابل که انگلیس‌ها آن‌ها را بسته به افغان می‌دانستند، چرا که غازی‌های گرسنه و برهنه را سرپناه اقامت و معاش می‌دادند؛ با وجود آن، افغان‌ها آن‌ها را متفق با انگلیس‌ها می‌دانستند».^۲

میرزا یعقوب‌علی خوافی ضمن اشاره به اوج گرفتن مبارزات ضدانگلیسی در کابل و شکست پی‌درپی انگلیسی‌ها می‌نویسد: «گیرودار

۱. همان.

۲. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۱۳۰.

مردم غازی تمامی نداشت و باکی از شکست خوردن نداشتند. چنانچه امروز شکست می‌خوردند، فردا حاضر بودند. لشکر فرنگی به حیرت مانده بودند. به همین منوال مدتی گذارش یافت تا اینکه لشکر فرنگی در قلعه شیرپور حصارى شدند.^۱ وی بلافاصله پس از نقل این واقعه به اختلاف و درگیری شیعیان با اهل سنت و متفرق شدن مجاهدین در پی این درگیری‌ها اشاره می‌کند. گویا او نیز بین شکست قوای انگلیس با ایجاد اختلاف قومی - مذهبی و در پی آن از هم پاشیدگی اردوی مسلمانان ارتباطی یافته است: «قضا را مردم هزاره حدود غزنین که سابقاً با طایفه افغان آنجا خصومت داشتند در این وقت شنیدند که مردم غازی، محله چنداول شهر کابل را تاراج کرده، عیال و اطفالشان را به اسیری برده‌اند. از آن روی که شیعه همدیگر بودند، طایفه هزاره کمر بسته به مردم افغانیه حدود غزنین چپاول زدند، جنگ انداختند و عیال و اطفالشان را اسیر کردند، قلعه‌هایشان را خراب کردند و آتش زدند و راه اوطان پیش گرفتند. چون آن خبر به مردم افغانیه در کابل رسید، دود از نهادشان برآمد، از باعث ناموس‌داری ترک غذا گفتند، به جانب وطن رفتند و با مردم هزاره مقدمه کردند و قصاص گرفتند. عاقبت صلح نمودند؛ لکن از رفتن افغان جانب غزنین، به مردم غازیان کابل شکست فاحش پیدا شد و مردم غازی متفرق شدند.»^۲

انگلیس‌ها در این جنگ نیز متحمل خسارات و تلفات فراوانی شدند. بنابراین آن‌ها بین اشغال سرزمین کوهستانی افغانستان که برایشان هزینه‌های مالی و انسانی فراوانی در برداشت و به قدرت رساندن امیری دست‌نشانده که بتواند منافع آن‌ها را تأمین کند، دومی را برگزیدند. آن‌ها پس از بررسی‌های فراوان متوجه عبدالرحمن خان پسر ارشد محمد افضل خان و

۱. خوافی، ۱۳۸۱، ص ۵۰۸.

۲. همان.

نواسه (نوه) دوست محمد خان گردیدند که در این زمان در ترکستان روسیه در تبعید به سر می‌برد. انگلیس‌ها به عبدالرحمن قول دادند که امارت افغانستان را به او می‌سپارند، بدان شرط که وی در مناسبات خارجی با دولت انگلیس مشورت کند. با پذیرش شرایط انگلیسی‌ها، عبدالرحمن وارد افغانستان شد و برای جلب نظر سرداران جهادی و جذب نیروهای مردمی، جهاد با قوای اشغالگر و نجات افغانستان از چنگال دشمن غیر دین را شعار خود ساخته، به طرف کابل حرکت کرد. در حالی که مجاهدین دسته دسته به اردوی عبدالرحمن خان می‌پیوستند، وی در چاریکار، مرکز ولایت پروان در شمال کابل اعلان پادشاهی کرد. از طرف دیگر در ۱۲۹۷/ق/۱۸۸۰م در مراسم مجللی در شیرپور کابل که مقامات انگلیسی و سرداران افغان از جمله سردار محمدیوسف خان نماینده عبدالرحمن خان حاضر بودند، تفویض اداره افغانستان به عبدالرحمن رسماً اعلام شد.^۱

امیر عبدالرحمن خان و قتل عام شیعیان

در پی توافق انگلیسی‌ها با عبدالرحمن خان (۱۲۹۷-۱۳۱۹/ق/۱۸۸۰-۱۹۰۱م) محمدایوب خان، پسر دیگر امیرشیرعلی و حاکم هرات، با عنوان جهاد برای مقابله با انگلیسی‌ها رهسپار قندهار شد و در ناحیه میوند موفق به شکست سپاه انگلیس گردید و قندهار را در محاصره گرفت. در این نبرد علمای شیعه پیشاپیش مردم قرار گرفته، آنان را به جهاد با قوای اشغالگر تحریض می‌کردند: «هم در این روزها آخوندزاده ملا محمدعلی از تشیع هرات که سال‌ها در مدینه منوره بود، به عزم غزا با کفار به هرات آمد و جمعی را با خود متفق نموده، به امداد سردار و سپاه اسلام رفت و به اردو پیوست.»^۲

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۸۶-۹.

۲. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۱۳۵.

انگلیسی‌ها برای شکستن محاصره قندهار و خروج از باتلاقی که در آن گرفتار آمده بودند به سرعت دست به کار شدند و با افروختن آتش درگیری‌های مذهبی، ابتکار عمل را به دست گرفتند: «و نیز در این روزها بین طوایف بیات و شیعیان غزنوی به اغوای انگلیس‌ها نزاع سختی روی داد و طرفین، جنگ و جدال زیادی با هم نمودند و قتل و غارت فراوانی کردند و محمدجان‌خان (یکی از فرماندهان مجاهدین) به این جهت در آنجا معطل ماند. و این فتنه را انگلیس‌ها برای آن سر پا کردند که آن‌ها به خود مشغول شوند و اردوی انگلیس از آن نواحی به طرف قندهار بلاممانعت عبور نماید، زیرا اگر شیعه و سنی اسلام را در آنجا به هم مدعی نمی‌ساختند ممکن نبود که عساکر انگلیس بتوانند از کابل خود را به کمک محصورین قندهار برسانند.»^۱

خبر شکست قوای انگلیس در میوند و محاصره قندهار، انگلیسی‌ها را نگران ساخت زیرا پیشرفت محمدایوب‌خان و اقبال مردم به او می‌توانست نقشه سیاسی آن‌ها را در مورد پادشاهی عبدالرحمن خان با شکست مواجه سازد. از طرفی محمدایوب خان به جای حمله به قندهار و یا حرکت به طرف غزنی و فتح کابل، با انگلیسی‌ها وارد مذاکره شد. انگلیسی‌ها نیز از فرصت استفاده نموده، به فرماندهی ژنرال رابرتس و قوای کمکی عبدالرحمن خان به طرف قندهار حرکت کردند و قوای محمدایوب خان را در هم شکستند. در پی این شکست، ایوب‌خان به همراه خانواده‌اش به فراه و هرات گریخت و مساعی بعدی وی هم برای فتح قندهار بی‌نتیجه ماند تا اینکه عبدالرحمن خان با ارتش جدیدی که در کابل تشکیل داده بود، به قندهار رسید و آن شهر را در سال ۱۲۹۸ ق/ ۱۸۸۱ م تصرف کرد. هرات هم

در همان سال بدست یکی از سرداران عبدالرحمن خان به نام عبدالقدوس خان اعتمادالدوله^(۴) فتح شد و ایوب خان به ایران پناهنده شد.^۱

عبدالقدوس خان تمایلاتی ضدشیعی داشت. او پس از فتح هرات شیعیان را تحت فشار قرار داد و از انجام اعمال و فرایض دینی و مذهبی ایشان ممانعت به عمل آورد. مسلماً درازدستی او نسبت به شیعیان هرات نمی‌توانست بدون اجازه عبدالرحمن خان صورت گرفته باشد. «سکنه افغانستان مخصوصاً سکنه هرات و ایلات اطراف و نواحی آن از حرکات امیر عبدالرحمن متنفر شده بودند. مخصوصاً تضيیقاتی که علیه شیعه‌های هرات معمول می‌داشت و تمام تکایای آن‌ها را بسته، و مانع بود از این که هراتی‌ها به آداب و رسوم خودشان که تماماً مطابق آداب و رسوم ایرانیان بود، عمل نمایند.»^۲ چندی بعد نارضایتی اهل هرات باعث بروز قیامی بر ضد عبدالرحمن خان شد. هراتیان سردار محمدایوب خان را از ایران فرا خواندند ولی با شکست قیام، ایوب خان که در حدود ۶ سال در ایران میهمان بود، تحت‌الحفظ به هندوستان فرستاده شد و در سال ۱۳۳۲ق/۱۹۱۴م در همانجا درگذشت.^۳

عبدالرحمن خان پس از قدرت‌یابی در صدد برآمد تا کشوری متحد و منسجم تحت نظارت دولت مرکزی ایجاد نماید. از نظر وی لازمه تشکیل چنین کشوری، اخذ مالیات مستقیم از ولایات توسط دولت مرکزی و بسط نفوذ حاکمیت از طریق کوتاه کردن دست فئودال‌ها، خوانین و حُکام محلی به هر طریق ممکن حتی با توسل به قوه قهریه بود. مسلماً پیگیری این سیاست

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۸۹-۹۷ و ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۱۵۷-۶۰.

۲. محمود، ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۱۳۴۰.

۳. همان، ص ۴۴-۱۳۴۰ و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۰.

به زودی منجر به درگیری و عکس العمل شدید اقوامی شد که تا این زمان کوچکترین تعهدی نسبت به حکومت مرکزی احساس نمی کردند. در سال ۱۲۹۹ق/۱۸۸۲م اولین قیام بزرگ علیه امیر از طرف طایفه شنواری که بر سر راه کابل - پیشاور مستقر بودند و از تجار حق راهداری اخذ می کردند، رخ داد. علت این درگیری لغو امتیاز ایشان از طرف دولت مرکزی بود. قیام شنواری ها به سرعت توسط قوای اعزامی به قیادت غلام حیدر خان چرخ سی رکوب شد. از کشته ها، پشته ها ساخته شد و از سرهای کشته شدگان، کله منارها برپا گردید و اسرای شنواری در سیاه چال ها مقید و محبوس گردیدند.^۱

عبدالرحمن خان پس از سرکوب شنواری ها متوجه طایفه غلجایی شد. غلجایی ها که از رقبای دیرینه درانی ها محسوب می شدند، در حرکت های جهادی مردم خصوصاً در جنگ دوم افغان - انگلیس نقش بسزایی ایفا نمودند. عبدالرحمن در صدد برآمد تا سران طایفه مذکور را که در بین مردم از نفوذ فراوانی برخوردار بودند، از میان بردارد. در پی قتل برخی از سران این طایفه، غلجایی ها در سال ۱۳۰۳ق/۱۸۸۶م دست به قیام زدند. عبدالرحمن خان برای تحریک طایفه درانی برضد رقیب، چنین شایع کرد که «غلجائیان می خواهند پادشاهی را از درانیان منتزع کنند».^۲ در ضمن برای تحریص آنان به نبرد، «مالیات سرداران بارکزی را که قبلاً حواله شده بود، دوباره تحت معافی قرار داد».^۳ در نتیجه، درانی ها به جوش و خروش درآمدند و قیام غلجایی ها را تا سال بعد به کلی سرکوب کردند.

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹-۴۰۸.

۲. همان، ص ۴۱۱.

۳. همان.

در سال ۱۳۰۶ ق/ ۱۸۸۸ م سردار محمداسحاق خان پسر ارشد محمداعظم خان و پسر عم عبدالرحمن خان که حاکم ترکستان افغانی بود، به هوای پادشاهی و خارج ساختن مملکت از دست عبدالرحمن، دست به قیام زد. وی در نواحی ترکستان، کروقری کرد و فتوحاتی بدست آورد. ژنرال محمدحسین خان هزاره یکی از خوانین و صاحب منصبانی بود که با افواج هزاره تحت فرمانش در کسب پیروزی‌های اولیه محمداسحاق خان و شکست قوای دولتی نقش بسزایی داشت^۱ اما عبدالرحمن خان عاقبت با استفاده از سرداران و سربازان مجرب و مجهز به وسایل جنگی موفق به سرکوب شورش و فراری دادن محمداسحاق خان گردید. یکی از فرماندهان نظامی عبدالرحمن خان در این نبرد «میر سید شاه خان، جنرال از تشیع کابل [بود] که مایه فتح شد.»^۲ «پس از شکست اسحاق خان، امیر به ترکستان رفته، به ادعای خودش آن منطقه را از وجود طرفداران سردار پاک نمود. در این سفر هزاران نفر را به این جرم به قتل رسانیده، به سیاه‌چاه انداخت و یا به اطراف و اکناف کشور متواری ساخت.»^۳ عبدالرحمن خان برای تأدیب اهالی ترکستان، مالیاتی سنگین مقرر نمود و عده‌ای را نفی بلد کرده، «زمین‌های آن‌ها به قبایل خانه به دوش افغان مثل صافی، شنواری، مهمند، نورزایی و بعضاً به هزاره داده شد.»^۴

پس از سرکوب شورش ترکستان، امیر با قیام مردم هزاره مواجه گردید. در تبیین دلایل این قیام باید متذکر شد که: «در آغاز جلوس امیر، مخالفتی

۱. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۱۹۵ و ص ۲۰۱-۲.

۲. همان، ص ۱۹۶.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۱۴.

۴. همان.

بین امیر و شیعیان و به ویژه هزاره‌ها وجود نداشت.^۱ «در سال ۱۸۸۰م هنگامی که امیر عبدالرحمن خان برای بدست آوردن قدرت در کابل با حریفان خود دچار جنگ و جدال بود، میران هزاره بالعموم همنوا و مؤید او بودند. بعد از بدست آوردن قدرت و امارت، میران هزاره غزنی، جاغوری، شیخ علی بهسود، مالستان و دایزنگی، خویشان را متحد امیر کابل شمردند.^۲ در عوض امیر نیز اعتقادات شیعیان را محترم می‌شمرد و حتی در بعضی از شعائر مذهبی با آنان همراهی می‌کرد. در سال ۱۳۰۳ق/۱۸۸۶م «تغزیه‌داری ماه محرم را اهالی تشیع افغانستان در هرات و کابل به منتهی درجه نمودند و امیر عبدالرحمن خان شخصاً به تکیه‌های کابل برای استماع ذکر مصیبت حضور پیدا می‌کرد. [به] خصوص در تکیه آخوند ملا یوسف علی رحمة‌الله علیه ساکن چنداؤل کابل، که مبلغی برای صرف امور تغزیه‌داری تکیه مزبور از عین المال داد.»^۳

امیر که در سال ۱۳۰۷ق/۱۸۸۹م در ترکستان به سر می‌برد از دو همسر خود صاحب دو پسر شد. اولی را که در نوزدهم محرم بدینا آمد، محمد عمر نام نهاد و دیگری را که در یازدهم صفر متولد شده بود، علی نامید. امیر در مناسبت این نامگذاری می‌نویسد: «اسم او را به اسم خلیفه و داماد عزیز پیغمبر علی نهادم، این پسر حالا به جهت تسکین قلب اهالی آنجا در ترکستان می‌باشد.»^۴

اما روابط حسنۀ عبدالرحمن خان با هزاره‌ها به سرعت رو به تیرگی نهاد. اولین مسأله که باعث برهم خوردن روابط امیر با هزاره‌ها شد، قتل دو پسر

۱. انصاری، ۱۳۸۱، ص ۴۶.

۲. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۷۵.

۳. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۱۷۵.

۴. عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹، ص ۲۸۵.

سردار شیرعلی خان جاغوری بدست عبدالرحمن بود. عبدالرحمن خان پس از قدرت‌یابی، دست تمامی بزرگانی که با امیر شیرعلی خان دوستی و ارتباط نزدیک داشتند از دربار کوتاه کرد. سردار شیرعلی خان جاغوری نزد امیر شیرعلی خان جایگاه و منزلت خاصی داشت و ارتباط او با دربار باعث گردید تا روابط دولت با هزاره‌ها مستحکم گردد. در واقع سردار مذکور نماینده هزاره‌ها در دربار بود. با قتل پسران وی، روابط هزاره‌ها با دربار بر هم خورد.^۱ چندی بعد عده‌ای از سادات هزاره شیخ علی توسط نیروهای دولتی دستگیر شدند. این مسئله و اختلافات دیگر باعث نزاع بین اهالی شیعه‌مذهب و اسماعیلی مشرب هزاره شیخ علی با اهالی سنی منطقه شد. عبدالله خان حاکم آن منطقه، از طریق افزایش مالیات و اخذ جریمه‌های سنگین به تنبیه طرفین درگیری مبادرت ورزید. این امر باعث بسته شدن نطفه شورش‌های بعدی در میان هزاره‌های شیخ علی گردید.^۲

همراهی محمدحسین خان هزاره با شورشیان ترکستان و یاری رساندن به محمداسحاق خان، همچنین پیوستن بعضی از طوایف مردم شیخ علی مانند طایفه پنج قول و علی جم به شورشیان باعث گردید تا امیر در بازگشت از ترکستان، سردار عبدالقدوس خان را به حکومت بامیان و فرمانروایی و استمالت تمامی اهالی بربرستان منصوب نماید.^۳

در این بین حمله بعضی از طوایف هزاره شیخ علی به باقیمانده لشکر اعزامی امیر به شمال کشور که در حال مراجعت به کابل بودند، باعث تیرگی بیشتر روابط گردید. شورشیان «جمعی را مقتول و مجروح نمودند و

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش اول، ص ۴۳۷.

۳. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۰۶ و تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۸۳.

قورخانه و اسلحه و دواب مختصری به تاراج بردند.^۱ پس از وصول این خبر، عبدالرحمن خان لشکری را مأمور دفع شورشیان کرد. شورشیان شکست خوردند و سران ایشان پس از اسارت به کابل فرستاده شدند. بدرفتاری قوای اعزامی با طایفه شیخ علی که اکثر ایشان در این شورش‌ها نقشی نداشتند باعث خشم هزاره شد. ذکر این نکته لازم است که در اثر سیاست‌های تبعیض آمیز و پشتون‌گرایی حُکام سدوزایی و محمدزایی، افغانه سنی مذهب به تدریج نسبت به هزاره‌های شیعه سوءظن پیدا کرده، آنان را به چشم دشمنان خویش می‌نگریستند. درگیری‌های عدیده‌ی ایشان با هزاره‌ها و سایر اقوام مؤید مطلب فوق می‌باشد. چندی قبل از اعزام قوای دولتی جهت دفع شورش هزاره‌های شیخ علی و در حالی که امیر در ترکستان افغانی به سر می‌برد، بین هزاره‌ها و سربازهای فوج قندهار در کابل درگیری بزرگی روی داد که با تدبیر امیرزاده حبیب‌الله خان این درگیری مرتفع گردید.^۲ مسلماً با برهم خوردن روابط امیر با هزاره‌ها، افغان‌ها برای تعدی و تجاوز به مردم هزاره، جسارت بیشتری از خود نشان می‌دادند. «مأمورین افغانه [که] به هر نقطه بربرستان (هزاره‌جات) آمد و شد داشتند کمال تعدی را نسبت به آن طایفه می‌نمودند.»^۳ آن‌ها برای تصاحب اموال مردم به سعایت و بدگویی از ایشان نزد امیر اقدام می‌نمودند و با تیره و تار جلوه دادن اوضاع هزاره‌جات، موجب شدند تا امیر لشکریان بیشتری برای سرکوب هزاره‌ها ارسال دارد. همچنین دستور داد تا هزاره‌ها را جبراً خلع سلاح کنند و مالیات‌ها را که به میزان قابل توجهی افزایش یافته بود از آنان به زور اخذ نمایند.^۴ به غیر از

۱. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۰۶.

۲. همان، ص ۲۰۴.

۳. همان، ص ۸-۲۰۷.

۴. همان، ص ۲۰۷ و تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۷۹.

سرکوب شورش‌ها و اخذ مالیات که تا این زمان کمتر به کابل فرستاده می‌شد، اهداف دیگری نیز مدنظر بود. عبدالرحمن خان در نظر داشت تا با از بین بردن حُکام و خوانین محلی، هر گونه مقاومت احتمالی از طرف هزاره‌ها را در آینده از بین ببرد.

مالیات بی‌اندازه و بدون حد و حساب، برای تحصیلداران مالیاتی اجازه هر گونه اعمال جور و ستمی نسبت به مردم هزاره فراهم می‌آورد. «ظلم بی‌حد و حساب مأمورین و سیاست مخصوص امیر عبدالرحمن خان برای محو نفوذ میران در هزاره‌جات سبب بروز نارضایتی‌ها در بین طبقات هزاره گردید.»^۱ بنابراین هزاره‌ها بار دیگر دست به شورش زدند. در پی این شورش عبدالرحمن خان در سال ۱۳۰۸ ق/ ۱۸۹۱ م تصمیم به فتح ارزگان و قسمت‌های جنوبی هزارستان گرفت. وی سردار عبدالقدوس خان را از بامیان، کلنل فرهادخان را به همراه یک فوج هزاره کوهستانی پیاده نظام از کابل و محمدالله خان را با دوازده عراده توپ مأمور فتح ارزگان کرده^۲، چندی بعد ژنرال زبردست خان از کابل و ژنرال شیرمحمد خان از هرات به کمک عبدالقدوس خان فرستاده شدند. پس از نبردهایی خونین، عبدالقدوس خان موفق به تسخیر ارزگان گردید.

سپاهیان اعزامی مأموریت داشتند تا هزاره‌ها را به طور کامل خلع سلاح نمایند. بدین منظور آن‌ها تمامی سلاح‌های سرد و گرم را از میان هزاره‌ها جمع‌آوری کردند.^۳ جمع‌آوری اسلحه همواره با خشونت همراه بود. خانه‌ها به دقت جستجو می‌شد و هزاره‌ها مورد شدیدترین شکنجه‌ها قرار

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۸۰.

۲. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۰۸.

۳. همان، ص ۲۱۴ و تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۹۵.

می گرفتند.^۱ شیخ محمد افضل زابلی ارزگانی، فقیه شیعی که خود در این زمان قیام منطقه زابل (زاوولی) را رهبری می کرد و پس از شکست قیام شیعیان موفق به خروج از کشور شد^۲، درباره اعمال خشونت سپاهیان عبدالرحمن خان می نویسد: با ورود کلنل فرهادخان به هزاره جات، بزرگان هزاره برای او پیشکش ها برده، اظهار اطاعت و انقیاد نمودند. با این حال وی خرمن ها و آبادی های مردمی که جنگ نکرده بودند را آتش می زد. «با وجودی که مردم نجنگیده بودند، فرهادخان شش نفر را از مردم زرننگ شق نموده بر درخت آویزان کرد و چهار نفر را ریسمان به پاهای ایشان بسته بعد ریسمان ها بر اسب ها بسته و اسب ها را دوآیدند تا آن که هر عضو بیچاره ها در یک گوشه افتاده لیکن تا وقتی که جان داشتند آواز ایشان به لعن سلاطین جور بلند بود».^۳ ریاضی هروی می نویسد: «کرنیل (کلنل) فرهاد خان بعضی از اهالی را به بهانه اینکه چرا یاغی بوده اند دست و گردن بسته نزد سگان درنده که همراه داشت می انداخت که زنده زنده پاره کنند».^۴

یکی از شکنجه های فرماندهان عبدالرحمن خان در مورد هزاره های شیعه، وادار کردن آن ها به ناسزا گفتن به حضرت علی (ع) بود.^۵ فرهاد خان دو نفر را نزد خود خواسته، گفت: «به حضرت علی (ع) سب و ناسزا بگو. آن دو نفر غیور، ایمان خود را نگه داشته، به سلاطین جور، یک یک نام برده، لعن کردند. آن دو نفر را پیش سگ انداخته، سگ ها آن دو نفر را پاره پاره

۱. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۴ و کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش اول ص ۵۴۵ و ص ۵۵۹.

۲. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۲۷۲.

۳. زابلی مغولی، بی تا، ص ۱۳۱.

۴. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۴.

۵. زابلی مغولی، بی تا، ص ۱۳۱، ص ۱۶۸ و موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۸، ص ۱۷۳ و ص ۱۷۹.

کردند. بعد دو نفر دیگر را خواسته گفت سب و ناسزا به حضرت علی^(ع) بگو. آن دو نفر غیور نیز سب و ناسزا به سلاطین جور نموده، ایمان خودشان را حفظ کردند. این دو نفر را دست و پاهایشان را بسته کرده، هر کدام را در پیش دو نفر افغان گذاشته حکم کرد که با دندان بدنشان را پاره پاره کنید. مردمان هزاره که در آنجا بودند و به چشم خود دیده بودند، می‌گفتند که افغان‌هایی که مأمور این کار شدند با دندان گوشت آن دو بیچاره را می‌کنند و می‌انداختند، چنانچه دهن‌های ایشان پر از کف خون بود.^۱ وی و سپاهیان افغان نه تنها رؤسای روحانی شیعه را مورد تحقیر قرار می‌دادند^۲ بلکه آنان را خارج از دایرهٔ مسلمان می‌دانستند. فرهاد خان مردم هزاره را وادار می‌کرد تا اعتراف نمایند که مسلمان نبودند. «بعضی از بزرگان مردم زاوولی به هدایت و استمالت بزرگان مردم مالستان از راه اطاعت نزد فرهادخان کرنیل آمده، رشتهٔ انقیاد به گردن نهادند و او ایشان را امر به خواندن کلمهٔ طیبه کرده، این را نیز گفت که بگویند کافر بودند الحمدالله مسلمان شدند. و هزارگان کلمهٔ طیبه را خوانده و در جای سخن ثانی اظهار کردند که الحمدالله پدر بر پدر مسلمان بوده و هستیم»^۳.

عبدالقدوس خان پسران هزاره را به غلام‌بارگی می‌گماشت. افغان‌ها دختران و زنان هزاره را به زور از خانواده‌هایشان جدا می‌کردند و آن‌ها را مورد تجاوز و اذیت قرار می‌دادند.^۴ حُکام منصوب کابل به هر جنایتی مبادرت می‌ورزیدند. دست‌نشانگان و افراد تحت امر آنان نیز به تأسی از امرای خود پرداخته، معمولاً پس از ارتکاب و اثبات جرم از طرف

۱. زابلی مغولی، بی‌تا، ص ۱۳۱-۲.

۲. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۹۶.

۳. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش اول، ص ۵۳۸.

۴. همان و انصاری، ۱۳۸۱، ص ۴۸.

محاکم فرمایشی به راحتی تبرئه می شدند. آزادی جنایتکاران باعث خشم و کینه مردم می شد. از طرفی آنان از ترس این جنایت پیشه گان همیشه در ترس و ناامنی به سر می بردند. برای مثال کاتب هزاره از تجاوز یکی از مأمورین سواره نظام کابل به همسر یکی از امیران در بند هزاره یاد می کند که فرد مزبور پس از گرفتار شدن به راحتی آزاد گردید و این مسئله باعث هراس مردم گردید.^۱ سپس اضافه می کند که «البته سپاهیان نظام همواره بدین گونه امور قبیحه اقدام خواهند نمود.»^۲ عبدالرحمن خان تمامی امیران هزاره، چه طرفداران و چه مخالفان دولت را مکافات می داد. روزی سران و امیران هزاره که به اطاعت عبدالرحمن خان درآمده بودند، از جمله امیران و اعیان زاوولی و دره پهلوان (معروف به پالان ارزگان) نزد عبدالقدوس خان رفتند و از وی خواستند تا با امیر ملاقات نمایند. آنان با هدایا از جمله «هر کدام یک اسب ارزگانی که در حسن و رفتار تالی اسپان خُتلی بود به رسم هدیه و تعارف با خود در کابل آورده، چون باریاب شدند، اسپان را پیش کشیده، خود ایشان در محکمه کوتوالی نظر بند گردیدند.»^۳ البته عده ای از این افراد پس از آزادی، مآوِغ را به مردم خبر دادند و مردم هزاره به جوش و خروش درآمدند. «همچنین سپاهیان فوج کابلی برگت (بریگادر یا سرتیپ) زبردست خان به خیال هرزگی خود شخصی از طایفه پالان (پهلوان) که خانواری آن ها پانصد نفر بیشتر نیست گرفتند و ریگ ها را میان آتش انداختند تا مثل آهن گداخته شد. آن وقت به یاخن (یقه) پیرهن مرد انداختند، در صورتی که دست هایش عقب سر و کمرش روی لباس ها بسته بود. برادر آن شخص آمد و حال برادر خود را آن طور [که] دید رفت به اهالی خبر داد. چند نفر

۱. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش اول، ص ۵۴۰.

۲. همان.

۳. همان، ص ۵۴۰-۱.

آمدند و سه نفر سربازی که فاعل آن ستم بودند به قتل رسانیدند و جمعیتی متفقاً رفته، انبار آذوقه سپاه را متصرف شدند.^۱ ریاضی هروی معتقد است که پس از انتشار این خبر تمامی اهالی آن نقاط سر به شورش نهاده، به اردوی افغانه حمله بردند و نیروهای زبردست خان را هزیمت نمودند.^۲

جرم و جنایت سپاهیان افغان بدانجا رسید که سردار عبدالقدوس خان از اعمال خودسرانه ایشان نزد عبدالرحمن خان شکایت برد و به دستور امیر تعدادی از آن‌ها در محبس گرفتار آمدند.^۳ عبدالرحمن خان بیم آن را داشت که ظلم و تجاوز افغان‌ها به ایجاد اتحاد بین تمامی قبایل هزاره منتهی گردد. لذا وقتی که سردار محمدعلی خان، حکمران قندهار، خواهان جمع‌آوری اسلحه مردم قزلباش قندهار به بهانه اینکه «مردم قزلباش با مردم هزاره، اهل یک مذهب و دارای آبشخور یک مشربند» شد، امیر با وی مخالفت کرد و خطاب به وی گفت: «هنگامی که مردم قزلباش از یاغیان افغان کوچی و بادیه‌نشین سلاح جنگ می‌گرفتند و همچنین در زمان استیلای دولت انگلیس اسلحه بدست می‌آوردند، مردم افغان را چه شده بود که از راه نام و ننگ سلاح جنگ حاصل نکردند. حالا کسی را به اسلحه مردم قزلباشیه قندهار دخلی نیست و احدی تعلق (حق) ندارد که سلاح آن مردم را بگیرد.»^۴

منابع دیگر بهانه عملی آغاز شورش گسترده هزاره‌ها را در رمضان ۱۳۰۹ق/آوریل ۱۸۹۲م که با طغیان طایفه پهلوان آغاز گردید به تجاوز سربازان افغان به زنی از این طایفه نسبت می‌دهند. «شب سه تن از سپاهیان در

۱. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۴.

۲. همان.

۳. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳ بخش اول ص ۵۸۱-۲.

۴. همان، ص ۵۴۵.

دره پهلوان واقع در ارزگان به بهانه تفنگ جستن به خانه مردی که زن جمیله‌ای داشت درآمده و شوهر آن زن را دست و پا محکم بر بسته، به مباشرت فعلی که در شرع نمی‌بایستند کرد، اقدام نموده... برادر آن مرد آگاه گشته، چند تن از هزارگان ستم‌دیده درد رسیده را خبر داده، ایشان در میان پیمان نهاده با هم گفتند که از چنین زندگی صد بار مرگ اولی است که امیری را که در عالم انسانیت و طریقه انیقه شریعت ناروا باشد به چشم سر دیده و آه حسرت بیز حیرت‌آمیز از دل کشیده، پا به دامن بی‌غیرتی پیچیده صبر نمائیم.^۱

عامل دیگر شورش، انتشار خبر درخواست امیر از عبدالقدوس خان مبنی بر فرستادن روحانیون، سادات، کربلائیان و زائران هزاره به پایتخت بود. «خلاصه از ظهور امور مذکوره و خطا و خطب سردار عبدالقدوس خان که از عدم سیاسی‌دانی بر روی کار آورد [و] مردم هزاره شورش آغاز کردند و آن این بود که حضرت والا (عبدالرحمن خان) کربلائیان و زواران (زایرین مشهد مقدس) و اقسقالان (ریش سفیدها) هزاره جدیدالاطاعه را به فرمان از سردار مذکور طلبید که روانه کابل نماید تا از حضور اشخاص نیک کار و ستوده کردار ایشان مأمور خدمات ملک گردیده و نکوهیده‌خویان و بدکاران ایشان در کابل و یا دیگر مواضع امر اقامت داده شوند تا فتنه و مفسده‌ای به روی کار نیارند. و سردار عبدالقدوس خان این امر والا را در زاویه نسیان و تکاهل نهاده به محل اجرا نیاورده و هر گونه جور و ستمی که از اعداد سپاه ما تحت رایت او به مردم هزاره رسیده و می‌رسید نیز نپرسیده تا که مردم به ستوه آمدند و در دل عزم شورش همی‌بستند.»^۲

۱. همان، ص ۵۸۱-۲.

۲. همان.

با آغاز شورش، تمامی سلاح‌ها و آذوقه نیروهای دولتی بدست هزاره‌ها افتاد. پیروزی‌های اولیه موجب دلگرمی طوایف مختلف هزاره و اتحاد آنان گردید. آنان موفق شدند در مدت کوتاهی تمامی افواج مسلح افغان را که در هزاره‌جات مستقر بودند، نابود کنند.^۱

بر قدرت‌ترین و بانفوذترین امیری که در شورش اخیر شرکت داشت، محمد عظیم بیگ، میر دایزنگی بود. او از اولین امیران هزاره بود که حکومت عبدالرحمن خان را به رسمیت شناخت و به لقب سرداری مفتخر گردید. سردار محمد عظیم بیگ پس از مشاهده جنایات افغانه، به شورشیان پیوست و در اتحاد قبایل مختلف هزاره، نقش مهمی بر عهده گرفت. عبدالرحمن خان درباره او می‌گوید: «محمد عظیم خان هزاره که لقب سرداری به او داده بودم که رتبه‌اش با خانواده سلطنتی من مساوی باشد و او را به حکمرانی هزاره مأمور کرده بودم، غدارانه به یاغی‌ها ملحق گردید. در حقیقت درایت اغتشاش دومی، محرک بزرگ همین شخص بود. این شخص مأمور معروفی بود که خودم او را آنجا فرستاده بودم و به عموم هزاره‌ها کمال نفوذ را داشت. لهذا بر حسب دعوت او با جمعیت زیاد به مخالفت من برخاستند.»^۲ به دعوت امیر مذکور جلسه‌ای با حضور سران هزاره تشکیل شد و شرکت کنندگان هم قسم شدند تا با امیر کابل بجنگند و برای این منظور پشت قرآنی را مهر و امضا کردند.

فرق قیام دوم با شورش نخستین در این بود که شورش اول، حاکمیت امیر کابل بر هزاره‌جات را به رسمیت می‌شناخت اما خواستار توقف ظلم و جور افغانه، تعدیل مالیات‌ها و اعطای آزادی‌های بیشتر از طرف کابل بود.

۱. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۱۵ و تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۹۹.

۲. عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹، ص ۲۹۱.

اما قیام دوم از ابتدا کاملاً سیاسی و با اهداف مشخصی چون پایان بخشیدن به حاکمیت امیر کابل در منطقه هزاره‌جات آغاز گردید. بدین ترتیب، شورش در سراسر هزاره‌جات گسترش یافت و حتی منصب‌داران و سربازان هزاره که در دستگاه امیر مشغول خدمت بودند نیز به این قیام پیوستند. شورشیان ضمن به غنیمت گرفتن سلاح‌ها و مواد غذایی عمال دولتی به مسدود کردن و سنگربندی راه‌های سوق‌الجیشی پرداختند.^۱ هزاره‌ها برای اولین بار اختلافات قبیله‌ای را فراموش کرده، با یکدیگر بر ضد دشمن مشترک متحد گردیدند.^۲ روحانیون هزاره نیز مانند همیشه پیشاپیش مردم قرار گرفتند و مردم را به دفاع از حقوق خویش تشویق می‌نمودند. عبدالرحمن خان دربارهٔ حضور یکی از روحانیون با نفوذ هزاره در رهبری این قیام می‌نویسد: «این مرتبه هزاره‌ها از پیش‌تر محقق‌تر بودند. شخص خائن دیگری موسوم به قاضی اصغر (عسکر) که رئیس روحانی و پیشوای مذهبی هزاره شمرده می‌شد، در این اغتشاش حامی محمد عظیم خان گردیده بود.»^۳ به زودی، عبدالقدوس خان و شیرمحمد خان، فرمانده‌های نیروهای اعزامی شکست خوردند و اسلحه و مهمات آن‌ها بدست هزاره‌ها افتاد. چندی بعد محمدشریف خان والی ازبک‌ها میمنه برای پیوستن به شورشیان و قیام بر ضد دولت مرکزی اعلام آمادگی کرد. این خبر موجب تقویت روحیه قیام‌کنندگان شد.

با بالا گرفتن شورش، امیر متوجّه خطر گردید و برای سرکوب شورشیان، به جنگ صبغهٔ مذهبی داد. وی جنگ بر علیه هزاره‌های کافر را

۱. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش اول، ص ۶۰۲.

۲. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۰۴.

۳. عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹، ص ۲۹۱.

جهاد مقدس نامید^۱ و «از علمای اهل سنت فتوای قتل هزاره و اباحه دماء و اموالشان را گرفت. بلکه علمای اهل تسنن را در اطراف فرستاد که مردم را دعوت به جهاد نمایند».^۲ وی از سید محمود قندهاری و سید محمد ممتحن، که از علمای اعلم اهل سنت و بسیار مُحِیل بود، خواست تا «کتابچه و اعلانی به عوام انشا نمایند در ثبوت تکفیر طایفه بربری و رد عموم روافض، مشروط بر اینکه در عنوانات مندرجه آن برای دلایل، بعضی آیات قرآنی و احادیث نبوی راضی کنند و ملت سنی را عموماً ترغیب و تحریر به جنگ و دفاع بربریان نمایند».^۳ در پی درخواست امیر از علما، تعدادی از آنان حکم به تکفیر هزاره‌ها دادند.^۴ همچنین عبدالرحمن برای تشویق افاغنه به شرکت در جهاد، طی صدور اعلامیه‌ای بیان کرد: کسانی که بر ضد من - امیر اسلام - طغیان کرده‌اند باید نابود شوند. سرهای آن‌ها از آن من و اموال و اطفال آن‌ها از شما. «... خلاصه چون آتش فتنه هزاره به غایت ملتهب گردیده شراره‌اش بیشی گرفته، هواخواهان دولت را کار شگفت روی داد. از جمله میر احمد شاه خان، خامه خدمت دولت به بنان بیان گرفته، به عینه این عبارات و کلمات را رقم کرده و به مهر مهر آثار پادشاهی رسانیده، در اطراف و اکناف ولایت انتشار داد که چون کفر اشرار هزاره دایه و فولاد و زاوی و سلطان احمد و ارزگان و غیره به جایی رسید که بر جمیع غازیان و مسلمانان حکم کفر نمودند و سرکار اعلی (عبدالرحمن خان) در قلع و قمع بنیاد این بی‌دینان [امر کرد] که اثر از ایشان در آن محال و خلال و جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و درانی تقسیم شود، چنین

۱. همان، ص ۲۰۷.

۲. زابلی مغولی، بی تا، ص ۱۴۳.

۳. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۲۱.

۴. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش اول، ص ۶۱۶.

سر رشته و تجویز فرمودند که سپاه نصرت پناه نظامی و الوسی از هر سمت و جانب مملکت دولت خداداد آنچنان در خاک طوایف باغیه هزاره جات جمع شوند که نفری از آن طوایف گمراهان، جان به سلامت نبرد و رها نشود و کنیز و غلام از طوایف مذکور به دست هر نفری از اقوام مجاهدین افغانستان بوده باشد.^۱

در پی صدور این فتوا و اعلامیه‌ها، بسیاری از انسان‌های ساده لوح، قتل و تاراج هزاره‌ها را بر خود فرض دانسته به جبهه‌های جهاد اعزام شدند! از نظر آنان «غزای ملی و دفع و قتل اشرار کفار، موافق شرع شریف، و غزای هر نفری از مسلمانان لازم بود». ^۲ سپاهی عظیم آماده شد و اسلحه‌های عصری (مدرن) در اختیار آن‌ها قرار گرفت. کوچی‌ها یا قبایل صحراگرد بدون زمین، برای شرکت در این جهاد مقدس، اشتیاق بیشتری از خود نشان می‌دادند. زمین‌های سرسبز و چراگاه‌های مستعد، آنان را به طرف خود می‌خواندند و این در حالی بود که آن‌ها تا این زمان حتی از نزدیک شدن به زمین‌های هزاره جات ابا داشتند.

از طرفی عبدالرحمن برای ایجاد اختلاف در بین هزاره‌ها از تطمیع سران هزاره دریغ نورزید. وی با پرداخت رشوه به برخی از سران هزاره و با وعده اعطای مناصب و القاب رسمی، عده‌ای از آنان را با خود همراه ساخت. ^۳ عده‌ای از سران هزاره نیز از روی جبن و بزدلی از حمایت همکیشان خویش دست کشیدند و حتی به طرفداری از عبدالرحمن خان پرداختند. ^۴

با وجود تشکیل سپاهی گران اعم از افراد دولتی و ایلجاری (داوطلب)، انگلیسی‌ها که نگران وضعیت پیش آمده بودند به امیر پیشنهاد کردند تا سفیر

۱. همان، ص ۶۱۱.

۲. همان، ص ۶۱۲.

۳. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۰۹.

۴. همان، ص ۲۰۵ و یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۲۸۱.

خود را به همراه تعدادی مستشار نظامی و نیروهای مجرب به کابل گسیل دارند. اما عبدالرحمن با پیشنهاد آن‌ها مخالفت کرد: «هزاره‌ها در تمام مملکت با جمعیت افاغنه مخلوط می‌باشند. بیم کلی داشتیم مبادا شورش عمومی برپا شود و در همین اوقات دولت هندوستان سختی می‌نمود که سفارت خود را به ریاست لرد رابرتس با لشکر زیاد به کابل بفرستد و از این اقدام، اهالی افغانستان چنین تصور می‌نمودند که به سبب این که نمی‌توانم شخصاً از عهده شورشیان برآیم، انگلیس‌ها می‌خواهند افغانستان را به تصرف خودشان بیاورند.»^۱ با این حال، انگلیسی‌ها از تحریک افاغنه بر ضد شیعیان دست بر نمی‌داشتند.^۲

وخامت اوضاع باعث گردید تا عبدالرحمن خان با تمام توان به مقابله با هزاره‌ها پردازد. «دیگر سرکرده‌های افاغنه چندین مرتبه استدعا کرده بودند که به مخارج خودشان جمعیتی از اهالی مملکت فراهم آورده، به جنگ هزاره‌ها که آن‌ها را دشمن ولایت و دین خود می‌دانستند بروند، لکن به آن‌ها اجازه این کار را نداده بودم. در این وقت حکم عمومی دادم که هر شخصی برود و در تنبیه شورشیان کمک کند.»^۳

با آغاز تهاجم، نیروهای دولتی، کوچی‌ها و افاغنه داوطلب در تابستان ۱۳۰۹ ق/۱۸۹۲ م با قساوت هر چه تمام‌تر به سرکوب هزاره‌ها پرداختند. سردار عبدالقدوس خان در دره کاش‌قول در نزدیکی گیزاب مقاومت سرسختانه شورشیان را در هم شکست و گیزاب را تسخیر کرد. در این نبرد بسیاری از هزاره‌ها به خاک افتادند و امیرانی که به اسارت درمی‌آمدند، پس از تحمل شکنجه‌های فراوان به طرز فجیعی کشته می‌شدند. افاغنه برای

۱. عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹، ص ۲۹۲.

۲. فرخ، ۱۳۱۴، ص ۳۳۷.

۳. عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹، ص ۲۹۳.

ایجاد رعب و وحشت، سرهای امیران هزاره و بسیاری از اسرا را می‌بریدند و رئوس کشته‌شدگان را به قندهار می‌فرستادند. محمدعثمان خان حاکم قندهار پس از گرداندن سرها در کوچه و بازار، مناره‌هایی از سرها به یادگار برپا می‌ساخت.^۱ دره‌های هزاره‌جات یکی پس از دیگری تسخیر شد و محمدعظیم بیگ پس از مقاومتی جانانه گرفتار آمد و چندی بعد در کابل اعدام گردید.^۲ حجت‌الاسلام قاضی عسکر نیز پس از مقاومت بسیار توسط سپاهیان عبدالرحمن دستگیر شد. «وی با تحمل شکنجه‌های فراوان به سوی کابل اعزام شد و از شدت جراحات و شدايد در مسیر پایتخت در منطقه بهسود به شهادت رسید. افسران دو گوش او را بریده، در کابل به عنوان بزرگترین هدیه برای عبدالرحمن فرستادند.»^۳

با آنکه مدافعین مرکز شورش‌ها یعنی ارزگان، مقاومت دلیرانه‌ای از خود نشان دادند اما به علت کثرت نفرات مهاجم و تجهیز آنان به سلاح‌های مدرن، همچنین اختلاف در بین سران هزاره و عدم رهبری واحد، این شهر سقوط کرد. «بعد از تسخیر ارزگان، کشتار شورشیان آغاز یافت، خانه‌های هزاره‌ها را به آتش می‌کشیدند و اموالشان را به غارت می‌بردند. نه فقط مردان را به قتل می‌رسانیدند بلکه زنان و کودکان سر بریده می‌شدند. زنان و دختران اسیر شده از شهر ارزگان به کابل، هرات و قندهار برده شده، به نازلترین قیمت به فروش می‌رسیدند و بدین وسیله به برده تبدیل می‌شدند.»^۴ گاهی زنان و دختران هزاره برای رهایی از اسارت و اذیت و ایذای نیروهای

۱. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش دوم، ص ۱۴ و تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۱۱.

۲. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش دوم، ص ۴۵، تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۱۴ و ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۰-۲۱۹.

۳. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۷.

۴. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۶-۲۱۵.

غالب، دست به خودکشی دسته‌جمعی می‌زدند: «حدود ۴۰۰ زن و دختر اسیر دایه و ارزگان را که به طرف کابل انتقال می‌دادند، این اسیران وقتی بالای پل رودخانه بزرگ جاغوری رسیدند، یکباره خود را از بالای پل به زیر انداختند و در کام امواج خروشان رودخانه غرق شدند و از رنج اسارت و ننگ بردگی رهایی یافتند.»^۱ قساوت و بی‌رحمی سپاه عبدالرحمن حد و مرزی نداشت. آن‌ها حتی به اطفال نیز رحم نمی‌کردند. به طوری که کشتن کودکان برای ایشان یک نوع تفریح و سرگرمی محسوب می‌شد. «اطفال را در جلوی چشم والدین و بستگانشان شکنجه می‌کردند به امید آن‌که پدر و مادر اگر دینه‌ای داشته باشند به آن‌ها نشان دهند. کودکی را به هوا پرتاب نموده، بعد خود پرتاب‌کننده و یا عسکر همدست او، آن کودک را در هوا با شمشیر نصف می‌کرد [و یا] نوک شمشیر را به سینه کودک فرو کرده، به هوا بلند می‌کرد تا جان می‌داد.»^۲ یکی از بی‌رحمانه‌ترین اعمالی که نسبت به شیعیان صورت می‌گرفت برنامه‌ای به نام «رقص میری» بود. طبق این برنامه سران افغان گرد آتشی افروخته جمع می‌شدند و تابه‌هایی را روی آتش قرار می‌دادند تا کاملاً سرخ شود. سپس شیعیان ناراضی را به محل آورده، سر می‌بریدند و تابه‌های داغ را جای رگ‌های بریده گردن قرار می‌دادند تا جریان خون قطع گردد. قلب و جریان عصبی که تا این زمان حیات مختصری داشت باعث می‌شد تا بدن بی‌سر، بالا و پایین پریده، به اطراف غلط بخورد و حرکات غیرعادی از خود نمایان سازد. حرکات پیکرهای بی‌سر نوعی رقص تلقی می‌شد و حاضران از دیدن آن مناظر هولناک به هیجان آمده، لذت می‌بردند.^۳

۱. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۳۱۹.

۲. همان، ص ۳۱۸.

۳. احمدی‌نژاد (بلخابی)، ۱۳۷۳، ص ۸-۱۲۷.

مقاومت‌های پراکنده تا پاییز سال ۱۳۰۹ ق/۱۸۹۲ همچنان ادامه داشت اما در این ایام هزاره‌ها که توان خود را از دست داده بودند، تسلیم قوای دولتی شدند.

به دنبال شکست هزاره‌ها، حکومت نظامی شدیدی در سرتاسر منطقه هزاره‌جات برقرار شد و بر آن مناطق مالیات سرسام‌آوری وضع گردید. بازار خرید و فروش برده در منطقه چنان گرم شد که حکومت برای اولین بار مالیات ویژه‌ای برای معامله‌برندگان مقرر کرد.^۱ هزاره‌های بیچاره که با از دست دادن زمین‌های خود و تصرف آن‌ها از طرف کوچندگان افغان توان پرداخت مالیات را از دست داده بودند، به فروش فرزندان خود می‌پرداختند تا شاید بدین وسیله از گرفتار شدن توسط نیروهای دولتی نجات یافته، بتوانند قوت مختصری برای سایر اعضای خانواده تهیه نمایند. حکومت فرمانی صادر کرد که هزاره‌ها می‌توانند پس از ثبت اسامی فرزندان خود در دفاتر رسمی دولت، آنان را به عنوان برده و کنیز بفروشند. دولت نیز از خریداران و فروشندگان بابت این معامله مالیاتی اخذ می‌نمود. هر برده به بهایی اندک فروخته می‌شد. مثلاً در قبال هراسیر یا برده، فروشنده می‌توانست دو الی ده سیر (هر سیر افغان برابر هفت کلیو گرم می‌باشد) جو، جوار (ذرت) و گندم دریافت کند.^۲ طبق آمار نماینده دولت انگلیس، از ماه جولای ۱۸۹۲ تا ژوئن ۱۸۹۴ در حدود ۹۰۰۰ نفر از مردم هزاره به صورت کنیز یا غلام در بازار کابل به فروش رسیدند.^۳ عبدالرحمن برای از بین بردن قدرت سیاسی هزاره‌ها، نظام میری را از هزاره‌جات برچید و در نقاط مختلف هزاره‌جات

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۱۹-۲۰.

۲. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش اول، ص ۶۱۹-۲۳.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۱۹-۲۰.

حُکامی نصب گردیدند که قضات سنی‌مذهب در کنار آن‌ها به رتق و فتق امور مردم بر حسب فقه حنفی می‌پرداختند.^۱ عمل اخیر جهت رسمیت بخشیدن به مذهب تسنن در سرتاسر افغانستان صورت می‌گرفت.

در رجب ۱۳۱۰ق/ ژانویه ۱۸۹۳م عبدالرحمن به تمامی حُکام منطقه هزاره‌جات دستور داد تا اسامی میرها، خان‌ها، بیگ‌ها، سادات، کربلایی‌ها، زوآر و داروغه‌ها را به همراه مشخصات افراد خانواده، بدون در نظر گرفتن این امر که در قیام‌ها دخالت داشته‌اند یا نه، جمع‌آوری و به کابل ارسال نمایند. حُکام منصوب کابل بدون اتلاف وقت، لیست‌های خود را تهیه کرده و ده‌ها نفر از افراد فوق را دست بسته به کابل فرستادند.^۲ سرنوشت این افراد مشخص بود. در پی این سیاست جابرانه، هزاره‌ها دوباره دست به قیام زدند. به زودی تمام هزاره‌جات به صحنه نبرد با نیروهای دولتی و افراد وابسته به آنان تبدیل شد. قیام‌کنندگان در نامه سرگشاده‌ای به زمامداران کابل، دلایل قیام خود را این‌گونه بیان کردند: نیروهای اعزامی از طرف کابل، کشتار و چپاول اموال، تصاحب زنان و دختران و متهم کردن مردم به کفر را جزو وظایف قانونی خود می‌دانند. هزاره‌های دایزنگی، دایگندی، بهسود و غزنی با وجود همکاری با سپاه عبدالقدوس خان و اطاعت از فرامین دولتی و کمک به افاغنه برای تسخیر نقاط مختلف هزاره‌جات، مورد بی‌مهری سردار مذکور واقع گردیدند. با وجودی که بسیاری از میرها، اسلحه‌های خود را به زمین گذاشتند و با دست‌های خود قلاع و استحکامات جنگی خود را با خاک یکسان نمودند و از در اطاعت از فرامین پادشاه در آمدند، نیروهای دولتی در سرزمین‌های آن‌ها استقرار یافته و بنای ظلم و بی‌عدالتی گذاشته،

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۱۷ و ص ۲۵۸.

۲. همان، ص ۲۲۳ و زابلی مغولی، بی‌تا، ص ۱۵۲.

خرید و فروش جوانان و مردان و زنان را پیشه خود ساخته حتی از تعدی و تجاوز به زنان هزاره دریغ نورزیدند. ملاهای سنی مذهب تمامی هزاره‌ها را کافر و لامذهب معرفی کرده‌اند و نبرد با آنان را جهاد و جنگ مقدس نام نهاده‌اند. تمامی سادات، کربلایی‌ها، زوار و افراد محترم که به کابل فرستاده شدند به قتل رسیدند. بنابراین برای ما راهی جز نبرد باقی نمانده است.^۱

گرچه این شورش به مانند قیام سال ۱۳۰۹ ق/ ۱۸۹۲ م بسیار گسترده بود اما بسیاری از طوایف و بزرگان هزاره به علت خسارت‌های جانی و مالی قیام سال گذشته، قادر به همکاری و همراهی با شورشیان نبودند. خلع سلاح گسترده هزاره‌ها که پس از نبرد پیشین صورت گرفته بود، از توان نظامی آن‌ها کاسته بود با این حال در ابتدای شورش پیروزی‌های بزرگی بدست آمد.^۲

عبدالرحمن خان برای شکست این قیام دوباره به حربه مذهبی و جنگ مذهب علیه مذهب متوسل شد. کشتار وسیع شیعیان مانند نبرد قبلی با شدت پیگیری شد و هر روز صدها سر بریده به بامیان، کابل و قندهار فرستاده می‌شد.^۳ خبر بیدادگری سپاه عبدالرحمن باعث اعتراض شدید علمای مشهد و سایر نقاط ایران گردید. سفیر انگلیس در نامه‌ای امیر را به میانه‌روی دعوت کرد اما وی از این مداخله رنجیده شد و در پاسخ گفت که چون مردم هزاره از اتباع او می‌باشند به طوری که خواسته باشد با قتل، حبس و تبعید، آن‌ها را مجازات می‌کند.^۴ او به جای ترتیب اثر دادن به واکنش علما و مجتهدین شیعه ایران، خصوصاً علمای مشهد، مواضع تندتری در قبال

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۵-۲۲۴ و زابلی مغولی، بی تا، ۱۵۲.

۲. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۸-۲۲۷.

۳. همان، ص ۲۳۱.

۴. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۱۹.

شیعیان افغانستان اتخاذ کرد.^۱ عبدالرحمن خان برای در هم شکستن آخرین مقاومت هزاره‌ها به سیاست همیشگی خود یعنی به ایجاد تفرقه در صفوف آن‌ها پرداخت و با جلب عده‌ای از سران هزاره به سوی خود، موجبات ضعف و ناکارآمدی قیام را فراهم آورد.^۲

بالاخره در اواسط تابستان ۱۳۱۱ق/۱۸۹۳م عبدالرحمن خان با اعطای امتیازات محدود به هزاره‌ها، نیروهای خود را به کابل فرا خواند. یکی از دلایل این فراخوانی اطمینان وی از عدم توانمندی نیروهای هزاره به مقاومت و ایستادگی در برابر قوای دولتی بود. هزاره‌ها به دلیل شیوع امراض، گرسنگی و خسارات مالی و جانی فراوان، دیگر قادر به جنگیدن و مقاومت نبودند.^۳ در اواخر سال ۱۳۱۱ق/۱۸۹۳م آخرین گروه‌های شورشی یا به کلی نابود شدند یا اسلحه خود را به زمین گذاشته، تسلیم گردیدند. بنابراین قیام مسلحانه پایان یافت.

با پایان یافتن درگیری‌های مسلحانه، سیاست‌های ضد شیعی عبدالرحمن خان خاتمه پیدا نکرد. قوای دولتی در سرتاسر هزاره‌جات مستقر شدند و به جای میرها و بزرگان هزاره، ارباب‌های انتصابی به رتق و فتق امور رعیت مشغول گردیدند. عمال دولتی و ملاهای سنی به شیعیان برای تغییر مذهب فشار می‌آوردند. در میان هزاره‌های دایزنگی، مساجدی با قواعد مذهب حنفی بنا گردید که در آن، قواعد مذهب سنت به هزاره‌ها تعلیم داده می‌شد.^۴ «حکم شد که اهل تشیع به مسجد اهل سنت همه روزه حاضر شوند و اقتدا به مقتدای سنی نمایند و تعزیه‌داری سیدالشهدا موقوف باشد.»^۵

۱. همان.

۲. تیمورخانوف، بی‌تا، ص ۲۳۰ و یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۳۲۴.

۳. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۳۵ و فرخ، ۱۳۱۴، ص ۳۳۶.

۴. زابلی مغولی، بی‌تا، ص ۱۵۲، تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۵۸.

۵. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۲۵.

کاتب هزاره نویسندهٔ سرج التواریخ معتقد است که هزاره‌ها در مقابل تغییر مذهب از خود مقاومت نشان می‌دادند و در مقابل عمال دولتی به مسلمانی خود علناً اقرار می‌کردند.^۱ محمد افضل ارزگانی نیز سیاست تغییر مذهب هزاره‌ها را ناکام توصیف می‌کند.^۲

زمین‌های هزاره‌جات در اختیار کوچی‌های افغان گذاشته شد. نوع و میزان مالیات‌ها، افزایش پیدا کرد. «در سال ۱۸۹۷م مالیات جدیدی بر هزاره‌ها تحمیل شد که یکی از آن‌ها مالیات بر نفوس نام داشت و سالانه دو قران از هر نفر گرفته می‌شد و تا سال ۱۹۰۱م مالیات مذکور به چهار قران ازدیاد پیدا کرد.»^۳ هزاره‌ها همچنین برای تأمین مالیات مجبور بودند زن و فرزندهای خود را بفروشند، بنابراین بازار خرید و فروش برده‌ها نیز تا مدت‌ها گرم بود.^۴

فشارهای وارده بر هزاره‌ها پس از قیام سال ۱۱-۱۳۱۰ق/۱۸۹۳م باعث گردید که بسیاری از آن‌ها به صورت دسته جمعی کشور را ترک کرده، به ایران، هند بریتانیا و یا روسیه پناهنده گردند. هزاره‌های پناهنده به ایران اکثراً در استان خراسان سکنی گزیدند. هزاره‌ها که نزد ایرانیان به بربری معروف بودند، به گرمی از سوی مردم مورد استقبال قرار گرفتند و دولت قاجار محل‌هایی برای استقرار آن‌ها، در اختیارشان قرار داد.^۵ لازم به ذکر است که هزاره‌ها در زمان حکومت رضا شاه پهلوی و به واسطه صدور شناسنامه در این زمان، خواستار موافقت دولت ایران با تابعیت ایرانی و تغییر نام بربری

۱. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش اول، ص ۵۳۸.

۲. زابلی مغولی، بی‌تا، ص ۱۵۲.

۳. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۶۲.

۴. همان، ص ۶-۲۶۵.

۵. زابلی مغولی، بی‌تا، ص ۱۵۴.

به خاوری یا نام قبیله‌ای خود شدند. دولت پهلوی با تقاضای آن‌ها موافقت کرد و بدین وسیله به ادعاهای دولت افغانستان مبنی بر تابعیت افغانی هزاره‌های خراسانی پایان داد.^۱

اخبار قتل عام و ایزدا و اذیت هزاره‌ها در افغانستان باعث شد تا میرزا حسن شیرازی مجتهد بزرگ شیعیان در ربیع الاول ۱۳۱۲ق از ناصرالدین شاه قاجار بخواهد تا با دولت انگلیس تماس حاصل کرده، علت قتل شیعیان را که توسط عبدالرحمن خان صورت می‌گرفت جویا شود.^۲ ناصرالدین شاه سبب کشتار شیعیان را توسط دولت انگلیس از دولت افغانستان جویا شد. عبدالرحمن خان بزرگان قزلباش کابل را که هم مذهب هزاره‌ها هستند به حضور طلیده، چند جلد کتاب که از خانه ملا محمد شریف نامی بدست آمده بود به آن‌ها نشان داد. این کتب حاوی طعن و لعن برخی از خلفای راشدین بود و در ایران به طبع رسیده بود.^(۶) گزارش این مجلس و احسان‌ها و اعزازهایی که از طرف امیر و دولت افغانستان نسبت به قزلباش‌ها صورت گرفته بود، تهیه شد تا برای دولت ایران فرستاده شود. قزلباش‌ها در این گزارش به مناصب و مأموریت‌هایی چون دبیری، سپهسالاری و استیفای دیوان اعلا که به آن‌ها واگذار گردیده بود، اشاره کردند. سپس گزارش را همگی مهر و امضا کردند تا از طریق دولت به اطلاع شاه ایران رسانده شود.^{(۷)۳} «فردای آن روز سردار حبیب‌الله خان (پسر عبدالرحمن) امام باره و حسینی قزلباشان را تبدیل به مسجد نموده، بدست خویش دیوار طرف قبله آن را به کلند خراشید و محراب بر آن تراشید، امام و مؤذن از اهل سنت در مساجدشان مقرر نمود. و از این روز

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۵۱-۲۴۹ و موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۲.

۲. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۳۳۴ و فرخ، ۱۳۱۴، ص ۳۳۷.

۳. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۳۳۴-۵.

بدعت‌هایی را که قبلاً فرقه اثناعشریه برپا می‌داشتند، قدغن کرد و جمعی از پسر بچه‌های قزلباشان را که در این روز به نام غلامی برای وی پیشکش شدند، مورد پذیرش قرار داد.^۱

شاید برای تخفیف فشارهای وارده از سوی شیعیان ایران و سایر بلاد بود که در همین سال «امیر عبدالرحمان خان یک جلد کلام‌الله خطی بزرگ... به آستان ملایک پاسبان آن حضرت رضوی^(ع) تقدیم کرد.^{(۸)۲}

چنانچه گفته شد عبدالرحمن خان از عکس‌العمل علما و مجتهدین شیعه نسبت به کشتار شیعیان ناراضی بود و آنرا دخالت در امور داخلی افغانستان می‌دانست. محمود محمود معتقد است که عبدالرحمن خان از ابتدای فرمانروایی خود نسبت به ایرانیان نظر مساعدی نداشت و یکی از دلایل بدرفتاری وی با شیعیان هرات ناشی از پایبندی اهل این شهر به آداب و رسوم ایرانی بود.^{(۹)۳}

نگرانی و حساسیت علما و مجتهدین ایران و عراق نسبت به وضعیت اسفبار شیعیان هزاره، همچنین استقبال و پذیرایی گرم ایرانیان و شاهان قاجار از پناهندگان شیعه مذهب و پذیرش تابعیت ایرانی و تغییر نام آنان از بربری به خاوری یا نام قبیله‌ای ایشان که بنا بر تقاضای هزاره‌ها از سوی حکومت پهلوی در سال ۱۳۱۶ش پذیرفته شد، دلایل چندی در بر دارد که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

اول - ابعاد فاجعه به اندازه‌ای بوده که اغلب انسان‌هایی که از وضعیت هزاره‌ها اطلاع یافته بودند متأثر شده، نسبت به موضوع واکنش نشان دادند. چنانچه ذکر شد انگلیسی‌ها که خود در مشغول ساختن اختلافات

۱. همان.

۲. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۳۰.

۳. محمود، ۱۳۵۳، ج ۴، ص ۱۳۴۴ و ص ۱۳۴۶.

قومی - مذهبی دخالت داشتند و حتی در جریان سرکوب هزاره‌ها به عبدالرحمن خان پیشنهاد همکاری دادند، با مشاهده ابعاد فاجعه، عبدالرحمن را به میانه‌روی دعوت کردند.

دوم - مسلمانان به مثابه اعضای یک پیکر بوده، امت واحده می‌باشند. دفاع از مسلمانان در هر مکان و در هر زمان مسئولیتی است که طبق آیات و روایات اسلامی بر دوش همه مسلمانان گذاشته شده است.

سوم - هزاره‌ها علاوه بر مسلمان بودن، از پیروان مکتب ائمه^(ع) نیز محسوب می‌شدند. این موضوع حساسیت علما و مجتهدین شیعه را در قبال وضعیت آن‌ها دو چندان می‌کرد. بدین جهت ایشان خود را مقید به دفاع از برادران دینی و مذهبی خود می‌دیدند.

چهارم - چنانچه در فصل اول بیان شد، هزاره‌ها با پذیرش زبان فارسی تحت تأثیر فرهنگ غنی ایرانی قرار گرفته، در طی قرون متمادی با مردم ایران به یک همبستگی عمیق دست یافتند. دقیقاً به همین علت هزاره‌های مقیم ایران نه تنها در این سرزمین احساس غربت نمی‌کردند بلکه ایران را وطن خود دانسته، با دستیابی به موقعیت‌های اقتصادی پررونق در مشهد و سایر شهرهای ایران، هویت قومی و قبیله‌ای خویش را برخلاف هم‌قطاران خود در افغانستان، پاکستان و روسیه به فراموشی سپردند.^۱

عبدالرحمن خان از دین به عنوان حربه‌ای برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود استفاده می‌کرد. خود اعتراف می‌کند که بسیاری از مخالفان سیاسی خود را، اعم از شیعه یا سنی، با توسل به همین موضوع از میان برداشته است.^۲ وی پس از قدرت‌یابی دو تن از علمای بزرگ شیعه قندهار را به

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۵۰ و موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۲.

۲. عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹، ص ۱-۲۴۰ و ناصر ی داوودی، ۱۳۷۹، ص ۴۰-۱۳۶ و انصاری،

۱۳۸۱، ص ۴۰-۵۲.

کابل فرا خواند و آنان را به دار کشید. یکی از این دو تن ملا محمدعلی قندهاری بود که از وکلای میرزا حسن شیرازی و در زمره اکابر دانشمندان زمان خود محسوب می‌شد.^۱ علامه امینی درباره وی می‌نویسد: «پدرش مولی محمد قندهاری عالمی فاضل بود. خودش از علمای شهر قرن سیزدهم است. تحصیلاتش را نزد علمای مشهد مقدس به پایان رساند و به نجف رفته، تکمیل کرد و به قندهار برگشت و مرجعیت و رهبری یافت و به تعظیم شعائر الهی و تبلیغ حقایق اسلامی کمر بست و بدین امور روزگار می‌گذراند تا به دستور امیر عبدالرحمن خان دستگیر و به کابل برده شد و در حالی که بیش از شصت سال داشت اعدام شد.»^۲ وی در ادامه می‌افزاید: «به دستور همین امیر جنایتکار به سال ۱۳۰۰ ق جمعی از علما و رجال معروف شیعه به شهادت رسیدند. ملا علیجان، پسر ملا غلام، از علمای نامی قندهار که همراه همین شخصیت به کابل برده و زندانی شد و بعد در زندان اعدام گشت، در حالی که نزدیک به پنجاه و پنج سال از عمرش می‌گذشت. دیگر قاضی شهاب کابلی.»^۳

درباره بی‌اعتنایی عبدالرحمن خان نسبت به علما و شعائر دینی نوشته‌اند که «او حتی حرمت علما و روحانیون اعم از از شیعه و سنی را نگاه نداشت و گروهی از آنان مانند ملا محمدعلی و ملا علیجان قندهاری و ملا شهاب کابلی و دیگران را با زجر تمام کشت و آخوند ملا عبدالرحیم را که از بزرگان علمای حنفی بود و در خرقة شریف تحصن جسته بود به قوه قهریه بیرون کشید و بدست خود به قتل رسانید.»^۴

۱. انصاری، ۱۳۸۱، ص ۵۰.

۲. امینی نجفی، بی‌تا، ص ۴۹۳.

۳. همان.

۴. سمعی، ۱۳۶۳، ص ۱۹.

محمدیوسف ریاضی هروی، از شاعران و نویسندگان شیعه که به قوم درانی وابسته بود، در سال ۱۳۰۹ق در جریان جنگ هزاره به دلیل خرده‌گیری از سیاست‌های عبدالرحمن خان همراه پدر مجبور به ترک افغانستان شد و در شهر مشهد سکنی گزید. وی از محبان اهل بیت^(ع) واز مداحان خامس آل عباس^(ع) و از مرثیه‌سرایان شهدای کربلا بود.^۱

با همه جنایاتی که عبدالرحمن بر ضد مسلمانان انجام داد، در سال ۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م به «امیر المسلمین و ضیاء‌الملّة و الدین» ملقب شد.^۲

در آغاز سال ۱۳۱۷ق/۱۸۹۹م شایع شد که عبدالرحمن در گذشته است. با انتشار این خبر هزاره‌های مناطق مختلف دست به شورش زدند ولی ناآرامی‌های مذکور به زودی و در نتیجه تکذیب این شایعه، فرو نشست.^۳

سرانجام عبدالرحمن خان در ۱۳۱۹ق/۱۹۰۱م پس از بیست سال حکومت مستبدانه در سن ۵۵ سالگی به مرض نقرس در کابل از دنیا رفت. حکومت بیست ساله وی خصوصاً برای شیعیان نتایج زیانبار و غیرقابل جبرانی در بر داشت. در زمان او بسیاری از قبایل و طوایف شیعی به کلی از صفحه روزگار محو شدند. طبق برخی آمارها «عبدالرحمن ۶۲ درصد کل تشیع افغانستان را نابود کرد». ^۴ همچنین جمعیت‌های بزرگی از شیعیان به ممالک همجوار پناهنده شده، هرگز نتوانستند به اوطان خود بازگردند. یکی از نتایج بلند مدت سیاست‌های وی فراهم آمدن زمینه‌های مناسب جهت رشد افراطی‌گری و تعصبات کور مذهبی بود.

۱. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص یک تا هفت مقدمه.

۲. همان، ص ۲۳۸.

۳. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۶۶.

۴. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۳۶۲.

نکته قابل ذکر این که با وجود جدیت دولت در اخذ مالیات قبایل مختلف، قبیله محمدزایی و افراد وابسته به خاندان شاهی در دوره عبدالرحمن خان مانند گذشته از تخفیف پرداخت مالیات به دولت برخوردار بودند.^۱

تحولات جامعه شیعی پس از عبدالرحمن خان تا قدرت یابی خاندان آل یحیی

پس از عبدالرحمن خان پسر ارشد او، حبیب الله (۱۳۱۹-۱۳۳۷ق/ ۱۹۰۱-۱۹۱۹م) با لقب سراج المله و الدین بر تخت امارت افغانستان تکیه زد. این اولین باری بود که در تاریخ افغانستان، انتقال قدرت آرام و بدون خونریزی انتقال می یافت. نخستین اقدام حبیب الله خان پس از قدرت یابی، رسیدگی به وضع زندانیانی بود که غالباً بدون جرم و گناه در دوره پادشاهی پدرش سال ها در زندان ها و سیاه چال های مهیب و مخوف به سر می بردند.^۲ وی به تبعیدیان دوره پدرش اجازه مراجعت به وطن داد و اعلام کرد که آنان می توانند مال و منال و املاک خویش را بازپس گیرند. حبیب الله خان درباره مردمان هزاره که بیشتر از قبایل دیگر مورد اذیت و آزار قرار گرفته بودند، حکمی جداگانه صادر کرد. طی این حکم هزاره ها می توانستند زمین های خود را از افغان های کوچی بازپس گرفته و یا در ازای آن، زمین های دیگری به آن ها واگذار گردد.^۳ با این حال افزایش ۱/۵ درصدی مالیات بر زمین های هزاره جات که طبق قوانین مصوبه در دوره عبدالرحمن خان تا این زمان اخذ می شد^۴ و عدم اعتنا و تکمین افغان های

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۰-۴۳۹.

۲. غبار، ۱۳۶۸، ص ۷۰۱.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸-۴۶۷.

۴. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۶۲.

کوچی از قوانین موضوعه جدید و تجاوز به زمین‌های زراعی شیعیان هزاره^۱ موجب گردید تا هزاره‌ها در سال‌های ۱۹۰۳، ۱۹۰۸، ۱۹۰۹ و ۱۹۱۴م دست به شورش‌های مسلحانه‌ای بزنند که ناآرامی‌های مذکور به آسانی توسط قوای دولتی سرکوب گردید. عقیم ماندن شورش‌های مسلحانه باعث شد تا هزاره‌ها دست به مقاومت منفی بزنند و مهاجرت‌های وسیع و دسته‌جمعی آن‌ها به خارج از کشور ادامه پیدا کند.^۲ این مهاجرت‌ها نشان‌دهنده نارضایتی شیعیان از وضع موجود بود زیرا تغییرات حاصله تأثیر چندانی در وضعیت آنان ایجاد نکرد. «در دوران حکومت هیجده ساله حبیب‌الله خان باز هم هزاره‌جات در فشار و اختناق به سر می‌بردند و در مساجدشان پیش‌نمازها از اهل سنت مقرر می‌شد و هر جا برای ۵۰ تا ۱۰۰ خانوار، امام جماعت حکومتی مقرر می‌گردید و مردم مجبور بودند پشت سر آنها اقتدا کنند و بعداً به خانه که می‌رفتند نمازشان را اعاده می‌کردند. تمام مراسم مذهبی طبق دستور اهل سنت (حنفی) انجام می‌شد. روحانیون اهل سنت سال‌ها زحمت کشیدند اما حتی یک نفر هزاره مذهب خود را ترک نگفت».^۳

امیر حبیب‌الله خان در دوره فرمانروایی خود دست به اصلاحاتی زد که از آن جمله می‌توان به ساخت کارخانه‌های متعدد، بیمارستان‌های جدید، اجرای طرح‌های آبرسانی، راه‌سازی و توسعه صنایع اشاره کرد. مهم‌ترین کار اصلاحی وی توجه به معارف و مطبوعات بود. نخستین مدرسه جدید به نام مکتب حبیبیه در سال ۱۳۲۱ق/۱۹۰۳م در زمان وی تأسیس شد. همچنین روزنامه دولتی سراج‌الانبار در ۱۳۲۴ق/۱۹۰۶م اجازه انتشار یافت

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۴-۷.

۲. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۲۶۸.

۳. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۹-۳۱۸.

اما چاپ آن پس از یک شماره به دلایل نامعلومی متوقف گردید. چندی بعد یعنی در سال ۱۳۲۹/۱۹۱۱م محمود بیگ طرزی محمدزایی اجازه انتشار یا تجدید چاپ هفته‌نامه سراج الاخبار را دریافت کرد که این هفته‌نامه تا سال ۱۳۳۶ق/۱۹۱۸م به فعالیت خود ادامه داد. محمود طرزی فرزند غلام محمد خان طرزی، شاعر و آزادیخواه معروف افغانستان و از اقوام امیر عبدالرحمن خان بود که به دلیل مخالفت با سیاست‌های او و به جرم طرفداری از امیر شیرعلی خان دستگیر گردیده، سپس با هدف خردن کردن شخصیت و خراب کردن روحیه او، عبدالرحمن خان به نظامیان امر نمود که او را بین دو دیوار قرار داده و فوج بر سرش تَغَوُط نمایند و او را با همان حال آلوده و پریشان و بدون آن که اجازه شستشو یابد با خانواده‌اش به هندوستان تبعید کرد.^۱ سالیان بعد محمود به همراه پدر به خاک امپراتوری عثمانی پناه برد و در آنجا رشد و پرورش یافت و با افکار آزادیخواهی آشنا شد. با اعلام عفو عمومی، وی به کشور بازگشت و دو دخترش در حباله نکاح شاهزاده عنایت‌الله و شاهزاده امان‌الله یعنی دو پسر امیر حبیب‌الله درآمدند و به این صورت جای پای محکمی در دربار پیدا کرد. با استفاده از این موقعیت، وی توفیق یافت تا با انتشار هفته‌نامه سراج الاخبار به ترویج افکار آزادیخواهی و تنویر افکار مردم افغانستان اقدام نماید.^۲ مضمون اصلی جریده به پیروی از سیاست ترکان جوان در عثمانی، ناسیونالیزم آمیخته با پان‌اسلامیزم و مجادله با استعمار بود. ترویج معارف، در افتادن با خرافات، تعلیم و تبلیغ زبان پشتو و انتقاد از سوء مدیریت و راحت‌طلبی بزرگان مملکت از جمله شخص امیر، از اهداف عمده سراج الاخبار بود.^۳

۱. فرخ، ۱۳۱۴، ص ۳۵۱.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۸۲-۳.

۳. همان.

مرکز دیگری که در رشد افکار آزادی‌خواهی تأثیرگذار بود مکتب حبیبیه بود. مدرسین این مکتب از طریق جراید فارسی زبان مثل اختر استانبول، حبل‌المتین کلکته و برخی مطبوعات ایرانی با اندیشه‌های نو در ایران و عثمانی که حول محور مبارزه با استعمار و استبداد بود آشنا گشته، به تشکیل گروه‌هایی ده نفره به نام «جمعیت سری ملی»، «جان‌ناران اسلام» و «اخوان افغان» دست زدند. کم‌کم روشنفکرانی از دربار و نیروهای مسلح به آنان اضافه شدند. روشنفکران افغان خواهان اصلاح امور کشور و برقراری نظام مشروطه شاهنشاهی بودند و مطالب خود را کتباً به اطلاع شاه رساندند. اما امیر که از شنیدن این خبر و به خصوص از شرکت درباریان در حرکت مشروطه‌خواهی سخت متوحش و برآشفته گردیده بود، دستور دستگیری آزادیخواهان را صادر کرد و بسیاری از آنان را به جوخه آتش سپرد.^۱

تعدادی از شیعیان ساکن در شهرهای بزرگی چون کابل و جلال‌آباد که در جریان اخبار و حوادث جامعه قرار داشتند با جنبش مشروطه‌خواهی فوق که به جنبش «مشروطیت اول» معروف است، همراهی و همدلی نشان دادند. یکی از برجسته‌ترین اصلاح‌طلبان و مشروطه‌خواهان این زمان، علامه فیض محمد کاتب هزاره (۱۲۷۹-۱۳۴۹ق) روحانی بزرگ شیعه بود. وی ابتدا در زمان امارت امیر عبدالرحمن خان به سمت منشی حضور انتخاب شد.^۲ در دربار عبدالرحمن مورد توجه ولیعهد حبیب‌الله خان قرار می‌گیرد و به سمت وقایع‌نگار منصوب می‌گردد^۳ و با کیاست و تحمل مشکلات فراوان توانست از بحران نسل‌کشی عبدالرحمن جان سالم بدر برده، مذهب تشیع در

۱. همان، ص ۶-۴۸۵.

۲. فرخ، ۱۳۷۰، ص ۲۵۲.

۳. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، بخش دوم، ص ۱۰-۱۰۹.

افغانستان را از نابودی کامل نجات دهد. کاتب هزاره که فقیه، فیلسوف، شاعر، نویسنده، مورخ، سیاستمدار و خوشنویسی نامدار بود، به دلیل مهارت در انواع خوشنویسی موفق به حفظ و ارتقای سمت خود در دربار حبیب‌الله خان گردید. «پس از چندی در اثر نبوغ علمی، تیزهوشی و مهارت در نویسندگی، به عنوان مورخ رسمی کشور تعیین شد و کار تاریخ‌نویسی و وقایع‌نگاری را همراه با نوشتن نامه‌ها و فرامین دولت آغاز کرد و با دقت، اندیشه و حساسیت، آثار مهم و گران سنگی را در رشته‌های گوناگون معارف اسلامی، مسایل اجتماعی و سیاسی به ویژه تاریخ کشور آفرید.»^۱

مهم‌ترین اثر علامه کاتب هزاره کتاب سراج‌التواریخ است. این کتاب، ابتدا در پنج جلد تنظیم شد و تاریخ افغانستان را از قدرت‌یابی احمد خان ابدالی تا اواسط سلطنت امان‌الله خان دربر می‌گرفت. کتاب با استناد به عهدنامه‌ها (پیمان‌نامه‌ها)، فرامین رسمی و دولتی و اسناد و مدارک موجود در دارالانشاء دربار و آرشیو دولتی به رشته تحریر درآمد. این اثر که به شیوه‌ای کاملاً علمی و مستند نوشته شده است یکی از منابع مهم تاریخ معاصر افغانستان و مهم‌ترین منبع تحقیقی درباره حکومت عبدالرحمن خان می‌باشد. بزرگ‌ترین و ارزشمندترین بخش سراج‌التواریخ، جلد سوم آن است که مربوط به حکومت عبدالرحمن خان تا سال ۱۳۱۴ ق می‌باشد. یزدانی در این باره می‌نویسد: «... جلد سوم سراج، حوادث دوران حکومت امیر عبدالرحمن را، ماه به ماه و سال به سال، سلسله‌وار تا غره ربیع‌الثانی سال ۱۳۱۴ ق دربر دارد، اما به طور ناگهانی و بدون اعلان پایانی در صفحه ۱۲۴۰ قطع می‌شود و بقیه این جلد که شامل پنج سال اخیر حکومت عبدالرحمن بوده است و نیز احیاناً جلد چهارم و پنجم آن متأسفانه از میان رفته است.

۱. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۹-۱۴۸.

غلام محمد غبار می‌نویسد که بقیه مجلدات سراج به فرمان امیر امان‌الله خان طعمه حریق گردیده است. بدین طریق ملت افغانستان از مطالبی که در آن مجلدات درج بوده، برای همیشه محروم می‌شود.^۱ یزدانی در مقدمه چاپ جدید سراج‌التواریخ خبر می‌دهد که وقایع پنج سال آخر امارت امیر عبدالرحمن خان به خط کاتب هزاره به تازگی نزد وابستگان وی پیدا شده است.^۲ غبار در کتاب خود، افغانستان در مسیر تاریخ، می‌نویسد که نابودی آثار تاریخی ملا فیض کاتب هزاره (جلد ۳ و ۴ سراج‌التواریخ) به اواخر عمر وی یعنی دوره امارت بچه سقا برمی‌گردد.^۳ محمد صدیق فرهنگ درباره ارزش علمی این اثر معتقد است: «مؤلف این کتاب نه تنها معلومات جامع و کاملی را در مورد دوره سلطنت سدوزایی و محمدزایی برای اول بار در یک تألیف نفیس جمع‌آوری نموده بلکه سعی ورزیده است تا در زیر پرده عبارات تعارفی که گریز از آن در شرایط آن عصر خارج از امکان بود یک سلسله حقایق را در مورد نواقص اداره و بیدادگری زمامداران به گونه‌ای مفصل و مستند به ثبت تاریخ کند.»^۴

کاتب هزاره با استفاده از قرآن و منابع اسلامی مطالبی درباره اصول حکومت‌داری، شرایط زمامداران و حقوق و وظایف مردم به رشته تحریر درآورد که در روشن کردن افکار مردم تأثیر بسزایی داشت.^۵

وی از بنیانگذاران جمعیت «جان‌نشانان اسلام» بود که پس از فرمان حبیب‌الله خان مبنی بر بازداشت آزادیخواهان، دستگیر و به زندان شیرپور

۱. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۳۴۱.

۲. کاتب هزاره، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۵ مقدمه.

۳. غبار، ۱۳۶۸، ص ۸۳۰.

۴. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۰۶.

۵. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۳-۱۵۲.

فرستاده شد. اما چندی از گرفتاری او نگذشته بود که به دستور امیر و به سبب آشنایی با او در زمان ولایتعهدی و امارت، آزاد شد.^۱

امیر علاوه بر استبداد رأی، مانند اسلاف خود قوم پرست بود. تمامی مناصب بزرگ و امور ولایات را به خاندان وابسته به دودمان شاهی و سایر خانواده‌های اعیانی می‌سپرد. با این حال از ارتقای افراد قبایل دیگر در دستگاه‌های دولتی جلوگیری نمی‌کرد.^۲

حبیب‌الله خان در ابتدای امارت خود تظاهر به مذهب و مردم‌دوستی می‌کرد اما به تدریج از اندیشه‌ها و رفتار اولیه خود فاصله گرفت. او که در مقابل فزون‌خواهی‌های انگلستان مقاومت می‌کرد، سرانجام با امضای معاهده ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م همه تعهدات پدر خود را در برابر انگلیس پذیرفت.^۳

در جریان جنگ جهانی اول، افغانستان بی‌طرفی خود را اعلام کرد. این عمل برای جوانانی که خواستار اتحاد با آلمان و قوای متحد بر ضد انگلیس بودند، گران آمد. آن‌ها امیر را به عدم استفاده از فرصت مناسب برای کسب استقلال افغانستان در جریان جنگ متهم کردند. به همین سبب نارضایتی‌ها روزبه‌روز افزایش می‌یافت و سرانجام امیر که برای شکار در کله‌گوش لغمان در حوالی جلال‌آباد به سر می‌برد در زمستان ۱۳۳۷ق/۱۹۱۹م و در نیمه‌شب هنگام خواب مورد سوء قصد فردی ناشناس قرار گرفت و از دنیا رفت.^۴ پس از ترور حبیب‌الله خان، برادر وی نصرت‌الله خان نایب‌السلطنه در جلال‌آباد ادعای پادشاهی کرد اما بلافاصله از طرف امان‌الله خان عین‌الدوله که در وقت ترور پدر در کابل به نیابت از او حکومت می‌کرد و از طرف

۱. همان، ص ۱۵۴.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳-۵۰۲.

۳. همان، ص ۵-۴۷۱.

۴. همان، ص ۹-۴۹۸.

روشنفکران و مخالفان ضد انگلیس حمایت می‌شد، به دست داشتن در ترور امیر متهم گردید و از مقام خود استعفا کرد. برادر ارشد امان‌الله خان یعنی عنایت‌الله معین‌السلطنه، میل و رغبتی به زمامداری از خود نشان نمی‌داد. حیات‌الله خان ملقب به عضدالدوله پسر دوم امیر هم به خاطر این که مادرش از زنان اصلی حبیب‌الله خان نبود و به خاندان اعیانی تعلق نداشت، نمی‌توانست به حکومت دست یابد. بنابراین امان‌الله خان (۱۲۹۸-۱۳۰۷ ش/ ۱۹۱۹-۱۹۲۹م) بر تخت امارت تکیه زد.^۱

امان‌الله خان پس از قدرت‌یابی طی محاکمه‌ای فرمایشی نصرت‌الله خان نایب‌السلطنه را به جرم دست داشتن در قتل امیر حبیب‌الله خان به حبس ابد محکوم کرد. همچنین کلنل شاه علی‌رضا خان غزنوی که از افسران شیعه‌مذهب بود و در آن شب وظیفه پاسبانی از خیمه شاهی را بر عهده داشت به اعدام محکوم شد.^۲ اما اکثر مورخین بر این عقیده‌اند که ترور حبیب‌الله خان حاصل تبانی امان‌الله و مادرش علیا حضرت سرور سلطان می‌باشد. چندی بود که رابطه امیر با ملکه و فرزندش امان‌الله خان به شدت تیره شده بود. علت اصلی این امر، گرایش روزافزون امیر به زنان جوان و بی‌توجهی به ملکه بود.^۳ بنابراین ممکن بود که نه تنها امان‌الله خان به پادشاهی نرسد بلکه از دربار رانده شود. امان‌الله برای پیشگیری از این موضوع فردی بنام شجاع‌الدوله را که از اعضای درباری حزب سری و طرفدار نظام مشروطه بود برای ترور حبیب‌الله در نظر گرفت. شجاع‌الدوله علاوه بر انگیزه‌های ذکر شده، به علت بی‌انضباطی و عدم رسیدگی به وضع اردو در یکی از سفرهای حبیب‌الله خان، از طرف وی به سختی تنبیه شد و از

۱. همان، ص ۸-۵۱۵.

۲. همان، ص ۵۱۶ و ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۲.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۰۹.

آن زمان دل خوشی از امیر نداشت. امان‌الله خان با آگاهی از این مسایل، روزه‌روز به شجاع‌الدوله نزدیک‌تر شد و بالاخره او را از تصمیم خود مبنی بر از میان بردن شاه آگاه ساخت. هم‌دستی ملکه، امان‌الله، شجاع‌الدوله و برخی از درباریان و افسران بلندپایه مانند سپهسالار محمدنادر خان به حذف حبیب‌الله منتهی شد اما برای مخفی نگاه داشتن هویت قاتل واقعی، کلنل شاه علی‌رضا خان که پسر سید شاه خان نایب سالار از طایفه ییات غزنی بود، بی‌گناه اعدام شد.^۱

برای پی بردن به جو شیعه ستیزی که بعد از دوره عبدالرحمن خان همچنان با شدت و حدت ادامه داشت همین بس که قاضی‌القضات سعدالدین خان در صدور فتوای قتل شاه علی‌رضا خان چنین گفت: «اگر کلنل علی‌رضا خان قاتل هم نباشد ریختن خون شیعه هدر و بلکه حصول ثواب و رضای داور و پیغمبر و خلفا، به خصوص ابوبکر و عمر است.»^۲ بدین ترتیب سید بی‌گناه پس از قرائت نماز و گفتن این جمله که «شهادت از جدم میراث است»^۳، جلوی چشم هزاران نفر در کابل تکه تکه شد. شیعیان کابل از به شهادت رسیدن وی چنان متأثر گردیدند که «در روز شهادت شاه علی‌رضا خان در چنداول یک عزای عمومی بود.»^۴

امان‌الله خان در روزهای اولیه امارت خود، افغانستان را مستقل اعلام کرد. اعلام استقلال افغانستان به خصوص استقلال در برقراری مناسبات سیاسی با کشورهای مختلف جهان، نوید اصلاحات بر پایه آزادی و برابری، رفع بیداد و رشوه‌خواری و اصلاح ساختار اداری کشور، مورد استقبال واقع

۱. همان، ص ۵۰۰-۴۹۸ و ص ۱۸-۵۰۸ و ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۱۷۲.

۲. مایل هروی، ۱۳۷۱، ص ۳۶.

۳. مولایی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۶.

۴. همان.

شد^۱ اما انگلستان که حاضر نبود به راحتی از امتیازاتی که در افغانستان بدست آورده بود، صرف نظر کند از شناسایی استقلال افغانستان سر باز زد. با مشاهده امتناع انگلستان از شناسایی استقلال افغانستان و با توجه به شرایط جدید جهانی که پس از خاتمه جنگ جهانی اول به وجود آمد و در اثر آن موجبات تضعیف پایه‌های استعمار فراهم شد، همچنین با توجه به اوضاع ناآرام شبه قاره که پس از خروج عده کثیری از سربازان انگلیسی جهت یاری رساندن به جبهه‌های نبرد متفقین ایجاد شد، امان‌الله خان به امید کسب حمایت ملل دیگر اعلام جهاد کرد و در چند جبهه با نیروهای هند انگلیس به نبرد پرداخت. امیر امیدوار بود که درگیری او با نیروهای انگلیسی به قیام در شهرهای مهم شبه قاره خصوصاً پشاور مبدل شود اما شروع زود هنگام عملیات توسط صالح محمد خان در ناحیه خیبر و عبور نیروهای تحت امر او از نوار مرزی و تصرف قریه باغ، موجب هوشیاری انگلیسی‌ها شد. انگلیسی‌ها به سرعت به تقویت مواضع خود پرداخته، در خاک افغانستان نفوذ کردند.^۲

از طرف دیگر مردم افغانستان اعم از شیعه و سنی به ندای علمای دینی در این نبرد که به جنگ استقلال یا جنگ سوم افغان و انگلیس معروف است، گوش فرا داده فعالانه در جبهه‌های نبرد با کفار شرکت نمودند. شکست‌های متعدد افغان‌ها در جبهه قندهار باعث شد تا صدراعظم عبدالقدوس خان با نیروهای کمکی به طرف این شهر حرکت کند. مردم شیعه هزاره با درک شرایط موجود، خصومت‌های دیرینه با عبدالقدوس خان را به فراموشی سپرده، فوج فوج در رکاب او به طرف قندهار روانه گشتند. از جمله دسته‌هایی به سرپرستی محمدالله خان هزاره،

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۱۸ و ص ۵۲۳.

۲. همان، ص ۵۲۳-۴ و انصاری، ۱۳۸۱، ص ۸-۹۷.

عباس خان هزاره، شیر احمد خان هزاره و عبدالله قیاق با او به قندهار وارد شدند. شیعیان قندهار اعم از قزلباش و دیگر قبایل فارسی زبان از فراخوان علما برای جهاد استقبال کرده، با سلاح‌هایی که در دست داشتند به دارالحکومه روی آوردند و برای جهاد به جبهه‌ها اعزام شدند.^۱

وصول اخبار سرازیر شدن مردم مسلمان به جبهه‌های نبرد، انگلیسی‌ها را به فکر چاره انداخت. آن‌ها با هدف برهم زدن وحدت و یکپارچگی بوجود آمده، در صدد ایجاد تفرقه و شعله‌ور ساختن آتش در گیرهای مذهبی برآمدند تا بدین وسیله بتوانند حرکت‌های جهادی مردم را خاموش سازند. بدین منظور پسر بچه‌ای از جماعت اهل سنت قندهار را کشته و جنازه او را در محله قزلباشها، در زیر زباله‌های منزل میرزا قربانعلی بیات که از مأمورین دولتی و اصالتاً از اهالی غزنی بود مدفون کردند. آنگاه چنین وانمود کردند که مردم شیعه قندهار او را از روی کینه مذهبی به قتل رسانده‌اند.^۲

در پی این حادثه جماعتی قشری و جاهل از اهل سنت به جوش و خروش آمده، با فتوای چند روحانی‌نما که به جیره‌خواری انگلیس معروف، و حکم بر جواز قتل قزلباش‌ها صادر کرده بودند، به محله‌های شیعه‌نشین حمله بردند و پس از قتل میرزا قربانعلی و مردم بی‌گناه، به غارت اموال ایشان مشغول شدند. از طرفی مزدوران انگلیسی برای خالی کردن جبهه‌های نبرد از رزمندگان، در درون لشکر افغانی سرحد شایع کردند که در داخل شهر قندهار آتش جنگ داخلی مشتعل گردیده و شیعه و سنی همدیگر را می‌کشند.^۳ البته این توطئه با هوشیاری علمای اهل سنت و شیعه پیش از این که موجب خسارت و زیان بیشتر گردد، خاموش شد.^۴

۱. انصاری، ۱۳۸۱، ص ۹۹ و ۱۰۰ و مولایی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۰.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۲۶ و انصاری، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰.

۳. غبار، ۱۳۶۸، ص ۷۶۲ و انصاری، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰.

۴. همان.

پس از بمباران مواضع مجاهدین و شهرهای کابل و جلال‌آباد توسط هواپیماهای انگلیسی، امان‌الله خان با صدور اعلامیه‌ای خواستار توقف جنگ شد. انگلستان نیز به سبب مشکلات و شرایط به وجود آمده پس از جنگ جهانی اول، همچنین ترس از شورش قبایل پشتون که در خاک هند بریتانیا سکنی داشتند و نیز خسارت احتمالی اشغال افغانستان، به ادامه جنگ تمایلی نشان نمی‌داد. بنابراین طرفین پس از اعلام توافق آتش‌بس، طی مذاکراتی پیمان راولپندی را در ۱۱ ذی‌قعدة ۱۳۳۷ ق/ ۱۸ و ت ۱۹۱۹ م امضا کردند. انگلیس با امضای پیمان مذکور، استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت و در پی آن کشورهای اروپایی، روسیه و آمریکا نیز یکی پس از دیگری دولت جدید افغانستان را به رسمیت شناختند. دولت ایران نیز جزو اولین کشورهایی بود که با افغانستان روابط دیپلماتیک برقرار کرد.

در اوایل تیر ماه ۱۳۰۰ ش/ ۲۲ ژوئن ۱۹۲۱ م میان ایران و افغانستان معاهده مودت به امضا رسید. همچنین «معاهده ودادیه و تأمینیه» بین دو کشور در ۱۳۰۶ ش/ ۱۹۲۷ م توسط وکیل وزیر خارجه افغانستان و سید مهدی فرخ، سفیر ایران در کابل امضا شد.^۱ فرخ گزارشی مفصل از احوال دولتمردان در روزگار امیر امان‌الله خان برای رضا شاه تهیه کرد که این مجموعه با عنوان «کرسی‌نشینان کابل» در تهران به چاپ رسید. در این کتاب وی به احساسات ضد شیعی بعضی از دولتمردان کابل اشاره می‌کند.^۲ ارتقای فعالیت‌های دیپلماتیک افغانستان با سایر دول به همت محمود طرزی، مشروطه‌خواه معروف صورت گرفت که پس از استقلال کشور به عنوان وزیر خارجه دولت امان‌الله خان انتخاب شده بود.

۱. غبار، ۱۳۶۸، ص ۸ - ۷۸۷.

۲. فرخ، ۱۳۷۰.

امان‌الله خان پس از اعلام استقلال به اصلاحاتی گسترده در سطح کشور دست زد. نخستین قانون اساسی افغانستان تحت عنوان «نظامنامه اساسی دولت علیه افغانستان» در ۲۰ فروردین ۱۳۰۲ ش/ ۹ آوریل ۱۹۲۳ م در ۷۳ ماده به تصویب رسید. در این نظامنامه قدرت شاهی به وسیله قوانین و تأسیس مراکز قدرتی مانند هیأت وزیران و محاکم، محدود گردید و آزادی بیان و نشریات به رسمیت شناخته شد.^۱ در نظامنامه فوق بر لغو قانون برده‌داری که در سال ۱۳۰۰ ش/ ۱۹۲۱ م به تصویب رسیده بود، تأکید دوباره شد.^۲ اصلاحات امان‌الله خان در زمینه نشر معارف و توسعه اقتصاد کشور نیز چشمگیر بود. در عرصه سیاست داخلی با روشنفکران روشی صمیمانه در پیش گرفت. وی مشروطه‌خواهانی را که به دستور پدرش در محبس‌ها به سر می‌بردند آزاد کرد و بسیاری از آنان را در امور دولتی وارد ساخت.

اصلاحات امانی شامل حال شیعیان نیز شد. «در سال ۱۹۱۹ م و به هنگام سلطنت امان‌الله خان که در جهت پیشرفت افغانستان سعی کرد تمام قبایل و طوایف غیرپشتون را در درون جامعه جذب کند، هزاره‌ها نیز به نوعی توانستند موقعیتی تازه کسب کنند.»^۳ لغو قانون برده‌داری باعث رهایی هزاران نفر از شیعیان محروم هزاره گردید و مراسم مذهبی و تکیه‌گاه‌های پیروان مذهب امامیه عملاً آزاد شد. به همین سبب هزاره‌های شیعه علی‌رغم نشیب و فرازهای «مشروطیت دوم»، همواره به آن وفادار ماندند.^۴

امان‌الله خان بر جامعه‌ای قبیله‌ای حکم می‌راند. گرچه این جامعه از طوایف و قبایل مختلف با فرهنگ‌ها و زبان‌های متنوع و گوناگون تشکیل

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۶۸.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۹.

۳. توال، ۱۳۸۳، ص ۸۴.

۴. غبار، ۱۳۶۸، ص ۷۹۴ و ص ۸۲۹.

یافته بود اما اساس اداره کشور همواره در دست پشتون‌ها قرار داشت. اکثر اصلاح‌طلبان و شخصیت‌های برجسته مشروطیت دوم به این قبیله وابستگی داشتند. به همین جهت امان‌الله خان پس از تصویب قانون اساسی اعلام کرد که می‌خواهد زبان پشتو را در کشور تعمیم دهد.^۱ وی بدین منظور انجمنی به نام «مرکه پشتو» برای شناسایی و ترویج زبان مذکور تشکیل داد. گرچه فرهنگ معتقد است که امیر به تحمیل زبان پشتو به مردمان غیرپشتون اقدام نکرد اما سیاست‌های او در این راستا به شدت از سوی اصلاح‌طلبانی چون محمود طرزی پیگیری شد.^۲ یکی از اهداف محمود طرزی در انتشار مجدد سراج‌الانخبار، ترویج ناسیونالیزم افغانی بود. «طرزی به جای تقویت مشترکات ملی که در حاکمیت ارزش‌های واقعی اسلام متجلی است، به تقویت فرهنگ یک قوم یعنی افغان یا پشتون و تحمیل نام آن بر تمامی اقوام کشور پرداخت.»^۳ بنابراین طرزی با ترویج نام افغانستان، در طرد نام خراسان از این سرزمین نقش مؤثری ایفا کرد. احساسات ناسیونالیستی وی تا آنجا پیش رفت که نام جریده خود را به سراج‌الانخبار افغانیه و فامیلی خود را از طرزی به طرزی افغان تغییر داد.^۴

روشنفکران شیعه مانند فیض محمد کاتب هزاره تا این مرحله با مشروطیت دوم همکاری کامل داشتند، اما با بروز و ظهور سیاست‌های پشتون‌گرایی، کاتب که از همکاران و نویسندگان فعال جریده سراج‌الانخبار بود کم‌کم به نقد روش‌های محمود طرزی روی آورد. به همین دلیل لایه‌های متعصب و افراطی مشروطه‌خواه برای او مزاحمت‌هایی ایجاد

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۶۸.

۲. همان.

۳. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۳.

۴. همان، ص ۱۹۳-۴.

کردند. آن‌ها علی‌رغم سر دادن شعار برابری و مساوات، از همکاری با کاتب به دلیل وابستگی نژادی وی به قوم هزاره خودداری ورزیدند. سید مهدی فرخ در این باره می‌نویسد: «آقای ملا فیض محمد خان - پسر سعد محمد و کیل - از قوم هزاره محمد خواجه است... در سلطنت امان‌الله خان و وزارت محمدنادر خان به مدعی‌العمومی تعیین [گردید]. به واسطه مخالفت وزرا که قزلباش است، مانع از تصدی مشارالیه شدند و بعد به وکالت هزاره منتخب گردید. عبدالعزیز خان وزیر داخله و جمعی دیگر، به شاه مراجعه کردند که اگر این شخص به شورا برود کسی حاضر نمی‌شود.»^۱

امیر امان‌الله خان در سال ۱۳۰۶ ش/۱۹۲۷ م خود را رسماً شاه خواند سپس به همراه ملکه ثریا و تنی چند از رجال دولت به سفری هفت ماهه به چند کشور خارجی رفت. وی با سفر به هند، مصر، ایتالیا، فرانسه، آلمان، لهستان، انگلستان، روسیه، ترکیه و ایران بیش از پیش با تمدن و دانش نوین آشنا شد. به همین سبب پس از بازگشت، اصلاحات را شتاب بخشید. علی‌رغم دستاوردهای مثبت، این سفر نتایج زیانباری هم برای او و افغانستان در پی داشت. تقلید نسنجیده و شتاب‌زده از فرهنگ و مظاهر غرب مانند رفع حجاب، اجبار به استفاده از کلاه و لباس اروپایی، فرستادن دختران برای تحصیل به خارج از کشور، تغییر روز تعطیل جمعه به پنجشنبه، منع تعدد زوجات و... شاه را با دشواری‌هایی روبه‌رو ساخت که سرانجام به سقوط او منجر شد.^۲ (۱۰)

با اقدامات شاه، اصلاح‌طلبان از گرد او پراکنده شدند و شورش‌هایی در منطقه شنوار بروز کرد که به قیامی سرتاسری منتهی شد. شورشیان شاه را تکفیر کردند و او را برای سلطنت بی‌کفایت قلمداد نمودند. در پی بالا

۱. فرخ، ۱۳۷۰، ص ۲۵۲.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۵۸ و غبار، ۱۳۶۸، ص ۸۱۲.

گرفتن شورش، مراکز نظامی یکی پس از دیگری سقوط کرد و سرانجام نیروهای شورشی در شب ۲۴ دیماه ۱۳۰۷ش/۱۴ ژانویه ۱۹۲۹م به رهبری حبیب‌الله کلکانی که قبلاً در منطقه چاریکار به راهزنی مشغول بود به کابل حمله کردند. در پی حمله شورشیان به کابل، شاه سلطنت را به برادرش عنایت‌الله خان معین‌السلطنه واگذار کرد و خود به سمت قندهار فراری شد. عنایت‌الله خان نیز نتوانست در مقابل نیروهای شورشی که داعیه دار زنده کردن دین خدا و پاسداری از اصول شریعت بودند مقاومت کند و پس از سه روز پادشاهی به همراه خانواده خود کابل را ترک کرد.^۱ از آن سوی حبیب‌الله معروف به بچه‌سقا که از تاجیک‌های ناحیه کلکان کوه‌دامن بود، مقر سلطنت را تصرف کرد و بر تخت امارت تکیه زد. امان‌الله خان کوشید تا به کمک قبایل پشتون دوباره خود را به کابل رسانده، تخت سلطنت را بازپس گیرد اما رقابت و خصومت قبایل غلجایی و درانی مانع از این کار شد.^۲

چنانچه ذکر شد شیعیان هزاره از حامیان امان‌الله خان بودند. با آنکه ایشان از کشتار شیعیان قندهار، تنظیم مواد قانون اساسی برطبق فقه حنفی، تعمیم زبان پشتو، ترویج ناسیونالیسم افغان و عدم پایبندی کامل شاه و رجال درباری به شعائر اسلامی ناراضی بودند^۳، اما تا آخر از امان‌الله خان در برابر بچه‌سقا حمایت کردند.^۴ زمانی که امان‌الله خان در قندهار خود را برای حمله به کابل و ساقط نمودن بچه‌سقا آماده می‌کرد، هزاره‌ها برای پشتیبانی از وی لشکری فراهم آوردند. «این اعلان حمایت به ویژه با توجه به این که عده

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۵۹.

۲. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۵۴۲.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۵۰ و ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۰-۱۹۰ و انصاری، ۱۳۸۱، ص ۱۲۰.

۴. غبار، ۱۳۶۸، ص ۸۲۹، ۸۳۰ و ص ۸۳۳.

انبوهی (حدود سه صد نفر) از آنان در خدمت انگلیسیان در هند برتانوی (بریتانیا) استفاده از سلاح آتشین و فنون جنگی را آموخته و افراد مجربی بار آمده بودند، موجب دلگرمی امان‌الله گردید و همین‌ها پس از حرکت شاه از قندهار به جانب کابل، بر منطقه مهم و استراتژیک مقر هجوم بردند و آن را تصرف کردند و در استقبال از شاه، راه را برای عبور نیروهای امانی پاکسازی کردند. شاه امان‌الله نیز به خاطر تشویق هزاره‌ها، اجازه داد تا آنان در جوار خیمه شاه اردو زنند.^۱ علت حمایت شیعیان از امان‌الله خان، لغو قانون برده‌داری و اعطای آزادی‌های نسبی به ایشان از طرف وی می‌باشد. شیعیان که در حکومت‌های قبلی طعم تلخ تبعیض و استبداد را چشیده بودند، به فضای باز سیاسی دوران امان‌الله خان چشم دوخته، از تحدید آن هراسان بودند. در واقع دوران امان‌الله شاه بهترین دورانی بود که شیعیان در دوره محمدزایی‌ها به درک آن نایل آمدند. «مرفه‌ترین زندگانی که بر شیعیان در چنین روزگاران گذشت ایام حکومت امان‌الله خان بود؛ زیرا بیش از زمامداران دیگر به شیعیان آزادی عمل داد. علاوه بر این در مقام نصرت و دفاع از آن‌ها نیز برمی‌آمد.»^۲

حکومت ۹ ماهه حبیب‌الله (۸-۱۳۰۷ش/۱۹۲۹م) که خود را «خادم دین رسول‌الله» لقب داده بود برای افغانستان یک فاجعه واقعی بود. وی بر اصلاحات امانی خط بطلان کشید و قوانین موجود، از جمله قانون اساسی را ملغی ساخت. همچنین مالیات و عوارض را غیرشرعی خواند و با الغای کلیه نظام‌نامه‌های مصوب دوره امان‌الله خان، مشکلات لاینحلی برای اداره کشور به‌وجود آورد.^۳

۱. انصاری، ۱۳۸۱، ص ۲-۱۲۱.

۲. مظفر، ۱۳۷۹، ص ۳۵۲.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۰۲.

مردم افغانستان که به امید اداره بهتر کشور و اجرای قوانین اسلامی در آغاز از او به خوبی استقبال کردند، با پریشان شدن اوضاع و برهم خوردن امنیت، همچنین با مشاهده اعمال خشونت از طرف عمّال دولتی به سرعت از وی رویگردان شدند.^۱ در این میان وضعیت شیعیان روشن بود. بچه‌سقا که فردی بی‌سواد، قشری‌نگر و متعصب بود از ابتدا نظر خوشی نسبت به آن‌ها نداشت. وی به تلافی حمایت هزاره‌های شیعه از امان‌الله خان، دست ایشان را از دوایر دولتی در کابل کوتاه کرد و بر فشار خویش علیه آنان افزود.^۲ به دستور وی برای ایجاد رعب و وحشت در میان شیعیان، سرهای بریده شده مقتولین هزاره را مدت‌ها در بازار چنداول (محلّه شیعه‌نشین کابل) به نمایش گذاشتند.^۳ بنابراین شیعیان که شاهد قساوت و سنگدلی وی بودند از همکاری با دولت او سر باز زدند.

بچه‌سقا برای مطیع ساختن هزاره‌ها، چندین بار به هزاره‌جات لشکر کشید اما با شکست تلاش‌های نظامی در صدد برآمد تا از طریق واسطه قرار دادن علامه فیض محمد کاتب که در میان هزاره‌ها نفوذی تمام داشت، آنان را به اطاعت از حکومت مرکزی راضی کند. کاتب هزاره نسبت به حبیب‌الله که عمری را به قطاع طریق و غارت اموال و دارایی‌های مردم مظلوم و تباه ساختن خون انسان‌های بی‌گناه گذرانده بود و اینک خود را امیرالمومنین می‌خواند، نظر مساعدی نداشت، بنابراین تلاشی در این راه انجام نداد. وی برای مجاب کردن هزاره‌ها به همکاری با دولت مرکزی چندین بار به سرپرستی هیأتی به منطقه هزاره‌جات سفر کرد اما این رفت و آمدها بی‌نتیجه ماند. «در نتیجه همین رفت و آمد هیأت بود که بچه‌سقا بر

۱. همان، ص ۶۰۲-۳.

۲. انصاری، ۱۳۸۱، ص ۱۲۲ و مظفر، ۱۳۷۹، ص ۳۵۲.

۳. غبار، ۱۳۶۸، ص ۸۳۰.

میرزا فیض محمد خان نویسندهٔ سراج التواریخ مشتبّه گردید و او را چوب بسیار زد، میرزا مریض شد و بعدها به ایران رفت و بعد از معالجه برگشت و بمرد و آثار تاریخی او (جلد ۳ و ۴ سراج التواریخ) از بین رفت.^۱

پس از چندی و در اثر بروز ناامنی و هرج و مرج در کشور، محمدنادر خان سفیر مستعفی افغانستان در فرانسه به کمک برادران خود و با حمایت انگلیسی‌ها وارد افغانستان شد. وی قبل از تصدی مقام سفارت، به عنوان وزیر جنگ با امان‌الله خان همکاری می‌کرد اما به علت مخالفت با برنامه‌های اصلاحی شاه، مجبور به کناره‌گیری از این مقام شد.^۲ محمدنادر خان به کمک قبایل حامی خود در جنوب کشور به قصد کابل حرکت کرد و موفق به تسخیر پایتخت در ۲۳ مهر ۱۳۰۸/۱۵ اکتبر ۱۹۲۹ گردید.^۳

مناسبات خاندان آل‌یحیی با شیعیان

محمدنادر خان پسر محمدیوسف خان و نوهٔ سردار یحیی خان بود. یحیی خان نیز پسر سلطان محمد طلایی برادر دوست محمد خان می‌باشد. بنابراین وی از نزدیکان امان‌الله خان بود. محمدنادر پس از ورود به کابل خواستار تشکیل لویه جرگه (شورای بزرگ) برای تعیین پادشاه جدید افغانستان شد. بزرگان کابل این کار را غیرلازم شمرده، او را در همان روز به پادشاهی برگزیدند.^۴

نادر شاه (۱۳۰۸-۱۳۱۲ش/۱۹۲۹-۱۹۳۳م) پس از بر تخت نشستن، بچه‌سقا و همراهانش را که در مزار شریف به سر می‌بردند مورد عفو قرار

۱. غبار، ۱۳۶۸، ص ۸۳۰.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۱۳.

۳. همان، ص ۶۲۷.

۴. همان.

داد و بر حاشیه قرآن کریم آن را ثبت و امضا کرد. حبیب‌الله نیز با وساطت چند تن از بزرگان، خود را تسلیم نادر شاه کرد. وی چند روزی در کابل میهمان بود اما پس از آن اعلام گردید که بنابر تقاضای قبایل پشتون در جنوب کشور، تسلیم ایشان خواهد شد. قبایل جنوبی پس از تحویل حبیب‌الله خان و هفده نفر از همراهان او، همگی را اعدام کرده، اجسادشان را به مدت چند روز در ملاءعام به دار آویختند. «قتل حبیب‌الله و همراهان او به این شکل، اشتباه بزرگ نادر شاه بود زیرا نه تنها او را در اذهان عامه به صفت یک شخص پیمان‌شکن و حتی سوگندشکن معرفی کرد بلکه با دادن حق مجازات افراد یک قوم به قوم دیگر، حیثیت دولت را در انتظار تنزل داد و تخم نفاق و بدبینی را در بین اقوام بذر کرد.»^۱

مردم و قبایل مختلف پس از قدرت‌یابی محمدنادر شاه با او بیعت کردند. «تنها مردم هزاره‌جات به علت علاقمندی خاصی که به امان‌الله شاه داشتند در بیعت با محمدنادر شاه تعلل ورزیدند، اما چون خود را تنها یافتند و اثری هم از امان‌الله شاه در بین نبود، بزرگان‌شان ... به کابل آمدند و رتبه‌اعزازی حاصل کردند.»^۲

محمدنادر شاه از ابتدای سلطنت خود، سیاستی تبعیض‌آمیز نسبت به قبایل مختلف در پیش گرفت. گرچه وی با تشکیل کابینه و هیأت وزراء، چهره‌ای دموکرات به خود گرفته بود اما دولت او ماهیتی کاملاً خانوادگی داشت. نادر تمامی فرزندان سردار یحیی خان به خصوص چهار برادر خود را در پادشاهی شریک کرد. محمدهاشم خان را به صدراعظمی و شاه محمود خان را به وزارت جنگ منصوب کرد. شاه ولی خان به وزیر

۱. همان، ص ۶۱۸.

۲. همان، ص ۳۰ - ۶۲۹.

مختاری در لندن رسید و محمد عزیز خان برادر ارشد او به سفارت افغانستان در برلین منصوب شد.

یکی از اختلافات نادرخان با امان‌الله شاه در زمانی که او مسئولیت وزارت جنگ را بر عهده داشت این بود که با اجرای قوانین جزایی و قانون خدمت نظام در مورد قبایل جنوبی مخالف بود.^۱ نادر پس از رسیدن به حکومت، قبایل جنوبی و بعضی از قبایل شرقی و قندهاری را از خدمت نظام معاف کرد.^۲ وی حتی مردم جنوب و استان پکتیا را از پرداخت هرگونه مالیات معاف کرد.^۳

محمدنادر با اتخاذ سیاست‌های فوق و لغو قوانین مصوبه عصر امانی از جمله قانون اساسی، روشنفکران را با خود مخالف ساخت. وی علی‌رغم خودداری اولیه از درگیر شدن با مشروطه‌خواهان، پس از مدتی سیاستی خصمانه نسبت به ایشان در پیش گرفت و بسیاری از آن‌ها را اعدام و یا روانه محبس‌ها کرد. سیاست‌های تبعیض آمیز و تفرقه افکنانه حکومت و ظلم و ستم مأمورین دولتی باعث بروز شورش‌هایی در بعضی از مناطق شد.^۴

در عصر محمدنادر شاه سیاست پشتونی کردن افغانستان با شدت پیگیری شد. این سیاست که در واقع با قدرت‌یابی درانی‌ها آغاز شده بود، با حکومت عبدالرحمن خان تثبیت شد و با حمایت روشنفکرانی چون محمود طرزی در دوره امان‌الله خان، شتاب بیشتری پیدا کرد. وزارتخانه‌های مهم در این دوره در دست افراد ناسیونالیست و نژادگرایی بود که قوم پشتون را برتر از اقوام دیگر می‌دانستند. مثلاً وزارت داخله در کابینه

۱. همان، ص ۵۴۸.

۲. همان، ص ۶۳۱.

۳. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۴.

۴. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۳۳-۶۴۴.

محمد هاشم خان به محمد گل خان مومند سرده‌ستۀ برتری خواهان پشتون سپرده شد.^۱ سیاست‌های تبعیض آمیز باعث شد تا اقوام غیر پشتون فرصت کمتری برای رشد و مشارکت در ادارهٔ امور مملکت پیدا کنند. در این بین هزاره‌های شیعه که به طرفداری از امان‌الله خان متهم بودند از وضعیت ناخوشایندتری برخوردار بودند. دولت با هدف تضعیف و در هم شکستن اقوام هزاره، به تحریک اقوام و قبایل دیگر بر ضد ایشان اقدام می‌کرد. در این راستا و به منظور تصاحب املاک و اراضی مردم هزاره، دست کوچی‌های افغان برای هرگونه ایذا و اذیت ایشان باز گذاشته شد. شهرزاد خان یکی از خوانین پشتون‌های کوچی از قوم سلیمان خیل فاش ساخت که: «امسال وقت و فرصت همین قدر دست داد که تنها نجف بیگ هزاره را کشتم و نادر بابا (محمدنادر خان) به ما امر و اجازه داده و گفته در بین هزاره‌جات آدم‌های نامدارشان را زنده نگذارید تا هزاره‌ها مجبور به واگذاری زمین و املاکشان شوند و املاک آن‌ها هم به شما داده می‌شود.»^۲

ظلم و بی‌عدالتی باعث شد تا عده‌ای برای پایان دادن به وضع موجود دست به اسلحه برده، شخصیت‌های ذی‌نفوذ سیاسی را از سر راه بردارند. سال ۱۳۱۲ ش/ ۱۹۳۳ م سال ترورهای سیاسی در افغانستان بود. در ۱۶ خرداد ۱۳۱۲ ش/ ۶ ژوئن ۱۹۳۳ م محمد عزیز خان برادر شاه و وزیر مختار افغانستان در برلین به ضرب گلوله یک محصل افغانی به نام سید کمال به قتل رسید. چندی بعد یکی از معلمان مدرسهٔ نجات به نام محمد عظیم به قصد ترور سفیر انگلیس وارد سفارتخانهٔ این کشور در کابل شد اما چون او را نیافت، سه تن از کارمندان سفارتخانه را هدف قرار داده، از پای درآورد. در پی این ترور تمامی روشنفکران و منتقدان سیاست‌های شاه، از جمله هواخواهان

۱. همان، ص ۶۳۰.

۲. طالب قندهاری، ۱۳۶۲، ص ۲۹.

امان‌الله خان قلع و قمع شدند.^۱ اما قربانی بزرگ این سال کسی جز محمدنادر شاه نبود. وی که در روز ۱۷ آبان ۱۳۱۲ش/ ۸ نوامبر ۱۹۳۳م در مراسمی جهت اعطای گواهی‌نامهٔ محصلین دبیرستان‌های مختلف شرکت کرده بود، به ضرت گلولهٔ عبدالخالق هزاره، دانش‌آموز مدرسهٔ نجات، کشته شد.

بعد از قتل محمدنادر خان پسر او محمد ظاهر (۱۳۱۲-۱۳۵۲ش/ ۱۹۳۳-۱۹۷۳م) که نوزده سال بیشتر نداشت به همت و تلاش شاه محمود خان به پادشاهی رسید. پس از به تخت نشستن ظاهر شاه محاکمه عبدالخالق هزاره، قاتل پانزده سالهٔ شاه ماضی آغاز شد. مطبوعات دولتی شایع نمودند که وی پسر نامشروع غلام نبی خان چرخی است. غلام نبی خان پسر غلام حیدرخان چرخی یکی از عُمال عبدالرحمن خان در منطقه هزاره‌جات بود. خدادادخان پدر عبدالخالق از جمله ملازمان خانوادهٔ چرخی بود و عبدالخالق از کودکی با فرزندان هم سن و سال خانوادهٔ چرخی دوستی و مراوده داشت و به کمک همین خانواده موفق به تحصیل در مکتب (مدرسه) شد. در زمان امان‌الله شاه، غلام نبی خان و برادرش غلام جیلانی خان به مناصب مهم لشکری و کشوری منصوب شدند. در عهد محمدنادر شاه نیز مسئولیت سفارت افغانستان در ترکیه به غلام نبی خان و سفارت آلمان به برادرش، غلام جیلانی خان، سپرده شد. با تیره شدن روابط محمدنادر شاه با امان‌الله خان که در این زمان در خارج از کشور به سر می‌برد، غلام نبی خان از پست خود کناره‌گیری کرد و با ورود او به کابل، طرفداران امان‌الله خان و سایر مخالفان دولت گرد او جمع شدند. به دنبال رد پیشنهاد همکاری با دولت از طرف غلام‌نبی خان، نادرشاه از او خواست که

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۴۶.

در سیاست دخالت نکند. در پی شورش‌هایی که در کابل روی داد، محمدنادر که مترصد فرصتی برای از بین بردن غلام نبی خان بود، او را به تحریک شورشیان متهم کرد و چند روز بعد به همین اتهام، اعدام شد.^۱ چندی بعد یعنی پس از ترور کارمندان سفارت انگلیس بدست محمد عظیم، برادر وی غلام جیلانی خان نیز که در زندان به سر می‌برد به همراه تنی چند از فعالان سیاسی اعدام شد.^۲

مطبوعات دولتی برای انحراف افکار عمومی چنین وانمود کردند که عبدالخالق به انتقام قتل غلام نبی خان و ظلمی که بر خاندان چرخ‌چی رفته بود، نادر شاه را ترور کرده است.^۳

محمد صدیق فرهنگ محقق و پژوهشگر معروف افغان پس از شرح واقعه به تحلیل مسأله و بیان انگیزه‌های واقعی ضارب می‌پردازد: «... انگیزه او را در کشتن شاه نمی‌توان تنها علاقمندی به خانواده چرخ‌چی و انتقام قتل غلام نبی خان به حساب آورد، زیرا در آن صورت باید این حادثه یگانه حادثه از این قبیل در آن وقت می‌بود و شکل استثنایی می‌داشت، در حالی که در دوره پادشاهی محمدنادر شاه چند حادثه از این جنس رخ داد که به ظاهر انگیزه‌های جداگانه داشتند، اما مخرج مشترک همه آنان سلب آزادی و استبداد و تبعیض حکومت در بین اقوام بود و چون جوانان نمی‌توانستند از طریق دیگری نارضایی‌شان را ظاهر سازند ناچار به ترور متوسل می‌شدند و این گونه حوادث را بار می‌آوردند.»^۴ آنگاه وی تأکید می‌کند که وابستگی

۱. همان، ص ۵-۶۴۲.

۲. همان.

۳. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۶۵۷.

۴. همان.

عبدالخالق به اقلیت تحت فشار هزاره می‌تواند عامل مهمی در برانگیختن او به ترور محمدنادر شاه محسوب شود.^۱

حکومت چهل ساله محمدظاهر شاه را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول که حدود بیست و نه سال به درازا کشید، تحت تسلط خانواده، خصوصاً عموهای خویش قرار داشت. اما در بخش دوم پادشاهی، مقام صدرات عظمی از دست خانواده‌اش خارج شد و محمد ظاهر آزادی عمل بیشتری در رهبری کشور و حرکت به سوی مشروطیت پیدا کرد.

پس از کشته شدن محمدنادر، محمدهاشم خان، عموی ظاهر شاه به مدت سیزده سال دیگر در پست نخست‌وزیری باقی ماند. وی طی این دوران به سیاست‌های سختگیرانه خود در برابر مشروطه‌خواهان و مخالفان ادامه داد. به زودی با پر شدن زندان‌ها، دولت زندان‌های جدیدی احداث کرد. محبس‌ها آکنده از افرادی شد که گاه بدون محاکمه و اثبات جرم، سال‌ها در بند به سر می‌بردند.^۲ از جمله این زندانیان می‌توان به نام مورخ و سیاستمدار مشهور، میر غلام محمد غبار و خلیل‌الله خلیلی، از بزرگترین شعرای پارسی‌گوی افغانستان اشاره کرد.^۳

در دوره صدارت محمدهاشم خان نه تنها روش تبعیض‌آمیز دولت در برابر اقوام مختلف تغییری نکرد بلکه بر شدت آن هم افزوده شد. به منظور پشتونی کردن افغانستان سیاست تعمیم زبان پشتو و طرد زبان فارسی با شدت هرچه تمام‌تر پیگیری شد. سیاست لایتغیر پشتونی کردن افغانستان که با حکومت احمد خان ابدالی آغاز شد، در دوره امیر شیرعلی خان با وارد

۱. همان.

۲. همان، ص ۶۸۶.

۳. همان، ص ۶۸۸.

کردن اصطلاحات زبان پشتو در دواير دولتی و نظامی ادامه یافت. این مسأله با اقدامات عملی و سرکوب گرایانه عبدالرحمن خان بر ضد اقوام و طوایف دیگر وارد مرحله جدیدی شد. با تأسیس فرهنگستان زبان پشتو (مرکه پشتو - پشتو تولنه) توسط امان‌الله خان و با حمایت و پشتیبانی مشروطه‌خواهانی نظیر محمود طرزی از سیاست گسترش و تعمیق زبان پشتو، پشتونی کردن افغانستان ادامه پیدا کرد. محمدنادر خان و ارکان دولت او نیز کار اسلاف خویش را در پیش گرفتند. محمدگل خان مومند وزیر داخله محمدنادر شاه به اقداماتی عملی در جهت ترویج و به کارگیری زبان پشتو در دواير دولتی و موسسات آموزشی و حتی در بین مردم کوچه و بازار دست زد. نامبرده کارمندان ادارات را به فراگیری زبان پشتو واداشت و در زمان تصدی پست وزارت، به نامه‌هایی که به زبان پشتو نوشته نمی‌شد، ترتیب‌اثر نمی‌داد. در زمان وزارت او پشتون‌های آن سوی مرزهای جنوبی با دریافت زمین و تسهیلات جهت ساخت مسکن، به مناطق غیرپشتون شمال هندوکش انتقال داده شدند. وی در اثر تعصبات کور قبیله‌ای در اعطای مأموریت به افراد پشتون امتیازاتی قایل می‌شد.^۱

در سال ۱۹۳۲م با قدرت‌یابی حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان به رهبری هیتلر و تبلیغ نظریه برتری نژادی از سوی این حزب، بعضی از شخصیت‌های دولتی افغانستان نظیر محمدداوود خان و محمدنعیم خان، فرزندان محمد عزیز و برادرزاده‌های محمدهاشم خان، به تبلیغات مشابهی در افغانستان دست زدند. آن‌ها به بهانه ایجاد وحدت ملی و حفظ آداب و رسوم، خواستار رسمی شدن زبان پشتو در سراسر افغانستان شدند. بدین منظور دولت افغانستان طی بخشنامه‌ای، تمامی کارمندان و مأموران لشکری

و کشوری را مکلف نمود تا در مدت سه سال زبان افغانی (پشتو) را فرا گرفته و در محاوره و کتابت از آن استفاده نمایند.^۱ مسلماً رعایت حقوق شهروندان ایجاب می‌کرد تا تغییراتی در این وسعت با تنظیم و تصویب موادی در قانون اساسی جنبه عملی پیدا کند اما اجرای برنامه فوق، اهداف و مقاصد بانیان این طرح را بر ملا می‌نماید. به همین جهت کلاس‌های آموزش زبان پشتو در تمامی ادارات برگزار شد اما عدم توفیق طرح در مدت سه سال باعث شد تا دولت، دوره‌های سه ساله را به‌طور متوالی تکرار کند. تمدید دوره‌های سه ساله نیز دردی دوا نکرد و با شکست کامل طرح، مردم افغانستان زیان‌های جبران‌ناپذیری متحمل شدند.^۲

فرهنگ دربارهٔ مضرات طرح‌های نژادپرستانهٔ دورهٔ محمدهاشم خان و زیان‌های وارده به افغانستان می‌نویسد: «زبان از همه بزرگتر که از تطبیق این برنامه به کشور عاید گردید، پیدایش بدبینی و بی‌اعتمادی در بین اقوام مختلف بود که نتیجهٔ حتمی تبعیض و تفریق است. پیش از آن هم در بین عناصر جداگانهٔ مردم افغانستان بدبینی‌هایی وجود داشت اما این امر بیشتر به اختلاف مذهبی منحصر بود. مردمان سنی و شیعه یکدیگر را به نظر خوب نمی‌دیدند و به تلقین اشخاص صاحب غرض، نسبت‌های نادرست به یکدیگر می‌دادند. بعضاً برخوردهایی هم در بینشان رخ می‌داد اما پس از آنکه در عصر امان‌الله شاه الغای بردگی و مساوات تمام مردم و اقوام اعلان شد و دولت آن را عملاً تطبیق نمود، این بدبینی‌ها رو به کاهش رفت چنانچه در جنگ‌های داخلی متعاقب سقوط امان‌الله شاه، مسألهٔ مذهبی نقش مهمی نداشت و در اکثر موارد شیعه و سنی در یک صف می‌جنگیدند. محمدنادر شاه با دادن امتیازات به قبایل پشتون به ویژه مردم سمت جنوبی و به کار

۱. همان، ص ۶۶۳.

۲. همان، ص ۶۶۴.

بردن ایشان در شورش‌های داخلی، بدبینی خفیفی را که در بین اقوام از جمله در بین پشتون‌ها و تاجیک‌ها موجود بود، شدت بخشید. مع‌ذالک هنوز این بدبینی به مناطق آسیب‌زده محدود بود و عمومیت نداشت، لیکن برنامه تعمیم پشتو با امتیازاتی که در برابر پشتوزبانان در معارف و مأموریت و اقتصاد در دنبال داشت، مثل دادن زمین در مناطق غیرپشتوزبان به ناقلین پشتون (صحراگرد) و توزیع موتر (ماشین)‌های بارکش به ایشان به شرایط استثنایی و تمرکز پروژه‌های بزرگ آبیاری در مناطق سکونتشان، کشیدگی (اختلاف) را بین ایشان و سایر اقوام که از این امتیازات محروم نگه داشته شدند گسترش داد و مانع بزرگی را در برابر در هم آمیزی (همبستگی) فرهنگی و اقتصادی و در نهایت در برابر تشکیل یک ملت واحد از اقوام مختلف ایجاد کرد.^۱

در دوره نخست‌وزیری محمدهاشم خان (۱۳۰۸-۱۳۲۵ ش/۱۹۲۹-۱۹۴۶م) ظلم مضاعف و فشار بر هزاره‌های شیعه همچنان ادامه داشت. در این زمان با وجود معافیت قبایل پشتون جنوبی از پرداخت هر گونه مالیات، هزاره‌ها علاوه بر پرداخت مالیات‌های متعدد و سنگین، مجبور بودند برای تأمین روغن مصرفی دولت، مالیات مخصوصی تحت عنوان «روغن کته‌پاو» به دولت پرداخت نمایند. این نوع مالیات از دامدارانی دریافت می‌شد که از دام‌های خود روغن خوراکی تهیه می‌کردند اما به زودی در ازای نگهداری چهارپایانی نظیر اسب و الاغ نیز این مالیات اخذ گردید. قانون یاد شده با شدت به اجرا گذاشته شد و از این بابت مردم فقیر هزاره که مراتع و حتی زمین‌های زیر کشت آن‌ها از سوی کوچندگان پشتون مورد تعرض و دست‌اندازی قرار می‌گرفت، صدمات جبران‌ناپذیری متحمل گردیدند. مأموران طماع دولتی نیز به بهانه ضایعات روغن در اثر جابه‌جایی و حمل و

نقل، روغن بیشتری از مردم طلب می کردند. بنابراین مردم هزاره مجبور به شکایت و اعلام نارضايتی خود نزد مقامات مسئول شدند. بی پاسخ گذاشتن مطالبات شاکیان باعث شد تا هزاره‌ها در زمستان ۱۳۲۵ش/۱۹۴۶م در مقابل ظلم و بی عدالتی موجود، به رهبری ابراهیم بیگ معروف به بچه گاو سوار، سر به شورش بردارند. در این قیام، چند مقام دولتی کشته شدند و شورشیان با تصرف یک قلعه نظامی به سلاح‌های موجود در آن دست یافتند و با تسلیح و تجهیز خود، آماده قیامی بزرگتر شدند. با بالا گرفتن مسأله، مقامات کابل از ترس اینکه دامنه شورش به سایر مناطق سرایت کند، با سران هزاره وارد مذاکره شدند و ضمن لغو مالیات مزبور، با تخصیص اعتباراتی جهت عمران و آبادانی مناطق هزاره‌جات موافقت کردند.^۱

در سال ۱۳۲۵ش/۱۹۴۶م محمدهاشم خان توسط ظاهر شاه که می‌خواست نقش فعالتری در اداره امور و صحنه سیاسی مملکت ایفا نماید، مجبور به استعفا گردید. اقدامات قهرآمیز محمدهاشم خان در سرکوب طوایف غیرپشتون و آزادخواهان افغانستان، نه تنها در این کشور بلکه خارج از مرزهای آن نیز واکنش‌های منفی در بر داشت. وضعیت جدید جهانی و تنفر جهانیان از سیاست‌های فاشیستی، همچنین تشکیل سازمان ملل متحد و فشار بر کشورهای ناقض قوانین بین‌المللی و حقوق بشر، از دیگر مسایلی بود که ظاهر شاه را وادار به برکناری عم خویش ساخت. افغانستان تا آن زمان به عضویت سازمان ملل متحد در نیامده بود اما شرط عضویت کشورها در آن سازمان به رعایت حقوق بشر توسط دولتمردان و اعطای آزادی‌های مشروع به مردم تحت حاکمیتشان منوط گشته بود. افغانستان برای پذیرفته شدن درخواست عضویت خود در سازمان مزبور به مدیریتی اعتدال‌گرا احتیاج داشت. بدین جهت و برای تخفیف پیامدهای برکناری

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۶-۷ و ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۷۰-۲۶۸.

محمد هاشم خان، برادر او شاه محمود خان، که به میانه‌روی در امور سیاسی مشهور بود، نخست‌وزیر شد.^۱

نخست‌وزیر جدید زندانیان سیاسی را آزاد کرد و به بعضی از آن‌ها پست و مقام بخشید. همچنین به مردم اجازه داده شد تا رؤسای بلدیّه‌ها (شهرداران) را خود انتخاب نمایند.

در سال ۱۳۲۸ ش/ ۱۹۴۹ م انتخابات مجلس شورا برگزار شد. میر غلام محمد غبار آزادیخواه مشهور از طرف مردم کابل به مجلس راه یافت. عبدالحی حبیبی مورخ افغان نیز در این دوره به نمایندگی از طرف مردم قندهار وارد مجلس شد. مجلس موفق شد تا در سال ۱۳۲۹ ش/ ۱۹۵۰ م قانون آزادی نشر مطبوعات غیردولتی را به تصویب برساند.

در زمان نخست‌وزیری شاه محمود خان زبان فارسی مجدداً مورد توجه قرار گرفت اما دولت در جهت ترویج زبان پشتو همچنان فعال بود. فرهنگ در این باره می‌نویسد: «اقدام مهم دیگری که در این وقت صورت گرفت پایان یافتن تسلط انحصاری زبان پشتو در معارف و ورود مجدد زبان دری در مکاتب بود... چنین فیصله شد که از نگاه زبان تدریس، کشور به دو ساحه پشتو زبان و دری زبان تقسیم گردد و در هر یک تدریس به زبان معمول کشور در آن صورت گیرد. اما در مناطقی که مردم آن به هیچ یک از این دو زبان متکلم نبودند، مثل مناطق ازبک‌نشین و امثال آن، تدریس به پشتو ادامه یافت و مردمان مذکور از این بابت زیانمند شدند.»^۲

به غیر از قوانین دولتی، «اتحادیه آزادی پشتونستان» نیز که جمعیتی نیمه سری بود، در ترویج و توسعه اندیشه‌های پشتون‌گرا سهم بسزایی

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۶۸۹.

۲. همان، ص ۶۹۰-۱.

داشت. این جمعیت که بعدها به «کلوپ ملی» شهره گردید توسط محمد داوود خان پسر عموی ظاهر شاه رهبری می شد و خواهان الحاق سرزمین های پشتون نشین آن سوی مرز یعنی قسمت های پشتون نشین کشور تازه تأسیس پاکستان به افغانستان و تشکیل سرزمین بزرگ پشتون یا پشتونستان بود. کلوپ ملی در اصل مخالف سیاست های شاه محمود خان در اعطای آزادی های مشروع به مردم و اعاده دوباره دموکراسی به کشور بود. آن ها با توسل به شعارهای ناسیونالیستی، جلب حمایت شاه و نفوذ در کابینه و دستگاه های دولتی، سعی می کردند تا زمینه های به قدرت رسیدن محمد داوود خان را فراهم ساخته، خود کامگی را دوباره برقرار سازند.^۱

نکته قابل توجه این که فضای نسبتاً آزاد دوره شاه محمود خان در کاهش فشار بر ضد شیعیان و یا اقلیت هزاره تأثیر چندانی نداشت. عبدالحسین مسعود انصاری سفیر ایران در افغانستان که در سال های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۰ ش به مدت ۲۸ ماه در این کشور به سر می برد، در جای جای کتاب خود، خاطرات سیاسی و اجتماعی، به اعمال تبعیض و ظلم و ستم حکومت و قبایل کوچنده افغان نسبت به شیعیان و فارسی زبانان اشاره می کند. وی می نویسد که دولت افغانستان از ارتقای مقام شیعیان در ادارات دولتی ممانعت به عمل می آورد و به شیعیان اجازه داده نمی شود که به درجات افسری در ارتش ارتقا یابند. «در ارتش افغانستان حتی یکی سرهنگ هم وجود نداشت که شیعه مذهب باشد.»^۲ این در حالی بود که تا این زمان قزلباشان یعنی شیعیان فارسی زبان ایرانی الاصل، بدنه اصلی قوای نظامی افغانستان را تشکیل می دادند. همچنین اطفال شیعه در مدارس به سختی

۱. همان، ص ۹-۶۹۳.

۲. مسعود انصاری، ۱۳۷۴، ص ۹-۶۲۸.

پذیرفته می‌شدند.^۱ سختگیری در پذیرش شیعیان در مراکز آموزشی از ابتدای به قدرت رسیدن خاندان آل‌یحیی معمول بود اما پس از ترور نادر شاه بدست عبدالخالق هزاره شدت بیشتری پیدا کرد.^۲ در حالی که افغان‌ها از طرف حکومت، مورد حمایت همه‌جانبه قرار داشتند، قبایل غیرافغان خصوصاً هزاره‌های شیعه و قزلباش، شهروند درجه دو به حساب آمده، از کلیه حقوق و حمایت‌های قانونی محروم بودند. کوچی‌های افغان مانند سابق علفزارها و زمین‌های زراعی مردم هزاره را پایمال می‌کردند. هزاره‌ها که از دوره عبدالرحمن خان خلع سلاح شده بودند، در مقابل متجاوزین کوچی که به بهانه محافظت از گله‌های خود در برابر راهزنان و حیوانات وحشی اجازه حمل سلاح داشتند، کاملاً بی‌دفاع بودند. در دوران نخست‌وزیری شاه‌محمودخان، در نزاعی که بین کوچنده‌های افغان و هزاره‌ها رخ داد، فردی از هزاره کشته شد و در این بین پای شتری از کوچی‌ها زخم برداشت. دادگاه کابل دیه مقتول هزاره را ۶۰۰ افغانی و جبران خسارت پای شتر کوچی را بیش از شش برابر آن، یعنی ۳۷۰۰ افغانی تعیین کرد. در حالی که دیه انسان براساس قوانین اسلامی معادل یکصد شتر یا ۱۰۰۰ دینار (هزار مثقال یا ۴۶۴۰ گرم طلای خالص) می‌باشد.^۳

مسعود انصاری سفیر ایران در زمان صدارت شاه محمود خان می‌نویسد: «در یک مسافرتی بین شیندن^(۱۱) و فراه، اتومبیل من عیب پیدا کرد، شب فرا رسید و بیم می‌رفت در بیابانی که هشت ماه از سال، هیچ اتومبیلی و کاروانی به واسطه گرما از آن جا عبور نمی‌کند، بمانیم. همسرم با من بود، اتفاقاً نزدیکی‌های نیمه‌شب، نور اتومبیل قراضه‌ای از دور پیدا شد. به مسافری که

۱. همان.

۲. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۴ و ص ۲۶۲.

۳. طالب قندهاری، ۱۳۶۲، ص ۲۹.

برای کمک پیاده شد گفتم که ما آب و غذا همراه نداریم و من بیم دارم که فردا ما در این بیابان از تشنگی هلاک بشویم. آن مسافر گفت: صاحب! ممکن است از عطش هلاک نشوی، ولی مسلماً اولین دسته کوچی که به این جا برسند، همین که ببینند شما فارسی زبان هستید و استنباط کنند که مذهبشان شیعه است، شما را در این بیابان خواهند کشت.^۱ وی اضافه می کند که در افغانستان نه تنها مردم عامی بلکه روشنفکران نیز جماعت شیعه را رافضی قلمداد می کنند.^۲ همچنین می نویسد رفتار با شیعیان در این کشور به مراتب بدتر از رفتار با غیرمسلمانان است: «روزی من روی ویرانه های شهر بلخ نشسته بودم. از این شهر که زمانی عروس شهرهای شرق بود حالا جز چند دیوار بلند خراب چیزی باقی نیست. من آن روز روی یکی از دیوارهای خراب غرق فکر و اندیشه بودم. من فکر می کردم که یک روزگاری چه مصیبت و بدبختی بر سر مردم این شهر روی آورد و این شهر را به این روز سیاه انداخت. در این فکر و اندیشه بودم که کسی به من نزدیک شد. از او پرسیدم دین تو چیست؟ گفت: من کلیمی هستم! از او سؤال کردم که رفتار حکومت نسبت به شیعه های اینجا چطور است؟ و او بدون اینکه بداند که من کی هستم جواب داد: رفتاری که در اینجا نسبت به شیعه ها می کنند از رفتاری که نسبت به ما یهودی ها می کنند به مراتب بدتر است.»^۳

در سال ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰م تعدادی از مبارزین صاحب نام از جمله سید اسماعیل بلخی (۱۲۹۹-۱۳۴۷ش) از علمای شیعه، خواجه محمدنعیم رئیس سابق اداره امنیت کابل و رئیس وقت اداره امنیت بلخ و محمدابراهیم بیگ معروف به بچه گاوسوار از بزرگان هزاره، در کابل به

۱. مسعود انصاری، ۱۳۷۴، ص ۶۲۹.

۲. همان، ص ۶۴۴.

۳. همان، ص ۶۲۹.

جرم براندازی حکومت دستگیر شدند. این عده بدون محاکمه و بدون اثبات جرم تا سال ۱۳۴۳ ش/۱۹۶۴ م یعنی به مدت ۱۴ سال در زندان به سر بردند.^۱ ظاهراً این افراد به رهبری سید اسماعیل بلخی برای پایان دادن به ظلم و بی‌عدالتی، درصدد تدارک قیامی بر ضد حکومت کابل بودند که با فاش شدن طرح قیام، گرفتار شدند. سید اسماعیل بلخی قبل از دستگیری، مدت چهارده سال در مشهد مقدس به تلمذ نزد علما و روحانیون بنام مشغول بود. در همین شهر با فضای مبارزات آزادیخواهی در ایران و جهان آشنا شد. وی پس از ورود به افغانستان به منظور بیداری و آگاه ساختن مردم در شهرهای مختلفی چون هرات، مزارشریف و کابل به ایراد سخنرانی و خطابه پرداخت. بلخی با تسلط بر زبان فارسی و با استفاده از ذوق و قریحه خداداد، شعرهایی انقلابی می‌سرود که این اشعار بر گیرایی و جذابیت سخنان او می‌افزود.^۲ او به منظور پیشبرد اهداف انقلابی خود «حزب سری اتحاد» را تأسیس کرد. به گفته میرغلام محمد غبار، هدف از تأسیس این حزب ایجاد اصلاحات و برپایی نظام جمهوری از طریق دعوت مردم به قیام عمومی و ساقط کردن خاندن آل‌یحیی بود.^۳

به دنبال دستگیری سید اسماعیل بلخی و یاران او، کلوپ ملی فشار خود را بر شاه و نخست‌وزیر به منظور متقاعد کردن آن‌ها به برقراری حکومتی مشابه با حکومت محمد هاشم خان که بتواند در مقابل آزادیخواهان ایستادگی کند بیشتر کرد. بر اثر این فشارها مناسبات شاه محمود خان با آزادیخواهان بر هم خورد و در پی آن روزنامه‌های آزاد توقیف گردید و بسیاری از منتقدین برنامه‌های دولت از جمله میرغلام محمد غبار و

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۷۰۳.

۲. ناصری داوودی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۳-۳۳.

۳. همان، ص ۴۳-۶.

میر محمد صدیق فرهنگ از حزب وطن و ببرک کارمل از اتحادیه پشتونستان به زندان افتادند. پس از چندی ظاهر شاه که از دموکراسی خواهی خسته شده بود و آن را حرکتی شکست خورده می دانست، شاه محمود خان را از کار سبکدوش (برکنار) کرد و پسر عموی خود سردار محمد داوود خان را به جای وی به مقام صدارت برگزید.^۱

در برکناری شاه محمود خان نه تنها فشارهای داخلی بلکه عوامل خارجی نیز تأثیرگذار بود. نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران و محدود شدن اختیارات شاه از طرف دولت انقلابی، ملت‌های آزادی طلب را به جوش و خروش درآورده بود و این واقعه نگرانی‌هایی برای دول خودکامه خصوصاً کشورهای غیردموکرات منطقه به همراه داشت. «در آن زمان واقعه‌ای دیگر رخ داد که عبارت از روی کار آمدن دکتر مصدق در ایران بود که سبب شد [در] آن کشور یک نوع تغییر ایجاد شود. این تحول در افغانستان تأثیر وارد ساخت و نزد مقامات، این اندیشه پیدا شد که مبادا در افغانستان تحولاتی مانند ایران به میان بیاید.»^۲

محمد داوود خان تا سال ۱۳۴۱ ش/۱۹۶۳ م در پست نخست‌وزیری باقی ماند. در این دوره بسیاری از آزادیخواهان راهی زندان‌ها شدند. طرح مسأله پشتونستان به درگیری مرزی افغانستان با پاکستان منجر شد. این امر موجب شد تا افغانستان در جامعه جهانی منزوی شود. همچنین باعث شد تا افغانستان بیش از پیش به اتحاد جماهیر شوروی متکی گردد.

مواضع داوود خان در برابر اقلیت‌ها را باید در برنامه‌ها و اهداف کلّوپ ملی که وی ریاست آن را بر عهده داشت، جستجو کرد. جمعیتی که

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۷۰۴.

۲. اخوان، ۱۳۸۰، ص ۷۵.

توسط داوود خان رهبری می شدند با اقلیت های قومی و مذهبی هیچ سازگاری نداشتند. آنان در پی تحقق شعار ناسیونالیزم افغان بودند. بنابراین اقلیت، بزرگترین مانع در برابر خواست های ایشان محسوب می شد. در این بین «محمد داوود خصوصت جنون آمیزی نسبت به شیعیان هزاره داشت و در مدت زمامداری خویش، بیش از همه علما، سران و جوانان شیعه را به بهانه های واهی به بند کشید و بسیاری از آن ها را پس از حبس های دراز مدت به جوخه اعدام سپرد.»^۱ در دوره داوود خان نه تنها اقدامی در جهت زدودن محرومیت های فرهنگی و اقتصادی شیعیان به عمل نیامد بلکه بسیاری از شاغلین شیعه از ادارات اخراج شدند. بنابراین شیعیان شاغل در ادارات دولتی برای حفظ موقعیت کاری خود به سیاست تقیه روی آوردند. همچنین در راستای سیاست پشتونگرایی عصر داوود خان، بسیاری از هزاره ها و شیعیان به اتهام بی اساس وابستگی به دولت های ایران و پاکستان از ادارات دولتی، پاکسازی شدند.^۲ در سال ۱۳۳۲ ش/ ۱۹۵۳ هزاره های شیعه در منطقه قزل خواستار آزادی های سیاسی شدند و برای رسیدن به منظور خویش دست به قیام زدند که این قیام توسط محمد داوود به شدت سرکوب شد.^۳

سیاست های ضد اسلامی محمد داوود خان مانند رفع حجاب، باعث بدبینی بیشتر جامعه سنتی - مذهبی افغانستان نسبت به او شد. این بدبینی ها به سرعت به شورش هایی مبدل شد که با قساوت هر چه تمامتر سرکوب گردید.^۴ شورش ها در واقع زنگ های خطر را برای صدر اعظم به صدا در آوردند. محمد داوود خان پس از مشاهده مخالفت های داخلی و خارجی

۱. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۲۸۳.

۲. همان.

۳. سان لیور، ۱۳۷۲، ص ۸۴.

۴. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۷۲۱.

و برای ایستادگی در برابر مخالفان درباری، به ناچار دست یاری به سوی روشنفکران دراز کرد. با وجود آزادی تعدادی از زندانیان سیاسی، آن‌ها هرگز حاضر به همکاری با او نشدند، بنابراین وی در مقابل جبهه مخالف، مقاومت خود را از دست داد و مجبور به استعفا شد.^۱

با کنار رفتن محمد داوود خان از مسند صدارت، مرحله دوم پادشاهی محمد ظاهر شاه آغاز شد. در این دوره که به «دهه مشروطیت» در تاریخ افغانستان معروف است، برای اولین بار افرادی به مقام نخست‌وزیری رسیدند که خارج از خاندان شاهی بودند. اولین صدراعظم که به خاندان سلطنت وابستگی نداشت و پس از محمد داوود خان موفق به تشکیل کابینه شد، دکتر محمد یوسف بود. اقدام مهم او تصویب قانون اساسی و اجرای آن از ۹ مهر ۱۳۴۳ ش / اول اکتبر ۱۹۶۴ م بود. محمد صدیق فرهنگ که خود از تهیه‌کنندگان پیش‌نویس قانون اساسی جدید افغانستان بود، آن را گامی بزرگ به سوی دموکراسی می‌خواند زیرا در قانون اساسی جدید، اختیارات شاه محدود شد و دست خانواده شاهی از مداخله در امور دولتی کوتاه گردید. ضمناً این قانون آزادی شهروندان را تضمین کرده بود.^۲ با این حال فرهنگ اعتراف می‌کند که اعلان برنامه‌های نخست‌وزیر روشن ساخت که فقط تغییر قانون اساسی برنامه ابتکاری اوست و در سایر موارد تغییراتی بنیادین صورت نگرفت و فقط در اعلام مواضع از الفاظ نرم‌تر و سنجیده‌تر استفاده گردید.^۳

دکتر محمد یوسف در ۷ آبان ۱۳۴۴ ش / ۲۹ اکتبر ۱۹۶۵ م استعفا کرد و پس از او محمد هاشم میوندوال بر سر کار آمد. بعد از استعفای میوندوال در

۱. همان، ص ۲ - ۷۳۱.

۲. همان، ص ۹ - ۷۵۸.

۳. همان، ص ۷۴۵.

۱۳۴۶ش/۱۹۶۷م، نوراحمد اعتمادی مأمور تشکیل کابینه شد. در تمامی این دوره‌ها خصوصاً در زمان صدارت نوراحمد اعتمادی، احزاب وابسته به شوروی کمونیست به خصوص حزب دموکراتیک خلق و گروه افراطی پرچم، از آزادی عمل خاصی برخوردار بودند. فرهنگ در این باره می‌نویسد: «برخورد حکومت او (نوراحمد اعتمادی) با گروه‌های چپی به خصوص گروه پرچم نرم و ملایم و با سایر گروه‌ها از جمله گروه‌های اسلامی خشن و شدید بوده است. چنانچه در سال سوم صدارت او ملایان و روحانیونی که در مقام اعتراض به روش حکومت در مسایل دینی و مدارا در برابر عناصر مارکسیستی خصوصاً جریده پرچم، در مسجد پل خشتی (از مساجد بزرگ کابل) تحصن اختیار کرده بودند، با نیروی نظامی از مسجد اخراج و به اطراف کشور تبعید گردیدند، در حالی که در هیچ مرحله چنین اقدامی در برابر زیاده‌روی گروه‌های خلق و پرچم صورت نگرفت.^۱ در دوره صدارت اعتمادی فعالیت‌های حزبی با وجود عدم قانون احزاب، گسترش چشمگیری پیدا کرد و نهضت اسلامی نیز مجالی برای سازماندهی خود پیدا کرد.^۲ اعتمادی پس از دو دوره صدارت پی‌درپی، در ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م از کار کناره‌گیری کرد و پس از او دکتر عبدالظاهر و محمدموسی شفیق هر یک برای دوره‌ای کوتاه، موظف به تشکیل کابینه گردیدند.

چنانچه ذکر شد در طی این دهه، گروه‌های مارکسیستی بر فعالیت‌های خود افزودند و روزبه‌روز عرصه را بر مشروطه‌خواهان تنگ‌تر کردند. با این حال شیعیان افغانستان از آزادی‌های نسبی ایجاد شده استفاده کردند و به

۱. همان، ص ۷۹۰.

۲. همان، ص ۷۹۲-۳.

موفقیت‌هایی در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی نایل آمدند. گرچه قانون اساسی سال ۱۳۴۳ ش بر حنفی بودن پادشاه افغانستان تأکید می‌کرد^۱ اما قانون برای احراز پست‌های دیگر محدودیتی قایل نشده بود. بنابراین تعدادی از شیعیان توانستند به مجلسین سنا و شورا راه یابند و تعدادی از وزرا نیز از میان شیعیان انتخاب گردیدند.^۲ همچنین با اعطای آزادی‌های مدنی، شیعیان توانستند به استخدام ادارات دولتی در آیند و در مدارس و دانشگاه‌ها مشغول تحصیل و تدریس شوند.^۳

در سال ۱۳۴۳ ش با آزادی زندانیان سیاسی، علامه سید اسماعیل بلخی به همراه تعدادی از شیعیان از زندان آزاد شد و به فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی خود ادامه داد. رفع تبعیض، اعطای آزادی‌های مدنی و رشد افکار عمومی در دهه مشروطیت؛ درگیری‌ها و مشاجرات مذهبی را در سطح جامعه کاهش داد اما موارد پیش گفته هرگز نتوانست نگاه نژادپرستانه موجود در جامعه را به کلی تغییر دهد. برتری نژادی پشتون‌ها که از زمان قدرت‌یابی این قوم در افغانستان تبلیغ می‌شد به ایجاد نفاق در جامعه و بدبینی قبایل مختلف نسبت به هم منتهی شد. همچنین استفاده از احساسات و عواطف مذهبی برای اثبات این برتری به افتراق و اختلاف دو شاخهٔ بزرگ اسلامی یعنی شیعه و سنی دامن زد. به طور حتم برطرف کردن احساس بدبینی و تنفر بین شیعیان و اهل جماعت با وضع چند قانون، آن هم در مدتی کوتاه هرگز میسر نبود. سید عسکر موسوی محقق هزاره می‌نویسد: «تا دههٔ ۱۹۷۰م روحانیون سنی پشتون، کشتن هزاره‌ها را یکی از راه‌های مسلم و

۱. علی‌آبادی، ۱۳۸۲، ص ۲۲.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۸.

۳. ناصری داوودی، ۱۳۸۰، ص ۳-۵۲.

مقدس برای کسب رضای خداوند و رفتن به بهشت اعلام می کردند. این اظهارات برای بسیاری از سنی های افراطی خوشایند بود. یکی از بهترین نمونه ها، داستان لطیف گل است. او به جرم تجاوز جنسی و قتل حدود چهل هزاره در دهه ۱۹۶۰م در کابل زندانی شد. طبق گزارش های جراید این زمان، لطیف گل، سنی مذهب و سابقاً یک کشتی گیر بود که در حومه کابل، هزاره های روستایی جدیدالورود را با وعده شغل به دام می انداخت، سپس در فرصت مناسب آن ها را می بست و پس از تجاوز، به قتل می رساند. وی پس از دستگیری در اعترافش گفت که چند تن از ملاها این قتل را مباح و میمون خوانده و به او گفته اند که با کشتن هر هزاره یکی از گناهانش بخشیده می شود. داستان لطیف گل کابل را لرزاند. او مقصر شناخته شد و اعدام گردید اما رژیم حاکم اقدامی برای تعقیب و محاکمه آن ملاها و بسیاری افراد دیگر که مسلماً در این تراژدی شریک بودند، انجام نداد.^۱

همین بدبینی ها و جو عدم اعتماد به یکدیگر بود که باعث شد شیعیان مسئولیت مرگ مشکوک سید اسماعیل بلخی را در سال ۱۳۴۷ش متوجه دولت ظاهر شاه بدانند.

سرانجام در ۲۶ تیر ماه ۱۳۵۲ش/ ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳م حاکمیت نیم بند مشروطه با کودتای محمداوود خان که با همکاری نظامیان وابسته به حزب پرچم صورت گرفت، از بین رفت.^(۱۲) اعلام نظام جمهوری در واقع پوششی برای دیکتاتوری جدید بود. با الغای قانون اساسی مصوب سال ۱۳۴۳ش توسط محمداوود خان، راه برای سرکوب آزادیخواهان هموار شد.^۲ حزب پرچم که در دانشگاه کابل و سایر مراکز روشنفکری از جمعیت های اسلامی

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۶.

۲. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۸۹۶.

به ویژه جنبش اسلامی به رهبری استاد غلام محمد نیازی رئیس دانشکدهٔ شرعیات، ضربه‌های سختی متحمل گردیده بود، در صدد برآمد تا آن‌ها را از میان بردارد. نیازی دستگیر شد اما استاد برهان‌الدین ربانی به کمک دانشجویان خود موفق به فرار شد. گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود، دو تن از دانشجویان فعال مسلمان، توانستند از چنگال نیروهای پلیس بگریزند. مدتی بعد آن‌ها در پاکستان به مبارزه با نظام داوود خان تأکید کردند.^۱

داوودخان پس از قدرت‌یابی دوباره، سیاست‌های پیشین خود یعنی تلاش برای تشکیل پشتونستان بزرگ را در پیش گرفت. این مسأله به دور تازه‌ای از تنش در روابط پاکستان و افغانستان مبدل شد. سیاست پشتون‌گرایی در داخل نیز باعث محرومیت حکومت از نیروهای متخصص غیرپشتون شد. «در بخش سیاسی حرکت به سوی دموکراسی و سهم‌گیری اقشار بزرگتر مردم در ادارهٔ کشور متوقف گردید و حکمرانی از مجرای قانون به حکمرانی توسط فرمان مبدل شد.»^۲ این مسأله در طول حکومت داوود خان، چه در چهار سال اول که به حکومت نظامی معروف است و چه پس از تصویب قانون اساسی در سال ۱۳۵۶ ش/۱۹۷۷ م و پایان یافتن حکومت نظامی، همچنان ادامه داشت. ظلم و ستم بر شیعیان در دورهٔ ریاست جمهوری داوودخان باعث نارضایتی شیعیان شد. «او در زمان ریاست جمهوری خود نیز ادعاهای شیعیان را نپذیرفت و به سرکوبی آن‌ها پرداخت.»^۳ با این وجود، سختگیری‌های داوود خان نسبت به قبایل غیرپشتون و شیعیان در اواخر زمامداری وی تحت الشعاع اختلافات موجود بین او و گروه‌های مارکسیست قرار گرفت. این اختلافات نهایتاً به نزدیکی جناح‌های خلق و پرچم منجر شد.

۱. همان، ص ۵-۸۵۳.

۲. همان، ص ۸۹۵.

۳. کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۸۴.

سرانجام جناح‌های پرچم و خلق که با تشکیل حزب دموکراتیک خلق با یکدیگر طرح دوستی و اتحاد ریخته بودند، در ۷ اردیبهشت ۱۳۵۷ ش/ ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ م با یک کودتای خونین محمداوود خان را سرنگون کردند. محمداوود خان و اطرافیان او کشته شدند و با آزادی رهبران حزب یعنی نورمحمد تره‌کی (از جناح خلق)، بیرک کارمل (از جناح پرچم) و حفیظ‌الله امین (از جناح خلق) از زندان، حکومتی جدید تحت عنوان جمهوری دموکراتیک افغانستان به ریاست نورمحمد تره‌کی تشکیل شد.

کودتای سرخ و قدرت‌یابی پشتون‌های کمونیست به اتحاد درون گروهی شیعیان منتهی شد. وقوع انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷ ش/ فوریه ۱۹۷۸ م به رشد و خودآگاهی شیعیان افغانستان و همبستگی آنان با دیگر شیعیان جهان کمک شایانی کرد.^۱ اشغال کابل در دی ماه ۱۳۵۸ ش/ دسامبر ۱۹۷۹ م توسط نیروهای کمونیست شوروی باعث شد تا مسلمانان افغانستان اختلافات خود را به فراموشی سپارند و با تشکیل گروه‌های جهادی به دفاع از سرزمین خویش در برابر اشغالگران پردازند. ثمره این اتحاد اخراج قوای اشغالگر در بهمن ماه ۱۳۶۷ ش/ فوریه ۱۹۸۹ از خاک افغانستان بود.

فشار و ظلم و ستم بر شیعیان در دوره زمامداری محمدزایی‌ها به مراتب بیشتر از دوران حکومت سدوزایی‌ها بود. یکی از دلایل این امر به سیاست‌های توسعه‌طلبانه و استعماری انگلستان در منطقه باز می‌گردد. انگلستان که در این زمان تمامی خاک هندوستان را به اشغال خویش در آورده بود، جهت حفظ منافع خود و برای دورنگه‌داشتن دولت‌های قدرتمند خصوصاً روسیه از خاک این کشور، به ایجاد دولتی حایل بین متصرفات

۱. همان، ص ۸۳ و توال، ۱۳۸۳، ص ۸۵.

خویش و سایر دول می‌اندیشید. بیداری و هوشیاری مسلمانان افغانستان و استقرار دولتی مستقل در این کشور، بزرگترین مانع در اجرای سیاست‌های انگلستان و تلاش ایشان در جهت نفوذ در خاک افغانستان محسوب می‌شد. انگلستان برای رسیدن به اهداف خود، پس از اشغال بخش‌هایی از خاک افغانستان، جهت بی‌ثبات کردن این کشور و درهم‌شکستن اتحاد نیروهای مجاهد به ایجاد تفرقه بین اقوام و مذاهب مختلف روی آورد و به طور همزمان زمینه به قدرت رساندن حکومت‌های دست‌نشانده را فراهم ساخت. خسارات مالی و جانی فراوانی که انگلیسی‌ها در طی جنگ‌های سه‌گانه با افغان‌های متحد متحمل گردیدند، آنان را به پیگیری سیاست‌های فوق مصمم‌تر کرد. به قدرت رساندن دوست محمد خان و امیر عبدالرحمن خان در افغانستان و گرفتن ضمانت‌های کافی از ایشان به منظور جلب حمایت انگلستان در برقراری هر گونه رابطه با کشورهای خارجی و سرکوب نیروهای انقلابی و بیگانه‌ستیز، در این راستا قابل بررسی است. به مرور زمان و با کم‌رنگ شدن حضور مستقیم استعمارگران در کشورهای دیگر، سیاست ایجاد تفرقه و شعله‌ور ساختن آتش جنگ‌های مذهبی، بیشتر مورد توجه دولتمردان انگلیس قرار گرفت.

سیاست پشتونی کردن افغانستان در دوره محمدزایی‌ها با شدت هر چه تمام‌تر پیگیری شد. این سیاست که با قدرت‌یابی احمد خان ابدالی آغاز شده بود، در دوره امیر شیرعلی خان با وارد کردن اصطلاحات زبان پشتو در دوائر دولتی و نظامی ادامه یافت. این امر با اقدامات عملی و سرکوب‌گرایانه عبدالرحمن خان بر ضد اقوام و طوایف غیرپشتون وارد مرحله تازه‌ای شد. نکته قابل ذکر این‌که، سرکوب‌ها تحت عنوان جهاد مقدس صورت می‌گرفت. برانگیختن احساسات و عواطف مذهبی سنی‌ها بر ضد شیعیان به افتراق و جدایی بیشتر پیروان این دو مذهب و ایجاد حس تنفر و بدبینی

نسبت به یکدیگر منجر گردید. کشتار وسیع هزاره‌ها موجب کاهش شدید جمعیت شیعیان افغانستان شد. قتل سران و بزرگان هزاره همچنین محبوس کردن و تحت نظر قرار دادن باقیمانده ایشان، برچیدن نظام میری و کوتاه کردن دست شیعیان از مناصب دیوانی، تضعیف موقعیت سیاسی شیعیان را دربرداشت. ضبط اموال شیعیان، باز گذاشتن دست افغان‌ها برای تصرف اموال و تجاوز و تعدی به حریم ایشان و از همه بالاتر، حمایت حقوقی و قانونی از اعمال پشتون‌ها به تضعیف بیشتر موقعیت نه چندان مناسب اقتصادی شیعیان منتهی شد. حال اگر افزایش انواع و میزان مالیات‌های دریافتی از شیعیان را در نظر بگیریم به وخامت اوضاع اقتصادی شیعیان بیشتر پی می‌بریم.

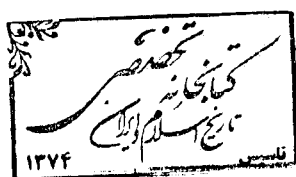
پشتونیزه کردن افغانستان با تأسیس فرهنگستان زبان پشتو (مرکه پشتو - پشتو تولنه) توسط امان‌الله خان و با حمایت و پشتیبانی مشروطه‌خواهانی نظیر محمود طرزی از سیاست گسترش و تعمیق زبان پشتو ادامه پیدا کرد. این مسأله اگرچه در جهت تضعیف زبان فارسی، یعنی زبانی که اکثر شیعیان افغانستان با آن تکلم می‌کنند، بود اما اقداماتی نظیر الغای قانون برده‌داری توسط امان‌الله خان به رفع بعضی از تبعیضات و تضييع حقوق شیعیان کمک شایانی کرد. محمدنادر شاه و برادر او محمدهاشم خان که به مدت هفده سال مقام نخست‌وزیری افغانستان را بر عهده داشت، بر تعمیم زبان پشتو اصرار می‌ورزیدند. کلوپ ملی که محمدداوود خان ریاست آنرا بر عهده داشت در پی الحاق مناطق پشتون‌نشین پاکستان به خاک افغانستان و تشکیل پشتونستان بزرگ بود. بنابراین در دوره صدارت محمدداوود خان و پس از آن در زمانی که وی موفق به تأسیس نظام جمهوری در افغانستان شد، سیاست پشتونی کردن افغانستان به شدت ادامه داشت. گرچه اقدامات

خاندان آل‌یحیی به طرد و انزوای زبان فارسی نینجامید اما بسیاری از فارسی‌زبانان و بالطبع شیعیان از کار در دوایر دولتی و تحصیل و تدریس در مراکز آموزشی محروم شدند.

در تمامی دوران زمامداری درانیان، پشتون‌ها به خصوص پشتون‌های ابدالی از امتیازات ویژه برخوردار بودند. پادشاهی در خاندان درانی محدود شد و حنفی بودن یکی از شروط آن اعلام گردید. تمامی مناصب و مشاغل بالای دولتی در دست درانی‌ها بود و ایشان از پرداخت هر گونه مالیات و عوارض به دولت مرکزی یا معاف بودند و یا از تخفیف‌های ویژه بهره‌مند می‌شدند. در دوره محمدنادر خان پشتون‌های جنوبی و برخی از طوایف افغان نه تنها از معافیت‌های مالیاتی برخوردار شدند بلکه جوانان ایشان نیز از خدمت در نظام وظیفه معاف گشتند. کوچنده‌های افغان نیز آزادانه به تمامی نقاط کشور سر می‌کشیدند و چراگاه‌ها و زمین‌های زراعی هزاره‌جات را پایمال می‌کردند.

اختلافات درون گروهی شیعیان و نداشتن رهبری واحد، به تضعیف موقعیت سیاسی - اجتماعی آن‌ها شتاب بخشید. در عهد دوست محمد خان، قزلباش‌های کابل برای دستیابی به منافع اقتصادی و تحکیم موقعیت خویش به ایجاد اختلاف در بین سران هزاره اقدام می‌نمودند. همچنین تشتت آرا یکی از عوامل اصلی شکست شیعیان در برابر نیروهای عبدالرحمن خان بود. از طرفی ظلم و ستم برخی از میرها و خان‌های هزاره نسبت به مردم تحت امرشان، باعث نارضایتی و پناه بردن ایشان به طوایف دیگر یا دولت مرکزی می‌شد چنان‌چه در زمان عبدالرحمن خان، عده‌ای از هزاره‌ها همزمان در دو جبهه، با سران قبایل خویش و نیروهای دولتی، مبارزه می‌کردند.

نکته آخر اینکه نقش شیعیان در تحولات سیاسی و جنبش‌های اجتماعی این دوره انکارناپذیر است. در دوره سدوزایی‌ها، شیعیان در تحکیم و تثبیت پایه‌های سلطنت ایشان بسیار مؤثر واقع شدند. زمامداری تیمور و محمود مرهون تلاش‌های ایشان بود. شیعیان در به قدرت رسیدن دوست محمد خان، امیر شیرعلی و عبدالرحمن خان نقش فعالی ایفا نمودند. همچنین آن‌ها تا آخر از امان‌الله خان حمایت و پشتیبانی کردند. یکی از دلایل سرکوب شیعیان توسط حُکامی چون دوست‌محمدخان و امیر عبدالرحمن خان، به نقش فعال ایشان در جابه‌جایی و تثبیت قدرت در افغانستان برمی‌گردد. حاکمان افغانستان به خوبی می‌دانستند کسانی که وسیله به قدرت رسیدن آن‌ها را فراهم آورده‌اند می‌توانند موجبات سقوط ایشان را نیز فراهم کنند. شیعیان افغانستان دوشادوش برادران سنی‌مذهب خود با قوای اشغالگر انگلستان طی جنگ‌های سه‌گانه به نبرد برخاستند. نقش علمای شیعه در رهبری حرکت‌های جهادی و کمک به حفظ و تقویت وحدت در جامعه اسلامی افغانستان، نقشی مثال‌زدنی است. همچنین شیعیان در جنبش‌های اصلاحی افغانستان نقش بسزایی داشتند. حضور فعال آنان در جنبش مشروطیت اول و دوم گواه این مدعاست.



فصل چهارم:

بررسی وضعیت اجتماعی - فرهنگی شیعیان افغانستان

مطالعات تاریخی به بررسی تحولات سیاسی یک جامعه و طبعاً حوزه‌هایی که با سیاست در تعامل می‌باشند، می‌پردازد. در خلال فصول گذشته، به اوضاع اجتماعی-فرهنگی شیعیان افغانستان در دوره زمامداری ابدالی‌ها، اشاره‌هایی صورت گرفت. اینک به بررسی دقیق‌تر هر یک از این حوزه‌ها و تأثیر متقابل آن‌ها با تحولات سیاسی افغانستان می‌پردازیم.

سیاست و اجتماع

شیعیان افغانستان از نظر ساختار اجتماعی و هرم قدرت در دو قالب جامعه روستایی و جامعه شهری قابل مطالعه و بررسی می‌باشند. از آنجا که هزاره‌ها و قزلباش‌های فارسی زبان بیش از ۹۰٪ جامعه شیعی افغانستان را تشکیل می‌دهند، مطالعات صورت گرفته بیشتر معطوف به این دو قوم می‌باشد.

۱- هرم قدرت در جوامع روستایی

خانواده، کوچکترین واحد اجتماعی در جوامع روستایی و شهری می‌باشد اما این واژه در روستاهای شیعه‌نشین به خصوص در روستاهای هزاره‌جات، مفهومی گسترده‌تر در بر دارد. خانواده هزاره ممکن است به غیر از خانواده اصلی پدر و مادر، شامل خانواده‌های پسران، دختران، برادران، خواهران و حتی خانواده‌های دهقانان و خدمتکاران خانواده اصلی نیز بشود. در واقع پدر، مو سفید خانواده یا بهتر بگوییم *خانوار* می‌باشد که صاحب زمین‌های

زراعی چندی است و بقیه افراد به نحوی به او وابسته هستند. از چند خانوار هزاره، واحد بزرگتری به نام *تول*، *تولوار* یا *تولواره* به وجود می آید. سابقاً رئیس *تول* را *ملک* می گفتند. از نظر اجتماعی، *ملک*، رئیس چند خانوار و مسئول حل اختلافات خانواده ها بود بنابراین در عرصه فعالیت های سیاسی و اجتماعی مقام وی چندان محل اعتنا واقع نمی شد. برعکس *ملک*، *ارباب* یا *خان* مقامی بود که از نظر موقعیت سیاسی و اقتصادی از جایگاهی والا برخوردار بود و منصب وی کاملاً رسمی محسوب می شد. *خان* یا *ارباب* در واقع رئیس یک طایفه بود و طایفه از به هم پیوستن چند *تول* تشکیل می شد. طایفه واحدی پیچیده با شبکه ای از مناسبات اجتماعی و اقتصادی است. بالاترین واحد اجتماعی هزاره ها قوم می باشد که از مجموع چند طایفه تشکیل می شود. قوم در مقایسه با طایفه و *تول*، شبکه پیچیده تری از روابط، اعم از مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی را دربرمی گیرد.^۱ قبل از غلبه عبدالرحمن خان بر منطقه هزاره جات، رئیس هر قوم ملقب به *سلطان*، *میر* (*امیر*) و یا *بیگ* بود که از این میان، لقب *میر* از همه پرآوازه تر و مهم تر محسوب می شد.

تا دوره عبدالرحمن خان، مناسبات اجتماعی حاکم بر افغانستان، از جمله هزاره جات، بر پایه حاکمیت سیستم فئودالی بود. میرها با در اختیار داشتن زمین های وسیع زراعی، گله های بزرگ و سربازان مسلح، فئودال هایی بودند که در رأس هرم قدرت جوامع روستایی قرار داشتند. آن ها به کمک نیروهای مسلح، سلطه خویش را بر رعیت و گاهی بر اقوام و طوایف مجاور تحمیل می کردند. میرها در اداره امور منطقه خویش کاملاً مستقل بودند. نوع و میزان مالیاتی که باید تأدیه شود توسط آن ها تعیین می شد. مقدار

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۸-۷۵.

کمی از مالیات اخذ شده به پایتخت ارسال می گردید و بقیه در دست ایشان باقی می ماند. این مسأله باعث می شد تا میرها روزبه روز بر ثروت و قدرت و در نتیجه بر اعمال نفوذ خویش در منطقه تحت حاکمیتشان بیفزایند.

حکومت میر کاملاً مطلقه و استبدادی بود به طوری که اوامر و دستورات وی در میان قبیله به عنوان قانون تلقی می شد. او هرگونه که می خواست با مردم رفتار می کرد و تنها مانعی که او را از ظلم و تعدی بیشتر باز می داشت، برخی از آداب و رسوم حاکم بر قبیله بود. عده ای را عقیده بر آن است که میرهای هزاره در اعمال خشونت بر رعیت، نسبت به همتایان پشتون خود یعنی خوانین افغان، از جرأت و جسارت بیشتری برخوردار بودند. مثلاً محمدرفع بیگ، میر دایزنگی، مدعی بود که: «من مالک رعیت خود هستم. اگر بخواهم همه آنها را به ازبک ها بفروشم، احدی از آنها شهادت آن را ندارد که با خواسته من مخالفت کند. آنها همه نوکران و غلامان من می باشند.»^۱

میرها علاوه بر منابع اقتصادی، بر سازمان های اداری و قضایی منطقه نیز تسلط کامل داشتند. «محاکمه و صدور حکم در دربار میر، توسط خود میر برطبق عادات و سنن هزارگی صورت می گرفت و هر کسی می توانست در آن شرکت نماید، هم مدعی و هم مدعی علیه. میر برای اجرای امور، روزانه دوبار اجلاس دایر می ساخت. مجلس اول را بعد از نماز صبح و مجلس دومی را بعد از چاشت.... جنایاتی از قتل و دزدی در هزاره جات به ندرت اتفاق می افتاد. شدیدترین مجازات در فیصله های محکمه، همان صدور حکم برای تبدیل کردن یک شخص به غلام یا برده بود که بعد از حکم، شخص مذکور را به فروش می رسانیدند. رشوه ستانی به شدت محکوم می شد. شکم کسی را که رشوه گرفته بود پاره می کردند. کسانی

۱. همان، ص ۷۸ و تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۱۱.

که به زنا محکوم می‌شدند (هم مرد و هم زن) هر دو به برده تبدیل می‌گشتند و پول بدست آمده از فروش آن‌ها مستقیماً به میر تسلیم می‌شد.^۱ میر در اداره منطقه خود از مباشران، ناظران و کاتبانی بهره می‌جست. میرها معمولاً چندین همسر انتخاب می‌کردند. زن‌های میر به آغه^(۱) معروف بودند. آن‌ها در مباحث عمومی شرکت می‌کردند و در کنار شوهران خویش به رتق و فتق بعضی از امور می‌پرداختند.^۲

هر میر نیرویی مسلح و گروهی محافظ در اختیار داشت که تعداد این نیروها نشان‌دهنده اقتدار وی بود. هر چه تعداد این نیروها بیشتر بود، قدرت، نفوذ و اعتبار میر نزد رعیت و مردم سایر مناطق افزایش می‌یافت. میرها برای تأمین مایحتاج نظامیان خود، مقداری زمین به عنوان جاگیر در اختیار آن‌ها قرار می‌دادند. معمولاً مقام و قدرت میر بعد از مرگ به فرزندان وی منتقل می‌شد.^۳

با این که میرها در منطقه خود کاملاً مختار بودند و در بسیاری از مسایل رأساً اقدام می‌نمودند اما اتخاذ تصمیمات مهم در هزاره‌جات با تشکیل مجلسی عمومی تحت عنوان اولوس صورت می‌گرفت که معمولاً شرکت در آن برای همه اقشار آزاد بود. اولوس‌ها امروزه نیز برگزار می‌شوند. تعداد اعضای که در یک اولوس شرکت می‌کنند بستگی به اهمیت مسایلی دارد که درباره آن تصمیم‌گیری صورت می‌گیرد. مثلاً اگر اولوس برای بحث پیرامون مسایل یک روستا تشکیل گردد، افراد شرکت‌کننده به ساکنان همان روستا محدود می‌شوند اما در مورد مسایلی که به حیثیت تمامی هزاره‌ها

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۱۲.

۲. همان، ص ۹-۱۰۸.

۳. همان، ص ۱۱۰.

مربوط است اولوس‌هایی بسیار بزرگ و وسیع برپا می‌گردد. در سال ۱۲۵۵ق/۱۸۳۹م مردم هزاره‌جات مجبور شدند تا در یک مجلس عمومی شرکت کنند و در مورد تجاوز انگلیسی‌ها بحث و مشورت نمایند. در این اجلاس که پس از اولین تجاوز انگلیسی‌ها به خاک افغانستان صورت گرفت تمامی رهبران طوایف و قبایل هزاره شرکت داشتند.^۱

پس از میر، خان یا ارباب و شخصیت‌های مذهبی در میان روستائیان از قدرت و نفوذ سیاسی برخوردار بودند. خان‌ها حلقه واسطه میرها با ملوک‌ها محسوب می‌شدند. در واقع خان‌ها عامل انتقال و اجرای اوامر و تصمیمات میرها در سطح جامعه روستایی به حساب می‌آمدند. اقشار مذهبی نیز در جامعه هزاره از اهمیت بالایی برخوردارند. سادات، ملاها، پیران، کربلایی‌ها و زوار (زائرین مشهد مقدس) از افراد ذی نفوذ مذهبی می‌باشند و بدون حضور و مشورت ایشان هیچ تصمیم مهمی صورت نمی‌گیرد. قبل از سلطه امیر عبدالرحمن خان، سادات نه تنها مهم‌ترین شخصیت‌های مذهبی شیعه محسوب می‌شدند بلکه در میان اهل سنت هم دارای اعتبار و احترام بودند. سادات که خود را از اعقاب رسول خدا (ص) و ائمه طاهرین (ع) می‌دانند یکی از مهم‌ترین مراجع حل اختلافات مردم به حساب می‌آیند. «هزاره‌ها عقیده دارند که نظر به اصالت نژادی سادات، تمام سیدها دارای قوه خارق‌العاده می‌باشند.»^۲ به همین جهت سادات شیعه در افغانستان نسبت به هموعان خود در ایران، عراق و لبنان از احترام و نفوذ بیشتری برخوردارند.^۳ در بین شیعیان دوازده امامی پس از سادات، روحانیون نفوذ فراوانی داشتند. همین موقعیت را پیرها در بین شیعیان اسماعیلی مذهب دارا بودند. زیارت کربلا آن هم در

۱. همان، ص ۱۰۲ و موسوی، ۱۳۷۹، ص ۸۰-۸۱.

۲. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۱۵.

۳. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۸۵.

زمان‌های قدیم که وسایل سفر مانند امروز به راحتی مهیا نبود برای شیعیان افتخاری بزرگ و نعمتی الهی به شمار می‌آمد. زوار نیز کسانی بودند که به زیارت مشهد مقدس و مرقد مطهر امام رضا^(ع) نایل می‌شدند. سفر به مشهد مقدس که در نزدیکی هزاره‌جات قرار داشت کار سختی نبود و این سفر برای بسیاری از ایشان امکان‌پذیر بود. بنابراین کربلایی یا زائر بودن برای افراد عادی، امتیازی محسوب نمی‌شد بلکه این القاب به نفوذ و اعتبار بیشتر طبقه حاکم یعنی میرها، خان‌ها، ملک‌ها، سادات و روحانیون کمک فراوانی می‌کرد.^۱ در ساختار جوامع روستایی پس از افراد و شخصیت‌های مورد اشاره به ترتیب نوکرها و عمال طبقه حاکم، خرده مالکین و دهقانان از مقام و منزلت اجتماعی برخوردار بودند. نوکرها و عمال طبقه حاکم شامل نیروهای مسلح، مباحران و خدمتکاران میرها و سلطان‌ها می‌شدند. خرده مالکین نیز کسانی بودند که یا خود بر روی زمین‌هایشان کشاورزی می‌کردند و یا زمین‌های خویش را برای کشت و کار با عقد قراردادی مشخص در اختیار دهقانان یعنی کشاورزان بی‌زمین قرار می‌دادند. خرده مالکین، دهقانان و مردمان بی‌کاره، طبقه محکوم و رعایا محسوب می‌شدند و از نظر منزلت در قاعده هرم قدرت قرار می‌گرفتند.

در طی جنگ‌های عبدالرحمن خان با هزاره‌ها، بسیاری از امیران هزاره جان خود را از دست دادند و یا به دستور عبدالرحمن خان به کابل منتقل گردیده و در زندان‌های طویل‌المدت گرفتار آمدند. عبدالرحمن به منظور جلوگیری از اتحاد دوباره سران هزاره و بروز شورش‌های مجدد، نظام میری را از سطح هزاره‌جات برچید و به جای آن اربابان افغان را به منطقه گسیل داشت. مقامات رسمی افغان نیز از ترس بروز اغتشاشات، بعضی از هزاره‌های نامدار و صاحب نفوذ را به عنوان ارباب و ملک‌های محلی معرفی

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۲۰.

کردند. بدین صورت ارباب‌ها و ملّک‌های هزاره که حلقه‌ی واسط بین توده‌های مردم و مقامات اداری افغان بودند به موقعیت تازه اجتماعی نایل آمدند.^۱ همزمان با نابودی میرها، عبدالرحمن دستور جمع‌آوری سادات، کربلایی‌ها و زوّار را از سطح جامعه هزاره صادر کرد. بسیاری از این افراد در محبس‌ها جان سپردند و این مسأله باعث تضعیف موقعیت آنان در هزاره‌جات شد. بنابراین با تغییر ساختار جوامع روستایی، ملّک‌ها و روحانیون در رأس هرم قدرت جای گرفتند. به تدریج روحانیون کم‌سواد جای خود را به علما و روحانیون تحصیل کرده حوزه‌های ایران و عراق سپردند. پس از شروع مبارزات با ارتش اشغالگر شوروی، روحانیون همچنان در رأس هرم باقی ماندند و حتی به تحکیم موقعیت خود پرداختند اما ملّک‌ها جای خود را به سران احزاب واگذار کردند.^۲ در ساختار جدید اجتماعی پس از علما و سران احزاب، به ترتیب فرماندهان جهادی، موسفیدان و نخبگان و سرانجام عامه مردم قرار می‌گیرند.^۳

۲- جوامع شهری شیعه و سیاست

در جوامع شهری، خصوصاً در شهرهای بزرگ، قزلباش‌ها اکثریت جمعیت شیعیان را تشکیل می‌دادند. قزلباش‌ها بیشتر در امور نظامی و کارهای دیوانی مشغول خدمت شدند. در سرتاسر فرمانروایی سدوزایی‌ها کارمندان قزلباش از قدرت و اعتبار ویژه‌ای نزد حُکام و شهروندان برخوردار بودند. در دوره محمدزایی‌ها با وجود سختگیری‌های دوست محمد خان و امیر عبدالرحمن خان بر شیعیان هزاره، قزلباش‌ها از طرف این حُکام چندان مورد

۱. پولادی، ۱۳۸۱، ص ۴۱۷.

۲. فرهنگ، سید محمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۳۵۱-۲ و روا، ۱۳۶۹، ص ۸۳.

۳. فرهنگ، سید محمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۳۵۱-۲.

بی‌مهری قرار نمی‌گرفتند. با شدت گرفتن افکار ناسیونالیزم پشتون، موقعیت شیعیان شاغل در ادارات دولتی به خطر افتاد. بسیاری از شیعیان در دوره زمامداری خاندان آل‌یحیی از ادارات دولتی اخراج گردیدند و این مسأله باعث از بین رفتن نفوذ آنان در میان مردم شد. در واقع منصب‌داران دولتی که تا این زمان در صدر هرم قدرت قرار داشتند از جایگاه خود سقوط کردند و به جای آن‌ها علمای شیعه از احترام و اعتبار فوق‌العاده برخوردار شدند. در هرم قدرت پس از علما، تجار و نخبگان اقتصادی قرار دارند. وعاظ و خطبا با آنان هم‌رتبه‌اند و پس از ایشان، منصب‌داران دولتی و ریش‌سفیدان محلات از منزلت اجتماعی بهره‌می‌برند. عامه مردم نیز در قاعده هرم قرار می‌گیرند.

مذهب و اجتماع

در فصل دوم به تفصیل بیان کردیم که مذهب شیعه از قرن اول هجری و در زمان ائمه^(ع) در افغانستان امروزی دارای پیروانی بوده است. ابو‌خالد کابلی یکی از بزرگان شیعه و از مقرب‌ترین یاران امام سجاد^(ع) بود. اردشیر کابلی، ابن‌ماجد کابلی و بشیر کابلی نیز از راویان حدیث و از صحابی ائمه^(ع) بوده‌اند.^۱

دوری خراسان از مرکز خلافت، کوه‌های سر به فلک کشیده و زمینه‌های مناسب در جذب ناراضیان حکومت، باعث شد تا شیعیان و سادات علوی که از ظلم و جور دستگاه اموی گریزان بودند به آن نواحی پناهنده شوند. تمایل خراسانیان به اهل بیت عصمت و طهارت^(ع)، یحیی بن زید را به آن دیار کشانید. قیام وی و شهادتش بر شمار طرفداران خاندان پیامبر^(ص) و

۱. خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۴-۷۳.

علویان در شرق سرزمین‌های اسلامی، به ویژه خراسان، افزود و نفرت مردم خراسان را نسبت به خاندان اموی دو چندان کرد.^۱ دعوت داعیان عباسی در همین بستر مناسب و با شعار «الرضا من آل محمد» صورت گرفت، شعاری که در پی فریب علویان و جلب حمایت ایشان از قیام عباسی بود. وقتی شیعیان خراسان به نیرنگ عباسیان در بهره‌برداری از شعائر شیعی برای ایجاد حکومت عباسی پی بردند، سر به شورش برداشتند. شورش آنان به شدت سرکوب شد اما خون‌های به ناحق ریخته شده نهال باورهای شیعی را چنان بارور ساخت که مأمون برای جلب حمایت شیعیان مجبور شد تا حضرت علی بن موسی (ع)^۲ را به خراسان دعوت نماید و او را با لقب «الرضا من آل محمد» به ولایتعهدی انتخاب کند. حضور مؤثر امام و در پی آن مهاجرت بسیاری از علویان به خراسان، موجبات رشد و گسترش نفوذ شیعیان را در نواحی شرقی بلاد اسلامی فراهم آورد.^۳ اقامت فقیه بزرگ شیعه، شیخ صدوق (حدود ۳۰۵-۳۸۱ق) در نواحی مختلف خراسان از جمله مرو، سمرقند و بلخ، از جمعیت بسیار شیعیان در این نواحی حکایت دارد. شیخ کتاب ارزشمند «من لا یحضره الفقیه» که از کتب اربعه شیعه می‌باشد را در شهر بلخ تألیف کرد و در همین شهر از محضر دو تن از دانشمندان شیعه اخذ حدیث کرد.

در قرن چهارم و پنجم هجری خراسان شاهد فعالیت یکی از مهم‌ترین فرق شیعه یعنی اسماعیلیان بود اما سرکوب طرفداران این فرقه و دیگر شیعیان که یکی از وسایل تقرب حکومت‌های قدرتمند سامانی، غزنوی و سلجوقی به خلفای عباسی محسوب می‌شد، شیعیان را به سیاست تقیه و

۱. خواجه‌نویان، ۱۳۷۶، ص ۶۹.

۲. همان، ۱۰۹.

انزوای اجتماعی سوق داد. آزار شیعیان تا حمله مغولان با شدت وحدت ادامه داشت. گرچه سیاست تساهل و تسامح مذهبی مغولان شامل فرقه اسماعیلیه نگردید اما این سیاست به سرکوب بی رحمانه شیعیان اثناعشری پایان داد. اسلام آوردن غازان خان و گرویدن جانشینان او به مذهب شیعه باعث شد تا هزاران مغول گرفتار در بحران‌های اعتقادی در منطقه هزاره‌جات به آیین تشیع درآیند. ظهور سلسله صفوی و فتح نواحی وسیعی از خراسان به ترویج و تحکیم موقعیت شیعیان در افغانستان امروزی کمک شایانی کرد. ورود قزلباش‌های شیعه به افغانستان در این زمان و پیوستن گروه‌های دیگری به آنان در زمان نادر شاه بر جمعیت شیعیان افغانستان افزود.

در سال ۱۱۶۰ق/۱۷۴۷م احمد خان ابدالی موفق به تأسیس سلسله درانی شد. شیعیان در بخش نخست فرمانروایی درانیان یعنی در زمان حکومت احمد خان ابدالی و فرزندان او که به حکومت سدوزایی مشهور است، از نظر موقعیت اجتماعی وضعیت نسبتاً مناسبی داشتند. گرچه سدوزایی‌ها از ابتدا سیاست پشتونی کردن افغانستان را در پیش گرفتند اما نقش تعیین کننده شیعیان در مناسبات قدرت مانع از آن می شد که این اقلیت پرشمار نادیده گرفته شوند. در این دوره بسیاری از شیعیان شهرنشین وارد امور دیوانی شدند و ائتلاف ایشان با حُکام درانی از یک سو به تحکیم پایه‌های حکومت مرکزی و از سوی دیگر به ارتقاء موقعیت شیعیان در افغانستان منجر شد. حُکام درانی زمین‌هایی به صورت تیول و جاگیر به سران شیعه قزلباش و هزاره واگذار کردند و منطقه هزاره‌جات در تمامی این دوران به صورت خودمختار به وسیله امیران و حُکام محلی اداره می شد. دخالت بیگانگان خصوصاً انگلیسی‌ها در امور داخلی افغانستان با قدرت‌یابی محمدزایی‌ها شدت یافت. انگلیسی‌ها که از وحدت شیعیان با برادران سنی خود در خلال

جنگ اول افغان - انگلیس ضربات سهمگینی متحمل گردیده بودند، برای در هم شکستن مقاومت مردم افغانستان و بسط نفوذ خود در این سرزمین به سیاست تفرقه افکنی بین اقوام و مذاهب مختلف روی آوردند. دوست محمد خان که در جریان جنگ اول افغان - انگلیس از قدرت کناره گیری کرده بود به وسیله ایشان دوباره به قدرت رسید و مجری سیاست های پیدا و پنهان انگلیسی ها شد. امیر که خود اول بار به کمک شیعیان به قدرت رسیده بود نیک می دانست که آنان قدرت ساقط کردن او را دارند بنابراین برای حذف شیعیان از صحنه سیاسی افغانستان، اقدام به سرکوبی آنان کرد. اقدامات سرکوبگرانه عبدالرحمن خان و کشتار بسیاری از سران، بزرگان و مردم بی گناه شیعه باعث تضعیف موقعیت سیاسی و اجتماعی شیعیان افغانستان شد. اخذ مالیات های سنگین و متعدد و تصرف اموال و دارایی های مردم هزاره، اقتصاد ایشان را با خطر نابودی مواجه ساخت. از همه بدتر، صدور فتوا از طرف برخی از علمای سنی مذهب مبنی بر کافر بودن هزاره ها و مباح بودن خون شیعیان به ایجاد تنفر و دشمنی بین این دو فرقه اسلامی دامن زد. این افتراق و جدایی با اقدامات نژادپرستانه خاندان آل یحیی وارد مرحله حادثتری شد اما سقوط جمهوری داوود خان، خودمختاری دوباره هزاره ها و بهبود شرایط اجتماعی شیعیان را دنبال داشت. یکی از راه های بررسی اوضاع مذهبی جوامع، آشنایی با ظواهر و جلوه های بیرونی و شعائر یک مذهب و تغییر و تحول آداب و عادات مذهبی پیروان آن در بستر زمان می باشد.

۱- شخصیت های مذهبی و سلسله مراتب ایشان

قبل از فرمانروایی عبدالرحمن خان، سادات از نظر سلسله مراتب مذهبی در رأس هرم قدرت قرار داشتند اما گرفتار آمدن بسیاری از ایشان در زندان ها

به دستور عبدالرحمن خان، از حضور پررنگ و در نتیجه نفوذ مؤثر آنها در جامعه شیعی افغانستان به شدت فرو کاست. سادات علاوه بر دریافت بخشی از خمس، تحت عنوان سهم سادات، وجوّهات و کالاهای دیگری از مردم اخذ می کردند که این عمل به تبلی و بی کارگی آنها منجر می شد. ایشان با استفاده از احترام فوق العاده مردم نسبت به سادات، به سنت های ناخوشایندی چون دست بوسی و تقدّم خویش در کلیه امور دامن می زدند. سادات حاضر نبودند دختران خود را به عقد هزاره های غیرسید در آورند اما مردهای سید به خود اجازه می دادند تا از هزاره ها همسرانی اختیار نمایند.^۱ مسایلی از این دست باعث شد تا اعتماد مردم به آنها فروکش نماید. «طی دهه ۱۹۷۰م، فعالیت های خاص، کاملاً محدود و سازمان نیافته توسط بعضی از هزاره ها علیه سیدها در کابل انجام شد که در اثر سرخوردگی آنها از وضعیت سیاسی - اجتماعی شان به جنبش های سیاسی چپگرا تمایل پیدا کرد. در این رابطه جزوه ای نیز تحت عنوان «سیدگرایی» توسط نویسنده ای نامعلوم منتشر شد. ملاهای هزاره نیز به اظهار مخالفت هایی نسبت به سادات پرداختند.»^۲ به دنبال این حوادث روحانیون تحصیل کرده در حوزه های عراق و ایران، رهبری بلامنازع حرکت های مذهبی شیعیان را در دست گرفتند و به تبیین مسایل مذهبی و اعتقادی مردم پرداختند. پس از روحانیون، سادات همچنان از احترام و نفوذ معنوی در جامعه شیعی برخوردار بودند. پس از سادات نیز حاجی ها، کربلایی ها و زوّار از احترام و قدرت مذهبی خود بهره مند می شدند اما با پیشرفت وسایل ارتباطی و آسان شدن سفرهای زیارتی، از نفوذ معنوی قشر اخیر کاسته شد و آنان در جامعه مذهبی شیعیان فقط از

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۷۳ و لعلی، ۱۳۷۲، ص ۴۶.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۶.

احترام یک زائر برخوردار می شدند. بالطبع در سلسله مراتب مذهبی شیعیان، افرادی که از چند مؤلفه فوق‌الذکر بهره می‌برند از نفوذ بالایی در میان جامعه برخوردار می‌شوند. مثلاً روحانی سیدی که سال‌ها در حوزه‌های ایران و عراق به تحصیل و تدریس پرداخته است، مقام و مرتبت والایی در میان جامعه شیعی دارد.

از میان رجال مذهبی شیعیان این دوره که علاوه بر فعالیت‌های مذهبی در صحنه تحولات سیاسی افغانستان تأثیر بسزایی داشتند به غیر از آیت‌الله فاضل قندهاری، ملا محمدعلی قندهاری، قاضی شهاب کابلی، حجت‌الاسلام قاضی عسکر، علامه فیض محمد کاتب هزاره، شیخ محمد افضل زابلی ارزگانی و علامه سید اسماعیل بلخی که در خلال بحث‌های گذشته ذکر آنان به میان آمد می‌توان به سید علی بهشتی، عبدالعلی مزاری، آیت‌الله محمد آصف محسنی قندهاری و آیت‌الله محمد حکیم صمدی جاغوری و ... اشاره کرد.^(۷) اینک به شرح حال تعدادی از اکابر و بزرگان روحانی شیعه افغانستان در محدوده مورد بحث می‌پردازیم.

آیت‌الله فاضل قندهاری (۱۲۲۷-۱۳۱۳ ق)

ملا عبدالله وصال قندهاری فرزند نجم‌الدین معروف به فاضل قندهاری در سال ۱۲۲۷ هـ ق در خانواده‌ای روحانی در قندهار دیده به جهان گشود. دروس مقدماتی را نزد پدر آموخت و مدتی نیز در مجالس درس علمای اهل سنت قندهار حاضر می‌شد. وی در طول عمر خویش از مطالعه و تحقیق در کتب اهل سنت فاصله نگرفت زیرا معتقد بود که مناظره و گفتگو همواره پسندیده‌تر از مناظره و خشونت است. «با تسلطی که بر منابع اسلامی به‌ویژه متون فقهی و کلامی شیعه و سنی داشت، توانست نقش مهمی در شناسایی

مذهب شیعه و خنثی نمودن تبلیغات سوء اجانب و عمال سدوزایی در متهم ساختن مذهب یاد شده و تفرقه مذهبی ایفا نماید.^۱

احساس وظیفه باعث شد تا در جنگ اول افغان - انگلیس حضوری فعال یابد و در جهت ایجاد وحدت در بین صفوف مجاهدین شیعه و سنی قندهار قدم‌های مؤثری بردارد. وی به همین اندازه اکتفا نکرد و پس از مدتی «برای متحد کردن فرق شیعه و سنی ساکنین کابل، در قیام آنان بر ضد انگلیسی‌های اشغالگر به کابل رفت. تبلیغات او مؤثر واقع شد و وحدت نظری میان آنان ایجاد گردید.»^۲

پس از جنگ مانند بسیاری از آزادی‌خواهان و مبارزین مورد بی‌مهری دوست محمدخان واقع شد. دوست محمدخان که با تباری انگلیسی‌ها دوباره قدرت را در دست گرفته بود برای برآورده ساختن خواسته‌های استعمار، که اهم این خواسته‌ها از بین بردن عوامل ایجاد وحدت در بین مردم بود، برخی از سران مؤثر ملی و مذهبی را به دیگر کشورها تبعید کرد. لذا آیت‌الله فاضل قندهاری نیز به ایران تبعید شد. وی پس از اقامتی کوتاه در مشهد مقدس راهی اصفهان شد و نزد سید محمدباقر شفتی به کسب علوم و معارف پرداخت. سپس راهی نجف اشرف شد و از محضر خاتم‌المجتهدین شیخ مرتضی انصاری و دیگر علمای عراق بهره‌ها برد.^۳

پس از تکمیل دروس بار دیگر به ایران مراجعت نمود و «چون امید به بازگشت به کشور را از دست داده بود، در مشهد مقیم شد و در همانجا حوزه درس و بحث علوم دینی را گرم ساخت.»^۴ شخصیت وی و احاطه‌اش

۱. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۲-۸۱.

۲. بامداد، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۱۴۶.

۳. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۸۰ و انصاری، ۱۳۸۱، ص ۶۰.

۴. انصاری، ۱۳۸۱، ص ۶۰-۶۱.

بر دروس و متون مختلف مورد تمجید بسیاری از صاحب نظران واقع شده است. به طوری که آقابزرگ تهرانی که برای دیدار ایشان به مشهد مقدس رفته بود او را از «بزرگترین دانشمندان و مشهورترین مدرسان و عمده ترین رهبران و بارزترین مراجع عامه آن شهر» یاد می کند که دارای مدرسه ای آباد و فعال می باشد و در اغلب دروس، شاگردان فراوانی نزد وی به تلمذ مشغولند.^۱

از ایشان کتب چندی از جمله «البرهان فی قطع شبه الشیطان یا برهانیه»، «تجوید القرآن»، «تحریر الاصول در فقه»، «تذکره العلماء» و «دلالة السالکین فی قواعد العارفین» بر جای مانده است.^۲

همچنین وی قریحه شاعری داشت و در اشعار، خود را «مهجور» و سپس «وصال» تخلص می کرد.^۳

آیت الله فاضل قندهاری به سال ۱۳۱۳ ق در مشهد مقدس رضوی وفات یافت و در دارالضیافة مدفون گردید.^۴

ملا محمد علی قندهاری (۱۲۳۵-۱۳۰۶ ق)

ملا محمد علی قندهاری در حدود سال ۱۳۲۵ ق در خانواده ای روحانی در شهر قندهار زاده شد. تحصیلات مقدماتی را نزد پدر فاضل و دانشمندش، ملا محمد، و دیگر علمای شهر فراگرفت. سپس برای تکمیل دروس حوزوی رهسپار مشهد مقدس شد و سطوح عالی را در محضر علمای آن شهر به پایان رسانید.

۱. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۸۱.

۲. انصاری، ۱۳۸۱، ص ۶۱.

۳. مدرس، بی تا، ج ۶، ص ۳۲۰.

۴. همان.

پس از مدتی روح تشنه او موجب شد تا در جلسات درس علمای نجف اشرف حاضر شود و از ایشان بهره‌مند گردد. گرچه درباره مدت اقامت ملا محمدعلی و اساتید وی نشانی در منابع موجود نمی‌باشد اما «با نظر به دوران تحصیل وی، احتمالاً خاتم‌الفقهاء و المجتهدین شیخ مرتضی انصاری و شیخ حسن نجفی (صاحب جواهرالکلام) از اساتید و مربیان وی بوده‌اند»^۱، همچنین ذکر شده است که وی از وکلای میرزای بزرگ حسن شیرازی بود و در زمان خویش در زمره اکابر دانشمندان به حساب می‌آمد.^۲ قندهاری پس از تکمیل تحصیلات با کوله‌باری از علم و تقوا به زادگاه خویش بازگشت و به زودی محل رجوع خاص و عام واقع شد. وی علاوه بر ترویج احکام اسلامی و معارف اهل بیت^(ع) به تنویر افکار در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی پرداخت. از همین رو مورد غضب انگلیسی‌ها و حکومت دست‌نشانده عبدالرحمن خان قرار گرفت و به بهانه تبلیغ بر ضد عبدالرحمن و کافر دانستن وی به علت همکاری با انگلیسی‌ها به کابل فراخوانده شد و در محله پغمان او را به دار کشیدند و بدین گونه به آرزوی بزرگ خود یعنی شهادت در راه خدا نائل آمد.^۳

علامه امینی صاحب کتاب گرانقدر الغدیر درباره وی می‌نویسد: «پدرش مولی (ملاً) محمد قندهاری عالمی فاضل بود. خودش از علمای شهیر قرن سیزدهم است. تحصیلاتش را نزد علمای مشهد مقدس به پایان رساند و به نجف رفته، تکمیل کرد و به قندهار برگشت و مرجعیت و رهبری یافت و به تعظیم شعائر الهی و تبلیغ حقایق اسلامی کمر بست و بدین امور روزگار

۱. ناصری داوودی، مشاهیر تشیع افغانستان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲. انصاری، ۱۳۸۱، ص ۵۰.

۳. همان، ص ۵۰-۴۹.

می گذراند تا به دستور امیر عبدالرحمن خان دستگیر و به کابل برده شد و در حالی که بیش از شصت سال داشت، اعدام شد.^۱

حجت الاسلام قاضی عسکر (شهادت ۱۳۰۹ ق)

حجت الاسلام قاضی عسکر زاده منطقه اجرستان هزاره (حجرستان یا دایه هزارستان) است که در قیام تاریخی مردم هزاره بر ضد دستگاه خودکامه عبدالرحمن خان نقش بسزایی داشت. وی در جریان جنگ دوم هزاره ها با حکومت خودکامه عبدالرحمن به کمک محمدعظیم بیگ میر دایزنگی شتافت و رهبری قیام مردم اجرستان را برعهده گرفت.^۲ عبدالرحمن خان یکی از دلایل مقاومت هزاره ها در جنگ دوم و بالاگرفتن آتش جنگ را به حضور مؤثر قاضی عسکر نسبت می دهد: «این مرتبه هزاره ها از پیش تر محقق تر بودند. شخص خائن دیگری موسوم به قاضی اصغر (عسکر) که رئیس روحانی و پیشوای مذهبی هزاره شمرده می شد، در این اغتشاش حامی محمد عظیم خان گردیده بود».^۳

قیام دوم مردم هزاره با هدف پایان بخشیدن به حاکمیت امیر کابل بر منطقه هزاره جات شکل گرفت بنابراین عبدالرحمن خان با بسیج همه نیروها و با توسل به هر نوع وسایل الحیل، از جمله دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی، در صدد برآمد تا مقاومت مردم شیعه هزاره را در هم شکند. قیام مردمی سال ۱۳۰۹ ق با قساوت هرچه تمام تر سرکوب شد. در طی این جنگ محمدعظیم بیگ و قاضی عسکر نیز به شهادت رسیدند. قاضی عسکر که پس از مقاومت سه ساله توسط نیروهای دولتی دستگیر شده بود به امر

۱. امینی نجفی، بی تا، ص ۴۹۳.

۲. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۹۰ و پولادی، ۱۳۸۱، ص ۵۸۶.

۳. عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹، ص ۲۹۱.

عبدالرحمن خان به کابل فرستاده شد اما «در عرض راه در اثر لت و کوب به شهادت رسید. مأمورین دو گوش او را بریده، نزد امیر عبدالرحمن فرستادند».^۱

شیخ محمدافضل زابلی ارزگانی (۱۲۹۰-۱۳۵۰ ق)

شیخ محمدافضل بن وطن داد زابلی مغولی در سال ۱۲۹۰ ق در خانواده‌ای زابلی از طایفه جبرغی باتور از توابع جاغوری به دنیا آمد. تحصیلات خویش را در مکتب خانه آغاز کرد و پس از بهره‌گیری از محضر مدرسان و عالمان منطقه جاغوری، به نشر معارف اسلامی و تدریس علوم دینی پرداخت.^۲ وی که در سنین جوانی شاهد جنایات عمّال عبدالرحمن خان بوده است، رهبری قیام خونین سه‌ساله شیعیان منطقه زابل را برعهده می‌گیرد و پس از شکست قیام با تحمل مشقات فراوان موفق به خروج از کشور می‌شود.^۳ نخست به پاکستان و سپس به ایران و عراق مسافرت کرد و ندای مظلومیت شیعیان را به گوش جهانیان به ویژه مراجع تقلید حوزه‌های علمیه مشهد و نجف رساند. روشنگری‌های او و سایر شیعیان زجر کشیده افغانستان باعث شد تا علمای شیعه نسبت به رفتار غیرانسانی عبدالرحمن خان واکنش نشان دهند و میرزای شیرازی از ناصرالدین شاه بخواهد تا درباره نسل‌کشی شیعیان در افغانستان تحقیق و بررسی کرده، از ظلم و تعدی بیشتر نسبت به ایشان جلوگیری به عمل آورد.^۴

زابلی در ایام مهاجرت تنها به تبلیغات بر ضد دستگاه خودکامه عبدالرحمن اکتفا نکرد بلکه با مسافرت به شهرها و مناطق مختلف، به

۱. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۳۵۵.

۲. ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۱.

۳. یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۲۷۲ و ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۹-۱۳۸.

۴. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۹.

بررسی مشکلات عدیده مهاجران شیعه در ایران، پاکستان و ماوراءالنهر پرداخت و وجدان‌های بیدار بشری و احساسات اسلامی و مذهبی مسلمانان سرزمین‌های یادشده را به کمک آنها و انجام رسالت اسلامی فراخواند.^۱

در مدت اقامت در نجف اشرف بنا به تقاضای علاقمندان به تاریخ هزاره‌ها و فجایع به وجود آمده در افغانستان، به نوشتن کتابی تحت عنوان «مختصرالمنقول در تاریخ هزاره مغول» پرداخت. خود در این باره می‌نویسد: «ذره بی مقدار، محب اهل بیت اطهار، محمد افضل بن وطن داد زابلی مغولی که در آن اوان که در دارالقرائه نجف اشرف مشغول به مطالعه کتب تواریخ و جغرافیا بودم بعضی از هموطنان خواهش نمودند که تاریخ و انساب مردمان هزاره زابل را آنچه موافق تواریخ باشد بنویسم. بنابر اجابت حاجت برادران خودم مشغول به تألیف تاریخ و انساب ایشان شدم».^۲

در این کتاب ضمن بررسی نژادی قوم هزاره، به علل قیام ایشان در زمان عبدالرحمن خان و تحلیل ناکامی‌های آنان پرداخته است. همچنین در جای‌جای اثر خود از شرح جنایات بی‌رحمانه سپاهیان عبدالرحمن فروگذاری نمی‌کند.

ملا افضل پس از مرگ عبدالرحمن خان به افغانستان مراجعت کرد و در منطقه داوود جاغوری ساکن شد. وی در منطقه جاغوری حوزه علمیه‌ای بنا کرد و مدت‌ها در آن به تدریس علوم دینی پرداخت تا دعوت حق را لبیک گفت.^۳

۱. همان.

۲. زابلی مغولی، بی‌تا، ص ۱۱.

۳. ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۳.

حجت الاسلام سید محمد کاظم بلبیل (۱۲۶۲-۱۳۲۳ ش)

سید محمد کاظم بلبیل در سال ۱۲۶۲ ش در محله مرادخانی کابل دیده به جهان گشود. نسب خاندان وی به امام موسی بن جعفر^(ع) می‌رسد بنابراین وی از سادات موسوی کابل محسوب می‌شود. در سنین کودکی پدرش، سید گلشاه را به همراه جد و اعمام خود از دست داد. عمال عبدالرحمن خان پس از به شهادت رساندن آنها، اموالشان را غارت کردند؛ پس به ناچار کابل را به قصد مشهد مقدس ترک کرد.^۱

دوازده ساله بود که وارد حوزه علمیه مشهد شد و دروس مقدماتی و عالی را نزد اساتید آن حوزه فراگرفت. بعد از چهارده سال اقامت در مشهد مقدس برای تکمیل تحصیلات خود و استفاده از محضر علمای بزرگ حوزه علمیه نجف رهسپار آن دیار شد. پس از پنج سال تلمذ، دوباره به مشهد مقدس بازگشت و سه سال دیگر در این شهر ماند اما در سال ۱۲۹۹ ش به میهن خود بازگشت و در کابل ساکن گردید.

حجت الاسلام بلبیل سخنوری توانا بود و ذوق و قریحه شاعری داشت. معمولاً سخنان خود را با آیات و روایات، امثال و حکم و اشعار عربی و فارسی مزین می‌کرد. بنابراین پس از ورود به کابل فعالیت‌های تبلیغی، علمی و ارشادی خود را آغاز کرد و در مناسبت‌های اسلامی به ویژه در دهه اول محرم به سخنرانی و ارشاد مردم می‌پرداخت. «با طبع روان و قریحه سرشاری که در شعر و ادبیات مذهبی داشت با سرودن قصیده‌های مذهبی در مدح و منقبت امامان معصوم^(ع)، بیان فضایل، یادآوری مصائب و ترسیم مظلومیت آنان، محبت و عظمت آنان را در نهانخانه دل و عمق جان مردم تقویت و تعمیق می‌نمود».^۲ اشعار بلبیل، سلیس و روان و دارای مفاهیم تازه

۱. همان، ص ۴۵ و فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۳۲۰.

۲. ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۶.

در دفاع از اهل بیت (ع) می‌باشد. وی پیرو سبک خراسانی بود اما در سبک عراقی نیز سروده‌هایی دارد. سروده‌های وی را بیش از ۲۰/۰۰۰ بیت تخمین می‌زنند.^۱ اشعار زیر قسمتی از یک قصیده بلند دربارهٔ امیرالمؤمنین می‌باشد که توسط مرحوم بلبل سروده شده است:

ای در اورنگ امامت اولین مسندنشین	شاهباز اوج عزت عروة الوثقای دین
خسرو تخت «سلونی» شهریار «لوکشف»	قاتل اعدای ملت ناصر دین مبین
یکه تاز «لافتی» شاه سریر «هل اتی»	مقصد «قل انما» سلطان اقلیم زرین
کوکب برج امامت قلزم جود و کرم	قدوة اهل سعادت قبله اهل یقین
حاصل ایجاد عالم باعث کون و مکان	فاتح ابواب رحمت رشته جبل المتین
صاحب محراب و منبر عالم لوح و قلم	قاضی مار و کبوتر مرشد روح الامین
منشی دیوان محشر نافذ احکام شرع	مفتی هر چار دفتر نفس ختم المرسلین
هم رئیس المسلمین و هم ریاض العارفین	هم امام المتقین و هم امیر المؤمنین
ساقی کوثر، ولی کبریا، زوج بتول	جانشین مصطفی شاه نجف ضرغام دین
ترجمان بای بسم الله الرحمن الرحیم	مخزن گنجینه اسرار رب العالمین

بلبل در سال ۱۳۲۳ ش پس از عمری تلاش در جهت تنویر افکار و ترویج احکام دین، در سن ۶۱ سالگی به دیار باقی شتافت. وی در حیات خود شاگردان و مداحانی چند تربیت نمود و حسینیۀ بلبل در چنداول کابل یادگار اوست.^۲

آیت الله میرعلی احمد حجت (۱۲۶۸-۱۳۵۳ ش)

سید میرعلی احمد حجت برادر کهنتر حجت الاسلام سید محمد کاظم بلبل از سادات معروف گردیز است که در سال ۱۲۶۸ ش، همزمان با حکومت دیکتاتوری عبدالرحمن خان در کابل دیده به جهان گشود. هنوز دو بهار از زندگی او نمی‌گذشت که پدر، جد و عموهایش توسط نیروهای

۱. همان، ص ۴۶-۷.

۲. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۳۲۰.

عبدالرحمن خان شهید شدند و او مجبور شد به همراه خانواده به مشهد مقدس مهاجرت نماید.

در سنین جوانی به همراه برادران خویش، سید کاظم و سید شریعت به تحصیل علوم حوزوی در شهر مشهد پرداخت. پس از فراگیری ادبیات عرب، منطق و اصول راهی حوزه علمیه قم شد و سطوح متوسط را در آن حوزه پر برکت دنبال نمود و از محضر علمای بزرگ و نامی آن حوزه کسب فیض کرد. سپس آهنگ نجف اشرف کرد و تحصیلات خود را نزد علمایی بنام چون سید محمد کاظم یزدی، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، میرزا محمد حسین نائینی و ... ادامه داد تا به درجه اجتهاد رسید.

پس از اخذ درجه اجتهاد به دیار خویش بازگشت و به ترمیم و بازسازی بنیان‌های فکری و فرهنگی جامعه شیعه افغانستان اقدام کرد.^۱ «او تشخیص داد که عصر تقیه و مخفی [نگه] داشتن عقاید مذهبی سپری شده و باید مراسم مذهبی، تکالیف اسلامی و وظایف دینی را آشکارا به جا آورد و مساجد و حسینیه‌های مخروبه شیعیان را بازسازی و مدارس متروکه را فعال کرد و مردم شیعه مذهب مصیبت دیده و محرومیت کشیده را با اقدامات سنجیده و شجاعت‌های همه‌جانبه، به خودباوری و پایداری دعوت کرد».^۲ بنابراین ضمن بازسازی و مرمت مدارس، مساجد و تکایای متروکه شیعیان کابل، به ساخت چندین مکان مذهبی دیگر اقدام نمود و مراسم مذهبی را به صورت علنی در آنها برگزار کرد.

با تلاش و مجاهدت‌های ایشان، پس از سالها نام امیرالمؤمنین علی^(ع) از مأذنه‌های خاموش مساجد شیعه کابل در فضا طنین افکن شد. «در یک صبح

۱. احمدی‌نژاد (بلخابی)، ۱۳۷۳، ص ۱۴۵-۷ و ناصری داوودی، مشاهیر تشیع افغانستان،

۱۳۷۹، ج ۱، ص ۶۳-۴.

۲. ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۶۴.

بر پشت بام مسجد قاضی شهاب رفته، بعد از چهل - پنجاه سال که شیعیان در تقیه زندگی می کردند، اذان اشهداناً علیاً ولی الله سر می دهند و اذان گفتن را تا زمانی ادامه می دهند که مسجد مملو از نمازگزار می شود.^۱ همچنین در زمان ایشان مراسم عاشورای حسینی به صورت رسمی در حسینیه ها برگزار گردید.^۲

آیت الله حجت در کنار مجاهدات مذهبی و اقدامات بزرگ تبلیغی، به تدریس علوم اسلامی و تربیت شاگردانی فاضل و مبلغانی آگاه همت گماشت که از میان آنان می توان به آیت الله سید سرور واعظ بهسودی، آیت الله شیخ محمدعلی مدرس کابلی، آیت الله شیخ محمدامین افشار، آیت الله شیخ عزیزالله غزنوی و آیت الله سیدعبدالعظیم اشاره کرد.^۳

ایشان تا لحظه وفات از تبلیغ و موعظه دست نکشید. «حتی در اواخر عمر با ضعف و کهنولتی که داشت، به کمک همراهان بالای منبر قرار می گرفت و مردم را از احکام نورانی اسلام و معارف زلال اهل بیت^(ع) آگاه می کرد».^۴ بالاخره پس از عمری تلاش و مجاهدت در سال ۱۳۵۳ ش و در سن ۸۵ سالگی دیده از جهان فروبست و در شهر کابل به خاک سپرده شد.^{۵(۳)}

علامه محمدعلی مدرس افغانی (۱۲۸۴-۱۳۶۵ ش)

علامه محمدعلی غزنوی (مدرس افغانی) به سال ۱۲۸۴ ش در روستای خارید از توابع جاغوری دیده به جهان گشود. در کودکی به همراه پدر

۱. همان، ص ۶۵.

۲. احمدی نژاد (بلخابی)، ۱۳۷۳، ص ۱۴۶.

۳. ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۶۶.

۴. همان.

۵. همان، و احمدی نژاد (بلخابی)، ۱۳۷۳، ص ۱۴۷.

خویش راهی ایران شد و در مشهد مقدس به تحصیل علوم دینی پرداخت. شرح نظام را نزد ادیب اول و سایر متون ادبی را از عالم معروف شیخ محمدتقی هروی مشهور به ادیب نیشابوری آموخت. در حدود سال ۱۳۰۴ ش برای ادامه تحصیلات راهی نجف اشرف شد و در درس خارج فقه و اصول آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی، سید محسن حکیم، ضیاءالدین عراقی، محمدحسین نائینی، محمدحسین کاشف الغطاء، سید ابوالقاسم خویی و محمدعلی کاظمی خراسانی حاضر شد.^۱

در سال ۱۳۱۸ ش بنا به پیشنهاد آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی به افغانستان بازگشت و در زادگاه خود، جاغوری، اقامت گزید. «وی پس از ساختن مدرسه علمیه، مدت پنج سال به تدریس علوم اسلامی و تربیت طلاب علوم دینی و ارشاد مردم پرداخت و در کارهای اجتماعی و حل تخصصات مردم و رفع دعاوی حقوقی و مراعات آنان شرکت فعال و حضور چشمگیر داشت که حضور فعال در جریان قیام تاریخی پسر گاو سوار و آشتی دادن وی با دولت، از جمله آنهاست.»^۲ اما پس از پنج سال اقامت در افغانستان، دوباره به نجف اشرف بازگشته، به تدریس علوم اسلامی پرداخت.

مقام رفیع علمی و پژوهشی علامه، مهارت در تدریس و بیان رسای وی باعث شد تا طلاب مشتاق در درس های ایشان حاضر شوند و نام محمد علی غزنوی که از این پس به «مدرس» ملقب شده بود زبانزد خاص و عام گردد. مدرس علاوه بر تربیت شاگردان فراوان به کار تحقیق نیز اهتمام می ورزید و حاصل این تحقیقات به صورت مجلداتی چاپ گردید. اما

۱. ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۷۳-۴.

۲. همان، ص ۱۷۵.

گسترده‌گی فعالیت‌های علمی و اجتماعی ایشان و بیم از شهرت و نفوذش در میان اقشار مختلف مردم موجب شد تا مأمورین بعثی عراق در سال ۱۳۵۳ش به منزل وی یورش برند و پس از تخریب و از بین بردن برخی از دست نوشته‌ها و اجازه‌نامه‌های مراجع، او را میان ترک عراق و تعطیلی جلسات درس و بحث مخیر نمایند. بنابراین مجبور شد تا در سال ۱۳۵۴ش عراق را به مقصد ایران ترک کرده، در حوزه علمی قم به تدریس و تحقیق ادامه دهد.

برخی از تألیفات ایشان در زمینه علوم اسلامی و ادبیات عرب عبارتند از:

- ۱- مکررات المدرس (شرح سیوطی) ۲- الکلام المفید للمدرس و المستفید (شرح صمدیه) ۳- المدرس الافضل فیها یرمز و یشارالیه فی المطول (شرح مطول در ۷ جلد) ۴- رفع الغاشیه من غوامض الحاشیه (شرح حاشیه ملاعبدالله) ۵- اعراب سورة الفاتحه ۶- الشواهد الممنخبة للکتاب السیوطی ۷- تصحیح و تعلیقة جامع المقدمات ۸- القواعد الادبیة فی توضیح شرح عوامل فی النحو ۹- القواعد النحویة در شرح عوامل فی النحو ۱۰- ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب و...

لازم به ذکر است که بعضی از کتب ایشان در کشورهای خارجی بارها تجدید چاپ گردیده است. از جمله کتاب المدرس الافضل مورد استقبال مسئولین دانشگاه الأزهر واقع شد و بارها در کشور مصر به چاپ رسید.

یکی از ابتکارات علامه مدرس افغانی تأسیس نوارخانه در حوزه علمی قم بود تا بدین وسیله دروس ایشان پس از ضبط در اختیار علاقمندان قرار گیرد. هم‌اکنون از جلسات تدریس ایشان حدود ۳۰۰۰ نوار آموزشی جهت استفاده طلاب باقی مانده است.^۱

علامه مدرس پس از عمری تلاش در جهت ترویج افکار بلند شیعی در پنجم شهریور سال ۱۳۶۵ ش در شهر قم به دیار باقی شتافت و در همانجا مدفون گشت. در تشیع پیکر ایشان طلابی از ملیت‌های گوناگون از جمله عراقی، افغانی، ایرانی، پاکستانی، لبنانی، سوری و هندی حضوری چشمگیر داشتند.

اطلاعات و جامعیت علامه در علوم مختلف موجب گردیده تا در افغانستان از ایشان به عنوان استاد الكل و شیخ‌الاساتید یاد نمایند.^۱

آیت‌الله سیدمحمد سرور واعظ حسینی بهسودی

سیدمحمد سرور حسینی بهسودی در سال ۱۲۹۵ ش در روستای کجباب از توابع بهسود هزارستان دیده به جهان گشود. پدرش، سید حسن رضا، مردی متدین و باتقوا بود که با وجود فقر و تنگدستی فرزند خود را به تحصیل ترغیب می‌نمود. سیدمحمد پس از فراگیری دروس ابتدایی راهی حوزه علمیه کابل شد تا از محضر اساتید آن دیار بهره گیرد و به تکمیل تحصیلات خود پردازد.

پس از فراگیری دروس حوزوی به زادگاه خویش بازگشت و در آنجا مدرسه‌ای دینی تأسیس نمود و وقت خود را به ترتیب طلاب و ترویج معارف شیعی اختصاص داد. مهارت وی در سخنرانی و خطابه موجب شد تا از طرف مردم به «واعظ» ملقب گردد. «تشنگان موعظه و حکمت و راه‌جویان دیانت و سعادت از مناطق و روستاهای دورافتاده به سوی حسینیه او می‌شتافتند و گوش جان به مواعظ شیرین و سخنرانی‌های پرنکته و راهگشای او می‌دادند.»^۲

۱. همان، ص ۱-۱۸۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۰۲.

واعظ پس از چند سال تدریس و ترتیب شاگردانی فاضل و کارآمد، برای تحصیل و تحقیق در رشته‌های گوناگون علوم اسلامی راهی حوزه علمیه نجف شد و از محضر اساتیدی چون آیات عظام سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خویی و آیت‌الله سید محمود شاهرودی بهره‌ها برد. در همین ایام تقریرات دروس خارج اصول آیت‌الله خویی را تحت عنوان «مصباح الاصول» منتشر کرد که مورد تأیید معظم‌له قرار گرفت.

واعظ بهسودی پس از تکمیل تحصیلات خود به دستور آیت‌الله حکیم به افغانستان مراجعت نمود و به تدریس و وعظ و خطابه در کابل پرداخت. سخنرانی‌های واعظ صبغه سیاسی نداشت اما رژیم کابل از بیم نفوذ کلام ایشان و استقبال کم نظیر مردم از مواعظ وی، حکم بازداشت او را صادر کرد. واعظ در سال ۱۳۴۰ ش و در زمان صدارت محمد داود خان دستگیر شد و بدون محاکمه مدت سه سال در محبس گرفتار آمد.^۱ وی در این زمان کتابی تحت عنوان «خاطرات زندان» تألیف کرد که موضوع آن اخلاق و آداب اسلامی است. از دیگر تألیفات آیت‌الله سید محمد سرور می‌توان به کتاب «سیف الاسلام» در دفاع از مذهب تشیع اشاره کرد که در واقع پاسخی به کتاب «سیف الابرار» نوشته مولوی مبارک می‌باشد که در آن مذهب شیعه را به باد انتقاد گرفته و به شیعیان تهمت‌ها و افتراهایی نسبت داده است. تحفة الفقیه درباره حدود کر، شرح مکاسب و قضا در اسلام نیز از تألیفات آیت‌الله بهسودی می‌باشد.^۲

از مهم‌ترین اقدامات آیت‌الله واعظ بهسودی تأسیس مسجد، مدرسه و کتابخانه محمدیه در محله کارته سخی کابل می‌باشد. مدرسه علمیه محمدیه

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۰۲-۳.

در دو طبقه احداث گردیده که دارای ۳۲ حجره و سه سالن درس (مدرس) می‌باشد. انتشار ماهنامه «برهان» به منظور پاسخ به اتهامات گوناگون وارده به اسلام و مذهب تشیع از دیگر فعالیت‌های فرهنگی و مؤثر آیت‌الله بهسودی است.

با کودتای مارکیست‌ها، نام بهسودی در صدر فهرست بازداشت‌شوندگان قرار می‌گیرد. بنابراین در سال ۱۳۵۷ پس از دستگیری به زندان پل چرخ فرستاده می‌شود اما در پی فشار علما، مبلغان و افکار عمومی پس از ۲۵ روز آزاد می‌گردد. چند ماهی از آزادی او نگذشته بود که دوباره دستگیر می‌شود و دیگر از او اثری پیدا نشد. عده‌ای از محققین بر این عقیده‌اند که وی را در همان زندان به شهادت رسانده‌اند.^۱

علامه حیدر قلی خان سردار کابلی (۱۲۹۳-۱۳۷۲ ق)

آیت‌الله حیدر قلی خان سردار کابلی در روز سه‌شنبه هجدهم ماه محرم ۱۲۹۳ ق برابر با بیست و پنجم بهمن ماه ۱۲۵۴ ش در محله چن‌داول کابل به دنیا آمد. وی از تیره قزلباش‌های شیعه کابل بود.^۲

پدرش، سردار نورمحمدخان، از طرفداران امیر شیرعلی خان بود بنابراین با روی کار آمدن عبدالرحمن خان و سختگیری بر طرفداران امیرماضی، وی نیز مورد غضب واقع شد و مجبور گردید افغانستان را به قصد لاهور پاکستان ترک گوید. حیدر قلی خان در زمان ترک کابل چهارساله بود. در پنج سالگی تحت تعلیم معلمی خصوصی قرار گرفت. پدرش این معلم را برای تعلیم زبان انگلیسی و ریاضیات برای او استخدام کرده بود. حیدر قلی خان در

۱. همان، ص ۲۰۵ و فرهنگ، سید محمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۳۲۴.

۲. سمیعی، ۱۳۶۳، ص ۲۵.

مدت هفت ساله اقامت در لاهور علاوه بر دروس عادی، زبان اردو، زبان انگلیسی و ریاضیات را با روش نوین فرا گرفت و به زبان هندی که زبان آموزش و کتابت بود نیز مسلط شد.^۱

در سال ۱۳۰۴ ق نایب السلطنه انگلیس با تقاضای پدرش مبنی بر اجازه خروج از هند موافقت می کند، بنابراین حیدرقلی خان به همراه پدر وارد خاک عراق گردیده، در دو شهر کاظمین و نجف اشرف به تکمیل تحصیلات خویش و فراگیری دروس حوزوی می پردازد. از اساتید بنام وی می توان از شیخ علی اصغر تبریزی، محدث نوری و سید حسن صدر نام برد. محدث نوری از ملازمین مجتهد بزرگ میرزا حسن شیرازی بود و سید حسن صدر که از اکابر علمای فاضل شیعه و صاحب کتاب معروف «الشیعه و فنون الاسلام» و تألیفات عدیده دیگر است، از زمره بزرگترین شاگردان میرزای شیرازی محسوب می شود.^۲ «بعدها که سردار کابلی به مقامات عالیّه علمی نائل آمده بود در یکی از سفرهای خویش از ایران به عراق، در کاظمین از این عالم جلیل القدر کسب اجازه کرد و او در اجازه خویش بسیاری از مراتب علمی سردار را ستود و نیل او را به درجه عالیّه اجتهاد گواهی داد.»^۳

آیت الله کابلی «پس از دستیابی به قله بلند اجتهاد و کسب مهارت فوق العاده در ریاضیات و آشنایی و تسلط کامل و عمیق بر کلام، حدیث، رجال، ادبیات، فلسفه، عرفان، علوم غریبه و زبان های انگلیسی، عربی، اردو، هندی، سانسکریت و پشتو و نیز آشنایی عمومی به زبان های فرانسوی و

۱. همان، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۵۰-۵۱.

۳. همان، ص ۵۲.

لاتین، آمادۀ ترک حوزه‌های علمیه عراق شد.^۱ وی پس از ۶ سال اقامت در عراق به علت اوضاع نابسامان افغانستان از بازگشت به کشور خویش امتناع ورزید و در شهر کرمانشاه اقامت گزید.

در مدت اقامت در کرمانشاه نیز از تحصیل و کسب معلومات و دستیابی به علوم جدید و به دست آوردن تخصص و مهارت بیشتر در علوم متعارف دست برنداشت و برای نیل به این مقصود، سفرهای متعددی به شهرهای تهران، قم و مشهد کرد و از اساتید و صاحب‌نظران معروف، تحصیل علم، کمال و تجربه کرد، اما بیشتر عمرش به ترجمه، تألیف و تصنیف کتب متعدد گذشت. آثار مکتوب ایشان فراوان است اما بیش از سی اثر از وی به صورت کتاب مستقل درآمده است که می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

- ۱- الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین (در ۴ جلد) ۲- اشعار ایطالب (به صورت دیوان مستقل شعر) ۳- غایة‌التعدیل فی معرفة الاوزان و المکاییل
- ۴- تبصرة الحرفی تحقیق الکر ۵- شرح خطبة حضرت زینب در کوفه
- ۶- العلم الشاخص فی اسرار ظل الشاخص در اعمال فلکی ۷- شرح قصیده لایمة ایطالب ۸- تحفة الاجله فی معرفة القبلة در علم هیئت ۹- کشف‌القناع فی تحقیق الميل و الذراع ۱۰- شرح تهذیب المنطق ۱۱- تحفة الاحباب فی بیان آیات الکتاب ۱۲- رساله‌ای در نقد تفسیر طنطاوی ۱۳- ترجمه انجیل برنابا از انگلیسی و عربی (این کتاب با مقدمه مرحوم آیت‌الله سیدمحمود طالقانی به چاپ رسیده است) ۱۴- ترجمه و شرح دعای ندبه ۱۵- قبله‌شناسی ۱۶- مصباح القواعد در ریاضیات جدید ۱۷- شرح دعای صباح ۱۸- ترجمه المراجعات علامه شرف‌الدین عاملی.^۲

۱. ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۸۴.

۲. سمیعی، ۱۳۶۳، ص ۱۲۱-۲.

آیت الله حاج آقا حسین قمی از علمای طراز اول شیعه، که پس از وفات آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی زعامت شیعه و مرجعیت تامه را یافت، دربارهٔ تبحر سردار کابلی گفته‌اند که: «این شخص در هیئت و حساب بسیار مهارت دارد و می‌توان به نظریاتش استناد کرد».^۱ همچنین آیت الله ابوالقاسم کاشانی از رهبران نهضت ملی شدن صنعت نفت بر کتاب قبله‌شناسی سردار کابلی تقریظ نوشته و از مقام علمی ایشان تمجید نموده‌اند.^۲

از کسانی که در کرمانشاه به دیدار سردار کابلی رفته‌اند و احیاناً با وی به مناظرهٔ علمی پرداخته‌اند می‌توان به علامه عبدالحسین امینی، علامه سید محسن امین، مؤلف کتاب گرانقدر اعیان الشیعه، و آیت الله سید محمد حجت اشاره کرد که فرد اخیر از دوستان صمیمی و بسیار نزدیک ایشان بوده است.^۳

آیت الله حیدرقلی خان هرگز از وجوه شرعیه استفاده نکرد و از مردم وجوه شرعیه را نمی‌پذیرفت و در مدت عمر حتی یک بار هم در محراب و منبر قرار نگرفت.^۴ در سال‌های پایانی عمرش، آیت الله العظمی سید محمد حسین بروجردی از وی برای تدریس در حوزهٔ علمیه قم دعوت به عمل می‌آورد. «مرحوم آیت الله بروجردی اصرار و تأکید مکرر می‌فرمود [که] وی به قم مهاجرت کند و حوزهٔ درس ریاضیات تشکیل دهد و حتی قبول این کار را تکلیف شرعی او و برایش واجب کفائی دانست و آخر الامر او این پیشنهاد را پذیرفت».^۵ اما اجل مهلت نداد و

۱. همان، ص ۱۶۹.

۲. ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۸۹.

۳. همان، ص ۹۱ و سمیعی، ۱۳۶۳، ص ۱۷۱-۵.

۴. ناصری داوودی، مشاهیر تشیع در افغانستان، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۹۱.

۵. سمیعی، ۱۳۶۳، ص ۳۳۱.

در روز سه‌شنبه چهارم جمادی‌الاولی ۱۳۷۲ مطابق با سی‌ام دی‌ماه ۱۳۳۱ بر روی سجاده نماز جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۱

۲- اعتقادات و شعائر مذهبی

سختگیری‌های عبدالرحمن خان بر شیعیان سبب مهاجرت انبوهی از ایشان به کشورهای ایران، هند، بریتانیا و تعداد کمتری به روسیه تزاری شد. شیعیانی که به ایران و هندوستان مهاجرت کردند بیشتر در شهرهای خراسان و کویت پاکستان مستقر شدند. جمعی از ایشان موفق شدند تا برای فراگیری دروس حوزوی به شهرهای عراق مسافرت نمایند. موقعیت شیعیانی که به ایران مهاجرت کرده بودند از بسیاری جهات مناسب‌تر از دیگر مهاجران بود. شیعیان مهاجر به ایران به علت هم‌زبانی با برادران شیعه خود از امکانات آموزشی ایرانیان بهتر بهره‌مند گردیدند. بسیاری از علاقمندان به دروس حوزوی، علاوه بر استفاده از محضر اساتید حوزه‌های علمیه عراق، از دروس حوزه‌های علمیه ایران، خصوصاً حوزه پرفیض مشهد مقدس توشه‌ها برچیدند. این عده پس از تکمیل تحصیلات دینی به کشور خویش بازگشته و در میان پیروان شیعه افغانستان به آموزش معارف اسلامی و مسایل عقیدتی مذهب شیعه می‌پرداختند. نقش روحانیون شیعه افغانی تحصیل کرده در حوزه‌های دینی عراق و ایران در زدودن خرافات و آشنا ساختن مردم با عقاید مذهبی ناب شیعی و معارف بر جای مانده از امامان معصوم^(ع) بسیار چشمگیر بوده است. علما به کمک افراد متفرد محلی به تأسیس مدارس دینی در جای جای مناطق شیعه‌نشین اقدام می‌نمودند که تأثیر این مدارس در تنویر افکار و بالا بردن سطح معلومات مذهبی شیعیان انکارناپذیر است.

«به طور تقریبی می‌توان در کلیه مناطق مرکزی بیش از سیصد مدرسه علمیه دینی را که به مرور زمان و برحسب اقتصاد و احتیاج مردم اعمار و اکمال گردیده است، پیش‌بینی نمود. در این مدارس علاوه بر تدریس علوم ادبی، فقهی و فلسفی، مسایل اجتماعی و سیاسی نیز مطرح گردیده و بدین گونه موجودیت چنین نهادهای موقر علمی و مذهبی، به مثابه چراغ‌های فروزان در جلو دید مذهبی مردم هزاره پرتو افکنده و توانسته است آنان را از مخمصه گمراهی و تردید برهاند.»^۱

عقاید مذهبی شیعیان اثناعشری در افغانستان به مانند سایر شیعیان دوازده امامی در سراسر جهان می‌باشد. آنان به اصول دین و مذهب و همچنین به فروع دین اعتقاد کامل دارند. توحید، نبوت و معاد، اصول مشترک دینی تمامی مسلمانان است. شیعیان، امامت را ادامه رسالت انبیاء می‌دانند و در زمان غیبت امام عصر^(عج) عمل کردن به دستورات مجتهدین جامع‌الشرایط را یک وظیفه شرعی قلمداد می‌کنند. شیعیان افغانستان، در احکام و عقاید شرعی پیروی علما و مجتهدین ساکن در عراق یا ایران می‌باشند. تأثیر علمای ایرانی در عقاید و باورهای شیعیان افغانستان غیرقابل انکار است.^(۴) «با این همه از نفوذ ایرانیان در جامعه روحانیت سنتی افغانستان که فاقد سلسله مراتب خاص روحانیت ایران است، نشانی دیده نمی‌شود. ملای روستایی پیرو مذهب شیعه هیچ تفاوتی با همتای سنی خود ندارد. به عکس، علما (که شیخ نامیده می‌شوند) یا در قم یا در نجف که از شهرهای عراق است (البته توسط استادان ایرانی) تربیت می‌شوند. آن‌ها پس از اخذ گواهی از یک مجتهد ایرانی به کشور خود باز می‌گردند. بنابراین پیوندهای شخصی میان روحانیت ایران و مقامات بالای روحانیت شیعه افغانستان بسیار نزدیک است.

ولی هیچ افغانی تاکنون موفق به دریافت لقب آیت‌الله نشده است، گرچه تقلید از ایران موجب شده بعضی از شیخ‌ها خود را به این عنوان بنامند.^۱ (۵)

در بحث امامت، شیعیان اسماعیلی عقایدی متفاوت با شیعیان اثناعشری دارند. آنان ضمن قبول شش امام نخست شیعیان دوازده امامی، بعد از حضرت امام جعفر صادق^(ع) به امامت فرزند مهتر او، اسماعیل، یا نواده‌اش محمد بن اسماعیل اعتقاد دارند. آن‌ها اسماعیل را تا حد نبوت بالا برده‌اند و او را ناطق هفتم قلمداد می‌کنند. ناطقان در واقع پیامبران اولوالعزم هستند و شمار آنان هفت تن می‌باشد. هر یک از ناطقان بعد از خود یک وصی دارد. از نظر اسماعیلیان، پیامبر^(ص) ناطق ششم بود و علی^(ع) را به وصایت انتخاب کرد. اسماعیل نیز ناطق هفتم می‌باشد که قائم است. اسماعیلیه امروز به دو طایفه آقاخانیه و بُهره تقسیم می‌شوند که همان بازماندگان دو فرقه نزاری و مستعلوی هستند.^۲ اسماعیلیه افغانستان که در مناطق بلخ، بدخشان نورستان و جلال‌آباد ساکن می‌باشند، نزاری و از طایفه آقاخانیه یعنی از پیروان آقا خان محلاتی و فرزندان او می‌باشند. اینک آقا خان چهارم، شاه کریم حسینی، امامت اسماعیلیان نزاری را بر عهده دارد. نمایندگان وی در افغانستان به آقایان کیان (سید کیان) معروفند و رهبری فعلی اسماعیلیان افغانستان در دستان برادران نادری، سید منصور و سید سعدی، می‌باشد.^۳

رهبران اسماعیلیه توسط نمایندگان خود که به "پیر" ملقب می‌باشند با مردم در تماس هستند. اسماعیلیه علاوه بر اصل امامت در عقاید دیگری مانند متعه یا ازدواج موقت با شیعیان دوازده امامی اختلاف نظر دارند. آنان به مانند سنی‌ها متعه را حرام می‌دانند.^۴

۱. روا، ۱۳۶۹، ص ۸۳.

۲. مشکور، ۱۳۷۲، ص ۵۳ - ۴۷.

۳. لعلی، ۱۳۷۲، ص ۱۵۱.

۴. پولادی، ۱۳۸۱، ص ۱۲ - ۲۰۹.

شیعیان به مانند سنی‌ها، حضرت محمد^(ص) را آخرین فرستاده خدا می‌دانند. آنان معتقدند که علی^(ع) جانشین بلا فصل پیامبر اکرم^(ص) است و همین امر موجب افتراق و جدایی این دو فرقه بزرگ اسلامی، شیعه و سنی، می‌باشد.

شیعیان به برپایی نماز جماعت در سه ساعت متفاوت می‌پردازند. آن‌ها وقت ظهر و عصر و وقت مغرب و عشا را ترکیب می‌کنند. بنابراین، نماز را در ساعات صبح، ظهر و مغرب به جا می‌آورند. آن‌ها نمازهای ترکیبی ظهر و عصر و مغرب و عشا را به ترتیب ظهرین و مغربین می‌نامند. نماز به سمت مکه و بیت‌الله الحرام یا کعبه خوانده می‌شود که اصطلاحاً آن را قبله می‌گویند. شیعیان افغانستان در هنگام نماز دست‌های خود را باز نگه می‌دارند و هنگام سجده، پیشانی خود را بر روی مُهر یا سنگ نماز می‌گذارند که معمولاً سنگ نماز از گل پخته شهر مقدس کربلا یا مشهد می‌باشد. نماز در صورت حضور امام جماعت در مسجد برگزار می‌گردد در غیر این صورت در خانه و به صورت فرادا خوانده می‌شود.^۱ در دوره عبدالرحمن خان تلاش‌های ناموفقی برای تغییر مذهب شیعیان صورت گرفت. در این راستا بسیاری از مساجد شیعیان خصوصاً در منطقه هزاره‌جات تخریب شد. در باقیمانده مساجد نیز امامانی سنی مذهب منصوب شدند تا مردم را با فقه حنفی آشنا سازند. یکی از بزرگترین مساجدی که در عصر عبدالرحمن خان تخریب شد، مصلای تاریخی هرات بود. انگلیسی‌ها به بهانه سنگربندی در مقابل روس‌ها، این مسجد را با باروت منهدم ساختند و از آجرهای آن در ساخت سنگر و انبار آذوقه استفاده کردند. ریاضی‌هروی در وصف مصلای هرات می‌نویسد: «این مصلای هرات که به تصویب امنای

انگلیس ویران شد اول بنای عالی صفحات مشرق زمین بود که نردبان فکر و خیال به پایه آن منتهی می شد و غرفات مسجد و ایوان مقصوره آن را با کاشی های آبی و سبز منقش کرده بودند به طوری که اکنون هیچ استادی تدبیر فن او را ندارد و هیچ معماری تصور نصبش را نمی تواند. و اصل بنیاد پنج مصلا بود هر کدام از عهدی، به قرار تفصیل:

مصلاي اول را ملکان غور که به سلاطین کرتیه معروفند بنا نهاده اند. مصلاي دوم را امیر تیمور گورکانی ساخته بوده و مصلاي سوم یادگار سلطان حسین میرزای بایقراست. دو مصلاي دیگر را شاهرخ و سلاطین ازبک بنا نهاده و سلاطین اول صفویه به اتمام رسانیده بودند و به هر یک از آن مصلاها صحن و ایوان و گنبدی با دو مناره بسیار مرتفع تعبیه شده بود. آن یک مصلا که از امیر تیمور بود ایوان و غرفاتش در عهد شاه سلطان حسین میرزای صفوی شکست یافته بود، آجر آن را آورده چهار سوق و حوض معروف هرات را ساخته بودند. یک مناره آن هم در عهد ایمپراتور اعظم ایران، نادر شاه از زلزله خراب شده بود اما باقی بنیاد بنیان مصلاها در کمال متانت بود که در آن تاریخ خراب کردند. فعلاً چیزی که باقی مانده نه مناره است که سد راه آمد و شد آنها را نیز نموده اند.^{(۶) ۱}

شیعیان با پرداخت خمس و صدقات، علاوه بر انجام یکی از واجبات دینی، به پی ریزی جامعه ای بانشاط با زیربنای اقتصادی سالم همت می گمارند. ایشان با وقف اموال و دارایی های خود و پرداخت نذورات در راه های خداپسندانه و امور خیریه به زدودن فقر از جامعه کمک می نمایند. معمولاً اوقاف، نذورات و صدقات به خاطر خشنودی محض خداوند یکتا، دفع بلايا و آفات ارضی و سماوی، طلب عفو و بخشودگی گناهان و نشان

دادن حسن نوع دوستی و اعاده صلۀ رحم صورت می گیرد. معمولاً از منافع این امور خیریه علما، سادات، فقرا و نیازمندان، بیماران، مسافران و مقروضین بهره مند می گردند. همچنین منفعت اوقاف و نذورات ممکن است از طرف خیرین برای همیشه جهت احداث و آبادانی اماکن مقدسه، مساجد، مدارس، بیمارستان ها، جاده ها، پل ها و... اختصاص یابد.^۱

یکی از اماکن مقدسی که موقوفات بسیاری در منطقه خراسان بزرگ از جمله افغانستان به خود اختصاص داده است آستان مقدس حضرت رضا (ع) می باشد. «موقوفات حضرت رضا (ع) در سابق در خارج کشور بسیار گسترده تر از امروز بوده، اکنون رقبات زیادی در افغانستان و یا در مناطق خوارزم و ماوراءالنهر که جزو منطقه خراسان به حساب می آمدند واقع شده که با تغییر مرزهای سیاسی، در آن طرف مرزها مانده اند و در قفقاز و آذربایجان شوروی و در هند و پاکستان هم در سابق موقوفه هایی وجود داشته اند.»^۲ موقوفات آستان قدس رضوی در افغانستان بیشتر در حوالی شهر هرات قرار دارد و تا سال ها عواید آن در امور مقرر هزینه می گردید. «در اسناد و مدارک آستان قدس رضوی و سازمان اسناد ملی ایران، رقباتی از موقوفات آن حضرت در هرات و اطراف آن آمده، مخصوصاً موقوفات عباسقلی خان شاملو حاکم هرات و غوریان در ایام صفویه که شامل چندین پارچه ده و قنوات بوده و تا زمان جدایی هرات از خراسان در سال ۱۲۷۳ق (در زمان ناصرالدین شاه) تولیت و عواید آن به آستان قدس می رسید و از آن پس در سال ۱۲۷۴ش سلطان احمد خان حکمران هرات از جانب ناصرالدین شاه، تولیت این موقوفات را به عضدالملک متولی آستان قدس

۱. لعلی، ۱۳۷۲، ص ۵-۱۴۴.

۲. سلیمی فر، ۱۳۷۰، ص ۵۵۵.

واگذار کرد. همچنین املاک دیگری از جمله موقوفه خیرآباد عطارباشی (در زمان کامران شاه درانی) وقف آستان گردید.^۱ علاوه بر رقبات بالا، موقوفات ذکر شده در طومار علیشاه و طومار عضدالملک که شامل ۲۳ رقبه بود، از موقوفات آستان قدس رضوی در هرات محسوب می‌شود.^۲

شیعیان مستطیع در طول عمر حداقل یک بار به زیارت خانه خدا و انجام مناسک حج مشرف می‌شوند. زیارت حرم پیغمبر گرامی اسلام (ص) و قبور معصومین (ع) در شهر مدینه از اهمیت بالایی نزد شیعیان برخوردار است. حضرت فاطمه (س)، امام حسن مجتبی، امام زین العابدین، امام محمدباقر و امام جعفر صادق علیهم السلام همگی در جنّة البقیع مدفونند. در حال حاضر محل دقیق این قبور مشخص نمی‌باشد زیرا حُکام وهابی عربستان سعودی پس از اشغال مدینه در سال ۱۲۱۹ق/۱۸۰۴م بنای این مقابر را تخریب نمودند. شمار شیعیانی که در زمان مورد بحث به زیارت حرمین شریفین نایل آمدند اندک بود زیرا اکثر شیعیان قادر به تأمین هزینه‌های این سفر طولانی نبودند. سفر به عتبات عالیات نیز پرهزینه بود، بنابراین کسانی که موفق به این دو سفر معنوی می‌شدند، حاجی‌ها و کربلایی‌ها، از اهمیت و نفوذ بالایی در جامعه شیعه افغانستان برخوردار می‌شدند.

پس از زیارت قبور ائمه در عراق، زیارت مرقد مقدس امام رضا (ع) برای شیعیان از جاذبه بالایی برخوردار است. بیش از ۵۰٪ هزاره‌ها زوآر امام رضا (ع) هستند.^۳ هزاره‌هایی که در نزدیکی مرزهای ایران زندگی می‌کنند و ارتباطات فAMILI خود را با هزاره‌های ایرانی حفظ کرده‌اند، بیشتر به این سفر

۱. کریمیان، ۱۳۷۸، مقدمه.

۲. همان.

۳. لعلی، ۱۳۷۲، ص ۱۴۲.

معنوی نایل می‌شوند. در شهر مشهد محله‌ای به نام محله بربرها وجود دارد که هزاره‌های مهاجر در آنجا ساکنند. بربرها یا خاوری‌ها، حلقه ارتباط هزاره‌ها با رجال دینی و تاجران ایرانی محسوب می‌شوند. بسیاری از هزاره‌های افغانستان از طریق ایشان با حوزه‌های دینی و علمی ایرانیان ارتباط پیدا کرده‌اند و پس از تکمیل تحصیلات خود در ایران به زادگاه خود بازگشته، به ترویج علوم و معارف و تنویر افکار جامعه شیعی و بالا بردن سطح آگاهی‌های آنان می‌پردازند. دیدار از شهر مذهبی قم و زیارت مرقد حضرت معصومه^(س) نیز در نزد شیعیان افغانستان مرسوم است. از دیرباز حوزه‌های دینی شهر مقدس قم پذیرای بسیاری از طلاب شیعه افغانستان بوده است.

هیچ یک از ائمه^(ع) در افغانستان مدفون نمی‌باشند اما گروهی از مسلمانان افغانستان مدعی‌اند که امام علی^(ع) در شهر مزارشریف به خاک سپرده شده است. قدمت بارگاه امام علی^(ع) در شهر مزار به قرن ۹ ق می‌رسد اما افغان‌ها زمان ساخت مقبره را به قرن ششم می‌رسانند. ظاهراً این بنا برای مخفی نگاه داشتن از لشکر چنگیز خان مغول، که مدتی کوتاه در این دیار اقامت گزیده بود، زیر خاک پنهان گردید و مجدداً در سال ۸۸۶ ق با تغییراتی که در آن داده شد به صورت امروزی درآمد. «بر این مقبره، بقعه و بارگاه و مسجدی با گنبدی سبز بنا کرده‌اند که دو گنبد اصلی آن همان گنبدهای قدیمی است. این محل که همانا وجه تسمیه نام شهر مزارشریف نیز هست، از زیارتگاه‌های مسلمانان و خصوصاً شیعیان این کشور بوده است.»^۱ بارتولد درباره شهر مزارشریف و شایعات پیرامون روضه مبارک شاه ولایت مآب حضرت علی^(ع) می‌نویسد: «مزارشریف در شرق بلخ واقع و امروزه مهم‌ترین

مکان مقدس مسلمانان این ولایت است. معلوم نیست که در زمان قدیم در همین جایی که اکنون مکان مقدس مسلمانان است، مکان مقدسی از بودایی و دیگری بوده یا نه؟ در قرون وسطی قریه خیر در اینجا واقع بوده. به طوری که کارناتی سیاح تعریف می کند در نیمه اول قرن دوازدهم شایعه ای منتشر شد که علی^(ع) خلیفه در همین جا مدفون است. عده ای مدعی بودند که پیغمبر را در خواب زیارت کرده و این واقعه را از خود حضرت رسول شنیده اند. در مجلس والی صحبت این داستان به میان آمد. فقیهی جداً اظهار نمود که این مطلب حقیقت ندارد زیرا علی^(ع) هرگز به این صفحات قدم نگذاشته است. شب، مرد فقیه در عالم رؤیا دید که ملائکه نزد وی آمدند و او را به سوی قبر بردند و جسد علی^(ع) را که به همان حال اصلی باقی بود، نشان دادند و از اینکه نسبت کذب به پیغمبر داده بود، مورد ضرب و ملامتش قرار دادند. فقیه با آثار ضربات وارده از خواب بیدار شد و شتابان به سوی والی رفت و مآوقع را نقل کرد. والی به اتفاق جماعت کثیری از مردم به محل معهود آمد و جسد خلیفه را که به حال اصلی باقی بود، معاینه کرد و امر داد که در آنجا مقبره عالی بنا کنند.^۱ بارتولد با ذکر این نکته که حکایت کارناتی موهوم و افسانه است می نویسد که کارناتی این اقوال را در بلخ از مردم شنیده و خود چیزی بر آن نیفزوده است. مضمون اشعار فارسی دور ضریح نیز این داستان را تأیید می کند. بارتولد ادامه می دهد: «بنای کنونی مزار، از ابنیه ایست که چندان قدمتی ندارد. این بنا را سلطان حسین از اولاد تیمور در سال ۱۴۸۱ م (۸۸۶ ق) ساخته است. بنای قدیم را چنگیز خان خراب کرد و از قراری که اسفرزاری مورخ می نویسد، قبر علی^(ع) مجدداً در سال ۸۸۵ هجری کشف شد. مزار با گنبد کبودش یگانه عمارت برجسته

۱. بارتولد، ۱۳۵۸، ص ۶۶-۷.

شهری است که در نزدیکی مکان مقدس ایجاد گردیده است. نایب علی خان والی، که مذهب تشیع داشت، در سال ۱۸۶۶م مزار شریف را مقرر قرار داد و از این تاریخ مزار مهم‌ترین شهر ترکستان افغان شد.^۱

امامزاده‌ها از دیگر زیارتگاه‌های مورد توجه شیعیان افغانستان است. از میان امامزاده‌ها، امامزاده قاسم^(ع) در هرات و امامزاده یحیی بن زید بن علی^(ع) در سرپل ولایت جوزجان از اهمیت زیارتی خاصی برخوردارند.^۲ بیشتر اماکن زیارتی افغانستان متعلق به آرامگاه‌های شهدا، سادات و شخصیت‌های مذهبی می‌باشد. سادات به لحاظ وابستگی نسبی به پیامبر^(ص) و خاندان او، از احترام زیادی در بین مردم افغانستان برخوردارند. سادات عالم و متقی تا زمانی که در قید حیات می‌باشند علاوه بر احترام توده، از اموال و دارایی‌های اعطایی ایشان نیز بهره‌مند می‌گردند. پس از مرگ، قبور بسیاری از این سادات به اماکن مذهبی و زیارتگاه مبدل می‌شود. محققین افغان به قول هارلن^(۷) به ذکر تاریخچه زیارتگاهی در یکی از روستاهای هزاره‌جات اشاره می‌کنند. این زیارتگاه معجزه‌گر به یکی از سادات محترم و مشهوری تعلق داشت که در روزگار گذشته برای رسیدگی به امور مذهبی یکی از روستاها و زدودن خرافات از اعتقادات روستائیان به آن قریه سفر کرده بود. روستائیان دیندار فرصت را غنیمت شمرده تا با ایجاد یک زیارتگاه، برکتی دایمی نصیب روستای خود نموده، با توسل به آن، بخشش گناهان خود و اخلافشان را تضمین نمایند. بدین منظور سید بی‌گناه را به قتل رساندند و پس از دفن او، زیارتگاهی بر روی قبرش برپا ساختند. بعد از آن هزاره‌های

۱. همان.

۲. لعلی، ۱۳۷۲، ص ۱۴۳.

گنه کار هر روز به این مکان مقدس متوسل می شوند و برای کسب ثواب به راز و نیاز می پردازند.^۱

نظرگاه ها نیز از اماکن مذهبی شیعیان و مورد توجه و احترام ایشان می باشند. «نظرگاه به اعتقاد مردم مکان هایی است که امامان یا امامزاده ها از آنجاها دیدار کرده اند. برای اثبات آن هم نشانه های ویژه و مرموزی راجع به این مکان ها ذکر می شود. این نشانه ها گوناگونند؛ از نقش سم یک اسب (مانند مرادخانی در کابل که معروف به زیارت ابوالفضل فرزند امام علی است) گرفته تا نقش یک دست با انگشتان باز (مانند زیارت سخی بر فراز کوه آسمایی در کابل)».^۲ در امتداد همان سلسله کوه ها، راهرو یا گذرگاهی در اثر سیل و پدیده های طبیعی به وجود آمده که مردم معتقدند در اثر ضربه ذوالفقار علی^(ع) ایجاد شده است، از این رو آن را زیارتگاه سنگ ذوالفقار می نامند. در بعضی از مناطق مانند زیارتگاه خواجه پارسای ولی در سرخ و پارسا، درختان دارای شکل غیرعادی نیز از حرمت برخوردار می باشند.^۳

مسلمانان، ماه مبارک رمضان را با امساك و روزه داری، عبادت خداوند و ختم قرآن گرامی می دارند. واقع شدن شب های قدر در ماه رمضان، قدر و منزلت این ماه را چند برابر کرده است. در حالی که اهل تسنن شب بیست و هفتم ماه رمضان را شب قدر می دانند، شیعیان عبادات مخصوص این شب را در یکی از لیالی نوزده، بیست و یک یا بیست و سوم به جای می آورند. شب نوزدهم این ماه مصادف با شب ضربت خوردن مولای متقیان علی^(ع) و شب بیست و یکم، شب شهادت آن امام همام می باشد.

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۸-۱۱۷ و پولادی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۸.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۷.

۳. همان.

بنابراین ماه رمضان خصوصاً شب‌های قدر برای شیعیان از اهمیت و معنای خاصی برخوردار است. شیعیان با تعطیل کردن کارهای خود در روز بیست و یکم ماه رمضان به عزاداری و انجام مراسم سوگواری در مساجد و تکایا می‌پردازند.

شیعیان علاوه بر عزاداری و انجام مراسم خاص در سالروز شهادت امام علی^(ع)، دیگر ایام مصادف با رحلت پیامبر گرامی اسلام^(ص) و شهادت معصومین علیهم‌السلام را گرامی می‌دارند. آن‌ها خصوصاً به ماه محرم به خاطر واقع شدن شهادت امام حسین^(ع) و ۷۲ تن از یاران باوفای ایشان در این ماه، اهمیت بسیاری می‌دهند. این ماه نه تنها نزد شیعیان بلکه نزد افغان‌های سنی نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. افغان‌های سنی، محرم را ماه حسن و حسین^(ع) نامیده‌اند.^۱ در ماه محرم مساجد و تکایای شهرها و روستاها سیاه‌پوش گشته، غلّم‌های سیاه رنگ بر فراز آن‌ها به اهتزاز درمی‌آید. شیعیان با انجام مراسمی چون تعزیه‌خوانی، سینه‌زنی و زنجیرزنی، یاد و خاطره شهادی کربلا را زنده نگه می‌دارند. برخلاف دیگر جوامع شیعی که این گونه مراسم و مجالس را در شب‌ها برگزار می‌نمایند، هزاره‌ها مراسم سوگواری محرم را در ساعاتی از بعدازظهر برپا می‌سازند.^۲ این مراسم بیشتر در تکیه‌خانه‌ها برگزار می‌شود. تکیه‌خانه‌ها به مانند مساجد از مراکز مهم تجمع مذهبی شیعیان می‌باشند که در آن‌ها فعالیت‌های مذهبی گوناگون، از بحث‌های حقوقی و مادی گرفته تا مراسم و برنامه‌های مذهبی صورت می‌گیرد. گاهی مسجد و تکیه‌خانه در یک ساختمان و در کنار هم قرار دارند. این ابنیه در روستاها برای سهل الوصول بودن اهالی، اغلب در مراکز

۱. پولادی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۷۸ و دایرةالمعارف تشیع، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۱۹.

۲. پولادی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۷.

روستا احداث می‌شوند. به دلیل فقدان مسافرخانه یا هتل در منطقه هزاره‌جات، از مساجد و تکیه‌خانه‌ها به عنوان مهمانخانه جهت اقامت و استراحت مسافرین استفاده می‌شود. طبق سنت‌های محلی، بزرگ هر روستا عهده‌دار مواظبت از مهمانان شبانه، تهیه غذا و دیگر تسهیلات برای مسافرین می‌باشد. اگر در خانه‌ای اتاق یا امکانات پذیرایی موجود نباشد، از مساجد و تکیه‌خانه‌ها برای انجام پذیرایی از میهمانان و مسافران استفاده می‌شود.^۱

تکیه‌خانه‌ها در شهرهای بزرگی چون کابل، قندهار، مزارشریف و هرات که جمعیت قابل توجهی از شیعیان را در خود جای داده‌اند، به چشم می‌خورد. ریاضی هروی در زمان خویش از وجود چهل و یک تکیه‌خانه در شهر هرات خبر می‌دهد.^۲ عبدالرحمن خان در اوایل سلطنت خویش برای استماع ذکر مصیبت اباعبدالله^(ع)، در تکایا حاضر می‌شد و مبالغی را صرف امور تعزیه‌داری اختصاص می‌داد. سپاهیان افغان نیز با این که از روضه‌خوانی و به راه انداختن دسته‌جات عزاداری توسط شیعیان راضی نبودند اما خود را موظف به برقراری نظم و محافظت از عزاداران مذکور می‌دانستند.^۳ اما با تیره شدن روابط عبدالرحمن خان با شیعیان، عزاداری ماه محرم و برپایی مجالس سوگواری و تعزیه‌خوانی در تکایا ممنوع شد.^۴ با این حال شیعیان به برپایی مخفیانه این مراسم در زیرزمین‌ها و مناطق امن ادامه می‌دادند.^۵ پس از دوره عبدالرحمن خان، اعطای آزادی‌های بیشتر به اقلیت‌ها باعث شد تا شیعیان به صورت آشکارا به انجام اعمال مذهبی خود اقدام نمایند. عزاداری

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۵۶.

۲. ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۱۷۶.

۳. همان، ص ۱۷۵۶.

۴. همان، ص ۲۳۷.

۵. پولادی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۸.

شهدای کربلا در شهرهای بزرگی چون کابل با همت علمای متنفذی چون آیت الله میر علی احمد حجت (آیت الله کابلی) دوباره احیا گردید. در این مراسم علاوه بر شیعیان اقشار مختلفی از افغانان سنی مذهب، جوانان، تحصیلکرده‌ها و روشنفکران نیز شرکت می‌کردند. «حتی گهگاهی کرسی‌نشینان کابل نیز زیر منبر، روی گلیم‌های زیر و سخت حسینه برای ریاکاری هم که شده، حضور به هم می‌رسانند!» و مخصوصاً در این اواخر معمول شده بود که شب‌های تاسوعا و عاشورا، خاندان سلطنت با لباس‌های نیمه‌سیاه در تکایای مهم شرکت می‌جستند و احیاناً روز عاشورا در خیرات و نذورات مردم شریک می‌شدند.^۱

به غیر از تاسوعا و عاشورا، شیعیان در اربعین نیز مراسم سوگواری و عزای برپا می‌نمایند. همچنین در آخرین چهارشنبه از ماه صفر مراسمی تحت عنوان چهارشنبه‌سوری برگزار می‌شود. این مراسم که منحصرأً توسط بانوان اجرا می‌گردد به مناسبت گرامیداشت سالروز آزادی اهل بیت امام حسین (ع) از زندان یزید می‌باشد. زنان غذاهای مخصوصی تحت عنوان نذر بی‌بی زینب تدارک می‌بینند و بین مردم تقسیم می‌کنند.^۲

در روز ۲۸ صفر مراسم سوگواری به مناسبت سالروز وفات پیامبر گرامی اسلام (ص) و امام حسن مجتبی (ع) برگزار می‌شود. این روز در سراسر افغانستان تعطیل می‌باشد. همچنین شیعیان برای دهه فاطمیه مراسم خاصی برگزار می‌نمایند.

یکی از راه‌های حفظ و پاسداشت شعائر اسلامی، برگزاری اعیاد و جشن‌های مختلف به مناسبت روزهای فرخنده دینی می‌باشد. اعیاد فطر

۱. احمدی‌نژاد (بلخابی)، ۱۳۷۳، ص ۱۱۶.

۲. بولادی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۵.

(روزه)، اضحی (قربان)، مبعث و میلاد حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی^(ص) از بزرگترین عیدهای اسلامی به شمار می‌روند. شیعیان یک شب پیش از فرا رسیدن عید فطر و عید قربان طی مراسمی برای اموات و گذشتگان خود از درگاه خداوند طلب بخشش و مغفرت می‌نمایند. آن‌ها با حضور بر سر مزار بستگان خویش و با روشن کردن شمع، قرائت فاتحه و تلاوت جزئی از قرآن، برای شادی ارواح در گذشتگان دعا می‌کنند. این مراسم که به عید مردگان معروف می‌باشد با پخش نذورات مختلف از جمله حلوا در میان همسایگان، سادات و فقرا کامل می‌شود.^۱

در حالی که اهل سنت ۱۲ ربیع‌الاول را روز ولادت رسول اکرم^(ص) می‌دانند، شیعیان در هفدهم این ماه روز میلاد پیامبر^(ص) را گرامی می‌دارند. به غیر از اعیاد فوق‌الذکر، شیعیان روز ولادت امامان معصوم علیهم‌السلام را جشن می‌گیرند. ایشان در روز هجدهم ذی‌الحجه به مناسبت اعلان خلافت و جانشینی امام علی^(ع) از طرف پیامبر اسلام^(ص)، جشن‌های ویژه‌ای تحت عنوان عید غدیر برگزار می‌نمایند.

فرهنگ و اجتماع

طبق تعریف «فرهنگ را می‌توان به مجموع رفتارهای اکتسابی و ویژگی‌های اعتقادی اعضای یک جامعه معین» اطلاق کرد.^۲ «هر جامعه‌ای فرهنگی دارد که از نسلی به نسل بعد منتقل شده است. این فرهنگ، نهادهای دینی، زبان، ارزش‌ها، باورها، قوانین، سنن، علوم و صنایع را در بر می‌گیرد.»^۳ در فصول گذشته و در بخش آغازین این فصل، تحولات سیاسی جامعه شیعی

۱. همان، ص ۲۲۷ و لعلی، ۱۳۷۲، ص ۱۳۹.

۲. کوئن، ۱۳۷۶، ص ۶۰.

۳. همان، ص ۶۰-۱.

افغانستان مورد نقد و تحلیل قرار گرفت. به لحاظ محتوای موضوع انتخابی، باورهای اعتقادی شیعیان، همچنین نقش مذهب در تحولات سیاسی افغانستان و موضع گیری حُکام سنی مذهب نسبت به اقلیت شیعه، در بخش دوم این فصل مورد بررسی واقع شد. در این بخش سعی بر آن شده است تا مهم ترین شاخصه ها و مؤلفه های فرهنگی جامعه شیعی افغانستان مورد بررسی قرار گیرد.

۱- زبان

زبان اغلب شیعیان افغانستان فارسی است. قزلباش ها، هزاره ها، تاجیک ها و پارسیوان ها همگی به زبان فارسی سخن می گویند. گرچه قزلباش ها در بین خود به ترکی صحبت می کنند اما زبان رسمی آن ها فارسی است و در افغانستان به فارس ها شهره می باشند.^۱ تاجیک ها و فارسیوان ها، ایرانیان اصیلی هستند که به زبان فارسی دری تکلم می نمایند. هزاره ها نیز که بزرگترین قوم شیعه افغانستان محسوب می شوند همگی به زبان فارسی صحبت می کنند. در زبان ایشان اصطلاحات فراوانی از سایر زبان ها از جمله ترکی و مغولی به چشم می خورد به طوری که می توان گفت گویش هزارگی مرکب از ۸۰ درصد زبان فارسی، ۱۰ درصد زبان مغولی و ۱۰ درصد از زبان های دیگر تشکیل یافته است. «تاکنون اثری با گویش هزارگی نوشته نشده است؛ تحصیل کردگان، محققان و نویسندگان هزاره همیشه به فارسی یا عربی و اخیراً به زبان های اروپایی نوشته اند، اما هیچگاه به هزارگی اثری تدوین نکرده اند.»^۲

۱. الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۲۹۶ و فوفلزایی، ۱۳۳۲، ص ۷۲.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۹.

چنانچه در فصول گذشته اشاره شد، درانی‌ها از ابتدا برای پشتونیزه کردن افغانستان تلاش‌های ناموفقی را در جهت تحدید و انزوای زبان فارسی در پیش گرفتند. این تلاش‌ها در دوره محمدزایی‌ها به اوج خود رسید. شکست سیاست درانی‌ها در نابودی و یا محدود کردن زبان فارسی دلایلی دارد که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف - تعمیق، گسترده‌گی و کاربرد زبان فارسی مانع محو این زبان از صحنه فرهنگی افغانستان گردید. زبان فارسی از دیرباز زبان رسمی افغانستان محسوب می‌شود. نیمی از مردم افغانستان به زبان فارسی تکلم می‌کنند و بسیاری از ایشان با این زبان آشنا هستند. برخی از منشیان حُکام و کارمندان ادارات در زمان درانی‌ها فارسی زبان بودند. احمدشاه درانی تعدادی از ایرانیان را به عنوان منشی و وقایع‌نگار در دربار خود استخدام کرد که از جمله می‌توان به محمودالحسینی مؤلف کتاب تاریخ احمدشاهی اشاره کرد. میر عبدالهادی موسوی لاری دیگر منشی احمدشاه دارای طبع شاعری بود. وی اشعار خود را به زبان فارسی و با تخلص عشرت می‌سرود. از عبدالله خان دیوان ییگی نیز که یکی از ارکان دولت احمدشاهی بود، اشعاری به زبان فارسی باقی مانده است.^۱ تیمورشاه درانی علاوه بر شعر دوستی، خود شاعری توانا بود. دربار او یک انجمن ادبی کوچک اما واقعی بود. میرزا لعل محمد عاجز، میر هوتک خان متخلص به افغان و عایشه درانی از شاعران بزرگ فارسی‌سرای زمان او بودند.^۲ از شخص شاه نیز اشعاری به زبان فارسی بر جای مانده است. «شاه در غزل‌سرایی بیشتر از حافظ شیرازی و واقف لاهوری پیروی می‌کرد».^۳

۱. فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶-۱۷۵.

۲. همان، ص ۹-۱۷۷.

۳. همان، ص ۱۸۱.

در زمان تیمور شاه و سپس در دوره حکمرانی پسرش محمود شاه، انجمن ادبی هرات از مرتبه والایی برخوردار بود. از شعرای بنام هرات می‌توان به رضا قلی نوایی متخلص به هما و عبدالله شهاب ترشیزی که شاعری بلند پایه و نویسنده‌ای چیره‌دست بود، اشاره کرد.^۱

در دوره‌های بعدی نیز زبان فارسی اهمیت و پویایی خود را حفظ کرد. اقدامات امیر شیرعلی با وارد کردن اصطلاحات زبان پشتو در دوایر دولتی، تأسیس فرهنگستان زبان پشتو توسط امان‌الله خان، حمایت برخی از مشروطه‌خواهان پشتون از سیاست گسترش و تعمیق زبان پشتو و سیاست‌های نژادپرستانه کلوپ ملّی به رهبری محمد داوود خان در جهت ترویج ناسیونالیسم پشتون هرگز نتوانست حضور زبان فارسی را در جامعه افغانستان کم‌رنگ نماید.

ب - تلاش‌های شیعیان و فارس‌زبان‌های افغانستان برای حفظ زبان و ادبیات فارسی دارای اهمیت فراوانی است. ایشان با سرودن اشعار و به کار بردن ضرب‌المثل‌های فارسی و پراکندن آن‌ها در سطح جامعه، به این مهم نایل آمدند. اشعار اغلب در قالب دو بیتی، چهار بیتی و غزل سروده می‌شد که خوانندگان و آهنگسازانی با گذاشتن آهنگ بر روی این سرودها به ترویج آن‌ها در جامعه کمک می‌کردند. سازهایی که این نواها را همراهی می‌کردند عبارت بودند از دَمبوره (نوعی دوتار)، قیچک، چنگ، نی و دایره.^۲ موسیقی هزاره‌ها از اصالت و معانی ژرفی برخوردار است به طوری که تأثیر آن را می‌توان بر هنر موسیقی اقوام مجاور مشاهده کرد. به طور مثال هزارگی یکی از نغمه‌هایی است که در موسیقی مقامی تربت جام رایج

۱. همان، ص ۱۸۰.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۶.

است.^۱ بعضی از ترانه‌ها مانند دیدو یا بولی و مَحْتَه نیز بدون موسیقی و ساز خوانده می‌شدند. دیدو و بولی اغلب آوازهای عاشقانه و ساده‌ای هستند که در عروسی‌ها و جشن‌ها خوانده می‌شوند و مَحْتَه نوحه‌ای است که زنان در سوگواری‌ها می‌خوانند. اعتقاد بر این است که مَحْتَه طی جنگ‌های هزاره‌ها با عبدالرحمن خان به وجود آمده است و عموماً به نام یکی از افراد خاص، جنگجویان و قهرمانان ساخته شده است.^۲ لَلّی یا لالایی نیز نوعی از شعر هزارگی است که از دو مصرع تشکیل شده و به ندرت بیش از چند سطر می‌شود. معمولاً این اشعار را مادران برای خواباندن اطفال خود می‌خوانند.^۳ ضرب‌المثل‌ها نیز که حاوی نکات اخلاقی و تجارب گذشتگان در جملاتی کوتاه و گاه مُقَفّی می‌باشند، در حفظ و پویایی زبان مادری، اهمیت زیادی دارند. زبان فارسی و گویش هزارگی مملو از ضرب‌المثل‌های شیرین است که نه تنها فارس‌ها بلکه افغان‌ها نیز از آن‌ها در محاورات استفاده می‌کنند.

یکی از رسوم مذهبی شیعیان، به ویژه هزاره‌ها، منقبت‌خوانی است. منقبت‌خوانی به صورت هفتگی در منازل یکی از اشخاص یا در تکیه‌خانه‌ها برگزار می‌شود و فقط مردان می‌توانند در آن شرکت نمایند. در این مجالس، مداحان یا منقبت‌خوانان بر حسب توانایی‌های خود اشعاری از حفظ و با صدای خوش برای راز و نیاز با خداوند و توصیف پیامبر اکرم (ص) و مدح ائمه اطهار^(ع) می‌خوانند. اغلب این اشعار از بهترین سروده‌های شاعران فارسی‌سرا است. «این رسم تاکنون نقش عمده‌ای در حفظ ادبیات فارسی در

۱. ستایشگر، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۵۷۴.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲-۱۲۱ و پولادی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۷.

۳. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۵-۱۲۴.

افغانستان، به ویژه در مواجهه با تلاش‌های پشتونی کردن حکومت‌های متوالی پشتون بازی کرده است. بدین ترتیب، این رسم در عین حال که به عنوان وسیله ارتباط و مقابله سیاسی و فرهنگی به کار رفته است، در پیدایش و حفظ برخی از بهترین اشعار و آثار ادبی فارسی در افغانستان نیز کمک کرده است.^۱

۲- آداب و رسوم

آداب و رسوم به آن دسته از شیوه‌های رفتاری عادی اطلاق می‌شود که در جامعه رواج دارد.^۲ مذهب یکی از مهم‌ترین عوامل شکل بخشیدن و جهت دادن به زندگی، اعمال و رفتار شیعیان افغانستان است به طوری که نقش و تأثیر اعتقادات مذهبی را نمی‌توان در زندگی روزمره ایشان انکار کرد.

هنگامی که یکی از شیعیان صاحب فرزندی می‌شود، از روحانی محل دعوت می‌کند تا در گوش بچه اذان و اقامه زمزمه کند.^۳ در روز سوم تولد کودک با حضور فردی روحانی طی مراسمی ساده، نامگذاری نوزاد صورت می‌گیرد. در افغانستان اغلب نام‌ها، اسلامی است. شیعیان برای نامگذاری اولاد ذکور خود بیشتر از نام‌ها و القاب پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام استفاده می‌کنند. معمولاً اسامی انتخابی مرکب هستند مانند محمدحسین و کلب‌رضا و... زیرا اسامی مفرد توهین به حضرات معصومین و اصحاب شمرده می‌شود.^۴ همچنین انتخاب اسامی بر مبنای مناسبت‌های اسلامی انجام می‌پذیرد. به عنوان مثال اگر نوزادی در نیمه

۱. همان، ص ۹-۱۱۸.

۲. کوئن، ۱۳۷۶، ص ۶۱.

۳. پولادی، ۱۳۸۱، ص ۴۴۱.

۴. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۲۵.

شعبان به دنیا آمده یا مراسم نامگذاری در این روز صورت گرفته باشد، برای او نام محمد مهدی انتخاب می کنند. روزهای هفته نیز در انتخاب نام کودک مؤثر می باشد. به عنوان مثال «اگر نوزاد، روز جمعه متولد شود اسم او معمولاً جمعه بیگ، محمد جمعه یا جمعه علی تعیین می شود و در صورت تولد در روزهای شنبه، محمد موسی و در روز یکشنبه، محمد عیسی نامیده می شود.»^۱

خانواده کوچکترین واحد اجتماعی است. خانواده روستایی گسترده تر از خانواده شهری است و روابط اعضای آن به خاطر پیوندهای فامیلی و وابستگی های کاری، صمیمانه تر می باشد. پدر در رأس این واحد اجتماعی قرار دارد و تمامی اعضای خانواده به تصمیمات او احترام می گذارند. در هنگام بحران ها و مشکلات، نصایح و راهنمایی های او کارگشاست و سایر اعضا سعی می کنند تا از تجارب و اندوخته های ارزنده او استفاده نمایند. یکی از وظایف پدر در خانواده های روستایی، آشنا ساختن پسران با کارهای کشاورزی، چرای دام ها و انتقال تجارب اقتصادی به آنهاست. پدر مسئول است که فرزندان را نسبت به وظایف مذهبی خود آشنا سازد و آنان را از روابط ساده محلی و اجتماعی مطلع سازد. احترام به سنت های اجتماعی و احساس همکاری متقابل، اساس زندگی روستایی است. بنابراین هر گونه رفتار نابهنجار موجب طرد افراد از جامعه می شود.^۲

یکی از وظایف پدر، فراهم کردن مقدمات ازدواج فرزندان خود می باشد. وقتی پسری به سن بلوغ می رسد. پدر و مادر برای او دختری را در نظر می گیرند. معمولاً انتخاب همسر برای پسران از میان افراد هم طبقه

۱. همان.

۲. پولادی، ۱۳۸۱، ص ۴۲۶-۷.

صورت می گیرد. افراد ثروتمند نظیر خان‌ها و ارباب‌ها با یکدیگر وصلت می کنند و افراد فقیر نیز مجبورند از میان هم نوعان خود، همسری برای زندگی آینده انتخاب کنند. بنابراین پدر و مادر در درجه نخست سعی می کنند تا عروس آینده خود را در بین فامیل نزدیک انتخاب نمایند. اگر پسری در بین دختردایی، دخترعمو، دخترخاله و دخترعمه های خود، هم کفوی پیدا نکرد، جستجو برای انتخاب همسر، خارج از محدوده فامیلی ادامه پیدا می کند. برای این امر، پدر و مادرها از کمک یک یا چند فرد که مسبب امر خیر باشند بهره می گیرند. وقتی دختری با ویژگی های مناسب پیدا شد، والدین پسر به همراه افراد موجه و محترمی مانند موسفید یا بزرگ فامیل و گاهی به اتفاق یکی از سادات یا روحانیون به قصد خواستگاری از دختر، با وعده و قرار قبلی به منزل وی می روند. طبق سنتی قدیمی، خواستگاران مقداری نان و شیرینی به عنوان پیش کش و خوش یمنی به خانواده دختر تقدیم می کنند. پس از پذیرایی از میهمانان و تعارفات معمول، سخن از اصل مطلب به میان می آید. معمولاً پدر دختر ضمن موافقت با وصلت مورد نظر، در مورد میزان شیربها (گله) به چانه زنی می پردازد. مبلغ شیربها به پدر و مادر دختر می رسد. در افغانستان چیزی تحت عنوان مهریه وجود ندارد و یا مبلغ آن بسیار پایین است به طوری که دختر از این سنت اسلامی محروم می باشد. متأسفانه دختران چون کالایی فروخته می شوند و فقط پدر و مادر از قبل ازدواج او بهره مند می شوند. پسرهایی که خانواده هایشان از تهیه مبلغ شیربها عاجزند، مجبورند سال‌ها برای تهیه مقدمات ازدواج خویش کار و تلاش کنند.

پس از موافقت والدین با ازدواج فرزندان‌شان، مراسم قندشکنی، شیرینی خوری و عقدکنان برگزار می شود. پس از چندی مراسم عروسی نیز

با حضور فامیل‌های طرفین صورت می‌گیرد. مراسم با حنابندان (تخت خینه) شروع می‌شود و پس از امضای عقد و قرارداد زناشویی (نکاح خوانی) با چند سنت مرسوم ادامه می‌یابد. یکی از این رسوم آیین‌مصاف می‌باشد. در آیین‌مصاف، عروس و داماد موفق می‌شوند تا برای اولین بار یکدیگر را در آینه ببینند.^۱

امروزه با رشد فرهنگ و ارتقای سطح اطلاعات، گرفتن شیربها به صورت فوق‌الذکر در شهرهای بزرگی چون کابل و هرات مرسوم نمی‌باشد و یا کمتر به چشم می‌خورد. همچنین بسیاری از پسرها و دخترها قبل از ازدواج یک یا چندین مرتبه همدیگر را ملاقات می‌کنند.

طلاق و جدایی گرچه از نظر اسلام منفور است اما از آن به عنوان راهکاری برای پایان دادن به پیوندهای نامتناسب یاد می‌کنند. نه تنها در بین شیعیان بلکه در میان افغان‌های سنی، طلاق به ندرت اتفاق می‌افتد. مذموم بودن پدیده طلاق از نظر شرع، ازدواج‌های فامیلی و نزدیک و پول‌های گزافی که داماد و خانواده او برای تصاحب دختر از دست داده‌اند مانع می‌شود تا مردی به متارکه و جدایی از همسر خود فکر کند. خانواده دختر هم با کسب مبالغ هنگفت هرگز به خود جرأت نمی‌دهد تا درباره طلاق حرفی به میان آورد، بنابراین بسیاری از ازدواج‌های ناموفق بالاجبار پایدار می‌ماند.

به غیر از جشن ازدواج و اعیاد مذهبی، شیعیان و فارسی‌زبانان به مناسبت‌های دیگری نیز به برپایی جشن و سرور می‌پردازند. عید نوروز یکی از بزرگترین اعیاد غیرمذهبی است. با فرا رسیدن بهار، شیعیان به نظافت خانه‌های خود می‌پردازند (خانه‌تکانی). آن‌ها پس از استحمام، لباس‌های نو

۱. همان، ص ۴۴۴-۷ و فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۶۳-۳۵۸.

بر تن می‌کنند و با برپایی مراسم شادی به دید و بازدید یکدیگر می‌روند. بسیاری از آن‌ها با ظروفی پر از گندم‌های تازه رویده (سبزه) به امامزاده‌ها و تکایا روی می‌آورند و هنگام تحویل سال در این اماکن مقدس به دعا و راز و نیاز می‌پردازند.^۱ در کابل، نوروز با به اهتزاز درآمدن پرچم‌های رنگارنگ و صدای شلیک چند گلوله توپ گرامی داشته می‌شود.^۲

به مناسبت سالگرد تولد اعضاء خانواده، خصوصاً فرزندان، همچنین ختنه کردن اولاد ذکور، جشن‌های باشکوهی تحت عنوان جشن ولادت و ختنه‌سوری برگزار می‌شود.^۳

۳- لباس و پوشش

الفنستون گوناگونی البسه مردم شهرنشین را نمایانگر پوشش‌های متنوع اقوام و ملیت‌های مختلف می‌داند: «در شهرها، عوام جامه‌های طبقه‌ای را می‌پوشند که به آن تعلق دارند و کوچه‌ها پر از افرادی است که نمایشگر قبایل و ملیت‌های مختلفند و منظره عجیب و تماشایی از انواع جامه‌ها و آداب و اطوار را می‌توان دید.»^۴ بنابراین می‌توان به سادگی نتیجه گرفت که پوشاک اقوام مختلف شیعه نیز با هم متفاوت باشد.

گرچه امروزه مردم شهرنشین از پوشاکی مشابه هم استفاده می‌نمایند اما در گذشته این یکنواختی موجود نبود. قزلباش‌های شهرنشین، مانند ایرانیان لباس بر تن می‌کردند. از آنجا که این قوم متمدن‌تر از سایر اقوام شهرنشین بودند، طرز پوشش ایشان به سرعت از طرف ساکنین شهرها، خصوصاً

۱. احمدی‌نژاد (بلخابی)، ۱۳۷۳، ص ۸۴ و پولادی، ۱۳۸۱، ص ۸-۲۲۷.

۲. احمدی‌نژاد (بلخابی)، ۱۳۷۳، ص ۸۴.

۳. همان، ص ۸۵ و پولادی، ۱۳۸۱، ص ۴۴۲-۴.

۴. الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۲۵۲.

اشراف، مورد تقلید واقع شد.^۱ به این ترتیب می‌توان به شکل و شمایل پوششی قزلباش‌های شهرنشین در دورهٔ درانی‌ها پی برد. «جامهٔ مردان همچون جامهٔ ایرانیان است: پیراهن کتان (که مرغوب آن را از حلب و معمولی را از ایران می‌آورند)، شلوار ابریشمی گشاد، قبایی از چیت که تا پایین زانو می‌رسد و آن را با بندی استوار می‌بندند. ردای روپوش به همان ساخت ولی از پارچه‌ای دیگر، کمر بند شال و کلاه افغانی که شالی را به دور آن عمامه‌وار می‌پیچند؛ همچنان جوراب کتانی سفید یا ساخته شده از شال، کفش‌های ایرانی و عبایی که بر شانه می‌اندازند. قبای زیر، ردیفی تَکمه و مادگی دارد که تا روی سینه و آستین‌ها می‌رسد. یک نوع پالتو هم ردیفی از تکمه‌های کله‌قندی و مادگی‌های متناسب با آن دارد. قبای رو از پارچه‌ای فاخر ولی ساده تهیه می‌شود؛ پارچه‌ای که ارمک خوانده می‌شود، از پشم شتر و بیشتر به رنگ قهوه‌ای است. اطلس، شال و زربفت ایرانی هم رایج است و قبای زر این لباس را کامل می‌سازد. شال دور کمر از نوعی است که در هند یا انگلستان بسیار کمیاب است. این شال بلند و باریک (تقریباً با عرض دو وجب) و تماماً خامک دوزی، شده و گرانی آن هم به دلیل همین پُر دوزی آن است.»^۲ پیراهن زنان نیز شبیه پیراهن مردان است ولی بسیار بلندتر و با پارچه‌ای نفیس‌تر که غالباً رنگارنگ بوده و بر روی آن‌ها ابریشم دوزی و گلدوزی مشاهده می‌شود. در غرب افغانستان یعنی نزدیک مرزهای ایران جنس پیراهن‌ها ابریشمین می‌باشد.^۳

لباس مردان و زنان هزاره، ساده و بی‌آلایش است. لباس مردان شامل کلاه، عمامه، پیراهن بلند، شلوار گشاد، ژاکت و کت پشمی با آستین‌های

۱. همان، ص ۲۳۱ و ص ۲۵۶.

۲. همان، ص ۲۵۶.

۳. همان، ص ۲۳۱.

بلند می‌باشد. در هوای سرد، مردان نوار پشمینی به نام «پایتابه» بر ساق پاهایشان می‌بندند تا پاها از سرما و برف محفوظ بماند. پایتابه یکی از مشخصات پوششی مردان هزاره از زمان‌های دور می‌باشد. همچنین مردان در سرما از چکمه‌های بلند چرمی استفاده می‌کنند که به کاپی معروف است. این پاپوش در هزاره‌جات دوخته می‌شود. کت مردان و بسیاری از البسه جوانان از پارچه بافته شده از پشم شتر یا گوسفند می‌باشد که به برک شهره می‌باشد.^۱

لباس زن‌های هزاره گشادتر از لباس مردان است و معمولاً رنگ لباس هایشان قرمز رنگ می‌باشد. زنان به مانند مردان، عرق چینی بر سر می‌گذارند. «تعدادی از مردان، عمامه‌های خاکستری یا سفید بر روی کلاه هایشان می‌بندند. این عمامه‌ها به این صورت بسته می‌شود که یک انتهای آن روی شانه، آویزان می‌شود. عمامه، یک بخشی از پوشش سر زنان می‌باشد که معمولاً با سکه و بلورهای کوچک شیشه‌ای، رنگ و روغن می‌شود. این عمامه‌ها تقریباً دو یا سه یارد (هر یارد ۹۲ سانتیمتر می‌باشد) طول و یک یارد عرض دارد. عمامه روی عرق چین به صورت کامل و پر پهن پوشیده می‌شود.»^۲ هزاره‌ها درباره عمامه بر سر گذاشتن زنان خود و بزرگتر بودن عمامه زنان نسبت به مردان، افسانه‌ای نقل می‌کنند که نشان از تأثیر و نقش مذهب، ولو به صورت خیالی، در طرز پوشش آن‌ها دارد. ایشان با نقل این افسانه‌ها، در پی تاریخ‌سازی و ارائه قدمت گرویدن خود به مذهب شیعه و بالطبع اصالت قوم هزاره می‌باشند. آن‌ها می‌گویند: «حضرت علی پسر عم و داماد پیغمبر در هزاره مسافرت می‌کرد و چون می‌دانست که

۱. فرهنگ، سید محمد حسین، ۱۳۸۰، ص ۴۱۵ و پولادی، ۱۳۸۱، ص ۴۶۱-۲.

۲. پولادی، ۱۳۸۱، ص ۴۶۲.

آبادی این ناحیه به وضع آبیاری آن بستگی دارد تصمیم گرفت که روی رودخانه‌ای که در آنجا بدون ثمر جاری است سدی ببندد ولی مردم از اشکالاتی که این کار در بر داشت وحشت کرده، از هر سو فرار کرد و چندان عجله کردند که عمامه‌هایشان در راه به زمین افتاد. اما زن‌ها که فهمشان زیادتر بود و جرأت و جسارت بیشتری داشتند، دعوت امام را اجابت کرده از هر سو به جانب او آمدند و هر کدام قطعه پنبه با خود آوردند و با آن قطعات پنبه در مدت بسیار کمی سد مورد احتیاج را بر روی رودخانه بستند. به این علت زنان قبیله هزاره عمامه‌های بزرگ بر سر دارند که انتهای آن‌ها در پشتشان آویزان است و مردهایشان فقط یک عرق‌چین یا کلاه نوک تیز بر سر دارند که معمولاً از پوست درست شده است.^۱ یکی از تصاویر کتاب الفنستون، وضع ظاهری و لباس مردی هزاره را نشان می‌دهد.^۲

التزام عملی مردم افغانستان به آیین محمدی را می‌توان در پابندی زنان افغانستان نسبت به رعایت حجاب به وضوح مشاهده کرد. ایشان فعالیت‌های خویش را با حفظ حجاب اسلامی و تقید به اصول شرعی، انجام می‌دهند.^۳

زنان افغانستان بر حجاب خود چنان اصرار می‌ورزند که گاهی این مسأله شکل غیرمعارف و افراطی به خود می‌گیرد. بسیاری از ایشان با رسیدن به مردی نامحرم، صورت‌های خود را با کشیدن روسری بر روی چهره مخفی می‌نمایند.^۴ و یا از پوششی بلند و یک‌پارچه به نام «برقع» استفاده می‌نمایند که از فرق سر تا نوک پایشان را می‌پوشاند. زنان هزاره ضمن رعایت حجاب اسلامی از توسل به اشکال افراطی آن اجتناب می‌ورزند. محققین از

۱. فوشه و دیگران، ۱۳۴۶، ص ۴۳۷.

۲. الفنستون، ۱۳۷۹، تصویر شماره ۱۲.

۳. ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۲۶.

۴. الفنستون، ۱۳۷۹، ص ۲۳۱.

وضع نامناسب پوشش هزاره‌ها پس از سرکوب ایشان توسط عبدالرحمن خان خبر می‌دهند به طوری که لباس‌های اکثر این مردم، مندرس و وصله‌دار گزارش شده است.^۱

۴- علوم و معارف

علی‌رغم این که قزلباش‌های شیعه در شهرهای بزرگ، به خاطر آشنایی با علوم مختلف به مراکز دیوانی راه یافتند و موجبات رشد و ترقی علمی خود را فراهم آوردند، هزاره‌ها در این زمینه هیچگونه پیشرفتی نداشتند. پس از سرکوب هزاره‌ها توسط عبدالرحمن خان و افزایش مالیات‌ها، هزاره‌ها عملاً قادر به تأسیس مدارس و مراکز آموزشی در منطقه هزاره‌جات نبودند. سیاست‌های تبعیض‌آمیز آل یحیی نیز مانع از ورود شیعیان به مراکز آموزشی در شهرهای بزرگی چون کابل می‌شد. بنابراین شیعیان برای رهایی از سیاست‌های نژادپرستانه به تقیه روی آوردند. قزلباش‌ها و شیعیان غیرهزاره با توسل به این اصل اسلامی تا حدودی به حفظ موقعیت خود و استفاده از علوم جدید نایل آمدند اما هزاره‌ها به خاطر چهره مغولی خود قادر به مخفی نگاه داشتن عقاید خویش نبودند و به این دلیل از امکانات فرهنگی - آموزشی کشور محروم گردیدند.

هزاره‌ها برای غلبه بر ضعف‌های آموزشی خود به تأسیس مکتب‌خانه‌ها روی آوردند. در این مکاتب نه تنها علوم دینی بلکه موضوعات گوناگون علمی مانند ادبیات، فلسفه، منطق، ریاضیات و ... آموزش داده می‌شد.^۲ همچنین بسیاری از هزاره‌های مهاجر به کشورهای همسایه توانستند از امکانات آموزشی کشورهای میزبان، در جهت ارتقای سطح علمی و

۱. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۶-۴۱۳.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۴.

فرهنگی خود استفاده نمایند. هزاره‌های کابل با بهره‌گیری از این امکانات محدود و با توجه به شرایط مساعد دهه ۱۹۶۰م یا دهه مشروطیت، موفق شدند تا به کرسی استادی دانشگاه کابل دست یابند. چهره‌هایی چون دکتر عبدالواحد سرابی (در رشته اقتصاد)، محمداسماعیل مبلغ (فلسفه و ادبیات)، یعقوب لعلی (مهندسی)، پروفیسور حسینیار (زیست‌شناسی) و نیطاقي (زراعت) جزو این افراد بودند.^۱ به زودی هزاره‌ها توانستند راه خود را در رسانه‌های فرهنگی و مطبوعات نیز باز کنند. نشریاتی نظیر «پیام وجدان» به سردبیری عبدالرئوف ترکمنی و «برهان» به سردبیری علمشاهی توسط آن‌ها منتشر شد. هزاره‌هایی که به مدارج فوق رسیدند، فرزندان هزاره‌هایی بودند که در آغاز این قرن به کابل مهاجرت کرده بودند.^۲ لازم به ذکر است که این پیشرفت‌های اندک با کودتای ۱۳۵۷ش/۱۹۷۸م متوقف شد.

از دیگر شخصیت‌های شیعه که در زمان مورد بحث در داخل یا خارج از افغانستان به تحقیقات علمی و گاه به پژوهش‌های دانشگاهی پرداخته‌اند می‌توان به محمدیوسف ریاضی هروی، میرغلامرضا مایل هروی، نجیب مایل هروی، محمد آصف فکر، محمدعیسی غرجستانی، دکتر سیدهاشم قطره و مهندس علیداد لعلی اشاره کرد.

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که سیاست درانی‌ها بر ارکان و ظواهر زندگی شیعیان تأثیرگذار بوده است. پس از قدرت‌یابی محمدزایی‌ها، ساختار اجتماعی و مناسبات قدرت در بین شیعیان بر هم خورد. شیعیان بر اثر ظلم و ستم حُکام به تقیّه و مخفی نگاه داشتن عقاید خود روی آوردند و در موارد معدودی، مجبور به تغییر مذهب گردیدند. فشارهای وارده به انزوای فرهنگی و عقب‌ماندگی علمی شیعیان هزاره منجر شد. گرچه سیاست

۱. همان، ص ۲۲۹.

۲. همان.

پشتونی کردن افغانستان موجب محدودیت زبان فارسی نشد اما در ادبیات و هنر تغییراتی پدید آمد. پیدایش مخته و راه یافتن اصطلاحات پشتون در زبان فارسی شیعیان، شاهدی بر این مدعاست. علی‌رغم تأثیرات منفی، فشارهای وارده دستاوردهایی نیز برای شیعیان همراه داشت. مهاجرت بسیاری از شیعیان باعث آشنایی آن‌ها با سایر ملل و بهره‌گیری از علوم و امکانات آموزشی کشورهای دیگر شد. برخی از شیعیان مهاجر به عراق و ایران با تحصیل در حوزه‌های دینی به مدارج بالای علمی رسیدند و پس از بازگشت به موطن خود به زدودن خرافات مذهبی و آشنا ساختن مردم با معارف ناب اسلامی پرداختند.

فصل پنجم؛

اوضاع اقتصادی شیعیان افغانستان

از نظر وضعیت اقتصادی و برخورداری از امکانات و تسهیلات دولتی، شیعیان از محروم‌ترین اقشار جامعه افغانستان به حساب می‌آیند. ریشه این استضعاف را باید در سیاست‌های تبعیض‌آمیز حُکام نسبت به قبایل غیر پشتون به ویژه اقلیت‌های فارسی‌زبان هزاره و قزلباش، یعنی اکثر قریب به اتفاق شیعیان افغانستان جستجو کرد. برای بررسی بهتر این مسأله به کنکاشی پیرامون زندگی شیعیان این دوره، در شهرها و روستاها می‌پردازیم.

اقتصاد روستایی

غالب روستاهای شیعه‌نشین در منطقه هزاره‌جات متمرکزند. بنابراین برای پی‌بردن به وضعیت اقتصادی شیعیان در دوره مورد بحث، مطالعه نظام اقتصادی حاکم بر روستاهای هزاره‌جات ضروری به نظر می‌رسد.

روستاهای افغانستان در دوره فرمانروایی درانی‌ها، تحت حاکمیت فئودال‌ها قرار داشت. میرها یا فئودال‌های هزاره مالک ابزار تولید، زمین و احشام به حساب می‌آمدند که علاوه بر ثروت از نفوذ و قدرت فراوانی برخوردار بودند. در واقع هزاره‌جات میان میرهای قدرتمند تقسیم شده بود و هر میر سلطه‌ای بلامنازع بر منطقه تحت حاکمیت خود داشت. میر علاوه بر زمین‌های بزرگی که در اختیار داشت به خود اجازه می‌داد تا از بهترین و مرغوب‌ترین چراگاه‌های عمومی برای گله‌های خود استفاده نماید. بعد از

میرها، خوانین و ارباب‌ها دارای زمین‌های بزرگ زراعی بودند. زمین‌هایی نیز از طرف میر به عنوان جاگیر در اختیار افراد مسلح قرار می‌گرفت. باقی زمین‌های هزاره جات نیز یا در دست خرده مالکین بود و یا به صورت وقف در اختیار شخصیت‌های مذهبی قرار داشت.^۱

در دورهٔ عبدالرحمن خان نظام میری از منطقهٔ هزاره جات برچیده شد. به عبارت دیگر فئودال‌های بومی از بین رفتند اما با از بین رفتن میرها وضع اقتصادی هزاره‌ها بهتر نشد. حکومت مرکزی به جای میرهای سابق، اربابان افغان را به منطقه گسیل داشت و مقامات رسمی و ارباب‌های افغان نیز به نوبهٔ خود و از ترس بروز شورش، بعضی از هزاره‌های نامدار و صاحب نفوذ را به عنوان ارباب‌های جدید به مردم معرفی کردند. افزایش مالیات‌ها و بازگذاشتن دست کوچنده‌های افغان در تجاوز به زمین‌های زراعی و از بین بردن دام‌های مردم هزاره، باعث نابودی بیش از پیش اقتصاد هزاره جات شد. به طور کلی اقتصاد روستایی منطقهٔ هزاره جات را در این دوره می‌توان در سه شکل زراعت، دامداری و صنعت و تجارت مورد بررسی قرار داد.

۱- زراعت

به علت کوهستانی بودن منطقهٔ هزاره جات، زمین‌های هموار کشاورزی در آن محدود می‌باشد. این مسأله موجب شده است تا هزاره‌ها شناخت زیادی از زمین‌های زراعی و محصولات قابل کشت در آن‌ها بدست آوردند. توانایی هزاره‌ها در کشاورزی موجب شده است تا اقتصاد آن‌ها در درجهٔ نخست به زراعت متکی باشد.

از محصولاتی که به طور وسیع در مناطق نیمه مرتفع هزاره جات کشت می‌شود می‌توان از گندم، جو، جَواری (ذرت)، مُشْگ (نخود فرنگی)،

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۹۹-۱۱۸.

کُلُول (دانه‌ای شبیه ماش)، عدس، باقالا، رَشَقَه (یونجه) و تنباکو نام برد. زرد ک (هویج)، کچالو (سیب‌زمینی)، شلغم، کدو، بادرنگ (خیار)، بادمجان رومی (گوجه‌فرنگی)، پیاز، خربوزه و تربوزه (هندوانه) نیز از محصولاتی هستند که در بعضی از مناطق هزاره‌جات بدست می‌آیند. کشت این محصولات در هزاره‌جات سابقهٔ چندانی ندارد. روغن چراغ نیز از کنجد بدست می‌آید که در این مناطق کاشته می‌شود. در مناطق پست و گرمسیر هزاره‌جات که آب فراوانی دارد، برنج کاشته می‌شود. باغ‌های انگور، انار، انجیر و ... نیز در این منطقه قرار دارند. در ارتفاعات بلند هم، تقریباً هیچ رویدنی یافت نمی‌شود.^۱

گرچه اکثر رودخانه‌های پرآب افغانستان از منطقه هزاره‌جات سرچشمه می‌گیرد اما بعضی از مناطق هزاره‌جات از کم‌آبی رنج می‌برند. ارزش آب باعث شده است تا هزاره‌ها از سیستم‌های متنوع آبیاری بهره‌گیرند. جوی و کاریز دو سیستم انتقال‌دهندهٔ آب به زمین‌های کشاورزی است. جوی یا نهر همان کانال‌های روباز و کاریز نوعی کانال زیرزمینی است که آب را از کوهپایه به طرف زمین‌های کشاورزی هدایت می‌کند. هزاره‌ها با احداث سدهای متعدد بر روی رودخانه‌ها، آب را مهار کرده و در ماه‌های کم‌بارش از آب ذخیره شده در پشت سدها استفاده می‌کنند. تنظیم آب مصرفی نیز توسط شخصی به نام میرآب می‌باشد.^۲ در ورای افسانه‌هایی که ساخت سدهای متعدد را به علی^(ع) منتسب می‌کنند، علاوه بر عشق و ارادت مردم هزاره به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام، می‌توان به اهمیت و نقش آب در زندگی روزمرهٔ ایشان پی برد.

۱. همان، ص ۷۷-۹ و موسوی، ۱۳۷۹، ص ۹-۱۳۸.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۰.

زمین‌های کشاورزی به دو صورت آبی و کلمی (دیم) است. زمین‌های آبی بیشتر در کنار چشمه‌های دایمی آب یا رودخانه‌های پر آب قرار دارند. از زمین‌های کم‌آب و یا زمین‌های مرتفع که آبیاری آن‌ها مشکل است، محصولات دیم بدست می‌آید. برداشت از زمین‌های دیمی به مراتب کمتر از زمین‌های آبی است اما محصولات دیم از کیفیت بهتری برخوردارند.^۱ زمین‌های آبی در بهار و پاییز زیر کشت می‌روند اما برداشت در ماه‌های ثور و جوزا (اردیبهشت و خرداد) است. زمین‌ها در دوره مورد بحث با وسایل ابتدایی آبیاری و شخم‌زده می‌شد. زمین با استفاده از گاو و یا الاغ قُلبه (شخم‌زده) می‌شد و از پهن گوسفند یا دیگر حیوانات برای بارور ساختن خاک استفاده می‌گردید. گندم بوسیله آسیاهای آبی، بادی، دستی و یا آسیاهایی که توسط حیوانات می‌چرخیدند، آرد می‌شد. کار با آسیاب‌های آبی و بادی مشکل بود و فردی متخصص به نام آسیابان بر کار آن نظارت می‌کرد. در ثانی مردم فقیر استطاعت احداث آسیاب‌های بزرگ آبی و بادی را نداشتند، بنابراین اکثر مردم از آسیاب‌هایی که توسط حیوانات به گردش در می‌آمدند و یا آسیاب‌های دستی که در بیشتر خانه‌ها به چشم می‌خورد استفاده می‌کردند. به خصوص استفاده از آسیاهای دستی در زمستان کاربرد بیشتری داشت. در دوره‌ای که میرها بر همه امور هزاره‌جات تسلط داشتند، میرآب و آسیابان توسط آن‌ها تعیین می‌شدند.

در دوره عبدالرحمن خان بسیاری از زمین‌های منطقه هزاره‌جات در اختیار کوچنده‌های افغان قرار گرفت اما جانشین او، حبیب‌الله و سپس امان‌الله خان، زمین‌ها را به هزاره‌ها عودت دادند. کشاورزی اندکی رونق یافت ولی تجاوزات افغان‌های صحراگرد که توسط قانون حمایت می‌شدند

۱. همان، ص ۱۳۹ و تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۸-۷۷.

و اخذ مالیات‌های غیرعادلانه همچنان از عوامل رکود کشاورزی در منطقه هزاره‌جات بود.

۲- دامداری

پس از کشاورزی، دامداری پیشه دوم هزاره‌ها محسوب می‌شود. از آنجائیکه غالب مردم نمی‌توانند به تنهایی از راه کشاورزی امرار معاش نمایند، معمولاً چند رأس دام نیز پرورش می‌دهند. در واقع پیشه بیشتر روستائیان علاوه بر زراعت، دامداری می‌باشد. پرورش حیوانات اهلی نظیر گوسفند، گاو، بز، شتر، اسب، الاغ و قاطر در مناطق مختلف هزاره‌جات به چشم می‌خورد. گله‌های اسب، شتر و حیوانات کته شاخ (شاخ بزرگ) نظیر گاو در دست میرها و ثروتمندان بود. اسب‌های کوتاه‌قد هزاره، پرتوان و بارکش هستند به همین خاطر از آن‌ها در مناطق کوهستانی و محیط‌های سخت استفاده‌های فراوان می‌کنند.^۱

هزاره‌جات یکی از عمده‌ترین مراکز تولید گوشت در افغانستان می‌باشد به طوری که مازاد گوشت مصرفی به سایر مناطق صادر می‌شود. مردم هزاره علاوه بر استفاده از گوشت تازه، به طور مرسوم تعدادی از دام‌ها را در پاییز ذبح می‌کنند و گوشت آن‌ها را پس از خشک کردن در طول فصل سرما استفاده می‌کنند. پشم گوسفندان را دو مرتبه در سال، بهار و پاییز، می‌چینند. پشمی که در پاییز چیده می‌شود نرم‌تر و مرغوب‌تر می‌باشد. از پشم سرخ گوسفندان در بافتن پارچه معروف «برک» استفاده می‌نمایند که بخشی از این پارچه به سایر مناطق افغانستان و حتی به کشورهای همجوار از جمله ایران صادر می‌شود.^۲ از پهن گوسفندان به عنوان کود در زمین‌های

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۸۰-۸۱.

۲. همان و یزدانی، ۱۳۷۲، ص ۱۴۲.

کشاورزی استفاده می‌کنند. در مناطق غیر جنگلی هزاره‌جات که چوب و هیزم وجود ندارد، از سوزاندن پهن در تولید گرما استفاده می‌کنند.^۱ از احشام، شیر و دیگر محصولات لبنی تهیه می‌کنند. چکمه (ماست چکیده)، قُروت (کشک)، پنیر، ماست و مَسکه (کره) از محصولات لبنی هزاره‌جات می‌باشند. روغن دنبه و روغن زرد که از حرارت دادن کره تهیه می‌شود و در سراسر افغانستان مشهور می‌باشد، از تولیدات و فراورده‌های دامی هزاره‌جات هستند. در دورهٔ محمد هاشم خان اخذ مالیات به خاطر تولید روغن زرد موجب بروز شورش از سوی مردم هزاره شد. در پی این شورش، دولت مالیات مزبور را ملغی اعلام کرد.^۲

پوست حیوانات اهلی نیز مصارف گوناگون دارد. از چرم تهیه شده در تولید مَشک، کفش، کمر بند، کیف، زین و سایر اقلام مصرفی استفاده می‌کنند. کاپی که نوعی چکمهٔ چرمی است در هزاره‌جات تولید می‌شود.^۳ گرچه دامداری هزاره‌جات همچون کشاورزی آن، از سوی حاکمان محمدزایی ضربه‌های فراوانی متحمل گردید، با اینحال هزاره‌ها تا امروز از خود کفایی نسبی برخوردارند.

۳- صنعت و تجارت

صنعت پس از زراعت و دامداری در اقتصاد هزاره‌ها جایگاه سوم را به خود اختصاص داده است. این بخش از اقتصاد، به رشد کند خود تا دورهٔ عبدالرحمن خان ادامه داد اما از این پس تحت تأثیر جریان‌های سیاسی و سختگیری‌های دولت مرکزی، مانند سایر شاخه‌های اقتصاد به رکود و

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۷۸ و فوشه و دیگران، ۱۳۴۶، ص ۴۳۸.

۲. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۶-۷ و ناصری داوودی، ۱۳۷۹، ص ۷-۲۶۸.

۳. فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۵۶ و یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۴۱۴.

خمودی دچار شد. با این حال عدم پیشرفت صنعت در هزاره‌جات دلایل دیگری نیز دارد. شرایط کوهستانی هزاره‌جات و عدم دسترسی آسان به شهرهای بزرگی چون کابل و هرات باعث شده است تا صنعت در این مناطق از تأثیرپذیری کمتری نسبت به سایر مناطق برخوردار شود. دیگر این که تولیدات صنعتی در حد نیازهای محلی صورت می‌گرفت بنابراین فقدان مازاد تولید و عدم صادرات، انگیزه تولید بیشتر و به کار گرفتن خلاقیت در تولید را خودبه‌خود از بین می‌برد. درگیری‌های بی‌پایان میان میرهای هزاره از یک طرف و بین‌آنها با حُکام کابل و یا بیگ‌های ازبک از طرف دیگر، هرج و مرج و فقدان ثبات سیاسی را همراه داشت. تمامی این مسایل به پایین نگه داشتن سطح صنعت در منطقه هزاره‌جات منجر شد با این وجود بعضی از صنایع کوچک و بزرگ در منطقه هزاره‌جات به کار خود ادامه دادند. حرفه‌های رایج در هزاره‌جات عبارت بودند از: نساجی، چرم‌سازی، کفش‌سازی، خیاطی، زرگری و آهنگری. این صنایع به واسطهٔ استادان ماهر رونق داشت و پس از آن‌ها، فرزندان ایشان راه پدران و مادران خود را ادامه می‌دادند. به عبارت دیگر این فنون از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد.^۱

در بخش صنایع دستی نیز یکی از عمده‌ترین و مشهورترین تولیدات هزاره‌ها، بُرک بود. بُرک نوعی پارچهٔ ضخیم است که از موی شتر و پشم گوسفند بافته می‌شود و به غیر از هزاره‌جات در مناطق دیگر و حتی در کشورهای همجوار مصرف دارد. پس از سرکوبی هزاره‌ها توسط عبدالرحمن خان، کارگاه‌های تولید بُرک به کابل انتقال داده شد و زنان اسیر هزاره در آن‌ها مشغول به کار گردیدند.^۲ زنان هزاره از کرک بز،

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۸۲-۳.

۲. همان، ص ۸۴.

پارچه‌های نفیس و از پشم‌های ضخیم گوسفندان، فرش‌های مرغوب می‌بافتند. به همین جهت قالی، گلیم، جاجیم و نمدهای هزارگی در سایر نقاط از شهرت کافی برخوردار است. به غیر از موارد یاد شده زنان هزاره به بافتن جوراب، دستکش، شال‌گردن، کلاه، ژاکت و لباس‌های گلدوزی شده و رنگارنگ شهره بودند.^۱

در هزاره‌جات معادن غنی مس، آهن، گوگرد و سرب وجود دارد. هزاره‌ها از دیرباز طرز استخراج آهن از سنگ آهن و تولید فولاد را می‌دانستند. رهبران هزاره در بعضی از نقاط کوشش می‌کردند تا استخراج معادن قیمتی و مهم را از دید بیگانگان مخفی نگاه دارند.^۲ تقریباً تمامی مصرف ذغال‌سنگ افغانستان از منطقه هزاره‌جات تأمین می‌شود. در واقع افغانستان برای تولید ذغال‌سنگ به منطقه هزاره‌جات وابسته است.^۳ «آهن‌گران و اسلحه‌سازان از آهن و یا فولاد استخراج شده حتی اسلحه‌هایی با مرغوبیت و جنسیت عالی تولید می‌کردند (چاقو، شمشیر، خنجر، نیزه، سپر و غیره ...) بعد از قیام هزاره‌ها در دهه ۹۰ قرن نوزده، تولیدات صنایع فلزی بسیار پایین آمد ولی اسرار حرفه تولید اسلحه سرد کاملاً از بین نرفت ... آهن‌گران هزاره و اسلحه‌سازان آن‌ها، حتی اسلحه گرم، نه فقط دهان پر (فتیله‌دار) بلکه تفنگ و تفنگچه نیز تولید می‌نمودند. همچنین وسایل کار برای تولیدات زراعتی از قییل: بیل، چکش، گاوآهن و قُلبه‌های چوبی (وسایل شخم‌زنی چوبی) را نیز می‌ساختند.»^۴ استادان حکاک بر روی محصولات فلزی نظیر اسلحه، بهترین نقوش را ایجاد می‌کردند. نکته

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۵.

۲. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۸۵.

۳. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۸.

۴. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۸۶.

قابل ذکر اینکه استادان صنعتگر کمتر به امور کشت و زراعت می پرداختند و فقط در اوقات بیکاری به مالداري یا باغداری مشغول می شدند.^۱

اما تجارت در سطح هزاره جات رونق چندانی نداشته است. فقط بعضی از امور تجاری در مسیر کاروان ها و یا در نزدیکی سرحدات صورت می گرفت. هزاره هایی که در همسایگی تاجیک ها قرار داشتند نیز توانسته بودند به صورت منظم و پیشرفته به معاملات تجاری با آن ها پردازند.^۲ فقدان راه های مواصلاتی و وسایل حمل و نقل و عدم مبادله کالا با پول، تجارت را با کسادى مواجه ساخته بود. مبادله کالا با کالا برای تجاری که به هزاره جات وارد می شدند جاذبه ای نداشت زیرا کالاهای تولیدی در منطقه هزاره جات از تنوع و کیفیت لازم برخوردار نبود. گوسفند اساس معاملات بود. تاجران در مقابل اجناسی که به هزاره ها می دادند پارچه، شال، گلیم، قالی، برک و روغن زرد می گرفتند. تاجران ایرانی محصولاتی از قبیل گوگرد، چاشنی تفنگ، بوره (شکر)، چاقوهای اتریشی، قوطی نسوار (ناس) و محصولات فرانسوی به منطقه هزاره جات وارد می نمودند. از ترکستان اسب، برنج و نمک و از هند، اسلحه، پارچه، ییل، گاو آهن، کشمش، نمک و تنباکو به هزاره جات می رسید. همچنین تاجران ترکستانی برای امیران هزاره غلام هایی برای فروش می آوردند.^۳

یکی از موانع بزرگ رشد تجارت در منطقه هزاره جات، اختلافات مذهبی بین شیعیان و جماعت اهل تسنن می باشد. این اختلافات در دوره محمد زایی ها به اوج خود رسید. سنی های پشتون، هزاره ها را کافر می دانستند. متأسفانه این بدبینی تا زمان حال ادامه پیدا کرده است. شیعیان نیز

۱. همان.

۲. همان، ص ۸۸ و ص ۹۲.

۳. همان، ص ۹۱-۲ و موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۷.

مقابلاً نسبت به پشتون‌های سنی به دیده سوءظن می‌نگریستند. «بزرگان هزاره با نهایت بدبینی به تجار غیر شیعه مذهب می‌نگریستند. مخصوصاً این بدبینی توسط سیدها تقویت و تشدید می‌گردید. فقط تاجرانی می‌توانستند در هزاره‌جات نفوذ کنند که به مذهب شیعه معتقد می‌بودند. مخصوصاً تاجران قزلباش کابل و تجار ایران می‌توانستند آزادانه در هزاره‌جات فعالیت داشته باشند.»^۱

اقتصاد شهری

شیعیان شهرنشین بیشتر در شهرهای بزرگی چون کابل، هرات، قندهار، غزنی و مزار شریف زندگی می‌کنند. آن‌ها بیشتر از نژادهای قزلباش، پارسیوان و هزاره می‌باشند. شیعیان ساکن در شهرهای بزرگ کمتر از هموعان خود در مناطق روستایی مورد تبعیض واقع می‌شوند. از دلایل این امر می‌توان به مراقبت دستگاه‌های حکومتی به منظور جلوگیری از اختلافات و درگیری‌های شدید، همچنین بالا بودن سطح فرهنگ مردم شهرنشین و عصبیت کمتر نسبت به روستائیان اشاره کرد.

۱- مشاغل دیوانی

پس از تأسیس فرمانروایی درانی‌ها، احمد خان ابدالی به منظور فتوحات خارجی و سرکوب شورش‌های داخلی، قزلباش‌های شیعه را در نیروی نظامی خود وارد کرد. پس از احمد خان، قزلباش‌ها نه تنها به تحکیم موقعیت خود در دستگاه نظام پرداختند بلکه با نفوذ در دربار به موقعیت‌های ممتازی دست پیدا کردند. بسیاری از آن‌ها به عنوان منشی و مشاور در دربار

۱. تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۹۳-۹۴.

و وزارتخانه‌های مختلف، مشغول خدمت شدند. نفوذ شیعیان فارسی‌زبان در دربار و ادارات به جایی رسید که مورد حسادت و کینه سرداران پشتون قرار گرفتند و در چند نوبت از جمله در دوره تیمور شاه و شاه محمود بر علیه آنان توطئه‌هایی طراحی و به مرحله اجرا گذاشته شد.

با روی کار آمدن محمدزایی‌ها، ظلم و ستم بر شیعیان فزونی یافت. علی‌رغم تمام سختگیری‌های دوست محمد خان و عبدالرحمن خان نسبت به شیعیان هزاره، شیعیان شهرنشین از آزادی‌های نسبی برخوردار بودند. کشتار شیعیان هزاره موجب مهاجرت بسیاری از آن‌ها به شهرهای بزرگ و کشورهای مجاور شد. تخریب ساختارهای اقتصادی هزاره‌جات در دوره محمدزایی‌ها باعث هجوم هزاره‌ها به کابل گردید. با آزادی‌های نسبی بوجود آمده در دوره امیر حبیب‌الله خان و امان‌الله شاه، مهاجرت هزاره‌ها جویای کار به شهرهای بزرگ افزایش یافت. اوج سختگیری بر شیعیان شهرنشین به زمان حکومت آل یحیی باز می‌گردد. در این دوره بسیاری از شیعیان از ادارات و مراکز آموزشی اخراج شدند و از ورود نمایندگان مردم هزاره‌جات به مجلس شورا جلوگیری به عمل آمد. قبلاً اشاره شد که شیعیان قزلباش در پوشش تقیه می‌توانستند به کار در ادارات و تحصیل در مراکز آموزشی ادامه دهند، اما هزاره‌های شیعه به خاطر چهره مغولی خود از این امتیازات هم محروم بودند. با اینحال در دوره حکومت ظاهر شاه و در دهه مشروطیت، همچنین در دوره جمهوری داوود خان، بسیاری از شیعیان به مراکز دولتی راه یافتند.^۱ به‌طور مثال «هزاره‌های غزنی و جاغوری اغلب در سازمان‌های دولتی یا ارتش کار می‌کردند».^۲

۱. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۹.

۲. همان، ص ۲۲۷.

۲- صنعتگران و پیشه‌وران

طبعاً همه قزلباش‌ها و شیعیان ساکن شهرها در امور دیوانی شاغل نبودند. بسیاری از آن‌ها از راه تجارت و بازرگانی امرارمعاش می‌کردند. ثروت موجب شده تا تجار شیعه از نفوذ بالایی در میان هم‌کیشان شهری خویش برخوردار شوند. هزاره‌های ساکن در شهرها به کارهای سخت اشتغال دارند. پس از نابودی اقتصاد هزاره‌ها توسط عبدالرحمن خان و جانشینان وی، بسیاری از ایشان برای پیدا کردن کار راهی شهرها شدند و در اثر جو به وجود آمده علیه خود به کارهای پرزحمت روی آوردند. کارهای سنگینی مانند کارگری، باربری، سقوی (سقایی)، کراچی وانی (گاریچی)، نانواپی، مغازه‌داری، فروش قطعات کهنه اتومبیل، فروش لباس‌های دست دوم خارجی (لیلامی)، رانندگی، خیاطی، نجاری و... در دست آن‌هاست. آنان همچنین به کارهای موسمی چون برف‌روبی یا جمع‌آوری چوب طی ماه‌های زمستان می‌پردازند.^۱ پستی شغل هزاره‌ها باعث شده است تا عده‌ای موقعیت آن‌ها را با زخم‌زبان‌های خود خدشه‌دار نمایند. بازتابی از این موضوع را می‌توان در سخنان عبدالرحمن خان مشاهده کرد. «هزاره‌ها در تمام مملکت افغانستان منتشر می‌باشند و به هر ولایت و قصبات و قلعه‌جات دیده می‌شوند. در افغانستان مثلی می‌گویند که اگر هزاره‌های خر بارکش نبودند و از عهده کارهای ما بر نمی‌آمدند باید خودمان مثل الاغ کار خود را می‌کردیم».^۲

از میان هزاره‌های ساکن در کابل، هزاره‌های ترکمن از نظر اقتصادی در دو حوزه تجارت و فروش قطعات اتومبیل موفق عمل کرده‌اند و از وضع اقتصادی بهتری نسبت به سایر هزاره‌ها برخوردارند.^۳

۱. همان، ۱۳۷.

۲. عبدالرحمن خان، ۱۳۶۹، ص ۲۸۸.

۳. موسوی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۷.

نتیجه گیری

نوشتاری که به فرجام رسید نگاهی بود گذرا به اوضاع سیاسی - اجتماعی شیعیان افغانستان از فرمانروایی درانی ها تا کودتای سرخ. به دلیل گستردگی زمانی دوره مورد بحث، تنها به مؤلفه های مهم و تأثیر گذار حیات شیعیان اشاره گردید و از این نگاه کلی نتایج ذیل حاصل آمد:

شیعیان افغانستان از اقوام مختلف هزاره، قزلباش، پارسیوان، بلوچ، ترکمن، سادات و عده ای پشتون تشکیل شده اند و در استان های مختلف به شکل فراگیر یا نقطه ای سکونت دارند اما به صورت عمده در ناحیه مرکزی افغانستان یعنی هزاره جات زندگی می کنند. اکثریت جمعیت افغانستان را پشتون های سنی مذهب تشکیل می دهند که از زمان قتل نادر شاه افشار (۱۱۶۰ق/۱۷۴۷م) و به قدرت رسیدن احمدخان ابدالی بر این مملکت فرمان راندند. هزاره ها و قزلباش ها عمده ترین طوایف شیعی بودند که احمدخان را در رسیدن به قدرت یاری رساندند و خواه ناخواه ناگزیر به اطاعت از وی گردیدند.

شیعیان در دوره فرمانروایی سدوزایی ها از آزادی نسبی برخوردار بودند و در عمل به فرایض دینی و مذهبی تحت فشار کمتری قرار داشتند. حکومت مرکزی بنا به دلایل سیاسی و امنیتی تعدادی از آنان را به عنوان

منشی و مستوفی در دوایر دولتی و دربار به خدمت گرفت. جمعیت بزرگتری از شیعیان نیز در نیروی نظامی دایم تحت عنوان غلامان شاهی وارد شدند. این جماعت در مواقع ضروری می توانست در برابر مخالفان و مدعیان حکومت که هیچگونه سنخیت فرهنگی چه از لحاظ مذهب و چه از لحاظ زبان و قومیت با ایشان نداشت به مقابله برخیزد. بدین جهت افغان‌های سنی نسبت به ایشان نظر خوشی نداشتند و مترصد فرصت بودند تا آنان را از صحنه سیاسی افغانستان حذف نمایند. هرگاه حکومت مرکزی از قدرت کافی بهره‌مند بود از سوی اکثریت به آنان تعرضی صورت نمی گرفت و طبعاً زمانی که دولتی ضعیف و بی ثبات بر سر کار می آمد با آنان به هر بهانه و با هر وسیله حتی با تهییج احساسات و عواطف مذهبی عامه، مقابله می کردند.

فشار و ظلم و ستم بر شیعیان در دوره زمامداری محمدزایی‌ها به مراتب بیشتر از دوران حکومت سدوزایی‌ها بود. یکی از دلایل این امر به سیاست‌های توسعه طلبانه و استعماری انگلستان در منطقه باز می گردد. انگلستان که در این زمان تمامی خاک هندوستان را به اشغال خویش درآورده بود، جهت حفظ منافع خود و برای دور نگه داشتن دولت‌های قدرتمند خصوصاً روسیه از خاک این کشور، به ایجاد دولتی حایل بین متصرفات خویش و سایر دول می اندیشید. بیداری و هوشیاری مسلمانان افغانستان و استقرار دولتی مستقل در این کشور، بزرگترین مانع در اجرای سیاست‌های انگلستان و تلاش ایشان در جهت نفوذ در خاک افغانستان محسوب می شد. انگلستان برای رسیدن به اهداف خود، پس از اشغال بخش‌هایی از خاک افغانستان، جهت بی ثبات کردن این کشور و درهم شکستن اتحاد نیروهای مجاهد به ایجاد تفرقه بین اقوام و مذاهب مختلف

روی آورد و به طور همزمان زمینه به قدرت رساندن حکومت‌های دست‌نشانده را فراهم ساخت. خسارات مالی و جانی فراوانی که انگلیسی‌ها در طی جنگ‌های سه‌گانه با افغان‌های متحد متحمل گردیدند، آنان را به پیگیری سیاست‌های فوق‌مصمم‌تر کرد. به قدرت رساندن دوست محمدخان و امیر عبدالرحمن‌خان در افغانستان و گرفتن ضمانت‌های کافی از ایشان به منظور جلب حمایت انگلستان در برقراری هرگونه رابطه با کشورهای خارجی و سرکوب نیروهای انقلابی و بیگانه‌ستیز، در این راستا قابل بررسی است. به مرور زمان و با کم‌رنگ شدن حضور مستقیم استعمارگران در کشورهای دیگر، سیاست ایجاد تفرقه و شعله‌ور ساختن آتش جنگ‌های مذهبی، بیشتر مورد توجه دولتمردان انگلیس قرار گرفت.

سیاست پشتونی کردن افغانستان در دوره محمدزایی‌ها با شدت هرچه تمام‌تر پیگیری شد. این سیاست که با قدرت‌یابی احمدخان ابدالی آغاز شده بود، در دوره امیر شیرعلی‌خان با وارد کردن اصطلاحات زبان پشتو در دوایر دولتی و نظامی ادامه یافت. این امر با اقدامات عملی و سرکوب‌گرایانه عبدالرحمن‌خان بر ضد اقوام و طوایف غیرپشتون وارد مرحله تازه‌ای شد. نکته قابل ذکر این‌که، سرکوب‌ها تحت عنوان جهاد مقدس صورت می‌گرفت. برانگیختن احساسات و عواطف مذهبی سنی‌ها بر ضد شیعیان به افتراق و جدایی بیشتر پیروان این دو مذهب و ایجاد حس تنفر و بدبینی نسبت به یکدیگر منجر گردید به‌طوری‌که کشتار وسیع هزاره‌ها موجب کاهش شدید جمعیت شیعیان افغانستان شد. قتل سران و بزرگان هزاره همچنین مجبوس کردن و تحت‌نظر قرار دادن باقیمانده ایشان، برچیدن نظام میری و کوتاه کردن دست شیعیان از مناصب دیوانی، تضعیف موقعیت سیاسی شیعیان را در برداشت. ضبط اموال شیعیان، باز گذاشتن دست افغان‌ها

برای تصرف اموال و تجاوز و تعدی به حریم ایشان و از همه بالاتر، حمایت حقوقی و قانونی از اعمال پشتون‌ها، به تضعیف بیشتر موقعیت نه چندان مناسب اقتصادی شیعیان منتهی شد. حال اگر افزایش انواع و میزان مالیات‌های دریافتی از شیعیان را در نظر بگیریم به وخامت اوضاع اقتصادی شیعیان بیشتر پی می‌بریم.

پشتونیزه کردن افغانستان با تأسیس فرهنگستان زبان پشتو (مرکه پشتو - پشتو تولنه) توسط امان‌الله خان و با حمایت و پشتیبانی مشروطه‌خواهانی نظیر محمود طرزی از سیاست گسترش و تعمیق زبان پشتو ادامه پیدا کرد. این مسأله اگرچه در جهت تضعیف زبان فارسی، یعنی زبانی که اکثر شیعیان افغانستان با آن تکلم می‌کنند، بود اما اقداماتی نظیر الغای قانون برده‌داری توسط امان‌الله خان به رفع بعضی از تبعیضات و تضييع حقوق شیعیان کمک شایانی کرد. محمدنادر شاه و برادر او محمدهاشم خان که به مدت هفده سال مقام نخست‌وزیری افغانستان را بر عهده داشت، بر تعمیم زبان پشتو اصرار می‌ورزیدند. کلوپ ملی که محمدداوود خان ریاست آن را بر عهده داشت در پی الحاق مناطق پشتون‌نشین پاکستان به خاک افغانستان و تشکیل پشتونستان بزرگ بود. بنابراین در دورهٔ صدارت محمدداوود خان و پس از آن در زمانی که وی موفق به تأسیس نظام جمهوری در افغانستان شد، سیاست پشتونی کردن افغانستان به‌طور مستمر ادامه داشت. گرچه اقدامات خاندان آل‌یحیی به طرد و انزوای زبان فارسی نینجامید اما بسیاری از فارسی‌زبانان و بالطبع شیعیان از کار در دواير دولتی و تحصیل و تدریس در مراکز آموزشی محروم شدند.

در تمامی دوران زمامداری درانیان، پشتون‌ها به خصوص پشتون‌های ابدالی از امتیازات ویژه برخوردار بودند. پادشاهی در خاندان درانی محدود

شد و حنفی بودن یکی از شروط آن اعلام گردید. تمامی مناصب و مشاغل بالای دولتی در دست درانی‌ها بود و ایشان از پرداخت هر گونه مالیات و عوارض به دولت مرکزی یا معاف بودند و یا از تخفیف‌های ویژه بهره‌مند می‌شدند. در دوره محمدنادر خان پشتون‌های جنوبی و برخی از طوایف افغان نه تنها از معافیت‌های مالیاتی برخوردار شدند بلکه جوانان ایشان نیز از خدمت در نظام وظیفه معاف گشتند. کوچنده‌های افغان نیز آزادانه به تمامی نقاط کشور سر می‌کشیدند و چراگاه‌ها و زمین‌های زراعی هزاره‌جات را پایمال می‌کردند.

اختلافات درون گروهی شیعیان و نداشتن رهبری واحد، به تضعیف موقعیت سیاسی - اجتماعی آن‌ها شتاب بخشید. در عهد دوست محمد خان، قزلباش‌های کابل برای دستیابی به منافع اقتصادی و تحکیم موقعیت خویش به ایجاد اختلاف در بین سران هزاره اقدام می‌نمودند. همچنین تشت آرا یکی از عوامل اصلی شکست شیعیان در برابر نیروهای عبدالرحمن خان بود. از طرفی ظلم و ستم برخی از میرها و خان‌های هزاره نسبت به مردم تحت امرشان، باعث نارضایتی و پناه بردن ایشان به طوایف دیگر یا دولت مرکزی می‌شد. در زمان عبدالرحمن خان، عده‌ای از هزاره‌ها همزمان در دو جبهه، با سران قبایل خویش و نیروهای دولتی، مبارزه می‌کردند.

نکته دیگر اینکه نمی‌توان نقش شیعیان را در تحولات سیاسی و جنبش‌های اجتماعی افغانستان نادیده گرفت. در دوره سدوزایی‌ها، شیعیان در تحکیم و تثبیت پایه‌های سلطنت ایشان بسیار مؤثر واقع شدند. زمامداری تیمور و محمود مرون تلاش‌های ایشان بود. شیعیان در به قدرت رسیدن دوست محمد خان، امیر شیرعلی و عبدالرحمن خان نقش فعالی ایفا نمودند. همچنین آن‌ها تا آخر از امان‌الله خان حمایت و پشتیبانی کردند. یکی از

دلایل سرکوب شیعیان توسط حُکامی چون دوست محمدخان و امیر عبدالرحمن خان، به نقش فعال ایشان در جابه‌جایی و تثبیت قدرت در افغانستان برمی‌گردد. حاکمان افغانستان به خوبی می‌دانستند کسانی که وسیله به قدرت رسیدن آن‌ها را فراهم آورده‌اند می‌توانند موجبات سقوط ایشان را نیز فراهم کنند. شیعیان افغانستان دوشادوش برادران سنی مذهب خود با قوای اشغالگر انگلستان طی جنگ‌های سه‌گانه به نبرد برخاستند. نقش علمای شیعه در رهبری حرکت‌های جهادی و کمک به حفظ و تقویت وحدت در جامعه اسلامی افغانستان، مثال‌زدنی است. همچنین شیعیان در جنبش‌های اصلاحی افغانستان نقش بسزایی داشتند. حضور فعال آنان در جنبش مشروطیت اول و دوم گواه این مدعاست.

شیعیان افغانستان به شعائر مذهبی و آداب و رسوم خود همچنان پایبندند. این مسأله در کل به ایستایی افغانستان و عدم ارتباط با محیط خارج و پافشاری مردم به حفظ سنن و هنجارهای خویش و از طرفی به تلاش شیعیان برای حفظ موجودیت و ارتقاء موقعیت خویش به عنوان یک اقلیت در بین سایر اقوام و مذاهب باز می‌گردد. در دروه مورد بحث ساختار اجتماعی جامعه شیعه با اندکی تغییر همان ساختار کهن است. شاید اندک تفاوتی در گویش، آداب و رسوم، هنجارها و حتی طرز پوشش این جمعیت نسبت به دوره‌های پیشین بتوان یافت اما از توفیقات علمی طلاب و دانش‌پژوهان که به مدد ارتباط با جهان خارج میسر گردیده نیز نمی‌توان چشم‌پوشی کرد.

پی‌نوشت‌ها

فصل اول

۱- شاه شجاع فرزند تیمور شاه، دوبار به سلطنت رسید. اول بار از سال ۱۲۱۸-۱۲۲۴ ق (۱۸۰۳-۱۸۰۹م) و بار دیگر از ۱۲۵۶-۱۲۵۸ ق (۱۸۴۰-۱۸۴۲م)

۲- دو مرتبه حکومت کرد. اول بار از سال ۱۲۷۹ تا ۱۲۸۲ ق و بار دوم از سال ۱۲۸۵-۱۲۹۶ ق.

۳- به عنوان نمونه نگاه کنید به منابع زیر:

- استرآبادی، میرزا مهدی خان، جهانگشای نادری، به اهتمام سید عبدالله انوار، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۱.

- استرآبادی، میرزا مهدی خان، دره نادره، به اهتمام سید جعفر شهیدی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۱.

۴- سید عسکر موسوی در اینجا مرتکب اشتباه شده است و شاهنامه فردوسی را قدیمی‌ترین متن مکتوب فارسی ذکر می‌کند.

۵- والدین هزاره، تعبیر «مغول» را به عنوان یک صفت، به هنگام آموزش رفتاری فرزندان خود به کار می‌برند. به عنوان مثال: «اوبچه، مغول بشی» (درست بنشین) یا «اوبچه، مغول بخور!» (درست بخور). اصطلاح مغول در صحبت‌های روزمره هزاره‌ها به عنوان صفتی به مفهوم رفتار درست، با نزاکت و مؤدبانه به کار می‌رود و ضد آن نامغول است. این کاربرد برای همه هزاره‌ها یکسان است. [موسوی، ۱۳۷۹،

۶- ظاهراً هزاره‌های ساکن پاکستان با انتساب خود به چنگیز درصددند تا در مقابل دیگر گروه‌های قومی پاکستان برای خود احترام و موقعیت اجتماعی مناسب کسب نمایند. خود آن‌ها نیز به این امر معترفند. بنگرید به [موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۶]

۷- زند در واقع تفسیر و گزارش اوستا به زبان پهلوی است.

۸- برخی محققان عقیده دارند که دو منطقه هزاره وجود دارد. اول: هزاره‌جات یعنی ارتفاعات مرکزی افغانستان و دوم: «در طرف دیگر بریدگی ناشی از معبر شمال غربی، در کوه‌هایی که ساحل چپ انحنای بزرگ رود سند را احاطه کرده‌اند و بنابراین مجاور با بلستان و لاداخ می‌باشند. علاوه بر این در افغانستان غیر از هزاره قبایل دیگر بربری وجود دارد. حتی عده‌ای از آن‌ها در خاک ایران هم دیده می‌شوند مانند تایمنی، تیموری، جمشیدی و غیره که مجموع آن‌ها را «آیماق» می‌نامند. البته ممکن است که در جریان زمان، اقوام همزاد دیگری مانند هیاطله و ترک‌ها و مغولی‌ها (خصوصاً در اطراف هرات) به آن‌ها پیوسته باشند، زیرا این کشور به علت کوه‌های مرتفعش بهترین پناهگاه برای فراریان از هر نژاد بوده است.» [فوشه و دیگران، ۱۳۴۶، ص ۱-۴۴۰]

۹- در افغانستان سرزمین‌های ترک‌نشین، ازبک‌نشین و قرقیزنشین به ترکستان شهرت دارد.

۱۰- قره‌گل یا بره‌ایرانی (Persian Lamb) معروف‌ترین بره‌افغانی است که شهرت جهانی دارد. مرکز فروش پوست قره‌گل ابتدا لندن و سپس نیویورک بوده است. پوست این بره مرغوب و گوشتش لذیذ است. هنگامی که بره قره‌گل بعد از شیر اول یا حتی قبل از شیر خوردن ذبح گردد، پوست گران‌قیمتی از آن تهیه می‌شود.

۱۱- کلیفورد می‌نویسد: «چهارپنجم مسلمانان افغانستان را اهل سنت و یک پنجم ایشان را شیعیان تشکیل می‌دهند. علاوه بر این، عده‌اندک شماری از پیروان سایر فرق کوچکتر و ناشناخته‌تر اسلامی، مانند اسماعیلیه نیز در میان ایشان زندگی می‌کنند.» [کلیفورد، ۱۳۶۸، ص ۶-۹۵] خسروشاهی نیز معتقد است که «آمار رسمی، تعداد شیعیان افغانستان را یک سوم از کل جمعیت این کشور اعلام کرده است

و روی این اصل اگر امروز تعداد کل جمعیت افغانستان ۲۱ میلیون نفر باشد، ۷ میلیون نفر آن شیعه هستند.» [خسروشاهی، ۱۳۷۰، ص ۶۹]

۱۲- فصل اول (دولت) ماده دوم: دین افغانستان، دین مقدس اسلام است. پیروان سایر ادیان در اجرای مراسم دینی‌شان در حدود احکام قانون آزاد می‌باشند.
فصل دوم (حقوق اساسی و وجایب اتباع) ماده بیست و دوم: هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند. [قانون اساسی جدید افغانستان، ۱۳۸۲]

۱۳- هزاره‌هایی که پس از سرکوب به دست امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۹۱م به ایران پناهنده شدند، از ناحیه بربر هزاره جات یا بند بربر در مرز شمالی هزارستان به ایران آمدند و در خراسان و بلوچستان اقامت گزیدند. ایرانیان این عده را بربری و سرزمینشان را بربرستان گویند. [دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۵۴۹]
بربری‌ها امروز به خاوری معروفند. گروهی از هزاره‌ها هم در قلعه‌نو، واقع در مشهد به سر می‌برند [همان] اقوامی از هزاره نیز در کرمان به سر می‌برند. به عقیده باستانی پاریزی، مغول به طوایف متعددی تقسیم می‌شدند که به هر قوم هزاره می‌گفتند. هزاره‌های کرمان به هزاره بارولاس (برلاس)، جلایر، سونیت، سلدوز و... منقسم می‌گردند. [وزیری، ۱۳۷۰، ص ۵۵۵] هزاره‌هایی که به پاکستان پناهنده شدند بیشتر در کویت، مرکز بلوچستان، مستقر می‌باشند. [دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۵۴۹ و موسوی، ۱۳۷۹، ص ۸-۱۹۳]

فصل دوم:

۱- محمد جواد مشکور معتقد است: «آریانا که در کتیبه داریوش، هریوه و در کتاب هرودوت، اری‌یر و در استرابون، آریانا آمده است و امروزه آن را هرات گویند در مشرق فلات ایران واقع است و از شهرهای عمده آن هرات و بی‌تاکسا (بادغیس) گفته‌اند و ساریگا که سرخس امروز باشد. آریانا از مغرب به پارت و از مشرق به باختر و از شمال به مرو و از جنوب به زرنک (سیستان) محدود می‌شد.» [مشکور، ۱۳۶۹، ص ۱۲]

۲- وی نوۀ چندره گوپتا (Chandragupta) موسس خاندان موریای بود. در پی اختلافاتی که در زمان سلوکوس نیکاتر بین فرمانروایان محلی هند پیدا شد، چندره گوپتای هندی موفق به تأسیس سلسله پادشاهی موریای در پنجاب، سند و افغانستان جنوبی شد و بر سر اداره این مناطق با سلوکوس نیکاتر به توافق رسید. بعد از وی پسرش بندوسارا و بعد از وی آشوکا که از بزرگ‌ترین پادشاهان دودمان موریای و از بزرگ‌ترین پادشاهان هند به شمار می‌رود به پادشاهی رسیدند. آشوکا در حمایت و ترویج دین بودا مانند گشتاسپ کیانی در دین زرتشت بود. زرتشت در زمان لهراسب کیانی از پدری به نام پوروشسب و مادری به نام دغدو بدینا آمد و در زمان گشتاسپ کیانی به پیامبری رسید. گشتاسپ که به آیین زرتشت درآمد، در تبلیغ و ترویج این آیین سهم بسزایی داشت. آشوکا نیز که بودایی متدین و نیکوکاری بود برای تبلیغ این آیین مبلغینی به خارج از هند مانند افغانستان و خراسان و... فرستاد. [مشکور، ۱۳۶۹، ص ۵-۳۱۴]

۳- مجسمه‌های بامیان در مارس ۲۰۰۱م توسط نیروهای طالبان تخریب شد و این مسأله نفرت و انزجار شدیدی را علیه آن‌ها در سطح بین‌المللی موجب گردید. طالبان تخریب این بت‌ها را مطابق با شریعت اسلامی می‌دانست ولی باید سؤال کرد که چرا فاتحان بزرگ اسلامی که از این مناطق عبور کردند، چنین کاری انجام ندادند؟ چرا محمود غزنوی که در هندوستان بت‌کده‌ها را برانداخت، این مجسمه‌ها را به حال خود گذاشت؟ اصولاً هدف از تخریب بت‌هایی که پرستیده نمی‌شدند، چه بود؟ وحید مژده نویسنده افغانی معتقد است که تخریب مجسمه‌ها کار بی‌برنامه‌ای نبود. طالبان هر چند وقت یکبار به اقداماتی که با اصول پذیرفته‌شده بین‌المللی در تضاد کامل بود، شوک جدیدی به دنیای اسلام وارد می‌کرد. این مسأله توسط ناراضیان انقلابی در کشورهای مسلمان، نوعی عصیان علیه نظام جهانی به رهبری آمریکا و غرب تلقی می‌شد و باعث جذب جوانان ناراضی مسلمان از حکومت‌های خود و سرمایه‌های هنگفت به داخل افغانستان می‌شد. [مژده، ۱۳۸۲، ص ۸۱-۹۴] این سرمایه‌های ملی هم اکنون توسط دولت قانونی افغانستان و با همکاری یونسکو در حال بازسازی است.

۴- این ترکان از شاخه شائووو بودند. ترک‌ها خود تیره‌ای از هون‌ها بودند که از فشار امپراتور چین در سال ۴۳۳م به طرف مغرب کوچ کردند. [پیرنیا، ۱۳۷۶، ص ۲۱۴ و هوار، ۱۳۷۵، ص ۱۵۵]

۵- خاقان ترک‌ها که معاصر انوشیروان بود، مکان خان نامیده می‌شد. [پیرنیا، ۱۳۷۶، ص ۲۱۵]

۶- کتاب تتمه‌البیان فی تاریخ الافغان کتاب کوچکی است که اول بار در سال ۱۸۸۷م در لندن و سپس در سال ۱۳۱۸ق/۱۹۰۱م برای دومین بار در مصر به چاپ رسید. محمدامین خوگانی آن را به فارسی دری ترجمه کرده، در ضمیمه کتاب «حیات سید جمال‌الدین افغانی» در کابل به چاپ رسانده است. این کتاب با همان متن عربی در سال ۱۳۷۹ش به کوشش سید هادی خسروشاهی در ایران به چاپ رسید. حسینعلی یزدانی پژوهشگر افغانی معتقد است که: «این کتاب بعد از رحلت سید جمال در مصر به چاپ رسیده و در صفحه اول آن تمثال امیر عبدالرحمن درج شده و در آن از امیران جابر و مستبد افغانی تمجید فراوانی گردیده است. قرائتی موجود است که بودن آن را از آثار سید رد می‌کند. در نسبت دادن آن به سید هدف خاصی در نظر گرفته شده است. روح بلند سید و دانش وسیع او با مطالب تنگ‌نظرانه این کتاب آشکارا در تضاد می‌باشد.» [یزدانی، ۱۳۷۰، پاورقی ۳۴]

۷- ابن اثیر گوید: «وقتی علی از صفین بازگشت، جعده بن هییره مخزومی را به سوی خراسان فرستاد که تا ابرشهر رفت که مردم کافر شده بودند و مقاومت کردند. جعده پیش علی باز آمد که خلیل بن قره یربوعی را فرستاد.» [ابن اثیر، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۱۹۱۷]

۸- بلاذری مطلب را به گونه‌ای دیگر ثبت کرده است. وی ضمن بیان ملاقات ماهویه مرزبان مرو با امام علی^(ع) از عدم تمایل پرداخت مالیات از سوی خراسانیان ناراضی به اعراب اشاره می‌کند. «گویند: هنگامیکه علی بن ابی طالب^(ع) به روزگار خلافت خویش در کوفه بود، ماهویه مرزبان مرو به خدمت وی شد، علی^(ع) به دهقانان و اسواران و دهسالاران نامه نوشت که جزیه بدو پردازند. اهل خراسان

سربار زدند.» [بلاذری، ۱۳۴۶، ص ۲۹۲] مأموریت جعده به خاطر آرام کردن شورش خراسان (بادغیس هرات، پوشنگ و بلخ) و ستاندن مالیات از آنان بود که مأموریت وی با ناکامی همراه شد. [همان، ص ۲۹۲-۳]

۹- کرامیه از فرق سنت و جماعت بودند و از ابو عبدالله محمد بن کرام بن عراف (در گذشته به سال ۲۵۵ ق) پیروی می کردند. او مردی سیستانی و پدرش رزبان (پرورش دهنده انگور) بود و چون رزبان را به پارسی کرام گویند از این جهت به «ابن کرام» معروف شد. وی پس از زیارت کعبه و بیت المقدس به اشاعه افکار خود پرداخت. او معتقد بود خداوند را جسم و اعضاست، می نشیند و حرکت می کند. همچنین بعضی از آیات قرآن را که در توصیف خداوند بود به معنی ظاهری آن می گرفت و در صفات خداوند غلو می کرد. آنان از نظر کلامی به مقابله با معتزله برخاستند و همین امر باعث حمایت محمود غزنوی از آنان شد. [مشکور، ۱۳۷۲، ص ۵-۳۶۳]

۱۰- قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ق) عالم و نویسنده اسماعیلی مذهب است که قدیمی ترین اثر در ادبیات اسماعیلی، افتتاح الدعوه، به قلم اوست.

۱۱- یاقوت گوید: «ایلاق یکی از شهرهای چاچ هم مرز ترکستان، در ده فرسنگی چاچ است که از خوش آب و هوا ترین شهرهاست و کارگزاری جداگانه دارد. حوزه آن با حوزه چاچ آمیخته است و مرزی ندارد.» همچنین وی از این نام به عنوان قصبه ای در اطراف بخارا نام می برد. [یاقوت حموی بغدادی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳-۳۷۲] این شهر روزگاری مهد تمدن اسلام و مولد و مدفن بسیاری از دانشمندان بوده است ولی در حمله محمد خوارزمشاه به آن دیار، خانه ها و آبادی های آن ویران گردید. منطقه ایلاق هم اکنون در نزدیکی تاشکند پایتخت جمهوری ازبکستان که همان شاش یا چاچ قدیم است، قرار دارد. [خسروی، ۱۳۸۰، ص ۷۳]

۱۲- ابن اثیر ذیل حوادث ۴۲۸ هـ، فوت ابن سینا را در اصفهان نگاشته است.

۱۳- بارگاه موسوم به مقبره حضرت علی^(ع) در سال ۸۸۶ ق/ ۱۴۸۱ م در زمان حکومت سلطان حسین بایقرا بنا شده است. [بارتولد، ۱۳۵۸، ص ۷-۶۶]

۱۴- تفاوت الاثار به ماجرای ظهور اسماعیلی دروغین در زمان سلطنت محمدشاه (۹۸۵-۹۹۶ق) در خراسان اشاره می‌کند که «طایفه‌ای از الوس هزاره و نکودری، به خیال حکومت و سروری برو گرد آمده، دست به اعمال ناشایست دراز کردند» [افوشته‌ای نظری، ۱۳۷۳، ص ۱۱۴]

۱۵- حسینی‌قلی یعنی نوکر و غلام حسین و مراد از حسین، شاه سلطان‌حسین صفوی می‌باشد. لقب قلی معمولاً لقبی بود که شاهان صفوی به خادمان و مقربان خود برای تشویق عطا می‌کردند و بدین صورت مقام و رتبه دارنده این لقب و میزان تقرب فرد به دربار نمایانده می‌شد. مثلاً نادر پس از فتوحاتی چند که به شکست نیروهای اشرف افغان منجر شد، از سوی طهماسب به لقب طهماسب‌قلی مفتخر گردید.

۱۶- اللهیارخان برادر محمدخان ملتانی بود که پس از قتل عبدالله‌خان سدوزایی جد احمدخان ابدالی بدست زمان خان، یکی از سرداران و امرای هرات، توسط ابدالی‌ها به ریاست برگزیده شد و پس از آن اهل هرات، زمان‌خان را از شهر اخراج نمودند. [لاکه‌هات، ۱۳۸۰، ص ۴-۲۸۳]

۱۷- بالا حصار به بخشی از کاخ سلطنتی گفته می‌شد که بر فراز تپه‌ای قرار داشت و نسبت به سایر بخش‌های کاخ از ارتفاع بیشتری برخوردار بود. این بخش بر قسمت‌های دیگر کاخ‌های سلطنتی مشرف ساخته شده بود.

۱۸- اگر خورشید را گم کرده‌ام ای افق آسمان، من دو خورشید دارم: یکی وجه حبیبم را و یکی جام شراب را.

۱۹- سید حسین شیرازی با کمی تفاوت واقعه را چنین ذکر می‌کند: «قضا را سه سال بعد از جلوس محمود شاه منازعتی مابین فریقین شیعی و سنی در قندهار رخ نموده، وزیر فتح‌خان به ملاحظه مصلحت ملکی با برادران خویش به حمایت قزلباشیه و اطفای نایره فتنه و آشوب برخاسته، قزلباشان را به جد و جهدی تمام از چنگ عوام افغانه رهانیده بود. این معنی باعث آزرده‌گی و انزجار خاطر اکثر امرای افغانستان شده، در اوقاتی که سلطان محمود، وزیر فتح‌خان را به جمع‌آوری و

تحصیل مالیات هزاره و بامیان مأمور نمود امرای مزبور وقت را غنیمت شمرده و سلطان محمود را نیز در خواب غفلت و غرور دیده فوراً شجاع‌الملک را که در حدود قندهار منتظر دولت و منتہز فرصت نشسته بود خواسته و خود بر سرای ملک و سریر سلطنت حمله‌ور گشتند.» [شیرازی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۷-۱۹۸]

فصل سوم:

- ۱- ارتفاعات شمال کابل که تاجیک‌ها در آن ساکنند.
- ۲- فرهنگ، روز هفدهم ماه مبارک رمضان را به اشتباه روز ضربت خوردن حضرت علی^(ع) ذکر کرده است. یزدانی انتخاب این روز را، به جهت تداعی خاطره و پیروزی مهم اسلام در جنگ بدر می‌داند. [یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۲۲] به نظر می‌رسد از آنجایی که این قیام از کابل شروع شد و جمعیت قابل توجهی یعنی حدود نیمی از جمعیت آن شهر را شیعیان تشکیل می‌دادند، [همان، ص ۳۰] انتخاب روز ۱۷ ماه مبارک رمضان به هر دو منظور و برای ایجاد وحدت و همدلی بیشتر در بین شیعیان و اهل سنت صورت گرفته باشد.
- ۳- در حالی که بسیاری از محققین معتقدند: «سید جمال‌الدین در ماه شعبان ۱۲۵۴ق در روستای اسدآباد همدان از پدری اهل علم به نام صفدر که به شغل زراعت مشغول بود و مادری به نام سکینه بیگم، پا به عرصه حیات گذاشت.» [ربانی خلخالی، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۸۷] اما برخی از منابع افغان وی را افغانی می‌دانند. فرهنگ می‌نویسد: «وی در حوالی سال ۱۲۵۴ق/۱۸۳۸م در دره کُتر افغانستان تولد شده، بعد معلوم نیست به چه علت و در کدام هنگام به خارج مسافرت نمود تا این که در موقع جنگ داخلی پسران دوست محمد خان برای چندی به افغانستان برگشت.» [فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۴۰] سید حسن تقی‌زاده می‌نویسد «منشاء شهرت افغانی بودن سید خود او بود و اغلب اشخاص غیرایرانی که او را دیده‌اند از وی این طور (یعنی افغانی بودن او را) روایت کرده‌اند.» [خواجه نوری، ۱۳۳۵، ص ۴۴] با این حال وی معتقد است: «اگرچه سید جمال‌الدین ظاهراً در اوایل عمر

چندی در افغانستان بوده لکن پس از جمع روایات و دقت کافی تصور می‌رود که نسبت ایرانی بودنش (بدون دخالت تعصب و تصاحب) صحیح‌تر باشد. مخصوصاً اینجانب اشخاص متعددی از مصاحبین ایرانی او را ملاقات کرده‌ام که پیش آن‌ها صریحاً خود را ایرانی می‌شمرد و یکی از آن‌ها دو سال تمام در پترسبورگ در سروعلن و خلوت و جلوت با او رفیق و همنشین بود. [همان] سید پس از یک سلسله مبارزات پیگیر و دامنه‌دار در سرزمین عثمانی به شهادت رسید و در یکی از محلات استانبول در قبرستانی موسوم به «ماچکا» که در شمال غربی بُسفر قرار دارد، به خاک سپرده شد. افغان‌ها پس از گذشت نیم قرن، جسد سید را از حکومت وقت ترکیه خواستار شدند که با موافقت ترک‌ها، استخوان‌های باقیمانده از جسد وی به افغانستان حمل شد. [ربانی خلخالی، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۹۳]، مزار سید اکنون در پهنون (دانشگاه) کابل می‌باشد.

۴- سردار عبدالقدوس خان پسر سردار محمد خان طلایی و برادرزاده امیر دوست محمد خان بود. فرخ درباره او می‌نویسد: «این شخص یکی از رجال بسیار متعصب و در خصومت با جماعت شیعه افراط می‌نمود و به شهادت اعمالش یکی از شقی‌ترین کسانی است که در تاریخ دویست ساله افغانستان با کمال شقاوت و بدجنسی عمل نموده است.» [فرخ، ۱۳۱۴، ص ۳۳۳] وی پس از فتح هرات به دلیل تعدیات فراوان از کار برکنار و در کابل زندانی شد. پس از سرکوب قیام ترکستان از محبس رها گردید و همراه با امیر عبدالرحمن خان به آن نواحی رفت و در راه بازگشت از طرف امیر به حکومت هزاره‌جات منصوب شد. [همان، ص ۳۳۳-۴]

۵- منابع موجود، خصوصاً منابع شیعی، شکنجه‌های هولناکی از این دست را به لشکریان عبدالرحمن خان نسبت داده‌اند که در این مورد می‌توان به کتاب «مختصر المنقول در تاریخ هزاره مغول» تألیف ملا محمد افضل ارزگانی (زابلی) و همچنین کتاب «صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان» نوشته حسینعلی یزدانی مراجعه کرد.

۶- یکی از دلایل رفض و تکفیر شیعیان در تکفیرنامه‌های صادره از طرف علمای سنی مذهب، بدست آمدن کتاب «حیات القلوب» محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، همچنین صفحاتی از کتاب «تحفة المواجه» از خانه‌های شیعیان بود. مدعی بودند که این کتب در سب خلفا و صحابی رسول خدا می‌باشد بنابراین هزاره‌های شیعه و هر کس که به مضمون این کتب معتقد باشد «کافر و واجب القتل است... و توبه او قبول نیست». [یزدانی، ۱۳۷۰، ص ۲۵۲-۳]

۷- فرخ در توضیح این مسأله می‌نویسد: «امیر عبدالرحمن خان در کابل از بزرگان قزلباش به اجبار و اکراه تیرنه‌نامه‌ای بدست آورده، به انگلیسی‌ها فرستاد که جنگ دولت با بربری‌ها مربوط به جماعت شیعه نبوده و بربری‌ها به واسطه شرارت، مجازات شده‌اند... و فتوای میر احمدشاه کشمیری در قتل و غارت و اسارت جماعت شیعه را فراموش نمودند و این قضیه و رفتار افاغنه نسبت به جماعت شیعه باز هم تکرار شده است». [فرخ، ۱۳۱۴، ص ۳۳۷]

۸- این نسخه اکنون در آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. [ریاضی هروی، ۱۳۶۹، ص ۲۳۰]

۹- متأسفانه سیاست‌های تفرقه‌افکنانه دشمنان اسلام، تبلیغات سوء بر ضد فرق اسلامی و تعصبات خشک مذهبی به عمیق‌تر شدن اختلافات شیعه و سنی علی‌رغم مشترکات فراوان این دو مذهب منجر شده است. این مسأله گاه باعث شده تا آنان از دشمن مشترک خود غافل گردیده، به برادر کشی و ائتلاف سرمایه‌های مادی و معنوی خود بپردازند. ارزشگانی فضای آن سال‌ها را چنین توصیف می‌کند: «از تعصب و دشمنی افغان و ازبک نسبت به مردم شیعه کتب تواریخ پر است. در افواه و السنه هم مشهور است. حتی مصری‌ها در کتب خودشان دشمنی ایشان را نسبت به شیعه می‌نویسند. در دائرةالمعارف در لفظ افغان می‌گویند: وَ یُکْرَهُونَ الْقُرْسَ لِکُونِهِمْ شِیعَةً یعنی ایرانیان را دشمن دارند به جهت این که آنها شیعه‌اند. پیرارسال که سنه ۱۳۳۰ ق بود محمدجواد شیرازی که به جهت اتفاق و اتحاد در کابل رفته بود چه اذیت‌ها که به او نموده بودند. سیاحت خودش را در روزنامه حبل‌المتین

درج کرده بود که بر همه ایرانی‌ها معلوم شد تعصب افغانه را بالنسبه به ایشان که نوشته بود: افغان‌ها اهالی ایران را از روس و انگلیس بدتر می‌دانند». [زابل‌ی مغولی، بی‌تا، ص ۵-۱۴۴]

۱۰- در زمان حضور امان‌الله شاه در تهران، برنامه کشف حجاب توسط رضا شاه پهلوی هنوز به مرحله اجرا درنیامده بود. فرهنگ می‌نویسد: «ظاهر شدن ملکه افغانستان بدون حجاب، رد عمل منفی تولید کرد و ملاقات شاه امان‌الله با رضا شاه رسمی و عاری از صمیمیت و گرمی احساسات بود». [فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۵۲]

۱۱- شیندند و فراه هر دو از شهرهای مهم ولایت فراه می‌باشند.
۱۲- در این زمان ظاهرشاه برای گذراندن تعطیلات در ایتالیا به سر می‌برد که با کودتایی بدون خونریزی از سلطنت خلع گردید و به این ترتیب به نظام سلطنتی در افغانستان پایان داده شد. ظاهرشاه از ۱۹۷۳ تا سال ۲۰۰۲ م در ایتالیا به حالت تبعید به سر می‌برد ولی پس از سقوط طالبان به عنوان یک شهروند عادی به افغانستان بازگشت. در سال ۲۰۰۴ م، با تلاش‌های حامد کرزای و به دنبال تصویب قانون اساسی جدید، به وی لقب «بابای (پدر) ملت افغانستان» اعطا شد.
سرانجام وی در دوشنبه اول مرداد ۱۳۸۶/۲۳ جولای ۲۰۰۷ م در ۹۲ سالگی درگذشت و در کنار پدرش، در آرامگاهش بر روی یکی از کوه‌های مشرف به کابل به خاک سپرده شد.

فصل چهارم

۱- آغه یا آغا در واقع مؤنث واژه آقا می‌باشد. این لقب صرفاً به زنانی از میر اطلاق می‌شد که خود امیرزاده بودند. زنان دیگر که از بین رعایا انتخاب می‌شدند به آغه شهره نبودند ولی به دختران آن‌ها آغه می‌گفتند. [تیمورخانوف، ۱۳۷۲، ص ۱۰۸]
۲- برای اطلاع بیشتر از اسامی و شرح حال رجال شیعه افغانستان در دوره مورد بحث می‌توان به کتب ذیل مراجعه کرد:

- هزاره‌ها (تاریخ، فرهنگ، سیاست، اقتصاد)، حسن پولادی، ترجمه علی عالمی کرمانی، نشر عرفان، تهران، ۱۳۸۱.

- زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، عبدالمجید ناصری داوودی، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۷۹.

- مجلدات سه گانه «مشاهیر تشیع در افغانستان»، عبدالمجید ناصری داوودی، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم (۱۳۷۹-۱۳۸۰-۱۳۸۲).

۳- آقای سیدشریعت، برادر دیگر حجت الاسلام بلبل و آیت الله حجت، خدمات قابل توجهی در ترویج و نشر اسلام داشته است. به نقل از آیت الله صمدی جاغوری، او در هرات می زیست و اکثر مساجد و تکایای شیعه باقیمانده از دوره عبدالرحمن را با شجاعتی بی نظیر احیا کرد. [فرهنگ، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، ص ۳۲۱]

۴- اکثر محققین از تأثیر انقلاب اسلامی ایران در باورهای عقیدتی شیعیان افغانستان سخن رانده‌اند. [روا، ۱۳۶۹، ص ۴-۸۳ و موسوی، ۱۳۷۹، ص ۴۰-۲۳۸ و توال، ۱۳۸۳، ص ۸۵] الیور رو ضمن تأیید این موضوع آن را نه تنها ناشی از انقلاب اسلامی بلکه حاصل تأثیر دیرینه ایرانیان بر گرایش‌های مردم شیعه افغانستان می‌داند: «نزد شیعیان افغانستان گرایشی به تقلید از ایران وجود دارد که هیچ ارتباطی به رژیم فعلی این کشور ندارد. همان قهوه‌خانه‌های منطقه هزاره جات که حدود ده سال پیش عکس شاه ایران را به دیوار نصب کرده بودند امروز عکس [امام] خمینی را آویخته‌اند. زبان فارسی شیعیان تحصیل کرده به تقلید از نحوه گفتار ایرانیان متمایل است.» [روا، ۱۳۶۹، ص ۸۳]

۵- آیت الله، لفظی است که به مجتهدین اطلاق می‌شود. از دیرباز بسیاری از روحانیون افغانستان نظیر آیت الله فاضل قندهاری و ملا محمدعلی قندهاری به درجه اجتهاد رسیده‌اند و از طرف علمای طراز اول بر رتبه ایشان صحه گذاشته شده است. احتمالاً منظور نویسنده، الیور روا، از بیان این جمله اشاره به مراجع تقلید می‌باشد. تألیف رساله عملیه یا صدور فتوا از طرف مراجع تقلید صورت می‌گیرد که ملقب به آیت الله العظمی می‌باشند. در زمان مورد بحث هیچ یک از علمای شیعه

افغانستان رساله عملیه تألیف نکرده بودند، بلکه مردم را به تقلید از علمای شهرهای مقدس نجف، قم و مشهد راهنمایی می‌نمودند.

۶- احتمالاً انگلیسی‌ها از نه مناره مسجد برای استفاده در امور دیده‌بانی استفاده می‌کرده‌اند.

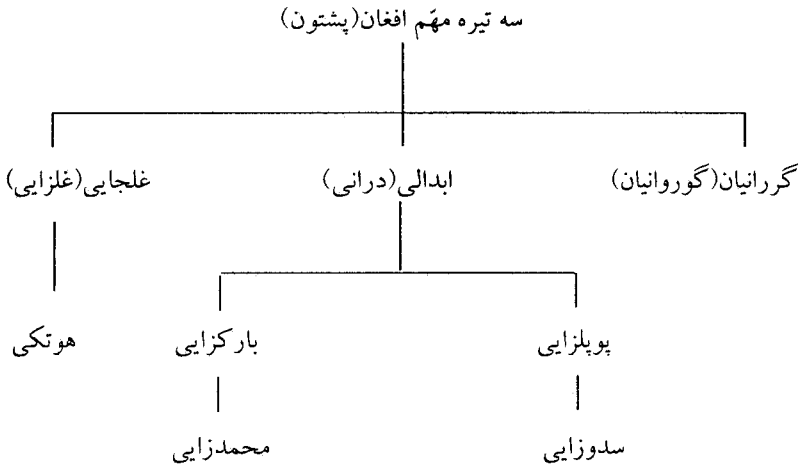
۷- هارلن در سال ۱۸۲۶م به عنوان نماینده کمپانی هند شرقی وارد افغانستان شد و در کابل به خدمت شاه شجاع رسید. وی در دهه ۱۸۳۰م با دوست محمد خان مراوده و همکاری داشت. پس از اولین جنگ افغان-انگلیس، افغانستان را ترک کرد و در سال ۱۸۷۱م در آمریکا دیده از جهان فرو بست. [موسوی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۵] وی طی اقامت هجده ساله خود در آسیای مرکزی و افغانستان (۱۸۲۳-۱۸۴۱م) به جمع‌آوری دیده‌ها و شنیده‌های خود پرداخته است. این مجموعه در سال ۱۹۳۹م تحت عنوان «Central Asia, Personal Narrative» یا «آسیای مرکزی، روایت شخصی» در لندن به چاپ رسید.

اصطلاحات افغانی

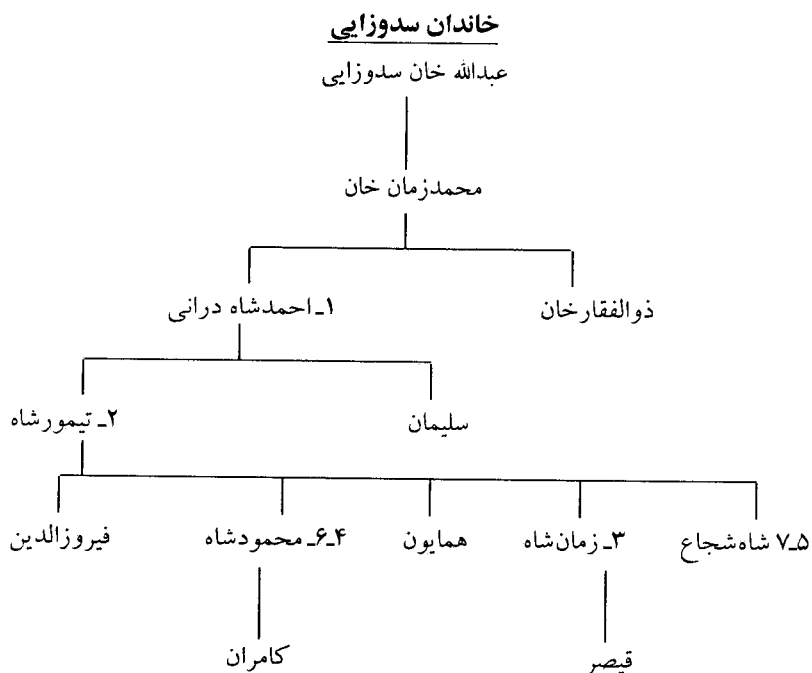
قُلْبَه کردن = شخم زدن	احصائیه = آمار
قوای ایلجاری = قوای داوطلب	اقسقلان = ریش سفیدان
للمی = زمین دیمی، دیم	افراد ایلجاری = افراد داوطلب
لویه جرگه = شورای بزرگ	بادرنگ = خیار
لیلامی = فروش لباس های دست دوم	بادمجان رومی = گوجه فرنگی
مَسْکِه = کره	برادر عینی = برادر تنی
مُشْنُگ = نخود فرنگی	برگت = بریگادر، سرتیپ
موتِر = موتور، ماشین	بلدیه = شهرداری
نواسه = نوه	بوره = شکر
ولسوالی = بخش یا فرمانداری	پهتون، پوهتون = دانشگاه
کَچالو = سیب زمینی	تربوزه = هندوانه
کراچی وانی = گاریچی، درشکه چی	جداسرانه = خودسرانه
کرنیل = کلنل	جواری = ذرت
کشیدگی = اختلاف	چَکِه = ماست چکیده
کُلُول = دانه ای شبیه ماش	رَشَقَه = یونجه
کوچی = کوچنده، مهاجر، صحراگرد، عشایر پشتون	زردک = هویج
یاخن، یَخَن = یقه	سبکدوش کردن = بازنشست
	کردن، برکنار کردن
	سَقَوی = سقایی
	عصری = مدرن، جدید
	قروت = کشک

نمودارها

نمودار شماره (۱)



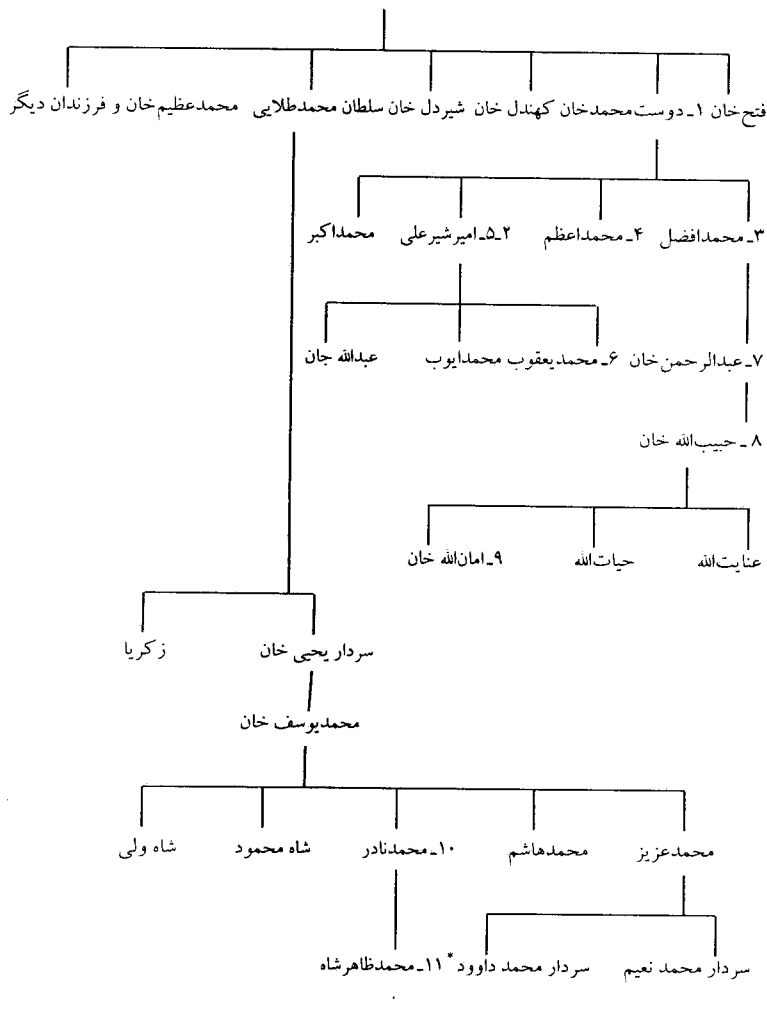
نمودار شماره (۲)



نمودار شماره (۳)

خاندان محمدزایی

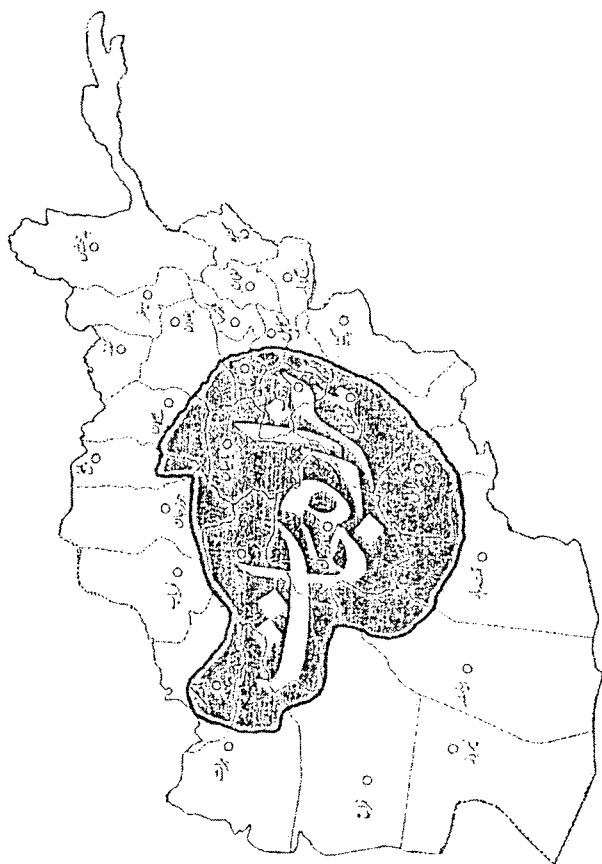
حاجی جمال بارکزایی



* اولین رئیس جمهور افغانستان

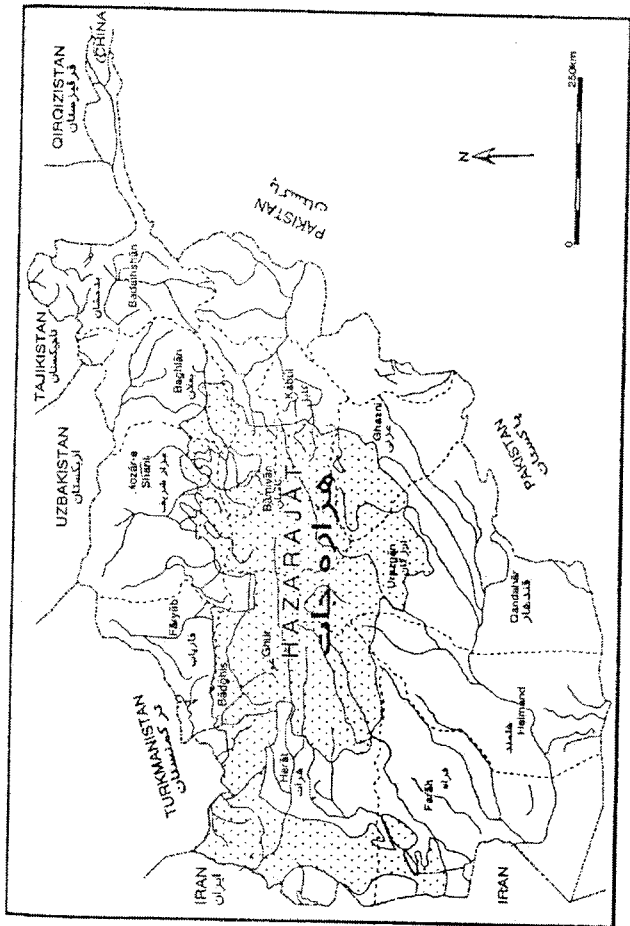
نقشه شماره (۲)

نقشه افغانستان و حدود هزاره‌جات؛ برگرفته از کتاب «تاریخ ملی هزاره» اثر تیمور خانوف



نقشه شماره (۳)

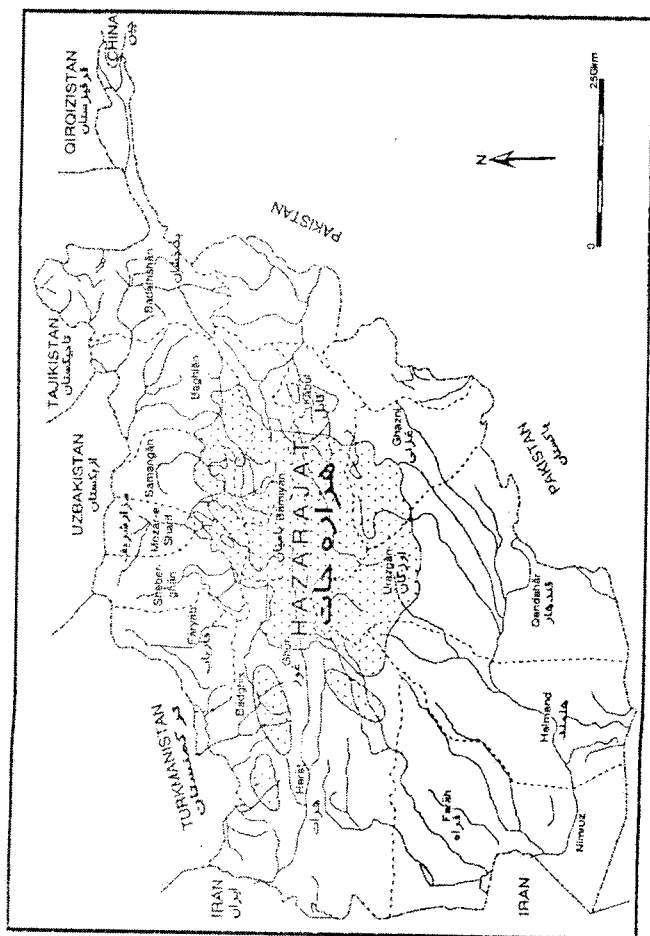
نقشه افغانستان و محدوده هزاره جات در سال ۱۸۹۰ میلادی
برگرفته از کتاب «هزاره های افغانستان» اثر سیدعسکر موسوی



نقشه شماره ۱: افغانستان و محدوده هزاره جات در سال ۱۸۹۰ میلادی
Qandhari, Khoda Nazar, A Brief Note on Hazarajat of Afghanistan, Quetta, 1907, 16. منبع

نقشه شماره (۴)

نقشه افغانستان و محدوده هزاره‌جات در سال ۱۹۹۰ میلادی
برگرفته از کتاب «هزاره‌های افغانستان» اثر سیدعسکر موسوی



نقشه شماره ۲: افغانستان و محدوده هزاره‌جات در سال ۱۹۹۰ م / ۱۳۷۰ ش.

تصاویر



تصویر خیالی احمدخان ابدلی



تصویر خیالی دوست محمد خان



امیر حبیب الله خان



امیر عبدالرحمن خان



عنایت الله خان



امان الله خان



امان‌الله خان و همسرش ملکه ثریا



امان‌الله خان



حبیب‌الله (بچه سقا)



محمد نادر شاه (در لباس نظامی)



ظاهرشاه (در لباس نظامی)



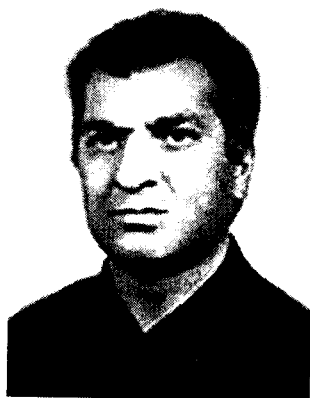
اسکناس دوران ظاهرشاه



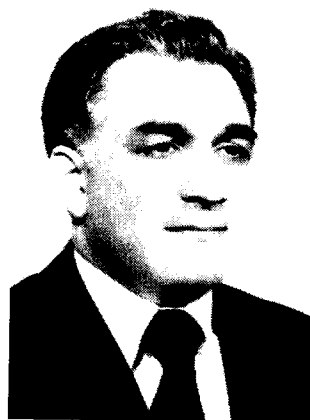
نور محمد تره‌کی



محمد داوود خان



بیرک کارمل



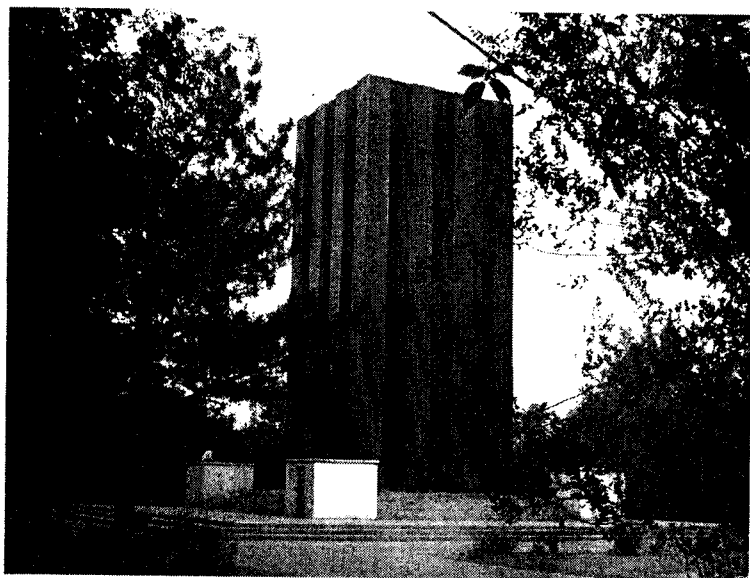
حفیظ‌الله امین



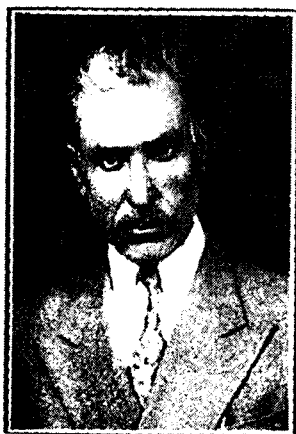
نجیب الله



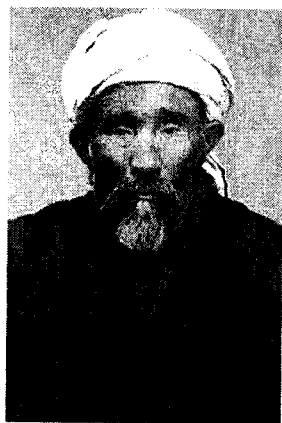
سید جمال‌الدین اسدآبادی



آرامگاه سید جمال الدین اسدآبادی در دانشگاه کابل



میر غلام محمد غبار



فیض محمد، کاتب هزاره



اسماعیل بلخی



عبدالعلی مزاری



آیت الله محسنی



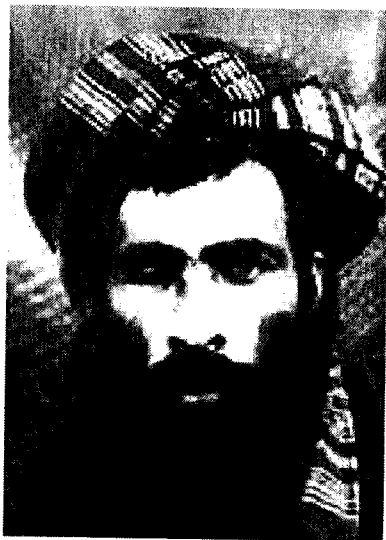
احمدشاه مسعود



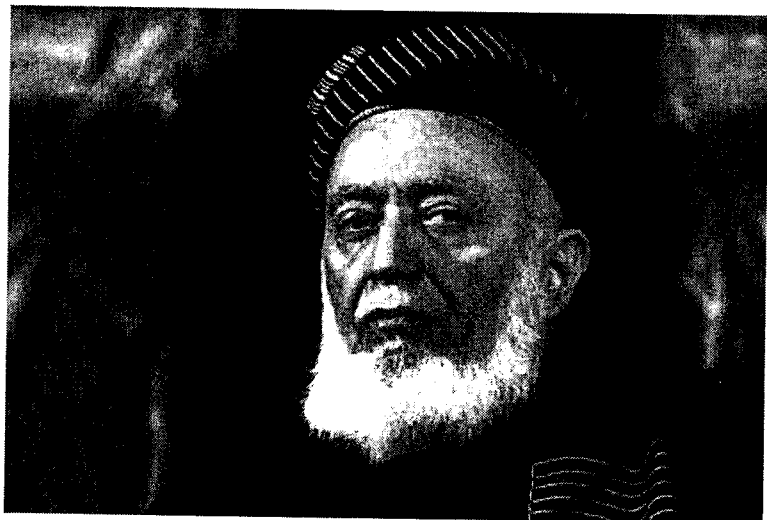
گلبدین حکمتیار



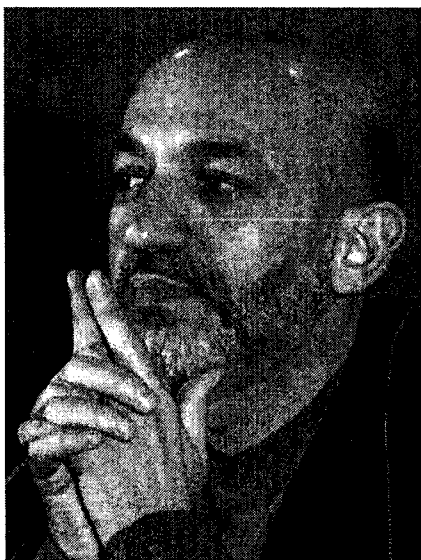
ژنرال دوستم



ملا محمد عمر - رهبر طالبان



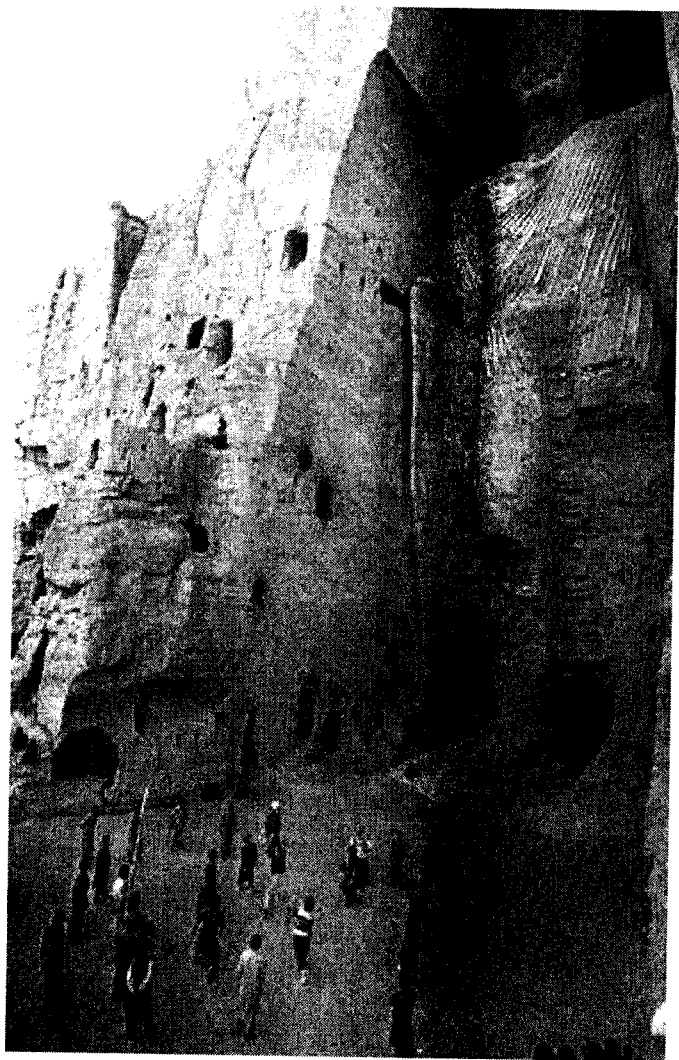
برهان الدین ربانی - رئیس جمهور فقید افغانستان



حامد کرزای - رئیس‌جمهور افغانستان



ظاهرشاه (بابای ملت) در کنار حامد کرزای



مجسمه بودا در بامیان



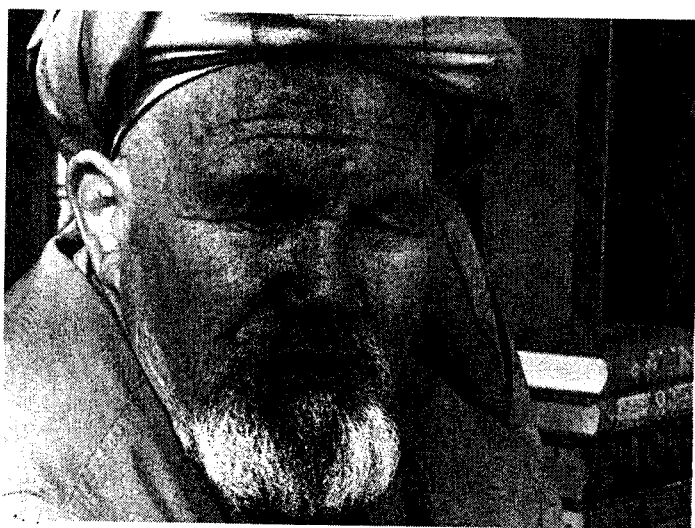
مزار شریف - بارگاه منسوب به امام علی (ع)



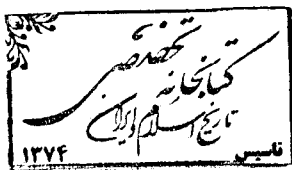
زن افغان



زیارتگاه سخی در کابل



مرد هزاره



منابع و مأخذ

۱. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵.
۲. ابن اثیر، عزالدین علی، تاریخ کامل، ترجمه دکتر محمدحسین روحانی، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۶.
۳. ابن الاثیر، الکامل فی التاریخ، دارصادر، بیروت، ۱۴۲۰ق/۲۰۰۰م.
۴. ابن بابویه ملقب به شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ترجمه محمدجواد غفاری، نشر صدوق، بی جا، ۱۳۶۷.
۵. ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۸.
۶. ابن طباطبا، ابواسماعیل بن ناصر، مهاجران آل ابوطالب به انضمام کشف الارتیاب، ترجمه محمدرضا عطائی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲.
۷. ابن عربشاه، عجایب المقدور فی اخبار تیمور یا زندگی شگفت آور تیمور، ترجمه محمدعلی نجاتی، چاپ پنجم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳.
۸. ابوعلی حسن بن علی ملقب به نظام الملک طوسی، سیاست نامه یا سیرالملوک، به کوشش دکتر جعفر شعار، چاپ یازدهم، شرکت

سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۲.

۹. احمدی‌نژاد (بلخابی)، سید حسن، سیمای کابل، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۳.

۱۰. اخوان، صفا، تاریخ شفاهی افغانستان (۱۹۰۰-۱۹۹۲م)، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۰.

۱۱. استرآبادی، میرزاهدی خان، جهانگشای نادری، به اهتمام سیدعبدالله انوار، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۱.

۱۲. استرآبادی، میرزاهدی خان، دره نادره، به اهتمام دکتر سیدجعفر شهیدی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۱.

۱۳. اسعدی، مرتضی، جهان اسلام، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۶.

۱۴. اشیولر، برتولد، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، چاپ ششم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶.

۱۵. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷.

۱۶. افشاریزدی، محمود، افغان‌نامه، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشاریزدی، تهران، ۱۳۵۹.

۱۷. افوشته‌ای نطنزی، محمودین هدایت‌الله، نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.

۱۸. الحسینی، السید جمال‌الدین، تاریخ اجمالی ایران و تمه‌البيان فی تاریخ الافغان (به همراه البيان فی الانجلیز و الافغان)، اعداد و تقویم: سید هادی

خسروشاهی، مرکز بررسی‌های اسلامی و کلبه شروق، تهران، ۱۳۷۹.

۱۹. الشیبی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۹.

۲۰. الفنستون، مونت استوارت، افغانان (جای، فرهنگ، نژاد)، ترجمه محمد آصف فکرت، چاپ دوم، مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۹.
۲۱. النرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفرین عمر و تصحیح مدرس رضوی، شرکت چاپخانه سعادت، تهران، ۱۳۱۷.
۲۲. امامی، حسام الدین، افغانستان و ظهور طالبان، مؤسسه انتشارات شاب، تهران، ۱۳۷۸.
۲۳. امینی نجفی، عبدالحسین، شهیدان راه فضیلت (زندگینامه ۱۳۰ شهید عالم شیعه از قرن ۴ تا ۱۴ق) مترجم ف - ج، انتشارات روزبه، تهران، بی تا.
۲۴. انصاری، فاروق، تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان از ۱۸۸۰ تا ۱۹۳۳م - بررسی موردی قندهار، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۱.
۲۵. بارتولد، و.، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور (طالب زاده)، چاپ دوم، انتشارات طوس، تهران، ۱۳۵۸.
۲۶. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، هزارستان، انتشارات به نگار، تهران، ۱۳۷۰.
۲۷. باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۸.
۲۸. باسورث، ادموند کلیفورد، سلسله های اسلامی جدید (راهنمای گاهشماری و تبارشناسی)، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران، ۱۳۸۱.
۲۹. بامداد، مهدی، شرح رجال ایران، چاپ دوم، زوار، تهران، ۱۳۷۵.
۳۰. برتلس، آ. ی.، ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه یحیی آرین پور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

۳۱. برنجکار، رضا، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، چاپ چهارم، کتاب طه، قم، ۱۳۸۱.
۳۲. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶.
۳۳. بویل، جی.آ، تاریخ ایران کمبریج جلد ۵ (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)، ترجمه حسن انوشه، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۱.
۳۴. بیات، عزیزالله، از عرب تا دیالمه، انتشارات گنجینه، تهران، ۱۳۶۳.
۳۵. بیانی، شیرین، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، سمت، تهران، ۱۳۷۹.
۳۶. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ هشتم، نشر مهتاب، تهران، ۱۳۸۱.
۳۷. پولادی، حسن، هزاره‌ها (تاریخ، فرهنگ، سیاست، اقتصاد)، ترجمه علی عالمی کرمانی، نشر عرفان، تهران، ۱۳۸۱.
۳۸. پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، تاریخ ایران باستان، چاپ هشتم، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۵.
۳۹. پیرنیا، حسن، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان، چاپ هشتم، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۷۶.
۴۰. تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.
۴۱. ترکمان، اسکندریگ، تاریخ عالم آرای عباسی، زیر نظر ایرج افشار، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲.
۴۲. توال، فرانسوا، ژنوپولتیک شیعه، ترجمه کتابون باصر، انتشارات ویستار، تهران، ۱۳۸۳.

۴۳. تهرانی، محمدشفیع (وارد)، تاریخ نادرشاهی (نادرنامه)، به اهتمام رضا شعبانی، چاپ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹.
۴۴. تیمورخانوف، ل: تاریخ ملی هزاره‌ها، مترجم عزیز طغیان، تهیه و تنظیم عزیزالله رحیمی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۲.
۴۵. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام - تاریخ خلفا، دفتر نشر الهادی، قم، ۱۳۸۱.
۴۶. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه^(ع)، چاپ پنجم، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۸۱.
۴۷. جعفری‌هرندی، محمد، فقها و حکومت (پژوهشی در تاریخ فقه سیاسی شیعه)، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۹.
۴۸. جکسون، پیت، تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج - دوره تیموریان، مترجم یعقوب آژند، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۹.
۴۹. جوزجانی، مناج‌الدین سراج، طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام، تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
۵۰. حافظ‌ابرو، زبده التواریخ، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات سیدکمال حاج سیدجواد، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نشر نی، تهران، ۱۳۷۲.
۵۱. حبیبی، عبدالحی: آیا کلمه هزاره قدیمی‌تر است؟، مجله آریانا، کابل، ۱۳۴۱، سال بیستم، شماره ۵.
۵۲. حبیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، چاپ دوم، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
۵۳. حدود العالم من المشرق الی المغرب، به تصحیح و اهتمام سیدجلال‌الدین طهرانی، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۵۲.
۵۴. حسینی جامی، محمود، تاریخ احمدشاهی، تصحیح و تحشیه دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۴.

۵۵. حقوقی، عسکر، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام، انتشارات هیرمند، تهران، ۱۳۷۴.
۵۶. خانیکوف، نیکلای ولادیمیروویچ، سفرنامه خانیکوف - گزارش سفر بخش جنوبی آسیای مرکزی، مترجمان دکتر اقدس یغمائی و ابوالقاسم بیگناه، مقدمه و تعلیقات از دکتر اقدس یغمائی، انتشارات آستان قدس رضوی، تهران، ۱۳۶۵.
۵۷. خسروشاهی، سیدهادی، نهضت‌های اسلامی افغانستان، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۰.
۵۸. خسروی، محمدعلی، شیخ صدوق، چاپ سوم، انتشارات اسوه، تهران، ۱۳۸۰.
۵۹. خلعتبری، اللهیار و شرفی، محبوبه، تاریخ خوارزمشاهیان، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۰.
۶۰. خواجه‌ویان، محمدکاظم، تاریخ تشیع، انتشارات جهاد دانشگاهی، مشهد، ۱۳۷۶.
۶۱. خواجه‌نوری، ابراهیم، مردان خودساخته، شرکت نسبی اقبال و شرکاء و موسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۵.
۶۲. خوافی، یعقوب‌علی، پادشاهان متأخر افغانستان، به کوشش دکتر محمد سرور مولایی، موسسه انتشارات عرفان، تهران، ۱۳۸۱.
۶۳. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چاپ دوم، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸، جلد ۵.
۶۴. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۹، ج ۹.
۶۵. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۴، ج ۲.

۶۶. دایرةالمعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی - کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی، چاپ سوم نشر شهید سعید مجبى، تهران، ۱۳۷۵، ج ۲.
۶۷. دفتري، فرهاد، تاريخ و عقايد اسماعيليه، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، چاپ دوم، مؤسسه نشر و پژوهش فرزانه‌روز، تهران، ۱۳۷۶.
۶۸. دکنی، شیخ ابوالفضل مبارک، اکبرنامه، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، چاپ دوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران، ۱۳۷۲.
۶۹. دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه افغانستان، چاپ دوم، عرفان، تهران، ۱۳۸۲.
۷۰. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران، ۱۳۴۳.
۷۱. دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود، اخبار الطوال، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چاپ دوم، نشرنی، تهران، ۱۳۶۶.
۷۲. رامپوری، غیاث‌الدین محمد، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳.
۷۳. ربانی خلخالی، علی، شهدای روحانیت شیعه در یکصد ساله اخیر، بی‌نا، بی‌جا، ۱۴۰۲ ق.
۷۴. رشید، احمد، طالبان (زنان، تجارت، مافیا و پروژه عظیم نفت در آسیای مرکزی)، ترجمه نجله خندق، نشر بقیه، تهران، ۱۳۸۲.
۷۵. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع التواریخ، به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۳.
۷۶. رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ (در باب تاریخ غزنویان، دیالمه، آل بویه، آل سامان، آل سلجوق)، به سعی و اهتمام احمد آتش، دنیای کتاب، تهران، بی‌تا.

۷۷. روا، لیور، افغانستان - اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹.
۷۸. ریاضی هروی، محمدیوسف، عین الوقایع، به کوشش محمد آصف فکرت، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشاریزدی، تهران، ۱۳۶۹.
۷۹. زابلی مغولی، محمدافضل بن وطن داد، مختصر المنقول در تاریخ هزاره مغول، فرانشر، قم، بی تا.
۸۰. زرگری نژاد، غلامحسین: تکوین و تحول جامعه هزاره و فراز و نشیب های آن در مناسبات با حکومت های ایران در دوره صفوی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، خرداد و تیر ماه ۱۳۸۰، شماره ۴۴ و ۴۵.
۸۱. زرگری نژاد، غلامحسین، تاریخ تحلیلی اسلام، بضعة الرسول، قم، ۱۳۸۱.
۸۲. زرین کوب، عبدالحسین، ارزش میراث صوفیه، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
۸۳. زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶.
۸۴. سان لیور، پیر: نقشه جدید قومی افغانستان، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، افغانستان - اقوام - کوچ نشینی، به کوشش محمدحسین پاپلی یزدی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲.
۸۵. ستایشگر، مهدی، واژه نامه موسیقی ایران زمین، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۵، جلد دوم.
۸۶. سرور، غلام، تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۴.

۸۷. سلیمی فر، مصطفی، نگاهی به وقف و آثار اقتصادی و اجتماعی آن، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۰.
۸۸. سمیعی، کیوان، زندگی سردار کابلی، کتاب‌فروشی زوار، تهران ۱۳۶۳.
۸۹. سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، چاپ پنجم، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۶.
۹۰. شاله، فلیسین، تاریخ مختصر ادیان بزرگ، ترجمه منوچهر خدایار محبی، چاپ دوم، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۵.
۹۱. شعبانی، رضا، تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۷.
۹۲. شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، چاپ هفتم، مؤسسه انتشارات مدبر، تهران، ۱۳۷۵.
۹۳. شیخ‌وندی، داور، پنج مقاله مارکس و انگلس درباره ایران، نشر آتیه، تهران، ۱۳۷۹.
۹۴. شیرازی، سیدحسین، تاریخ درانیان، به تصحیح میرهاشم محدث، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه، تهران، ۱۳۷۹.
۹۵. شیروانی زین‌العابدین، ریاض‌السیاحه، به تصحیح و مقابله و مقدمه اصغر حامد (ربانی)، کتابفروشی سعدی، تهران، ۱۳۳۹.
۹۶. شیروانی، زین‌العابدین، بستان‌السیاحه، چاپ سنگی، بی‌جا، بی‌تا.
۹۷. طالب قندهاری، محمدحسین، نگاهی به دیروز و امروز افغانستان، کانون مهاجر، قم، ۱۳۶۲.
۹۸. طباطبا، محمدبن علی معروف به ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰.
۹۹. طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۲.

۱۰۰. عبدالرحمن خان، سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمن خان پادشاه افغانستان، ترجمه غلام مرتضی خان قندهاری، به کوشش ایرج افشار سیستانی، موسسه انتشاراتی و آموزشی نسل دانش، تهران، ۱۳۶۹.
۱۰۱. عتبی، محمد بن عبدالجبار، تاریخ یمینی، ترجمه ابوشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، به اهتمام جعفر شعار، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۲۵۳۷.
۱۰۲. علی آبادی، علیرضا، افغانستان، چاپ چهارم، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه، تهران، ۱۳۸۲.
۱۰۳. علیقلی میرزا (اعضاد السلطنه)، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، به تصحیح میرهاشم محدث، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۶.
۱۰۴. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ چهارم، مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، بی جا، ۱۳۶۸.
۱۰۵. غبار، میر غلام محمد، جغرافیای تاریخی افغانستان، چاپ سوم، مرکز نشراتی میوند و سبا کتابخانه، پیشاور، ۱۳۷۸.
۱۰۶. فرخ، سید مهدی، تاریخ سیاسی افغانستان، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۱۴.
۱۰۷. فرخ، سید مهدی، کرسی نشینان کابل، به کوشش محمد آصف فکرت، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰.
۱۰۸. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به تصحیح ژول مل، چاپ دوم، انتشارات بهزاد، تهران، ۱۳۷۴.
۱۰۹. فرهنگ، سید محمد حسین، جامعه شناسی و مردم شناسی شیعیان افغانستان، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۰.
۱۱۰. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات عرفان، تهران، ۱۳۸۰.

۱۱۱. فوشه و بازن به همراه چندتن از خاورشناسان فرانسوی، تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶.
۱۱۲. فوفلزایی، عزیزالدین، تیمورشاه درانی، نشر انجمن تاریخ، کابل، ۱۳۳۲ش.
۱۱۳. فیاض، علی اکبر، تاریخ اسلام، چاپ هفتم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۴.
۱۱۴. قانون اساسی جدید افغانستان (مسوده)، دارالانشاء کمیسیون قانون اساسی، کابل، ۱۳۸۲.
۱۱۵. قبادیانی، ناصر خسرو، دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۱.
۱۱۶. قندهاری، سیدابوالحسن، گزارش سفارت کابل، به کوشش محمد آصف فکر، چاپ بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۶۸.
۱۱۷. کاتب هزاره، فیض محمد، سراج التواریخ، بی نا، قم، ۱۳۷۰.
۱۱۸. کاتب هزاره، فیض محمد، نژادنامه افغان، به سعی و اهتمام عزیزالله رحیمی، اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۲.
۱۱۹. کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ هشتم، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۵.
۱۲۰. کریمیان، علی، اسناد موقوفات آستان قدس رضوی در هرات (۱۱۸۱-۱۳۶۰ق)، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۸.
۱۲۱. کلیفورد، مری لوئیس، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
۱۲۲. کوئن، بروس، مبانی جامعه شناسی، ترجمه و اقتباس دکتر غلامعباس توسلی و رضا فاضل، چاپ هشتم، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت)، تهران، ۱۳۷۶.

۱۲۳. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود، تاریخ گردیزی، به تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
۱۲۴. گرگانی، فخرالدین اسعد، ویس و رامین، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، چاپ دوم، صدای معاصر، تهران، ۱۳۸۱.
۱۲۵. گلی، امین الله، سیری در تاریخ سیاسی - اجتماعی ترکمن ها، نشر علم، تهران، ۱۳۶۶.
۱۲۶. گیرشمن، رومن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ دهم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
۱۲۷. لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چاپ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
۱۲۸. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷.
۱۲۹. لعلی، علیداد، سیری در هزاره جات، احسانی، قم، ۱۳۷۲.
۱۳۰. لمبتون، آن. کی. اس.، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه و تحقیق: سید عباس صالحی و محمدمهدی فقیهی، چاپ دوم، مؤسسه چاپ و نشر عروج، تهران، ۱۳۸۰.
۱۳۱. لین پل، استانلی و دیگران، تاریخ دولت های اسلامی و خاندان های حکومتگر، ترجمه صادق سجادی، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۰.
۱۳۲. مایل هروی، نجیب، تاریخ و زبان در افغانستان، چاپ دوم، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۱.
۱۳۳. متولی حقیقی، یوسف، افغانستان و ایران «پژوهشی پیرامون روابط سیاسی و چالش های مرزی از احمدشاه درانی تا احمدشاه قاجار»، مؤسسه چاپ آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۳.
۱۳۴. محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، چاپ چهارم، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۵۳.

۱۳۵. مدرس، محمدعلی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب، نشر کتاب فروشی خیام، تبریز، بی تا، ج ۶.
۱۳۶. مزده، وحید، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، نشرنی، تهران، ۱۳۸۲.
۱۳۷. مسعود انصاری، عبدالحسین، خاطرات سیاسی و اجتماعی (مروری بر پنجاه سال تاریخ)، به کوشش باقر عاقلی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۴.
۱۳۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ پنجم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
۱۳۹. مشکور، محمدجواد، ایران در عهد باستان، چاپ ششم، سازمان انتشارات اشرفی، تهران، ۱۳۶۹.
۱۴۰. مشکور، محمدجواد، تاریخ ایران زمین، چاپ پنجم، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۷۵.
۱۴۱. مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، با مقدمه و توضیحات استاد کاظم مدیر شانه چی، چاپ دوم، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲.
۱۴۲. مظفر، محمدحسین، تاریخ شیعه، ترجمه و نگارش محمدباقر حجتی، چاپ پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۹.
۱۴۳. مفتاح، الهامه، جغرافیای تاریخی بلخ و جیحون و مضافات بلخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶.
۱۴۴. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه دکتر علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۱.
۱۴۵. مورگان، کنث، اسلام صراط مستقیم، ترجمه سید مهدی امین و دیگران، چاپ دوم، انتشارات حقیقت، تبریز، ۱۳۴۴.

۱۴۶. موسوی، سیدعسکر، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شفاپی، انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ، تهران، ۱۳۷۹.
۱۴۷. مولایی، میر احمد، خاطرات و تاریخ افغانستان از ۱۳۰۲ تا ۱۳۴۴ش، به کوشش دکتر محمد سرور مولایی، انتشارات هوای تازه، تهران، ۱۳۸۱.
۱۴۸. نائل، حسین، سایه‌روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره (به ضمیمه میریزدان‌بخش، تألیف چالرس میسن، ترجمه محمداکرم گیزابی)، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۲.
۱۴۹. ناصری داوودی، عبدالمجید، زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۷۹.
۱۵۰. ناصری داوودی، عبدالمجید، مشاهیر تشیع در افغانستان، مؤسسه آموزش و پژوهش امام خمینی، قم، ۱۳۷۹، ج ۱.
۱۵۱. ناصری داوودی، عبدالمجید، مشاهیر تشیع در افغانستان، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۰، ج ۲.
۱۵۲. نهج‌البلاغه، ترجمه دکتر جعفر شهیدی، چاپ دوازدهم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷.
۱۵۳. وامبری، آرمینیوس، سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷.
۱۵۴. وره‌رام، غلامرضا، تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲.
۱۵۵. وزیر، احمدعلی، تاریخ کرمان، تصحیح و تحشیه محمدابراهیم باستانی‌پاریزی، چاپ چهارم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۰.
۱۵۶. هانزن، کورت‌هاینریش، شاهنامه فردوسی - ساختار و قالب، ترجمه کیکاووس جهانداری، نشر و پژوهش فرزانه‌روز، تهران، ۱۳۷۴.
۱۵۷. های‌من، آنتونی، افغانستان در زیر سلطه شوروی، ترجمه اسدالله طاهری، چاپ چهارم، نشر شب‌اويز، تهران، ۱۳۷۷.

۱۵۸. هوار، کلمان، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵.
۱۵۹. هولت، پی. ام و لمبتون آن. ک.س. تاریخ اسلام (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ترجمه احمد آرام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷.
۱۶۰. هینتس، والتر، تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهاناداری، چاپ چهارم، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۷۷.
۱۶۱. یاقوت حموی بغدادی، معجم البلدان، ترجمه دکتر علینقی منزوی، معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران، ۱۳۸۰.
۱۶۲. یزدانی، حسین علی (حاج کاظم)، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، چاپ دوم، بی نا، قم، ۱۳۷۲.
۱۶۳. یزدانی، حسینعلی (حاج کاظم)، دفاع هزاره‌ها از استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، احسانی، قم، ۱۳۶۸.
۱۶۴. یزدانی، حسین علی (حاج کاظم)، صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان، مؤلف، مشهد، ۱۳۷۰.
۱۶۵. یعقوبی، ابن واضح (احمد بن ابی یعقوب)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ هفتم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
۱۶۶. یعقوبی، ابن واضح، البلدان، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷.
۱۶۷. یوسفی، غلامحسین، ابومسلم سردار خراسان، چاپ سوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸.

168. Hirth Friedrich and Rockhill . W.W . CHAU JU – KUA: HIS WORK ON THE CHINESE AND ARAB TRADE IN THE TWELFTH AND THIRTEENTH CENTURIES , New York: Paragon Book , 1966 .

نمایه

اشخاص

- آشوکا ۹۳، ۳۷۲
 آلب ارسلان ۱۲۰
 ابراهیم بیگ (بچه گاوسوار) ۲۶۶، ۳۱۰، ۲۷۰
 ابن اثیر، عزالدین علی (ابن الاثیر) ۳۵، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۳۷۳، ۳۷۴
 ابن بابویه (شیخ صدوق) ۱۱۳، ۱۱۴، ۲۹۵
 ابن بطوطه ۳۵، ۳۶، ۴۱۱
 ابن حوقل، ابوالقاسم محمد ۶۱، ۱۰۴، ۴۱۱
 ابن سینا ۱۱۶، ۳۷۴
 ابن طباطبای ۱۰۶، ۱۲۳، ۴۱۱
 ابن عربشاه ۱۲۶
 ابن ماجد کابلی ۱۱۰، ۲۹۴
 ابواسحاق ۹۹
 ابوالجارود زیاد بن منذر ۱۱۰
 ابوالسرایا ۱۱۰
 ابوالفضل (ع) ۳۲۸
 ابوجعفر ۹۹
 ابوحنیفه ۷۹
 ابوخلد کابلی ۱۰۹، ۲۹۴
 ابوسعید ابوالخیر ۱۲۸، ۱۲۹
 ابوسعید تیموری ۱۲۷، ۳۷۰
 ابوطالب ۹۸
 ابو عبدالله محمد بن کرام ۳۷۴
 ابو عبدالله محمد بن حسن علوی ۱۱۴
 ابو عکرمه ۱۰۷
 ابو مسلم خراسانی ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹
 ابوموسی اشعری ۹۵
 ابونصر احمد بن اسماعیل ۱۱۵
 ابویعقوب سجستانی ۱۱۵
 احمد لر حروفی ۱۳۰
 احمد نسفی ۱۱۵
 احمدخان ابدالی (درانی) ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۱، ۲۵، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۵۱، ۸۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵-۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹-۱۶۲، ۲۴۲، ۲۶۲، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۳۴، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۹۵
 احمدشاه مسعود ۵۵، ۲۷۸، ۴۰۴

- احمدی نژاد، سید حسن (بلخایی) ٢٢٧،
٣٠٨، ٣٠٩، ٣٣١، ٣٤١
اخوان، صفا ٢٧٢، ٤١٢
اردشیر کابلی ١١٠، ٢٩٤
اردشیر ساسانی ٩٤
اردم ١٢٠
ارمیا ٣٤
استرآبادی، میرزا مهدی ١٤٩، ٣٦٩
٤١٢
استرابون ٣٧١
اسرائیل ٣٤
اسد ١٠٦
اسدآبادی، سید جمال الدین ٩٥، ١٩٧،
١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٣٧٣، ٣٧٦،
٤٠١
اسدالله، پسر عبدالله خان ١٣٨
اسعدی، مرتضی ٤٦، ٨٠، ٤١٢، ٤٢١
اسماعیل بن جعفر ١١٥
اسفزاری ٣٢٦
اسکندر (مقدونی) ٦٣، ٦٥، ٩٢
اشپولر، برتولد ١٢٤، ١٢٥، ٤١٢
اشراقی، احسان ٢٨، ٤١٢، ٤٢٣
اشرف (افغان) ٥٠، ١٣٩، ٣٧٥
اصطخری، ابواسحاق ابراهیم ٦١،
١٠٤، ٤١٢
اصفهان (نجفی)، سید ابوالحسن ٣٠٢،
٣٠٨، ٣١٠، ٣١٧
اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا ١٦، ١٥٧،
١٦٣، ١٦٤، ١٦٦، ٤٢٠
اعتمادی، نوراحمد ٢٧٥
- افشار یزدی، محمود ٣٣، ٤١٢، ٤١٨
افشار، ایرج ١٤، ٤١٢، ٤١٤، ٤٢٠
افشار، محمد امین ٣٠٩
افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله
١٣٤، ٣٧٥، ٤١٢
الحاکم بامرالله ١١٧
الشیبی، کامل مصطفی ١٣٠، ١٣٣، ٤١٢
الفنستون، مونت استوارت ١٢، ١٥، ٣٣،
٣٤، ٥٣، ٥٣، ٨٠، ٨٢، ١٦٥-١٦٩،
١٧٠، ١٧٣، ٣٤١، ٣٤٤، ٤١٦
الکساندر (برادرزاده گرگین خان) ١٣٦
اللهیار خان ١٤٠، ٣٧٥
المسترشد ١٢٢
المستظهر ١٢٢
الترشخی، ابوبکر محمد بن جعفر ١٠٩،
٤١٣
ام هانی ٩٨
امام باقر (ع) ١١٠، ٣٢٤
امام جعفر صادق (ع) ٧٥، ١١٠، ١١٤،
٣٢٠، ٣٢٤
امام حسن عسکری (ع) ١١٢
امام حسن مجتبی (ع) ٧٤، ١٠٢، ٣٢٩،
٣٣١
امام حسین (ع) ١٢٦، ٢٠١، ٣٢٤، ٣٢٩،
٣٣٠، ٣٣١
امام رضا (ع)، علی بن موسی (ع) ٧٤،
١١١، ١١٢، ١١٣، ١٢٦، ١٩٢، ٢٩٢،
٢٩٥، ٣٢٣، ٣٢٤
امام زین العابدین (ع) (حضرت سجاد)
٧٤، ١٠٩، ١١٠، ٢٩٤، ٣٢٤

- امام فخر رازی ۱۲۳
 امام موسی کاظم (ع) ۷۴، ۱۱۴، ۳۰۶
 امام هادی (ع) ۱۱۲
 امامی، حسام‌الدین ۵۴، ۱۴۴، ۳۹۰
 امان‌الله خان (شاه) ۱۸، ۲۰، ۲۴۰
 ۲۴۲-۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۱، ۲۸۳
 ۳۳۵، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۹
 ۳۹۰، ۴۱۳
 امیر اسماعیل سامانی ۱۱۴
 امیر بن احمر یشکری ۹۷
 امیر تیمور گورکانی ۱۸، ۸۳، ۱۲۶، ۳۲۲
 امیرشیرعلی خان ۱۴، ۱۹، ۳۳، ۵۹
 ۱۹۷-۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۴۰، ۲۶۲، ۲۸۳، ۳۳۵، ۳۶۷
 امیر فولاد غوری ۱۰۸
 امیر محمدخان ۲۰۵
 امیر نوح سامانی ۱۱۵
 امین، حفیظ‌الله ۵۱، ۲۱۹
 امین، سید محسن ۳۱۷
 امینی نجفی، عبدالحسین ۲۳۶، ۳۰۲
 ۳۰۳، ۳۱۷، ۴۱۳
 انصاری، شیخ مرتضی ۱۸۲، ۳۰۰، ۳۰۲
 انصاری، فاروق ۲۱۲، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۴
 ۲۵۵-۳۰۰، ۴۱۳
 انگلس، فردریش ۵۳
 انوار، سیدعبدالله ۳۶۹
 انوشیروان ۳۷۳
 اوزون حسن ۱۲۷
 اوغان ۳۴، ۵۰
 اکرم یاری ۲۵
 ابابا حسن ابدال ۱۳۱
 بارتولد، و ۶۴، ۸۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۷۴، ۴۱۳
 بازن ۴۱۲
 باستانی پاریزی، محمد ابراهیم ۲۸، ۶۷
 ۳۷۱، ۴۱۳، ۴۲۴
 باسورث، ادموند کلیفورد ۱۲۱، ۴۱۳
 بامداد، مهدی ۴۱۳
 بایزید (سلطان عثمانی) ۱۳۰
 بایقرا، سلطان حسین ۱۲۷، ۳۲۲، ۳۷۴
 بچه سقا (حبیب‌الله) ۱۸، ۵۵، ۲۴۳، ۳۹۸
 برتلس، آ. ی. ۱۱۹، ۴۱۳
 برنجکار، رضا ۷۵، ۱۱۳، ۴۱۳
 بروجردی (آیت‌الله)، سید محمد حسین ۳۱۷
 بشیر کابلی ۱۱۰، ۲۹۴
 بصری چانتای، حسن ۷۶
 بطلمیوس ۶۳، ۹۱
 بلاذری، احمد بن یحیی ۹۸، ۳۷۳
 ۳۷۴، ۴۱۴
 بلبل، سید محمد کاظم ۳۰۶، ۳۰۷
 ۳۰۸، ۳۸۰
 بلخی، سید اسماعیل ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶
 ۲۷۷، ۲۹۹
 بندوسارا ۳۷۲
 بنیادخان هزاره ۱۷۳

- بودا ۹۳، ۳۷۲، ۴۰۸
 بورنس، الکساندر ۶۳
 بویل، جی، آ. ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۲-۱۲۶، ۴۱۴
 بهرام ۵۹
 بیات، عزیزالله ۱۱۵، ۱۱۶، ۴۱۴
 بیانی، شیرین ۴۱۴، ۱۲۹
 بیهقی، ابوالفضل ۴۱۴، ۱۱۷
 پالک ۱۸۴
 پاینده محمدخان (بارکزیی) ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۷
 پردل خان ۱۷۷
 پطر کبیر ۱۳۶
 پهلوی، رضا (شاه) ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۹، ۳۷۹
 پوروشب ۳۷۲
 پولادی، حسن ۷۹، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۳
 پیرمحمد خان ۱۷۷
 پیرنیا، حسن (مشیرالدوله) ۹۲، ۹۴، ۳۷۳، ۴۱۴
 تاهرتی ۱۱۷
 تبریزی، علی اصغر ۳۱۵
 تبریزی، محمدحسین بن خلف ۴۱۴
 تره کی، نور محمد ۴۸، ۵۱، ۲۷۹، ۴۰۰
 ترکمان، اسکندریگ ۱۳۲، ۴۱۴
 ترکمنی، عبدالرئوف ۳۴۶
 تغلقشاه، محمد ۳۵
 تقی زاده، سید حسن ۳۷۶
 توال، فرانسوا ۲۵۰، ۲۷۹، ۳۸۰، ۴۱۴
 تهرانی، آقابزرگ ۱۹۲، ۳۰۱
 تهرانی، محمدشفیع ۴۱۵
 تیمور (پسر احمدخان) تیمور شاه ۱۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۹۶، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۷۹، ۳۸۸
 تیمورخانوف، ل ۲۷، ۶۸، ۱۴۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۱۳-۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰-۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷-۲۳۹، ۲۸۹-۲۹۲، ۳۵۲، ۳۵۸-۳۵۴، ۳۶۰، ۳۷۹، ۴۱۵
 ثریا ۲۵۲، ۳۹۷
 جعدة بن هبیره مخرومی ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۳۷۳
 جعفری هرندي، محمد ۱۱۲، ۴۱۵
 جعفریان، رسول ۹۸، ۱۱۲، ۴۱۵
 جمشید ۸۲
 جنید خان هزاره ۱۴۵
 جوزجانی، مهناج الدین سراج ۹۸، ۱۰۸، ۱۲۱، ۴۱۵
 جهان (جان) خان پوپلزیی ۱۵۲، ۱۶۲
 جهانشاه (قراوینلو) ۱۲۷
 جهانگیر ۱۳۵
 جکسون، پیتر ۱۲۷، ۴۱۵
 چارکنتی، دین محمدخان ۲۵
 جغری بیگ ۱۱۸

- چمبرلین ۲۰۳
چندره گوپتا ۳۷۲
چنگیز خان ۶۳، ۶۸، ۷۰، ۸۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۷۰
حاجی خان کاکری ۱۸۶، ۱۸۹
حافظ ابرو ۴۱۵
حافظ شیرازی ۳۳۴
حبیب الله (پسر محمد عظیم خان) ۱۷۸
حبیب الله خان ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۵۵، ۷۹، ۱۷۸، ۲۱۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱-۲۴۶، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۸۹
حبیب الله کلکانی (بچه سقا) ۱۸، ۵۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷
حبیب الله خان (پسر شیرین خان) ۲۰۵
حبیبی، عبدالحی ۳۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۲۶۷، ۴۱۵، ۴۲۲
حجاج بن یوسف ۱۰۳
حجت، سید محمد ۳۱۷
حجت، سید میرعلی احمد ۳۰۷، ۳۳۱
حسام السلطنه ۱۹۵
حسن علی (پسر جهانشاه) ۱۲۸
حسنعلی میرزا (شجاع السلطنه) ۱۷۰
حسنک وزیر ۱۱۷
حسینار ۳۴۶
حسین بایقرا ۱۲۷، ۲۷۴، ۳۲۲، ۳۲۶
حسین غلجایی ۱۴۰
حسینعلی خان ۱۵۷
حسینی بهسودی، سید محمد ۳۰۹، ۳۱۲-۳۱۴
حسینی جامی، محمود ۱۴۵، ۱۴۹، ۳۳۴، ۴۱۵
حسینی، سید میر ابوالقاسم ۸۸
حسینی، شاه کریم ۳۲۰
حقوقی، عسکر ۱۰۰، ۱۰۸، ۴۱۶
حکم بن عمرو غفاری ۱۰۳
حکمتیار، گلبدین ۵۱، ۲۷۸، ۴۰۵
حکیم، سید محسن ۳۱۰
حیات الله خان ۲۴۵
حیات سلطان ۱۳۵
حیان عطار ۱۰۷
خان شیرین خان جوانشیر ۱۸۲
خانیکوف، نیکلای ولادیمیرویچ ۶۹، ۴۱۶
خداداد خان (پدر عبد الخالق هزاره) ۲۶۰
خدیجه بیگم ۱۲۷
خسروشاهی، سید هادی ۵۲، ۷۲، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۱۱۰، ۲۹۴، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۴۱۲، ۴۱۶
خسروی، محمدعلی ۱۱۴، ۴۱۶
خلعتبری، اللهیار ۱۲۳، ۴۱۶
خلید بن قره یربوعی ۳۷۳
خلیلی، خلیل الله ۲۶۲
خمینی، روح الله ۳۸۰، ۴۲۰، ۴۲۴
خواجهیان، محمد کاظم ۲۹۵، ۴۱۶
خواجه سلطان علی ۱۳۰
خواجه محمد نعیم ۲۷۰
خواجه نوری، ابراهیم ۳۷۶، ۴۱۶

- خوافی، یعقوب علی ۲۰۵، ۲۰۶، ۴۱۶
 خوگیانی، محمد امین ۳۷۳
 خوینی، سید ابوالقاسم ۳۱۰، ۳۱۳
 درانی، عایشه ۳۳۴
 داریوش ۹۲، ۳۷۱
 درویش علی خان هزاره ۱۴۴، ۱۴۵
 دره صوفی، طالب خان ۲۵
 دغدو ۳۷۲
 دفتری، فرهاد ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹
 دوست محمد خان ۵۱، ۱۳۴، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۵
 دوستم ۷۳، ۴۰۵
 دولت آبادی، بصیر احمد ۵۲، ۵۳، ۷۸، ۸۶، ۱۵۴، ۱۷۲، ۲۰۴، ۴۱۷
 دهخدا یحیی ۱۲۰
 دهخدا، علی اکبر ۵۹، ۶۰، ۴۱۷
 دکنی، شیخ ابوالفضل مبارک ۶۳، ۷۰، ۴۱۷
 دین محمد خان (ازبک) ۲۳، ۱۳۲
 دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود ۱۰۷، ۴۱۷
 دیوان بیگی، عبدالله خان ۳۳۴
 ذوالفقار خان ابدالی ۱۴۰، ۱۴۳، ۳۸۸
 رابرتس ۲۰۸
 رامپوری، غیاث الدین محمد ۳۱، ۳۲، ۴۱۷
 ربانی خلخالی، علی ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۱۷
 ربانی، برهان الدین ۵۵، ۲۷۸، ۴۰۶
 رجایی، محمد سرور ۲۸
 رحم دل خان ۱۷۷
 رحمت الله خان ۱۵۹
 رحیم داد خان ۱۸۹
 رستم ۵۶، ۵۷
 رشید، احمد ۱۰۲، ۴۱۷
 رشید الدین فضل الله همدانی ۳۵، ۶۷، ۴۱۷
 رقیه بیگم ۱۷۲
 رنجیت سینگ ۱۷۰، ۱۷۸
 رواء، الیور ۴۴، ۷۵، ۳۲۰، ۳۸۰، ۴۱۸
 ریاضی هروی، محمد یوسف ۱۳، ۵۹، ۱۰۲، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱-۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۷، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۷۸
 ریتز ۶۹
 زابلی مغولی، محمد فاضل ۱۸، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۰-۲۳۲، ۳۰۵، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۱۸
 زبردست خان ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹
 زرتشت ۹۱، ۳۷۲
 زرگری نژاد، غلامحسین ۲۸، ۵۵، ۶۳، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۵، ۴۱۵، ۴۱۸

سلوکوس نیکاتر ۳۷۲
 سلیمان (پسر احمدخان) ۱۵۰
 سلیمی فر، مصطفی ۳۲۳، ۴۱۹
 سمیعی، کیوان ۲۳۶، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۴۱۹
 سنت مارتین ۶۵
 سوری ۱۰۴
 سکنه بیگم ۳۷۶
 سید ابوالحسن شاه ۱۹۵
 سید احمد (ملقب به میرواعظ) ۱۶۷-۱۶۳
 سید حسن زنجیرپا ۱۳۱
 سید شاه خان نایب سالار ۲۴۶
 سید شریعت ۳۰۸، ۳۸۰
 سید شیرقلندر ۱۳۱
 سید عبدالعظیم (آیت الله) ۳۰۹
 سید علاء الملک ترمذی ۱۲۳
 سید کمال ۲۵۹
 سید کیان ۷۵، ۳۲۰
 سید گلشاه ۳۰۶
 سید نور محمد شاه ۲۰۳
 سیغانی، محمدعلی بیگ ۱۸۹، ۱۹۰
 سیفی هروی ۳۶
 سین جیو ۹۴
 سیوری، راجر ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۴۱۹
 شاله، فلیسین ۱۲۸، ۴۱۹
 شاملو، عباسقلی خان ۳۲۳
 شاه اسماعیل صفوی ۱۲۷
 شاه برهنه ۱۳۱

زرین کوب، عبدالحسین ۱۲۸، ۱۳۰، ۴۱۸
 زمان خان ۱۷۷، ۳۷۵
 زمان شاه ۱۷، ۱۵۴-۱۶۲، ۱۶۷
 زیاد بن صالح خزاعی ۱۰۹
 زید بن علی ۱۰۶، ۱۰۸، ۳۲۷
 زینب ۳۱۶، ۳۳۱
 سانول ۴۳۳
 سان لیور، پیر ۴۹، ۲۷۳، ۴۱۸
 سبکتگین ۳۵، ۱۲۸
 ستایشگر، مهدی ۳۳۶، ۴۱۸
 سدو ۱۳۴، ۱۳۵
 سرابی، عبدالواحد ۳۴۶
 سردار کابلی، حیدرقلی خان ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۹
 سرور سلطان ۲۴۵
 سرور، غلام ۴۱۸
 سعد الملک آوجی ۱۲۲
 سعدالدین خان ۲۴۶
 سعید بن عاص ۹۵، ۹۹
 سعید محمد خان ۱۷۷
 سلطان احمدخان (حاکم هرات) ۱۹۵، ۱۹۶، ۳۲۳
 سلطان محمد (منشی عبدالرحمن خان) ۲۰
 سلطان محمد خوارزمشاه ۱۲۲، ۱۲۳
 سلطان محمدخان ۱۷۷
 سلطان محمد خدابنده (الجاتو) ۱۲۵
 سلطان محمد طلائی ۳۷۷، ۳۸۹

- شاه سلطان حسين (صفوی) ۵۱،
 ۱۳۵-۱۳۸، ۳۲۲، ۳۲۶
 شاه شجاع (شجاع الملک) ۱۲، ۱۶،
 ۱۳۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷،
 ۱۷۹، ۱۸۳، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۸۱
 شاه عالم ۱۵۷
 شاه عباس (صفوی) ۲۳، ۱۳۲،
 ۱۳۳-۱۴۱، ۱۳۵
 شاه محمود (پسر تیمور) ۱۷، ۴۵، ۱۵۵،
 ۱۵۶، ۱۵۸-۱۷۲، ۲۸۳، ۳۳۵، ۳۶۱،
 ۳۶۷، ۳۷۵، ۳۷۶
 شاه محمود خان ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۶۹،
 ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶
 شاه نعت الله ولی ۱۳۰
 شاه ولی خان ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۲،
 ۲۵۷، ۳۸۹
 شاهرخ (تیموری) ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲،
 ۱۴۶، ۳۲۲
 شاهرخ (نواده نادر) ۱۴۵
 شاهرودی، سید محمود ۳۱۳
 شجاع الدوله ۲۴۵، ۲۴۶
 شرف الدین انوشیروان (کاشانی) ۱۲۲
 شرفی، محبوبه ۴۱۶
 شریک بن شیخ المهری ۱۰۸
 شعبانی، رضا ۱۴۲، ۴۱۵، ۴۱۹
 شفایی، اسدالله ۲۳، ۴۲۴
 شفتی، سید محمد باقر ۱۸۲، ۳۰۰
 شفیق، محمد موسی ۲۷۵
 شمیم، علی اصغر ۱۹۵، ۴۱۹
 شهرزاد خان ۲۵۹
 شهیدی، سید جعفر ۳۶۹
 شیبانی خان ازبک ۱۳۱
 شیخ جنید صفوی ۱۲۷
 شیخ صدوق ۱۱۳، ۲۹۵، ۴۱۱، ۴۱۶
 شیخاوندی، داور ۵۳، ۱۸۰، ۱۸۴، ۴۱۹
 شیر احمد خان (پوپلزایی) ۱۶۱
 شیر دل خان ۱۷۷، ۳۸۹
 شیرعلی خان جاغوری ۲۰۰، ۲۱۳
 شیر محمد خان ۲۱۵، ۲۲۲
 شیر محمد خان مختارالدوله ۱۶۵، ۱۶۶
 شیر احمد خان هزاره ۲۴۸
 شیرازی، سید حسین ۱۶، ۱۳۵، ۱۴۰،
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۰
 ۳۷۵، ۴۱۹
 شیرازی، محمدتقی خان ۱۴۳، ۱۴۸
 شیرازی، محمدجواد ۳۷۸
 شیروانی، زین العابدین ۳۲، ۶۰، ۷۹،
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۴۱۹
 صابرشاه ۳۲
 صالح محمد خان ۲۴۷
 صدر، سید حسن ۳۱۵
 صدرالدین آقاخان ۷۵
 صدرالدین ابراهیم حموی ۱۲۴
 صفدر ۳۷۶
 صمدی جاغوری، محمد حکیم ۲۹۹،
 ۳۸۰
 صوفی اسلام ۱۶۸
 ضحاک ۹۸، ۴۲۲
 طالب قندهاری، محمد حسین ۲۵۹،
 ۲۶۹، ۴۱۹

- طالقانی، سید محمود ۳۱۶
 طباطبائی، محمد بن علی ۴۱۹
 طبری، محمد بن جریر ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۴۱۹
 طرزی، غلام محمد خان ۲۴۰
 طرزی، محمود ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۸۱، ۳۶۶
 طغرل سلجوقی ۱۱۸
 طغیان، عزیز ۲۶، ۴۱۵
 طوس ۵۹
 طهماسب ۱۳۹، ۳۷۵
 ظاهر شاه ۴۵، ۷۷، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۲، ۳۹۹، ۴۰۷
 عالمگیر دوم ۱۵۰
 عاملی، شرف‌الدین ۳۱۶
 عباس خان هزاره ۲۴۸
 عباس (پسر تیمورشاه) ۱۵۴
 عباس (برادر یزدان‌بخش) ۱۹۰
 عبدالخالق ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳
 عبدالخالق هزاره ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۹
 عبدالرحمن خان ۱۳، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۵۲، ۶۲، ۶۹، ۷۹-۸۱، ۱۷۷، ۱۹۸، ۲۰۶-۲۴۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۱-۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲-۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰
 ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۲۰
 عبدالرحیم خان ۱۶۱
 عبدالظاهر ۲۷۵
 عبدالعزيز ۱۳۷، ۱۳۸
 عبدالعزيز خان ۲۵۲
 عبدالغنی خان الکوزایی ۱۴۰
 عبدالقدوس خان ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷-۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۴۷، ۳۷۷
 عبداللطیف (مستوفی دیوان باقیات) ۱۵۱
 عبدالله (پدر ابن سینا) ۱۱۶
 عبدالله بن طاهر ۱۱۳
 عبدالله بن عامر ۹۵، ۹۶
 عبدالله جان ۲۰۲، ۲۰۳
 عبدالله خان (حاکم شیخ علی) ۲۱۳
 عبدالله خان سدوزایی ۱۳۵، ۱۳۷، ۳۷۵
 عبدالله شهاب ترشیزی ۳۳۵
 عبدالله قیاق ۲۴۸
 عتبی، محمد بن عبدالجبار ۳۵، ۴۲۰
 عثمان ۹۵، ۹۷، ۹۹
 عراقی، ضیاء‌الدین ۳۱۰
 عضدالملک ۳۲۳، ۳۲۴
 عظامحمدخان ۱۷۷
 علامه حلی ۱۲۵
 علمشاهی ۳۴۶
 علی (پسر عبدالرحمن) ۲۳۳
 علی (ع) ۱۹، ۶۰، ۷۳، ۸۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰-۱۰۳، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۴۰۹

- علی بن اسد ۱۱۸
 علی قلی خان ۱۴۱
 علی آبادی، علیرضا ۳۹-۴۹، ۵۴، ۵۵، ۷۳-۷۶، ۷۸، ۸۳، ۴۲۰
 علیشاه ۳۲۴
 عمر (بن خطاب) ۱۰۰، ۲۴۶
 عمرشاه ۱۵۴
 عنایت الله خان ۲۴۰، ۲۵۳، ۳۸۹، ۳۹۶
 غازان ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۹۶
 غبار، میر غلام محمد ۳۱، ۶۱، ۶۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۸، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۸-۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۱، ۴۰۲، ۴۲۰
 غرجستانی، محمد عیسی ۳۴۶
 غزنوی، سلطان محمود ۳۵، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۲۸، ۳۷۴، ۳۷۲
 غزنوی، شاه علی رضاخان ۲۴۵
 غزنوی، عزیزالله ۳۰۹
 غزنوی (مدرس)، محمد علی ۸۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۴۲۳
 غلام جیلانی خان ۲۶۰، ۲۶۱
 غلام حسین خان ۲۰۵، ۳۷۵
 غلام حیدر خان چرخي ۲۱۰، ۲۶۰
 غلام نبی خان چرخي ۲۶۰
 فاضل قندهاری، ملا عبدالله ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۸۰
 فاطمه، زهرا (س) ۷۳، ۳۲۴
 فتح خان ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸
 فتحعلی شاه قاجار ۱۵، ۱۶، ۱۵۵-۱۵۸، ۱۷۱
 فخری، حسین ۲۵
 فرخ، سید مهدی ۲۰، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۲، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۲۰
 فردوسی، ابوالقاسم ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۴۲۰
 فرهاد خان ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
 فرهنگ، سید محمد حسین ۲۳، ۳۹، ۴۲، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۷۱، ۷۲، ۷۴-۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۲۳۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۶، ۳۸۰، ۴۲۰
 فرهنگ، میر محمد صدیق ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۹۲، ۹۵، ۱۴۳-۱۴۶، ۱۴۸-۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۰-۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۳-۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۳۴، ۳۳۵
 فربه ۶۲، ۶۳
 فضل بن شاذان نیشابوری ۱۰۹، ۱۱۲
 فوشر ۶۵
 فوشه ۶۵، ۷۰، ۱۰۲، ۳۴۴، ۳۵۶، ۳۷۰، ۴۲۱
 فوفلزابی، عزیزالدین ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۶، ۳۳۳، ۴۲۱
 فکرت هروی، محمد آصف ۱۴، ۳۴۶، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۲۱
 فیاض، علی اکبر ۹۶، ۴۲۱
 فیروزالدین میرزا ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱

- القادر بالله ۱۱۷
 قاضی شهاب کابلی ۲۳۶، ۲۹۹
 قاضی عسکر (اصغر) ۲۲۲، ۲۲۶، ۳۰۳
 قاضی نعمان ۳۷۴
 قبادخان ۱۵۱
 قبادیانی، ناصر خسرو ۶۸، ۱۱۸، ۱۱۹، ۴۲۱
 قطره، سید هاشم ۳۴۶
 قمی، حسین ۳۱۷
 قندهاری، سید ابوالحسن ۵۹، ۴۲۱
 قندهاری، سید محمود ۲۲۳
 قندهاری، غلام مرتضی خان ۲۰، ۴۲۰
 قیس ۹۵
 قیصر (قیصر بن زمان شاه) ۱۵۶، ۱۶۸، ۳۸۸
 کاتب هزاره، فیض محمد ۱۷، ۱۱، ۲۰، ۷۹، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۹۹، ۴۰۲
 کارمل، بیرک ۲۷۲، ۲۷۹، ۴۰۰
 کارناتی ۳۲۶
 کاشانی، ابوالقاسم ۳۱۷
 کاشف الغطاء، محمد حسین ۳۱۰
 کاظمی خراسانی، محمد علی ۳۱۰
 کاظمی، محمد کاظم ۲۵
 کاظمی، مصطفی ۲۵
 کامران میرزا ۱۵۶، ۱۷۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۳۲۴
 کنزیاس ۶۲
 کرافت، مور ۶۵
 کرزای، حامد ۳۷۹، ۴۰۷
 کریستن سن، آرتور ۹۴، ۴۲۱
 کریم دادخان ۱۹۳
 کریمیان، علی ۳۲۴، ۴۲۱
 کشتمند، سلطانعلی ۲۵
 کشلوخان ۳۵
 کلیفورد، مری لوئیس ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۹۱-۹۳، ۹۶، ۱۰۲
 ۲۰۴، ۲۷۸، ۳۷۰، ۴۱۳، ۴۲۱
 کنگر ۱۰۹
 کنیشکا ۹۳
 کوئن، بروس ۳۳۷، ۳۳۲، ۴۲۱
 کوروش (هخامنشی) ۹۱
 کهن دل خان ۱۷۷
 کیسخره (برادرزاده گرگین خان) ۱۳۷
 کیکاووس ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۴۲۴، ۴۲۵
 گردیزی، ابوسعید ۳۵، ۹۸، ۴۲۲
 گرگانی، فخرالدین اسعد ۳۱، ۳۲، ۴۲۲
 گرگین، گرگین خان ۵۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷
 گشتاسپ ۳۷۲
 گلی، امین الله ۸۳، ۴۲۲
 گودرز ۵۶، ۵۷، ۵۸
 گوهرشاد خاتون ۱۲۶
 گوهرنسا بیگم ۱۵۰
 گیرشمن، رومن ۹۱، ۹۲، ۴۲۲
 گیو ۵۹
 لاکهارت، لارنس ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷-۱۴۱، ۳۷۵، ۴۲۲

- لرد رابرتس ۲۰۸، ۲۲۵
لسترنج ۶۷، ۴۲۲
لطیف گل ۲۷۷
لعل محمد عاجز ۳۳۴
لعلی، علیداد ۲۷، ۳۴۶، ۴۲۲
لعلی، یعقوب ۳۴۶
لمبتون، آن. کی. اس. ۱۱۱، ۴۲۲، ۴۲۵
لهراسب ۳۷۲
لیتن ۲۰۳
لین پل، استانی ۱۰۴، ۴۲۲
مأمون ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۹۵
مارین خان ۶۳
ماهوی (ماهوی سوری) ۹۶، ۹۹
ماهویه ۹۹، ۳۷۳
مایل هروی، میرغلامرضا ۳۴۶
مایل هروی، نجیب ۲۸، ۳۴۶، ۴۲۲
مؤیدالدین محمد بن عبدالکریم
برزقمی ۱۲۳
مبلغ، محمد اسماعیل ۳۴۶
متولی حقیقی، یوسف ۱۵۸، ۱۹۴، ۱۹۵
مجلسی، محمدباقر ۳۷۸
محدث نوری ۳۱۵
محدث، میرهاشم ۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰
محسنی (آیت الله) ۴۰۴
محسنی قندهاری، محمد آصف ۲۹۹
محقق، محمد ۲۵
محلانی، آقاخان ۴۳۹
محمد (بن اسماعیل) ۳۲۰
محمد (ص) ۱۸، ۷۵، ۳۲۱
محمد اسحاق خان ۲۱۱، ۲۱۳
محمد اعظم ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۱۱
محمد افضل ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۳۲
محمد اکبر (پدر ریاضی هروی) ۱۴
محمد اکبر خان ۱۸۰، ۱۸۴
محمدالله خان ۲۱۵
محمدالله خان هزاره ۲۴۷
محمد اکبر (برادر امیر شیرعلی) ۳۸۹
محمد ایوب خان ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹
محمد بن ابراهیم (طباطبای حسنی)
۱۱۱
محمد بن حنفیه ۱۰۹
محمد بن زید علوی ۱۱۴
محمد بن علی بن عبدالله (امام عباسی)
۱۰۷
محمد بن قاسم بن علی ۱۱۳
محمد بن ملکشاہ ۱۲۳
محمد بن نعمان ۱۱۲
محمد جان خان ۲۰۸
محمد حسین خان ۲۰۵
محمد حسین خان هزاره ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۴۷
محمد خان طلائی ۳۷۷، ۳۸۹
محمدخان ملتانی ۳۷۵
محمدخان هزاره ۱۷۲
محمد داوود خان ۴۸، ۵۱، ۵۵، ۲۶۳
۲۶۸، ۲۷۲-۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱
۳۱۳، ۳۳۵، ۳۶۱، ۳۶۶
محمد دیباچ ۱۱۰

- محمد رفیع بیگ ۲۸۹
محمد زمان خان ۱۳۵
محمد سوری ۱۰۴
محمد شاه ۳۷۵
محمد شریف خان ۲۲۲
محمد ظاهر شاه ۲۱، ۵۵، ۲۶۰، ۲۶۲
۲۷۴
محمد عثمان خان ۲۲۶
محمد عزیز ۲۰۸، ۲۵۹، ۲۶۳
محمد عظیم بیگ ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶
۳۰۳
محمد عظیم خان (پسر پاینده خان)
۱۷۷، ۱۷۸
محمد عظیم (عامل ترور در سفارتخانه
انگلیس) ۲۵۹، ۲۶۱
محمد علم خان ۱۵۲، ۱۶۲
محمد عمر (پسر عبدالرحمن) ۲۱۲
محمد علی خان ۲۱۹
محمد نادر (خان، شاه) ۱۸، ۴۸،
۲۵۶-۲۶۲، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۶۶، ۳۶۷
محمد نعیم خان ۲۶۳، ۲۷۰
محمد یعقوب ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
محمد یوسف ۲۷۴
محمد یوسف خان ۲۰۷، ۲۳۷، ۲۵۶
محمد هاشم خان ۴۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۲
۲۶۳-۲۶۷، ۲۷۱، ۲۸۱، ۳۵۶، ۳۶۶
محمود افغان ۵۰، ۵۱، ۱۳۷، ۱۳۸
محمود بن ملک شاه ۱۲۲
محمود غزنوی ۳۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷،
۱۲۰، ۳۷۲، ۳۷۴
محمود، محمود ۱۵۸، ۱۶۸، ۲۰۹، ۲۳۴،
۴۲۲
محمود آبادی، سید اصغر ۲۸
مزاری، عبدالعلی ۲۹۹، ۴۰۳
مژده، وحید ۳۷۲، ۴۲۳
مستصر ۱۱۶، ۱۱۷
مسعود (بن احمد نسفی) ۱۱۵
مسعود (بن محمود غزنوی) ۱۲۰
مسعود انصاری، عبدالحسین ۲۰، ۲۶۸،
۲۶۹، ۴۲۳
مسعود شاه ۱۳۱
مسعودی، ابوالحسن علی بن حسن
۱۰۷، ۱۱۳، ۴۲۳
مشکور، محمد جواد ۹۱-۹۳، ۹۵، ۹۹،
۱۰۷، ۳۲۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۴۲۳
مصدق، محمد ۲۷۲
مصطفی (ص) ۹۸، ۳۳۲
مظفر، محمد حسین ۱۱۱، ۴۲۳
معتصم ۱۱۲، ۱۱۳
معصومه (س) ۳۲۵
مفتاح، الهامه ۶۷، ۹۱، ۴۲۳
مقدسی، ابو عبدالله ۶۲، ۴۲۳
مکان خان ۳۷۳
مکاناتن ۱۷۹، ۱۸۳
ملا دین محمد ۲۰۴
ملا شهاب الدین ۱۹۰
ملا عبدالرحیم ۲۳۶

- میر سید علی قاضی ۱۲۷
میر هوتک خان ۳۳۴
میرزا حسن شیرازی ۲۳۳، ۲۳۶، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۰۴
میرزا عزیز ۱۶۱
میرزا قربانعلی بیات ۲۴۸
میرزا هاشم خان ۱۵۷
میرویس ۱۳۶-۱۳۸
میوندوال، محمد هاشم ۲۷۴
نائیل، حسین ۶۰، ۶۱، ۸۰، ۱۸۶، ۱۹۱، ۴۲۴
نائینی، محمد حسین ۳۰۸، ۳۱۰
نایلون بناپارت ۱۵، ۱۵۵، ۱۵۷
نادر شاه افشار ۱۰، ۳۳، ۳۶، ۵۰، ۸۲، ۱۳۹-۱۴۳، ۱۵۳، ۱۶۲، ۲۰۱، ۳۶۳
نادرقلی بیگ ۱۳۹
نادری، سید سعدی ۳۲۰
نادری، سید منصور ۷۵، ۳۲۰
ناصرالدین شاه ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۳۳، ۳۰۴، ۳۲۳
ناصری داوودی، عبدالمجید ۲۴، ۲۵، ۵۲، ۷۸، ۷۹، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۰۰، ۳۱۷، ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۵۶
نایب شریف خان ۱۸۲
نایب علی خان ۳۲۷
نجف بیگ هزاره ۲۵۹
نجیب الله ۲۵، ۴۰۱
نصر (بن اسماعیل) ۱۱۵
ملا عبدالغفور لنگری ۲۰۴
ملا علیجان ۲۳۶
ملا عمر ۵۱، ۴۰۶
ملا غلام ۲۳۶
ملا محمد شریف ۲۳۳
ملا محمد علی ۲۰۷
ملا محمد علی قندهاری ۲۳۶، ۳۰۱، ۳۰۲
ملا محمد قندهاری ۳۰۱
ملا یوسف علی ۲۱۲
ممتحن، سید محمد ۲۲۳
منتظرالقائم، اصغر ۲۸
مورگان، کنث ۷۶، ۴۲۳
موسوی لاری، عبدالهادی ۳۳۴
موسوی، سید عسکر ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۲-۸۰، ۱۰۱، ۲۱۶، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۶۶، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۲۴
مولایی، میر احمد ۲۴۶، ۲۴۸، ۴۲۴
مولوی مبارک ۳۱۳
مومند، محمد گل خان ۲۵۹، ۲۶۳
مهدی علی خان (بهادر جنگ) ۱۵۷، ۱۵۸
مهر دل خان ۱۷۷
میر احمد شاه خان (کشمیری) ۲۲۳، ۳۷۸
میر سمندر بلوچ ۱۳۵
میر سید شاه خان ۲۱۱

هروی، محمدتقی ۳۱۰
 هشام بن عبدالملک ۱۰۶
 هلاکو ۶۴، ۱۲۴
 همایون (پسر تیمور) ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵
 ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹
 هوار، کلمان ۹۴، ۳۷۳، ۴۴۲
 هورات ۱۱۴
 هولت، پی. ام. ۱۱۱، ۴۲۵
 هیتلر ۲۶۳
 هینتس، والتر ۱۲۷، ۱۳۰، ۴۲۵
 هیوان تسونگ ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۹۴
 یار محمدخان ۱۷۷، ۱۹۲
 یار محمدخان الکوزایی ۱۷۷، ۱۹۲
 یافث ۱۹
 یاقوت حموی بغدادی ۳۷۴، ۴۲۵
 یحیی بن زید ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۹۴، ۳۲۷
 یزدان بخش ۱۸۶-۱۹۱، ۴۲۴
 یزدانی، حسینعلی (حاج کاظم) ۱۲،
 ۲۵، ۲۶، ۶۵، ۷۴، ۷۹، ۸۷، ۸۸، ۹۷،
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۸۲،
 ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۴،
 ۲۲۷، ۲۳۳، ۲۴۳، ۲۹۱، ۳۰۳، ۳۰۴،
 ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۲۵
 یزید ۱۲۶، ۳۳۱
 یعقوب لیث ۹۶، ۱۰۹
 یعقوبی، ابن واضح ۶۲، ۹۶، ۹۷، ۹۹،
 ۴۲۵
 یوسف بن عمر ۱۰۳
 یوسفعلی خان ۱۶۸
 یوسفی، غلامحسین ۴۲۵

نصر بن سیار ۱۰۷
 نصرالدین ناصر بن مهدی علوی ۱۲۳
 نصرت الله خان ۲۴۴، ۲۴۵
 نصیرالدین طوسی ۱۲۴
 نظام الملک ۱۱۵، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۸،
 ۴۱۱
 نظام الدین عشرت ۱۴۹
 نظام الملک طوسی (ابو علی حسن بن
 علی) ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۸، ۴۱۱
 نواب جبارخان ۱۷۷
 نواب صمدخان ۱۷۷
 نوایی، رضاقلی ۱۵۵، ۳۳۵
 نوح (بن نصر) ۱۱۵
 نوح (ع) ۱۸، ۱۹
 نورمحمدخان ۳۱۴
 نکودر ۶۴
 نیازی، غلام محمد ۲۷۸
 نیطاقلی ۳۴۶
 واعظی، حمزه ۲۵
 واقف لاهوری ۱۴۹، ۳۳۴
 وامبری، آرمینیوس ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۱۳۲،
 ۴۲۴
 وردان ۱۰۹
 ورهرام، غلامرضا ۱۰۴، ۴۲۴
 وزیری، احمدعلی ۳۷۱، ۴۲۴
 ولید بن زید ۱۰۶
 هارلن ۳۲۷، ۳۸۱
 هانزن، کورت هاینریش ۵۶، ۴۲۴
 های من، آنتونی ۴۴، ۴۲۴
 هبة الله محمد بن علی (ابن مطلب) ۱۲۲
 هروودوت ۳۷۱

- اماکن، رودها و
آذربایجان ۳۲، ۱۲۷، ۳۲۳
آرال (دریاچه) ۴۱
آراکوزیا ۶۳
آریانا ۳۱، ۶۱، ۹۱، ۳۷۱، ۴۱۵
آسمایی ۱۰۲، ۳۲۸
آسیا ۷۰، ۹۳
آسیای صغیر ۱۳۰
آسیای میانه ۳۸، ۶۳، ۴۲۴
آلمان ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۳
آمریکا ۷۰، ۲۴۹، ۳۷۲، ۳۸۱
آناطولی ۱۳۰
ابر شهر ۹۶، ۳۷۳
ایبورد ۱۰۷
احمدشاهی ۱۵۰
اردبیل ۱۳۰
ارزگان ۴۴، ۵۲، ۷۱، ۸۵، ۱۴۸، ۲۱۵،
۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷
ارغونه ۱۰۷
ارگون ۷۴
ارمنستان ۱۳۶
اری یر ۳۷۱
ازبکستان ۳۸، ۴۱، ۳۷۴
استالف ۱۸۴
استان فارس ۷۸
استانبول ۲۴۱، ۳۷۷
اسلام قلعه ۱۷۰
اسکندریه ۹۲
اشکاشم ۸۷
اصفهان ۱۱۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۳۰۰، ۳۰۸
افشار دارالامان ۸۶
افشار سیلو ۸۶
افشار طیه ۸۶
افشار نانکچی ۸۶
افغانستان، در اکثر صفحات
امباله ۱۹۸
اندخوی ۷۲
انگلیس ۹، ۴۷، ۱۴۴، ۱۵۸، ۱۷۹، ۱۸۱،
۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۸، ۱۹۹،
۲۰۲-۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۰،
۲۳۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،
۲۵۹، ۲۶۱، ۲۸۰، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۷۹
اوزاله ۶۳، ۶۸
ایتالیا ۲۵۲، ۳۷۹
ایران ۹، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۳۲، ۳۳، ۳۶،
۳۸، ۳۹-۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۴-۶۸، ۷۸،
۸۰، ۸۱، ۸۳، ۹۱-۹۴، ۱۱۹، ۱۲۲،
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳،
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳،
۱۴۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۸،
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۹۱-۱۹۵، ۱۹۸،
۲۰۰، ۲۰۹، ۲۳۰، ۲۳۲-۲۳۵، ۲۴۱،
۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۹۳، ۳۰۰،
۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۸-۳۲۵، ۳۴۲،
۳۵۵، ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۸۰

ایلاق ۱۱۳، ۳۷۴	بغلان ۴۳، ۴۴، ۵۴، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۹
باختر ۵۸، ۶۱، ۹۱، ۹۲، ۳۷۱	۸۵، ۸۷
بادغیس ۴۴، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۸۰، ۸۲	بلتستان ۳۷۰
۹۶، ۱۴۵، ۱۹۲، ۳۷۱، ۳۷۴	بلخ ۴۴، ۵۴، ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۸۵، ۹۱
باغ ۲۴۷	۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۷
بالاحصار ۸۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۷	۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۸
۲۰۴، ۳۷۵	۱۶۰، ۲۷۰، ۲۹۵، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۶
بامیان ۴۴، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۷۱، ۷۸-۸۷	۴۲۳، ۳۷۴
۹۳، ۱۰۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰	بلوچستان ۳۹، ۴۷، ۵۶، ۹۲، ۹۴، ۱۵۶
۲۱۳، ۲۱۵، ۲۳۰، ۳۷۲، ۳۷۶	۳۷۱
باکتریا ۹۴-۹۱	بلیکان ۶۱
بخارا ۵۴، ۶۷، ۷۲، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۴۸	بندر حیرتان ۴۱
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۸، ۳۷۴	بنگال ۱۴۳
بدخشان ۴۴، ۵۴، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۷۹	بنگلادش ۴۷
۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲	بنیهار (بنهار) ۳۴
۱۳۲، ۱۴۸، ۳۲۰	بوشنج ۹۶
بربرستان (بربر) ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۱۰۱	بھسود ۶۹، ۸۶، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸
۲۱۳، ۲۱۴، ۳۷۱	بی تاکسا ۳۷۱
برزم ۵۷، ۱۰۹	پارت ۹۲، ۳۷۱
برلین ۲۵۸، ۲۵۹	پارس ۳۲
برناباد ۱۱۰	پاروپامیس ۶۱
بره خانه ۶۲	پاریس ۹، ۵۵، ۱۹۴، ۱۹۵
بریتانیا ۱۴، ۱۵، ۳۳، ۱۴۳، ۱۶۸، ۱۸۳	پامیر ۴۱
۲۳۲، ۲۴۹، ۲۵۴، ۳۱۸	پانی پت ۱۴۳، ۱۵۰
بسنفر ۳۷۷	پاکستان ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۵۰، ۵۱
بشین ۶۱	۵۶، ۶۵، ۸۰، ۸۱، ۹۴، ۲۳۵، ۲۶۸
بصره ۹۵، ۱۰۰، ۱۱۴	۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۰۳، ۳۰۵

ترکمن ۳۲، ۴۹، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۱۶۲،	۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۶۶، ۳۷۰،
۳۶۲	۳۷۱
ترکمنستان ۳۸، ۴۱، ۴۲	پترسبورگ ۳۷۷
ترکیه ۲۵۲، ۲۶۰، ۳۷۷	پرسپولیس ۹۲
تسوکوچه ۶۳	پروان ۲۰۷، ۸۷، ۸۵، ۷۲، ۷۱، ۵۴، ۴۴
تغی تیمور ۶۲	پریان ۴۱
تگاب ۲۰۴	پشتونستان ۳۹، ۴۷، ۴۸، ۲۶۸، ۲۷۲،
تنگه برینگ ۷۰	۲۷۸، ۲۸۱، ۳۶۶
تنگه خیبر ۹۳	پغمان ۴۱، ۳۰۲
تنگه واخان ۳۸	پنجشیر ۵۴، ۶۷
توپخانه ۸۷	پوشنگ ۱۰۷، ۳۷۴
توران ۵۶، ۵۷، ۱۴۱	پکتیا ۴۴، ۵۲، ۸۵، ۲۵۸
تورگن ۸۸	پکتیکا ۴۴، ۵۲
تهران (طهران) ۱۶، ۶۰، ۱۱۲، ۱۷۱،	پشاور ۸۴، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱،
۲۴۹	۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۲،
جرم ۱۱۹	۲۱۰، ۲۴۷، ۴۲۰
جغتای ۶۴، ۱۲۵	تاجیکستان ۲۶، ۳۸، ۴۱
جلال آباد ۴۱، ۴۳، ۵۲، ۷۶، ۸۴، ۸۵،	تاشکند ۳۷۴
۱۷۸، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۴۱، ۲۴۴،	تبت ۶۶
۲۴۹، ۳۲۰	تخار ۴۴، ۵۴، ۷۱، ۷۲، ۸۵
جوزجان ۴۴، ۷۲، ۸۵، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۷،	تخارستان ۳۱، ۳۵، ۱۰۳
۳۲۷	تخت جمشید ۹۲
جیحون (آمودریا) ۳۲، ۴۱، ۶۷، ۹۱،	تربت جام ۱۹۳، ۳۳۵
۹۳، ۹۴، ۱۱۵، ۱۱۸	ترمذ ۱۲۳
چاچ (شاش) ۳۷۴	ترکستان ۱۷، ۳۵، ۴۲، ۵۹، ۷۲، ۹۳،
چاریکار ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۵۳	۱۲۷، ۱۵۱، ۱۶۰، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۱،
چغانیان ۱۰۷	۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۳۲۷، ۳۵۹، ۳۷۰،
	۳۷۷، ۳۷۴

دایزنگی ۱۸۶، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۱،	چغچران ۶۲
۳۰۳، ۲۸۹	چنداول ۸۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۴۶،
دایه ۲۲۷، ۲۲۳	۳۱۴، ۳۰۷، ۲۵۵
دایگندی ۱۴۸، ۲۲۹	چوره ۷۸
دره پهلوان ۲۱۸، ۲۲۰	چهار دیوال ۸۷
دره کاش قول ۲۲۸	چهاردانه ۸۷
دره کیان ۷۵	چهاردهی ۸۶
دره اسماعیل خان ۷۴	چین ۳۸، ۵۶، ۹۳، ۳۴۳، ۳۷۳
دشت برچی ۸۶	حبشه ۵۶
دماوند ۱۱۴	حجاز ۱۱۰
دمشق ۱۲۶	حضرت سید ۱۱۹
دولت یار ۶۲	حلب ۳۴۲
ده زنگی ۸۶	حمیر ۵۶، ۵۸
ده شیخ ۱۳۶	خارید ۳۰۹
دهلی ۱۹، ۱۴۳، ۱۵۷	خاشرود ۴۱
دیره جات ۱۷۸	خان آباد ۷۲
دیره غازی خان ۱۷۷	خاکریز ۸۷
دیورند ۴۷، ۴۸	ختلان ۱۰۷
راولپندی ۲۴۹	خراسان ۹، ۱۲، ۱۴، ۲۳، ۳۱، ۳۲
رُخج ۹۱	خزر (دریا) ۳۲
روسیه ۱۳۶، ۱۷۹، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۳۲،	خوارزم ۹۲، ۱۰۹، ۱۲۲، ۳۲۳
۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۷۹، ۳۱۸، ۳۶۴	خوراسان ۳۱، ۳۲
ری ۱۱۴	خوست ۴۴، ۷۶، ۸۶
زابل ۱۸، ۱۹، ۴۴، ۵۲، ۶۱، ۶۳، ۸۵،	خبیر ۹۳، ۲۴۷، ۳۲۶
۲۱۶، ۳۰۴، ۳۰۵	خیرآباد عطار باشی ۳۲۴
زابلستان ۵۶-۵۸، ۱۵۴	خیوه ۶۷، ۹۴
زرغون ۸۷	دامغان ۹۲

زرمټ ۷۴	شیرخان ۷۲، ۷۳
زرنګ ۵۶، ۹۲	شیخ علی ۱۸۶
زنگ ۵۶	شیر دروازه ۸۶
ساریګا ۳۷۱	شیراز ۷۸
سبزوار ۱۴۴	شیرپور ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۴۳
سرپل ۴۴، ۱۰۷، ۳۲۷	شیرخان بندر ۴۱
سرجنگل ۶۲	شیندند (شیندن) ۳۷۹
سرخ پارسا ۸۷	طالقان ۹۶، ۹۷، ۱۰۷، ۱۱۳
سرخس ۱۰۸، ۱۱۳، ۳۷۱	طبرستان ۱۱۴، ۱۱۸
سغد ۵۴، ۹۲	طوس ۵۹، ۹۶، ۱۰۷
سفیدکوه ۳۹	عراق ۳۲، ۹۴، ۹۶، ۱۰۳، ۱۲۰
سمرقند ۵۴، ۹۳، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۹۵	عربستان ۴۳، ۳۲۴
سمنگان ۴۴، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۸۵	عربستان سعودی ۳۲۴
سورمین ۶۱	غرج الشار ۶۱
سول (ساول) ۳۴	غرجستان ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۹۷، ۱۲۶
سیالکوت ۱۴۹	غرجه ۶۱
سیاه سنگ ۸۷، ۱۸۳	غزنه (غزنی) ۳۵، ۸۰، ۸۴، ۸۶، ۱۵۴
سیاه کوه ۳۹	۲۰۱
سیری ۴۰	غزنین ۵۹، ۶۸، ۷۶، ۱۹۷، ۲۰۶
سیستان ۴۱، ۶۱، ۸۱، ۹۱، ۹۶، ۱۱۵	غور ۱۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۴، ۶۰-۶۲
۳۷۱	۶۴، ۷۱، ۸۲، ۸۴، ۹۷-۹۹، ۱۰۲-۱۰۸
سیغان ۱۸۹	۱۲۱، ۱۲۵، ۱۸۶، ۳۲۲
سین کیانګ ۳۸	غوریان ۸۳، ۸۷، ۹۷، ۱۰۲-۱۰۷
شاه مقصود ۸۷	۱۲۲، ۱۲۴، ۱۷۱، ۳۲۳
شغان ۸۷	فارس ۴۵، ۴۹، ۷۸
شنبل ۸۷	فاریاب ۴۴، ۷۲، ۸۵، ۹۶
شوروی ۲۱، ۲۴، ۸۷، ۲۷۲، ۲۷۵	فرات ۹۲، ۲۲۶
۲۷۹، ۲۹۳، ۳۲۳، ۳۲۴	

فرارود ۴۱	قومس ۹۶
فرانسه ۱۵، ۱۵۵، ۱۶۸، ۲۵۲، ۲۵۶	کابل ۱۲، ۱۵، ۲۰، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۹
فراه ۴۴، ۵۹، ۷۴، ۱۶۸، ۱۹۵، ۲۰۸	۴۱-۴۴، ۴۸، ۵۲، ۵۴-۵۶، ۵۹، ۶۰، ۷۲
۲۶۹ ۳۷۹	۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹-۸۶، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲
فرغانه ۵۴	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳-۱۸۸
فولاد ۲۲۳	۱۹۸-۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۳-۲۵۷
فیروزکوه ۸۳	۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۸۲
قاف ۵۸	۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۴
قرل ۲۷۳	۳۰۶-۳۰۹، ۳۱۳-۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۸
قفقاز ۳۲۳	۳۳۰، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۷، ۳۶۰-۳۶۲
قلعه بینی نیزار ۸۶	۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۸، ۴۰۲
قلعه شاده ۸۶	کابلستان ۵۶
قلعه علیمردان ۸۶	کاپیسا ۴۴، ۵۴، ۸۵
قلعه فتوح ۸۶	کارته پنج ۸۶
قلعه نو ۸۰، ۱۴۵، ۱۹۲، ۱۹۳	کارته سخی ۳۱۳
قلعه نو (ایران) ۳۷۱	کاظمین ۳۱۵
قم ۱۱۳، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۷	کافر قلعه ۱۷۰
۳۱۹، ۳۲۵، ۳۸۰	کالو ۸۷
قندوز ۵۴، ۷۰، ۷۲، ۸۵	کجاب ۳۱۲
قندهار ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۹، ۷۷، ۷۸	کجران ۷۸، ۸۱
۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۳	کرخ ۸۷
۱۳۴-۱۳۸، ۱۴۰-۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۱	کرم ۷۸
۱۵۴-۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷	کرمان ۱۳۸، ۳۷۱
۱۷۰، ۱۷۷، ۱۹۵، ۱۹۹-۲۱۴، ۲۲۶	کرمانشاه ۳۱۶، ۳۱۷
۲۳۰-۲۳۷، ۲۴۷-۲۶۷، ۲۹۹، ۳۰۱-۳۲۶	کسارتس ۹۱
۳۷۶	کش ۱۰۷
قنوج ۳۵	کشم ۸۷

کلوله پشته ٢٠٥	لندن ٧٥، ٢٥٨، ٣٧٠، ٣٧٣، ٣٨١
کلکان ٢٥٣	لوگر ٤٤، ٥٢، ٧٤، ٨٥، ٢٠٥
کندوز ٤٤، ٤٣	لهستان ٢٥٢
کندي ٨٦	ماد (همدان) ٩٢
کنرها ٤٤	مازندران ٥٦، ٨٣، ١٢٦، ١٤٠، ١٥٠
کوفه ٩٥، ٩٩، ١٠٠، ١١٠، ١١٢، ٣١٦	مالستان ٢١٢، ٢١٧
٣٧٣	ماوراءالنهر ٦٣، ٦٧، ٩٤، ١١٥، ١١٦
کولنک ٨٦	١٢١، ١٢٦، ٣٠٥، ٣٢٣
کوه بابا ٣٩، ٤١، ٤٢	مجار (مجارستان) ٥٩
کوهدامن ٥٤، ٧٤، ١٨٤، ٢٠٤، ٢٥٣	مدائن ١٠٠
کوهستان ٥٤، ٧٤، ١٧٨، ١٨٤، ٢٠٤	مدينه ١٠١، ١١٠، ١١٤، ٣٢٤
کو کچه ١١٨	مرادخاني ٨٦، ٢٠٥، ٣٠٦، ٣٢٨
کويته ٦٥، ٣١٨، ٣٧١	مرغاب (مرواب) ٤٢
ککرک ٨٤، ٨٨	مرو ٦١، ٩١، ٩٤، ٩٦، ٩٧، ٩٩، ١٠٠
کيله گي ٨٧	١١١، ١١٧، ٣٧١، ٣٧٣
گازرگاه ١٩٦	مزارشریف ٤٣، ٧٢، ٧٣، ٧٥، ٨٠، ٨٦
گر جستان ١٣٦	١٠٢، ١٢٧، ١٦٠، ٢٠٤، ٢٧١، ٣٢٥
گرديز ٣٠٧	٣٢٧، ٣٣٠، ٣٦٠
گرشک ١٦٨	مسکو ١٤٩
گل کوه ٤١	مشهد ٦٠، ٨٠، ١١٢، ١٢٦، ١٣٣، ١٣٨
گندهارا ٦١، ٩٣	١٤٠، ١٤٤، ١٤٥، ١٥٠، ١٧١، ١٩٢
گنگ ٩٣	٢٢٠، ٢٣٠، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٧١
گيزاب ٧٨، ٢٢٥	٢٩١، ٢٩٧، ٣٠٠-٣١٢، ٣١٨، ٣٢٥
لاداخ ٦٥، ٣٧٠	٣٧١، ٣٨١
لاهور ٣٣، ١٥٠، ١٥٧، ١٥٨، ٣١٤، ٣١٥	مصر ٥٦، ٥٨، ٥٩، ١١٦-١١٨، ٢٥٢
لرخاب ٨٧	٣١١، ٣٧٣
لعل ٦٢، ٣٣٤	مغولستان ٩٣

۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲،	مقر ۲۵۴
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۲-۲۰۲،	مولتان ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۷۸
۲۰۷-۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۳۴،	مُکِران ۵۶، ۵۷
۳۲۱-۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۴۰،	مکه ۹۵، ۱۳۶، ۱۶۶، ۳۲۵
۳۵۷، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۰،	میان جوی ۸۷
هریرود ۴۲، ۸۳، ۱۹۳،	میمنه ۷۲، ۲۲۲
هریوه ۳۷۱	میوند ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۷۴
هزاراسب ۶۷	نجراب ۲۰۵
هزارخانه ۷۹	نجف ۱۸، ۱۸۲، ۲۳۶، ۲۵۹، ۳۰۰، ۳۰۲،
هزارستان ۵۵، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۸۵، ۱۰۱،	۳۰۴، ۳۱۹-۳۸۱
۱۳۱-۱۳۲، ۱۴۹، ۱۸۵، ۲۱۵، ۳۰۳،	نسا ۱۰۷، ۱۱۳، ۳۵۷
۳۱۲، ۳۷۱	نسف ۱۰۷
هزارسف ۶۷	نشین ۶۱
هزاره‌جات، در اکثر صفحات	نمله ۱۷۰
هلمند (هيلمند) ۳۱، ۴۴	ننگرها ۴۴
همدان ۹۲، ۱۱۶، ۳۷۶	نورستان ۴۴، ۳۲۰
هندوستان، هند ۳۳، ۳۷، ۷۷، ۱۲۸،	نپاوند ۹۶
۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۹،	نیشابور ۹۶، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۴۴،
۱۸۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹،	۱۵۹
۲۲۵، ۲۴۰، ۲۷۹، ۳۱۸، ۳۶۴، ۳۷۲،	نیمروز ۴۴، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۸۵
هندو کش ۳۹، ۴۱، ۵۵، ۶۶، ۷۲،	نیویورک ۳۷۰
۹۱-۹۳، ۲۶۳	وردک (میدان) ۴۴، ۷۱، ۸۵
هوساله ۶۳، ۶۸	وزیر آباد ۸۶
هیرمند (هيلمند) ۳۹، ۴۱، ۸۱	وزیرستان ۵۹
یزد ۱۳۸	هاماوران (هاماوران) ۵۸، ۵۹
یَمگان ۱۱۸، ۱۱۹	هامون ۴۱، ۵۸
یمن ۵۸	هرات ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۳۶، ۴۲-۶۰، ۷۷،
	۸۰-۸۷، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۷،
	۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴-۱۳۷، ۱۴۳-۱۴۵،

اقوام، قبایل، گروه‌ها و خاندان‌های حکومت‌گر

آریایی ۴۵، ۵۰

آق قوینلو ۸۳

آقاخانیه ۳۲۰

آل یحیی ۵۵، ۷۸، ۲۵۶، ۲۶۹، ۲۷۱،

۲۸۲، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۴۵، ۳۶۱، ۳۶۶

ابدال ۶۹

احمدزایی ۸۵

ارکسنزائی ۷۸

ازبک ۲۳، ۴۹، ۵۰، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۱۳۱،

۱۳۲، ۱۳۳، ۳۲۲، ۳۵۷، ۳۷۸

اسماعیلیه (اسماعیلیان) ۷۵، ۸۷، ۸۸،

۱۰۵، ۱۱۴-۱۲۱، ۲۹۶، ۳۲۰، ۳۷۰

القائده ۵۵

اشکانی ۹۲

اغوز ۸۳

افشار ۱۰، ۱۴، ۳۳، ۳۶، ۵۰، ۷۲، ۸۶،

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۶۲، ۳۶۳،

۳۶۸

افشاریه ۷۲

افغان ۱۰، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۳۴-۳۷، ۴۷-۶۰،

۶۳، ۷۹، ۹۵، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۲،

۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۴،

۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۵-۲۰۷،

۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۷،

۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۳،

۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۷-۲۶۹، ۲۷۳، ۲۸۲،

۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۷، ۳۳۰،

۳۳۴، ۳۵۲، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۵-۳۸۱

امویان، بنی‌امیه ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸،

اوغان ۳۴، ۵۰

اویماق ۸۲

ایرانی ۱۰، ۱۵، ۲۰، ۴۵، ۴۹، ۶۹، ۷۱،

۷۹-۸۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰،

۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۶۸،

۱۹۳-۱۹۵، ۲۰۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵،

۲۴۱، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۲، ۳۵۹،

۳۷۰

ایماق، آیماق، اویماق ۴۹، ۵۴، ۸۲،

۸۳، ۱۴۵، ۳۷۰

بارولاس (برلاس) ۳۷۱

بارکزیایی ۵۱، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹،

۱۶۰، ۱۸۲، ۲۱۰، ۳۸۹، ۳۸۷

براهویی ۴۹

بغل ۷۲، ۷۹

بلوچ ۴۹، ۸۵، ۱۳۵، ۱۳۸

بنی‌اسد ۱۰۷

بنی‌اسرائیل ۳۴

بنی‌عباس ۷۳، ۱۱۳

بیات ۲۰۸، ۲۴۶، ۲۴۸

پاشایی (پشه‌یی) ۴۹، ۴۵

پامیری ۷۹

پشتون، در اکثر صفحات

پنج‌قول ۲۱۳

حبشی ۸۴	پنکش سلمزانی ۷۸
حدران (زوران) ۸۶	پوپلزایی ۵۱، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۲،
حروفیه ۱۳۰	۱۸۱، ۱۸۲، ۳۸۷
خروتی ۸۶	پهلوان (پالان) ۲۱۸
خلج ۳۵	تاتار ۷۰، ۱۸۹، ۳۷۰
خلیلی ۷۸، ۲۶۲	تاجیک ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۸۰،
خواجه ۸۳	۸۶، ۱۶۳
خوارزمشاهیان ۱۲۲، ۱۲۴	تایمنی (تیمنی) ۸۲، ۳۷۰
خواف ۸۲	ترک ۱۴، ۱۸، ۴۵، ۵۳، ۶۸، ۷۷، ۸۳،
خوست ۴۴، ۷۶، ۸۶	۱۱۳، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۸۰، ۱۸۱،
دایزینیات ۱۹۲، ۱۹۳	۲۰۳، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۳، ۳۱۱،
درانی (ابدالی) ۱۰، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۳۳،	۳۱۶، ۳۱۴
۳۶، ۵۱، ۱۳۵، ۱۴۱-۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۵،	ترکمن ۳۲، ۴۹، ۸۰، ۸۳، ۸۵، ۱۶۲،
۲۱۰، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۵۳، ۲۸۲، ۲۹۶،	۳۶۲
۳۳۴، ۳۶۶	تنی ۸۶
درزی ۸۲	توران ۵۶، ۵۷، ۱۴۱
روملو ۱۳۱	توری ۸۶
زوری ۸۲	تیموری ۵۴
زیدیه ۱۱۰، ۱۱۳	جاجی ۸۶
سادات ۲۵، ۴۹، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۰۵،	جارودیه ۱۱۰، ۱۱۳
۱۲۱-۱۲۸، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۹،	جَت ۴۹
۲۳۰، ۲۹۱-۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۳،	جعفریای ۸۳
۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۶۳	جلایر ۳۷۱
ساسانیان ۳۱، ۸۴، ۹۴	جمشیدی ۸۲، ۸۴، ۳۷۰
سامانیان ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶	جوانشیر ۸۲، ۱۸۲
سدوزایی ۱۷، ۲۴، ۵۱، ۱۳۴، ۱۳۷،	جیرغی باتور ۳۰۴
۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۱۴،	چشتیه ۱۳۳
۲۴۳، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۷۵، ۳۸۷	

سربداران ۱۲۶	علی خیل ۷۸
سلجوقیان، سلجوقی ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴	علی جم ۲۱۳
سلدوز ۳۷۱	غزنوی (غزنویان) ۳۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۸، ۲۰۸، ۲۴۵، ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۷۲، ۳۷۴
سلیمان خیل ۲۵۹	غلجه‌زایی (غلجایی) ۵۰، ۵۱، ۱۳۴-۱۴۱، ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۵۳
سونیت ۳۷۱	فارس ۴۵، ۴۹، ۷۸
سهروردیه ۱۳۳، ۱۶۹	فارسیوان (پارسیان) ۸۰، ۱۷۰، ۳۳۳
سکایی ۹۲	فولچه ۷۸
سیک ۴۹، ۷۵، ۷۷، ۱۷۸	فیروزکوهی ۸۰، ۸۲، ۸۳
شانووو ۳۷۳	قاجار ۵۵، ۶۰، ۸۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۳۲-۲۳۴
شاهسوند ۸۲	قادریه ۱۳۳
شنسبانیان ۹۸	قابل قوری ۷۸
شنواری ۱۹-۲۱۰، ۲۱۱	قراقوینلو ۸۳، ۱۲۷، ۱۲۸
شیرازی ۱۶، ۷۸، ۱۲۶، ۱۴۳، ۱۴۸، ۲۳۳، ۲۳۶، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۳۴، ۳۷۵، ۳۷۸	قرقیز ۴۵، ۴۹
صافی ۲۱۱	قریش ۸۴
صفوی (صفویه) ۳۶، ۵۰، ۵۱، ۷۲، ۸۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۶، ۲۰۱، ۲۹۶، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۷۵	قزاق ۴۹
طالبان ۲۵، ۴۳، ۵۱، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۹۰، ۴۰۶	قرلباش ۱۶، ۴۹، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۶، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۰۱-۲۱۹، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۸، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۱۴، ۳۴۱
طاهریان ۱۰۵	کابلشاهیان ۹۶
طوطاخیل ۸۶	کاگر ۵۱
عباسیان، عباسی ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۷، ۲۹۵	کرامیه ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۲۸، ۳۷۴
عرب ۴۹، ۵۳، ۷۳، ۱۰۱-۱۰۳، ۳۱۱	کرد ۸۲

- کشمیری ۳۷۸، ۱۴۸، ۸۵، ۸۴، ۴۹، ۲۷۹، ۲۷۵، ۲۷۹
 کوشانیان (کوشانی) ۹۳، ۶۶
 کیانی ۳۷۲، ۸۵، ۸۴
 کیانیه ۷۸
 گدی ۷۹، ۷۲
 گروانیان (گوروانیان) ۳۸۷، ۵۰
 گلچه ۷۹
 گورکانیان ۱۴۳
 لر ۸۲
 محمدزایی ۱۷، ۲۴، ۵۱، ۸۹، ۱۳۴، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۱۴، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۶۵
 مرعشی ۱۲۶
 مروانیان ۱۰۸
 مشعشیه ۱۳۰
 معتزله ۱۱۱، ۳۷۴
 مغول ۱۸، ۴۹، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۸۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۵۲، ۲۰۱، ۲۹۶، ۳۶۹، ۳۷۱
 منگل ۸۶
 موری ۳۷۲
 مهمند ۲۱۱
 نزاری ۱۱۹، ۳۲۰
 نعت‌اللهیه ۱۳۰
 نقشبندیه ۱۶۸، ۱۳۴
 نورستانی ۴۵، ۴۹، ۸۱
 نکودری ۶۴، ۳۷۵
 واخیز ۴۹
 هراتی ۴۹، ۸۳
 هزاره، در اکثر صفحات
 هفتالیان ۹۴
 هندو ۴۹، ۷۵، ۷۶، ۱۷۰
 هوتکی ۵۰، ۸۷، ۱۳۶، ۱۴۰، ۳۸۷
 هون ۹۳، ۹۴، ۳۷۳
 هیاطله ۹۴، ۳۷۰
 یوئه چی ۹۳
 یوسف‌زایی ۱۵۵
 یهود ۴۹، ۲۷۰

0

1

1

2

1

1

1

2

4

5

5

6

6

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

7

Abstract

The Shiites of Afghanistan are of different ethnic origins and live in different provinces of the country, in some as concentrated communities and in others as scattered ones, but mainly in the central part of the country known as Hazarejat. The Hazariites and Ghezelbashs are the main Shiite tribes whose language are Farsi and in 1747 helped Ahmad Khan Abdali in coming to power and took an important part in the formation of Afghanistan.

Abdalies who are of Pashtun origins and are Hanafi Muslims, consist of Sedusaies and Mohammadsaies and hold the political power during that period. The present study reveals the fact that in order to manipulate the political power exclusively, they tried to Pashtunized the country; a policy which was supported by foreign powers present in the region, most notably Britain, aiming at breaking down any possible national solidarity and facilitating the spread of British influence in the Indian subcontinent. Shiites who were culturally very different from Pashtun rulers (both because of the different religion they held and the language they spoke), suffered the most during that period. In addition to exploring and analyzing the role of Shiites in political developments of Afghanistan during that period, through a careful investigation in books and documents available on the subject, the present study tries to show their role in social reforms which took place in the country and explain their social, cultural and economic status.

Shiites of Afghanistan

Hossein Abdoli

